

بسم الله الرحمن الرحيم



دانشگاه شهید مطهری
رساله دکتری رشته کلام اسلامی

عنوان

**طبیعت به مثابه امر مقدس
با تکیه بر دیدگاه‌های تیار دشاردن و سید حسین نصر**

استاد راهنما
دکتر رسول رسولی‌پور

استاد مشاور
دکتر محمد سعیدی مهر

دانشجو
سعید امامی نسب

سال تحصیلی:

۱۴۰۳-۱۴۰۴



دستورالعمل حق مالکیت مادی و معنوی در مورد نتایج پژوهش‌های علمی

دانشگاه شهید مطهری

با عنایت به سیاست‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه شهید مطهری در راستای ارج نهادن به فعالیت‌های علمی و پژوهشی و رعایت حقوق مادی و معنوی دانشگاه و پژوهشگران، لازم است اعضای هیأت علمی، دانشجویان، دانش‌آموختگان و دیگر همکاران طرح، در مورد نتایج پژوهش‌های علمی که تحت عناوین پایان‌نامه، رساله، و طرح‌های تحقیقاتی با هماهنگی دانشگاه انجام شده است، موارد ذیل را رعایت نمایند:

ماده ۱- حقوق مادی و معنوی پایان‌نامه‌ها / رساله‌های مصوب دانشگاه متعلق به دانشگاه است و هرگونه بهره‌برداری از آن باید با ذکر نام دانشگاه و رعایت آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های مصوب دانشگاه باشد.

ماده ۲- انتشار مقاله یا مقالات مستخرج از پایان‌نامه / رساله به صورت چاپ در نشریات علمی و یا ارائه در مجامع علمی می‌باید با نام دانشگاه بوده و استاد راهنما نویسنده مسئول مقاله باشند.

تبصره: در مقالاتی که پس از دانش‌آموختگی به صورت ترکیبی از اطلاعات جدید و نتایج حاصل از پایان‌نامه / رساله نیز منتشر می‌شود باید نام دانشگاه درج شود.

ماده ۳- انتشار کتاب حاصل از نتایج پایان‌نامه / رساله و تمامی طرح‌های تحقیقاتی دانشگاه باید با مجوز کتبی صادره از طریق حوزه پژوهشی دانشگاه و براساس آیین‌نامه‌های مصوب انجام شود.

ماده ۴- ثبت نظریه یا ارائه در جشنواره‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی که حاصل نتایج مستخرج از پایان‌نامه / رساله و تمامی طرح‌های تحقیقاتی دانشگاه باید با هماهنگی استاد راهنما یا مجری طرح از طریق معاونت پژوهشی دانشگاه انجام گیرد.

نام و نام خانوادگی دانشجو:

تاریخ:

امضاء



تعهد نامه اصالت اثر

اینجانب دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد / دکتری در رشته که در تاریخ از پایان نامه / رساله خود تحت عنوان: " " با کسب درجه دفاع نموده ام، بدینوسیله شرعاً و قانوناً متعهد می شوم:

- (۱) مطالب مندرج در این پایان نامه / رساله حاصل تحقیق و پژوهش اینجانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران اعم از پایان نامه، کتاب، مقاله و غیره استفاده نموده ام، رعایت کامل امانت را نموده، مطابق مقررات، ارجاع و در فهرست منابع و مآخذ اقدام به ذکر آنها نموده ام.
- (۲) تمامی یا بخشی از این پایان نامه / رساله قبلاً برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی (هم سطح، پایین تر یا بالاتر) در سایر دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی ارائه نشده است.
- (۳) مقالات مستخرج از این پایان نامه / رساله کاملاً حاصل کار اینجانب بوده و از هر گونه تقلب در داده و یا تغییر اطلاعات پرهیز نموده ام.
- (۴) از ارسال همزمان و یا تکراری مقالات مستخرج از این پایان نامه / رساله (با بیش از ۳۰ درصد همپوشانی) به نشریات و یا کنگره های گوناگون خودداری نموده و می نمایم.
- (۵) کلیه حقوق مادی و معنوی حاصل از این پایان نامه / رساله (طبق صفحه واگذاری حقوق معنوی) متعلق به دانشگاه شهید مطهری بوده و متعهد می شوم هر گونه بهره مندی و یا نشر دستاوردهای حاصل از این تحقیق اعم از چاپ کتاب، مقاله، ثبت اختراع و غیره (چه در زمان دانشجویی و یا بعد از فراغت از تحصیل) با کسب اجازه از تیم استادان راهنما و مشاور و معاونت آموزشی و تحصیلات تکمیلی باشد.
- (۶) در صورت اثبات تخلف (در هر زمان) مدرک تحصیلی صادر شده توسط دانشگاه شهید مطهری از درجه اعتبار ساقط و اینجانب هیچگونه ادعایی نخواهم داشت.

نام و نام خانوادگی دانشجو:

تاریخ:

امضاء

سپاسگزاری

سپاسگزاری خود را تقدیم تمام همراهانم در نگارش این رساله می‌نمایم. از اساتید بزرگوار دکتر رسولی پور و دکتر سعیدی مهر که با راهنمایی‌های خود در نگارش این رساله بنده را یاری نمودند قدر دانم.

چکیده

نوع نگاه رهبران ادیان به طبیعت و مشارکت و مساهمت آنها در بحران های محیط زیستی، یکی از چالش های اساسی طرح شده در عصر حاضر در گفتگوهای بین ادیانی بوده و الهیدانان را بر آن داشته تا در پی بازخوانی نگاه ادیان به طبیعت و نسبت آن در رابطه با خدا و انسان برآمده و در نقد «الهیات طبیعی»، خوانش های جدیدی همچون «الهیات طبیعت» را ارائه دهند.

بر اساس یافته های این پژوهش، برخی خوانش ها از ادیان توحیدی در باب طبیعت عموماً با نگاه تبعیض آمیز و کوچک شمارنده فلسفه یونان (بویژه افلاطون و ارسطو) در نسبت جهان مادی با جهان مجرد شکل گرفته، و موجب آن شده است که در طول قرون، با تخفیف طبیعت، بر تسلط و تملک انسان بر آن صحنه گذاشته شود. علاوه بر آن، هر آنچه مادی و طبیعی بوده وجهی از نقصان و شر تلقی شده و سعادت بشریت در گرو دوری گزینی و طرد طبیعت (دنیا) دانسته شده است. تیار و نصر در این بین، ضمن تأکید بر ضرورت احترام به طبیعت و حفظ تعادل میان خدا، انسان و محیط زیست، به دو رویکرد غیر-الهیات طبیعی؛ یعنی الهیات طبیعت و قدسی بودن طبیعت راهنمایی نموده اند. در این پژوهش، ضمن بررسی دیدگاه های پیرتیار دشاردن، الهی دان و دیرینه شناس فرانسوی، و سید حسین نصر، فیلسوف و الهی دان ایرانی، به تشابه و تفاوت نگاه این دو در پاسخ به چالش طرح شده در نسبت خدا، انسان و طبیعت پرداخته و زاویه دیدگاه ایشان را با الهیات طبیعی روشن خواهیم ساخت.

کلمات کلیدی: خدا و طبیعت، الهیات طبیعت، ماهیت قدسی طبیعت، نگاه دین به

طبیعت، تیار دشاردن، سید حسین نصر

فهرست مطالب

مقدمه	أ
بیان مساله	أ
موضوع پژوهش	ت
اهمیت پژوهش	ث
سوالات پژوهش	ج
فرضیه های پژوهش	ج
اهداف پژوهش	ح
نوآوری پژوهش	ح
روش پژوهش	ح
فصل اول: مبانی نظری	۲
۱. مقدمه و ضرورت تبیین مفهوم "طبیعت"	۲
۱-۱ مفهوم "طبیعت" در سنت فلسفه اسلامی	۲
۲-۱ مفهوم "طبیعت" در سنت الهیات غربی	۷
۲- مفهوم تقدس	۱۲
۲-۱ مفهوم تقدس در فلسفه اسلامی	۱۲
۲-۲ مفهوم "تقدس" در سنت الهیات غربی	۱۳

۱۷	۳. نتیجه گیری:
۱۹	فصل دوم: طبیعت به مثابه امر مقدس در نگاه تیار دشاردن
۲۰	طبیعت به مثابه امر مقدس در نگاه تیار دشاردن
۲۰	۱. مقدمه
۲۳	۲. بخش اول: مبانی نظری
۲۳	۱-۲ نقد دیدگاه سنتی کلیسا و تلاش برای خوانشی نو:
۲۸	۲-۲ الهیات تکاملی تیار:
۳۷	۳. بخش دوم: تحلیل و تفسیر دیدگاه تیار
۳۷	۱-۳ عمل الهی و طبیعت:
۴۰	۲-۳ سنتز علم و دین برای حل تضاد:
۴۵	۴. بخش سوم: تفسیر تیار از پیدایش و تکامل
۴۵	۱-۴ خلقت و پیدایش: نقد خوانش سنتی از وجود طبیعت
۵۹	۵. بخش چهارم: ظهور آگاهی در طبیعت
۵۹	۱-۵ حیات گرایی یا ویتالیسم مبنای آگاهی و هوشیاری طبیعت
۶۴	۶. بخش پنجم: غایت مندی و نووسفر
۶۴	۱-۶ نظریه اومگا و غایت مندی طبیعت
۷۶	۲-۶ غایت برای تکامل
۸۱	۷. راهکاری برای آینده محیط زیست
۸۵	۸. نتیجه گیری
۸۸	فصل سوم: طبیعت به مثابه امر قدسی در نگاه سید حسین نصر

طبیعت به مثابه امر قدسی در نگاه سید حسین نصر	۹۲
۱. مقدمه	۱۰۶
۲. بخش اول: مبانی نظری	۱۰۷
۱-۲ تعریف و تفسیر امر قدسی در نگاه سید حسین نصر	۱۰۷
۲-۲ تعریف سنت	۱۰۹
۳. بخش دوم: تحلیل و تفسیر دیدگاه سید حسین نصر	۱۱۰
۱-۳ معرفت و فهم طبیعت:	۱۱۰
۲-۳ وجودشناسی سنت محور	۱۲۳
۳-۲-۳ حقیقت وجود نهایی	۱۲۸
۳-۳ نگاه به انسان در سنت	۱۲۹
۴. تفسیر دین از طبیعت در نگاه سنت محور	۱۳۴
۱-۴ دین و طبیعت:	۱۳۴
۲-۴ نگاه ادیان ابراهیمی به طبیعت	۱۴۲
۳-۴ نگاه منسجم به دین: ضرورتی برای تعامل درست با طبیعت	۱۵۸
۴-۴ مسئله شر در طبیعت	۱۶۳
۵-۴ حکمت خالده و حل بحران محیط زیست	۱۶۴
۵. مدرنیته و بحران محیط زیست	۱۶۷
۱-۵ تکامل مدرن و تاثیرش در نگاه به طبیعت	۱۶۸
۶. نتیجه گیری	۱۷۰
یافته ها و نتایج	۱۷۲
۱- جمع بندی دیدگاه های تیار	۱۷۴

۱-۲ نگاه تیار دشاردن به طبیعت	۱۷۴
۲- جمع‌بندی دیدگاه‌های سید حسین نصر.....	۱۸۱
۲-۱ نگاه سنت محور به طبیعت	۱۸۱
۲-۲ بازخوانی وجه قدسی طبیعت	۱۸۶
۳ مقایسه دیدگاه‌های تیار و نصر.....	۱۹۰
۳-۱ باور به امر قدسی وجه شباهت تیار و نصر	۱۹۰
۳-۲ وجوه اختلاف تیار و نصر.....	۱۹۰
۴ راه‌حل‌های پیشنهادی برای حل بحران محیط زیست	۱۹۴
۴-۱ تکامل آگاهی زیست‌محیطی	۱۹۴
۴-۲ راه‌حل‌های ارائه شده توسط نصر.....	۱۹۶
۴-۳ پیشنهاد برای پژوهش‌های آتی	۱۹۷
فهرست منابع	۲۰۰
Abstract	۲۰۱

مقدمه

بیان مساله

جایگاه طبیعت در سلسله مراتب هستی همواره موضوعی مناقشه برانگیز در سنت های دینی بوده است. مکاتب مختلف کلامی و فلسفی هر یک از منظری به طبیعت نگریسته و دیدگاه های متنوعی را درباره آن مطرح کرده اند. با این حال، ظهور رویکردهای نوین الهیاتی و بازنگری در باورهای سنتی درباره طبیعت، چالش های جدیدی را متوجه نگاه رایج دینی کرده است. این چالش ها گاه تا جایی پیش رفته اند که اصول بنیادین دین، از جمله وجود خدای قادر مطلق، عالم مطلق و خیرخواه، را نیز مورد تردید قرار داده اند.

افزون بر این، در جهان مدرن، رابطه دین و طبیعت به یکی از مسائل اساسی بدل شده و بازاندیشی در مفاهیم و ارزش های مرتبط با آن را ضروری ساخته است. برخی قرائت های الهیاتی، با تأکید بر گسست کامل میان خدا و مخلوقات، نه تنها امکان درک قدسی از طبیعت را از میان برده اند، بلکه خوانش های دینی را متهم کرده اند که زمینه بهره برداری بی حد و حصر انسان از طبیعت را فراهم آورده و در بحران زیست محیطی نقش داشته اند. در این چارچوب، طبیعت نه همچون امری قدسی، بلکه صرفاً به عنوان تجلی ناقص فعل الهی در جهان مادی تلقی شده است. این نگرش، همان گونه که دیوید هیوم نیز نقد کرده است، با معضلی جدی مواجه است: چگونه می توان از طبیعتی که صرفاً مادی، ناقص و متغیر است، به حقیقتی مطلق و قدسی دست یافت؟ بر همین اساس، الهیات کلاسیک، با تأکید بر این تمایز، نتوانسته بستری برای توصیف قدسی طبیعت فراهم آورد.

در واکنش به این کاستی ها، تیار دشاردن و سید حسین نصر از زوایای متفاوتی به بازخوانی جایگاه طبیعت در الهیات پرداخته اند و رویکردی جایگزین را در قالب «الهیات طبیعت» مطرح کرده اند. این نگرش، برخلاف الهیات کلاسیک، خداوند را نه بیرون از طبیعت، بلکه در درون آن می بیند. بر این اساس، مسأله اصلی این رساله بررسی خوانش الهیاتی تیار دشاردن و سید حسین نصر از طبیعت به مثابه امری قدسی است.

موضوع پژوهش

لینوایت^۱ در مقاله ای که در ۱۹۷۶ در مجله ساینس^۲ تحت عنوان (ریشه های تاریخی بحران زیست محیطی ما)^۳ منتشر کرد، لبه تیز اتهام ضربه به محیط زیست را متوجه ادیان نمود.

لینوایت یهودیت و مسیحیت را در جایگاه متهم ردیف اول در ضربه زدن بشر به محیط زیست معرفی کرد. او می نویسد، ادیان الهی بشر را مالک جهان معرفی کرده اند. مالکی که برای رسیدن به لذت حق هرگونه رفتاری در قبال طبیعت را از جانب خالق آن دریافت کرده است.

انسان تحت تاثیر نگاه دینی، طبیعت را به مثابه منبع خام انرژی در نظر گرفته و مالکیت انسان هم که در این چارچوب مطرح می شود، به معنای جواز هرگونه استفاده از طبیعت در مسیر اهداف انسانی است.

جربانی که لینوایت در ریشه یابی بحران محیط زیست به راه انداخت. منشا اصلی بحران محیط زیست را نگاهی که دین به طبیعت داشت معرفی نمود در نتیجه این نگاه به طبیعت بشر نه تنها هیچ وظیفه ای برای خود در قبال طبیعت قائل نیست، بلکه خود را مجاز به هر نوع رفتاری در قبال طبیعت نیز می داند.

این دیدگاه در جامعه روشنفکری بسیار مورد توجه قرار گرفت. ده ها مقاله و کتاب در تبیین و شرح این رویکرد به ریشه یابی بحران محیط زیست به نگارش درآمد. در سال ۱۹۸۳ کیس توماس^۴ کتابی با نام بشر و جهان طبیعت^۵ منتشر کرد. توماس یک پله پا را فراتر از دیدگاه لینوایت نهاد. وی در این کتاب می نویسد: «درست است که یهودیت و مسیحیت با نوع نگاهشان به طبیعت و رابطه انسان با آن نقش پررنگی در بحران محیط زیست داشته اما در این میان تقصیر اسلام نیز کم از دین یهود نبوده است. توماس در تایید دیدگاهش در خصوص نقش اسلام در نگاه منفعت نگرانه به طبیعت به برخی از آیات قرآن که نمونه هایی از آن را در ادامه ذکر میکنیم، اشاره میکند:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» یعنی خداوند، خدایی است که همه نعمت ها را در نیز اشاره دارد که می فرماید «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» که ماه و خورشید نیز در اختیار آنان قرار داده شده است، همچنین این آیه که می فرماید «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» یعنی همه اینها نعمت های خداوند هستند و شما اگر بخواهید آنها را به شمارش آورید نمی توانید.»

در کنار فهم و تفسیر منفعت گرایانه آیات قرآن از طبیعت، برخی دیدگاه های فلسفی، عرفانی و کلامی نیز مجال تفسیرهای انسان محورانه و کنش های غیر مسئولانه در قبال طبیعت را برای برخی فراهم کرده است. از این منظر اندیشه های کلامی و فلسفی و عرفانی که بر جایگاه والای انسان در نظام هستی تکیه داشته به معنای

^۱Lynn White

^۲Science

^۳The Historical Roots of Our Ecologic Crisis

^۴Keith Thomas

^۵Man and the Natural World

کاستن از جایگاه طبیعت در نظام ارزشی متفکران دینی تلقی شده و پنداشته‌اند که این جایگاه والا به معنای جواز هر گونه کنش غیرمسئولانه و انسان‌محورانه در قبال طبیعت است.

در الهیات کلاسیک مسیحی نیز نگاه منفی به طبیعت و مالکیت انسان برای استفاده بدون چارچوب به چشم می‌خورد. یکی از نمونه‌های بارز آن داستان هبوط انسان از بهشت است. بنابر این داستان، انسان با عصیان نخستین، شایستگی خود برای زیست در بهشت را از دست داد. خداوند به سبب این عصیان انسان را به زمین تبعید کرد. در واقع زمین تبعیدگاه انسان است. انسان عاصی در این تبعیدگاه هر نوع مواجهه‌ای که لذت وی را افزوده و از رنجش در تبعید بکاهد بر خود روا می‌داند. هرچند داستان عصیان انسان و ماجرای هبوط در اسلام نیز ذکر شده اما برخی ابعاد آن با داستان سقوط در مسیحیت متفاوت است. از منظر اسلامی انسان در بهشت توبه کرد و به عنوان خلیفه خدا بر زمین با وظایفی مشخص پای بر زمین نهاد. اما در مسیحیت، انسان به گناه جبلی آلوده شد، از بهشت سقوط کرد، و تنها با مصلوب شدن عیسی مسیح و باور به رستاخیز او پاک می‌شود. برخی الهی دانان معاصر با توجه به عمق و اهمیت مسئله بویژه در دنیای مدرن، خوانش‌هایی متفاوتی از جایگاه طبیعت در جهان‌بینی دینی خویش ارائه کرده‌اند. تمرکز ما در این رساله بر دو تن از برجسته‌ترین الهیدانان معاصر است. سید حسین نصر و تیار دشاردن، هر یک کوشیده‌اند تا نشان دهند نه تنها بشر نمی‌تواند هرگونه برخوردی با طبیعت را برای خود مجاز بداند بلکه از منظر دینی طبیعت امری مقدس است.

نصر در مقدمه کتاب دین و نظام طبیعت می‌نویسد:

«هر دین دارای گنجینه‌ای از علوم و تجربیات، درباره نظام طبیعت است که اگر احیا شود شرایطی فراهم خواهد شد که در پرتو آن دین، نگاه به طبیعت بس غنی تر خواهد گردید. نگاه دینی به طبیعت، از آن خوانشی قدسی ارائه خواهد کرد که در پرتو آن بشر خواهد توانست مرهمی بر جراحات پیکر کره خاکی با تکیه بر اعتقاد به تقدس طبیعت بنهد.

تلاش کسانی را که کوشیده‌اند بدون تکیه بر دین، از طبیعت خوانشی قدسی ارائه دهند، نقد می‌کند. او معتقد است که اگر امروز در زندگی انسان مدرن بحرانی به نام بحران محیط زیست وجود دارد، این بحران نتیجه یک بحران درونی در انسان مدرن است. این بحران درونی در رفتار انسان با دنیای خارج از وجودش نمود پیدا کرده‌است.

نصر در توصیف نوع نگاه اندیشمندان اسلامی به طبیعت می‌نویسد که یکی از گروه‌هایی که به خوبی می‌توان نوع نگاه اسلام به طبیعت را در اندیشه‌های آن‌ها مشاهده کرد اخوان الصفا است. نصر به نقل از کتاب رساله الجامعه اخوان الصفا می‌نویسد:

«چنان که اجزای یک حیوان یا انسان واحد است، عالم نیز واحد است. بخش اسفل عالم، مانند عضوی به طبقات اعلی پیوسته و همه به کلمه الهی باقی‌اند و هستی خود را از آن کسب می‌کنند.» در واقع، نصر با بیان این مطلب می‌گوید عالم یک کل واحد است. تقدس راس این کل، یعنی خداوند، به تمام نظام عالم سرایت می‌کند و اینگونه نیست که جایگاه انسان در این نظام فکری مجوز هر گونه تصرف در طبیعت را بدهد.

این دیدگاه را می‌توان در عالم اسلام مقابل جریانی دید که با تکیه بر مبانی فلسفه یونانی به خصوص افلاطون عالم طبیعت را عالم ادنی دانسته و معتقد است برای رسیدن به عالم مثال باید با سیر عقلی پشت به عالم ادنی نمود و به اصطلاح به دنبال وارheidن از آن بود. ما در طول رساله این دیدگاه را به صورت موشکافانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در واقع، نصر کوشیده تا با بازخوانی میراث اندیشه اسلامی و تفکیک میان دو جریان متأثر از فلسفه یونان و جریانی که ریشه‌شان در عالم اسلام بوده، نشان دهد که خوانش درست از طبیعت، خوانشی قدسی است. از منظر وی برای به دست آوردن نوع نگاه اسلام به طبیعت، باید چارچوب اسلامی را مد نظر داشت. تمثیلات و تشبیهاتی که در هر تمدن برای توصیف طبیعت به کار می‌رود، تحت تاثیر نوع نگاهی است که وحی آسمانی دارد.

در بینش اسلامی، توحید به عنوان اصل تمام اصول به شمار رفته که خود را در تمام مراتب جهان بینی به نحوی ظهور داده‌است. مسلمانان برای نمایان ساختن این وحدت و ظهور توحید در مراتب هستی، نه تنها از روش نقلی، که از روش تجربی و عقلی نیز بهره برده‌اند.

از این منظر، حقیقت محوری در اسلام به صورت ایجاز در گفته لاله الاالله بیان شده است. این عبارت اساس توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است. از دل همین عبارت موجز به دست می‌آید که توحید، اساس اسلامی بودن هر علمی است. هر گونه جهان‌بینی و طبیعت‌شناسی که خود را به اسلام متصل می‌داند باید ربط و نسبت خود را با این عبارت موجز مشخص نماید. نکته حائز اهمیت در نظام اندیشه نصر، توجه به رویکرد وی به ادیان مختلف است. وی بر این باور است که در تمام ادیان یک حقیقت قدسی وجود دارد که این ادیان را با هم پیوند می‌دهد. از منظر وی با توجه به جهانی شدن بحران محیط زیست، باید سعی کرد با تکیه بر این حقیقت قدسی مشترک بین ادیان، به خوانشی درست از طبیعت دست یافت. لذا وی در مسیر اندیشه خود نخست، سعی در اثبات این حقیقت قدسی واحد در ادیان داشته تا بتواند با تکیه بر آن دین‌های آسمانی مختلف را از این منظر با یکدیگر متحد نشان دهد.

پیر تیار دشاردن دیرینه شناس یسوعی (زاده مه ۱۸۸۱ - درگذشته ۱۰ آوریل ۱۹۵۵) نیز همچون نصر کوشیده تا ضمن پاسداشت میراث اندیشه دینی خود یعنی مسیحیت، از طبیعت، خوانشی مقدس ارائه کند. نظریه محوری تیار، «امگا»^۱ نام دارد. تیار از ترکیب نظریه تکامل و نگاه غایت‌شناسانه در دین، خوانشی جدید از ماهیت طبیعت ارائه کرده‌است. بنابراین خوانش، جهان به سمت یک غایت حکیمانه در حال حرکت است. این غایت حکیمانه از منظر تیار، شباهت زیادی به مفهوم لوگوس^۲ در مسیحیت دارد.

اوج نظر تیار را باید در نوع نگاه وی به طبیعت دانست. از منظر تیار طبیعت آنگونه که قرائت‌های غالب مسیحی معرفی می‌کنند، مانعی در مسیر دستیابی انسان به شناخت خداوند نیست بلکه خود، مسیر اصلی دستیابی به یک معرفت درجه اول در خصوص شناخت خداوند به شمار می‌رود.

^۱ Omega

^۲ Logos

توصیف تیار از طبیعت را می‌توان همچون دیدگاه نصر یک توصیف مقدس از طبیعت دانست. او در توصیف طبیعت در یکی از نخستین کتاب‌هایش به نام در باب دینداری، از محیط الهی سخن به میان می‌آورد. وی با بیان این مفهوم در پی بیان این موضوع است که دنیای مادی در تمامیت خود امکان و مجالی برای دیدار غیر مستقیم خدا است. کافی است تنها کمی به ورای حصار محسوسات قدم نهیم. به هر آنچه در اطراف ماست - راست و چپ، جلو و عقب، بالا و پایین بنگریم تا ظهور و تجلی خدا را در هستی نظاره‌گر باشیم. اما تنها آنچه که نزدیک به ما و در جلو ماست، نیست که حضور خدا را آشکار می‌کند بلکه خدا خود را در تمام جهان نمایان کرده است و ما خود را آن‌چنان محصور و مبهور و می‌یابیم که دیگر امکان در پیش او افتادن و لب به ستایش او گشودن را نمی‌یابیم مگر در درون خود... ما خدا را دور از خود می‌پنداریم؛ کسی که ما را به او دسترسی نیست. حال آن‌که در حقیقت، ما در او غوطه‌وریم. همان‌گونه که یعقوب، آن‌گاه که از رویای خود بیدار شد گفت، جهان، همین جهان محسوس و ملموس - که عادتاً با ملال و بی‌توجهی و بدون احساس هیچ‌گونه تقدسی بدان می‌نگریم - در حقیقت یک مکان مقدس است و ما این را نمی‌دانستیم. آن‌چنان که از نوشته‌های تیار بر می‌آید وی جهان مادی را منبع روشنایی عرفانی می‌بیند و این نوع نگاه به جهان مادی با آنچه کلیسای رم به عنوان خوانش رسمی مسیحیت از طبیعت ارائه می‌کرد، تفاوت داشت. این نوع نگرش‌های تیار به مسیحیت، او را مغضوب کلیسای کاتولیک قرار داد. او به عنوان یک دانشمند، منبع حقیقت دینی را جهان مادی و نه تفرعن کلیسا عنوان می‌کرد و همین امر بیش از پیش وی را مبعوض کلیسا گرداند. از منظر تیار این علم است که به الاهیات نشان می‌دهد تا چگونه ببیند. تیار می‌کوشد تا نشان دهد که همین جهان مادی، جهان صخره‌ها و درخت‌ها، ستاره‌ها و سیاره‌ها، نباتات و حیوانات است که در حقیقت ما را به دیدار امر مقدس توانا می‌کند.

اهمیت پژوهش

الف- آنچه بر اهمیت دست‌یابی به یک خوانش قدسی از طبیعت تحت تاثیر معرفت دینی می‌فزاید، نقشی است که این خوانش می‌تواند در کنترل رفتارهای انسان در قبال طبیعت ایفا کند. بینش غیر قدسی از طبیعت دست انسان را برای هرگونه تصرف و کام‌جویی از طبیعت باز گذاشته است. به نظر میرسد در صورت فراهم شدن بستری دینی برای نگاه قدسی به طبیعت، می‌توان به یکی از موثرترین راهکارها در مهار تعامل افسار گسیخته انسان با طبیعت دست یافت.

ب- ارائه یک خوانش قدسی از طبیعت، پاسخی فراهم می‌کند برای آن دسته از منتقدانی که با تکیه بر رویکرد های غلط برخی دینداران به طبیعت مستمسکی برای نقد دین و دین‌داری در دوران مدرن فراهم آورده‌اند.

ج- هم در اسلام و هم در مسیحیت به عنوان بزرگترین ادیان زنده روی زمین، ریشه‌ها و مبانی فکری قابل توجهی وجود دارد که دست‌یابی به خوانشی از طبیعت را که بشر در لوای یک تعامل سازنده با طبیعت مسیری برای سعادت و تکامل خودش بیابد وجود دارد. دست‌یابی به چنین خوانشی از طبیعت، هم بر انگیزه دین‌داران

برای پاسداشت طبیعت می‌افزاید و هم موجب هم‌افزایی در جهت تلاش‌های همگانی برای پاسداشت محیط زیست می‌گردد.

سوالات پژوهش

- ۱- چارچوب نگاه تیار به طبیعت چگونه بوده و چگونه وجه قدسی طبیعت را مورد بازخوانی قرار می‌دهد؟
- ۲- چارچوب نگاه نصر به طبیعت چگونه بوده و چگونه وجه قدسی طبیعت را مورد بازخوانی قرار می‌دهد؟
- ۳- نگاه نصر و تیار برای حل بحران محیط زیست منتج به چه راه حلی می‌شود؟

فرضیه‌های پژوهش

۱- فرضیه اول: پیر تیار دشاردن، با تلفیق رویکردی تکاملی و غایت‌محور، چارچوبی نوین برای درک تقدس طبیعت ارائه می‌دهد. او، برخلاف دیدگاه‌های سنتی کلیسا، با نظریه‌ی "امگا"، طبیعت را نه مانعی برای شناخت امر قدسی، بلکه عرصه‌ای مقدس و پویا معرفی می‌کند که انسان، با مشارکت در فرآیند تکامل آن، به شناختی عمیق‌تر از خداوند و حقیقت هستی دست می‌یابد. به عبارت دیگر، از نظر دشاردن، تکامل، مسیر ظهور تقدس در جهان است و انسان نقشی محوری در این مسیر ایفا می‌کند.

۲- فرضیه دوم: سید حسین نصر، با رویکردی سنت‌گرا، با نقد نگاه ابزاری مدرن به طبیعت، بر قداست ذاتی آن تأکید کرده و از طریق بازخوانی آموزه‌های دینی و ارائه تفسیری جامع از رابطه انسان و طبیعت، بر نقش دین در برقراری تعامل درست با طبیعت و حل بحران محیط زیست تأکید می‌کند. نصر معتقد است که با درک وجود یک حقیقت قدسی مشترک در ادیان مختلف، گفتگو و همکاری بین پیروان ادیان می‌تواند راه حلی عملی برای مشکلات زیست محیطی و بحران‌های معنوی انسان ارائه دهد. از نظر نصر، بازگشت به یک دیدگاه قدسی به طبیعت، نه تنها برای حفظ محیط زیست ضروری است بلکه برای دستیابی به سعادت و کمال انسان نیز لازم است.

۳- پیر تیار دشاردن و سید حسین نصر، با وجود تفاوت‌هایی در رویکرد و مبانی فلسفی، در ارائه راه‌حلی برای بحران محیط زیست، بر اصول مشترکی نظیر تغییر نگرش انسان به طبیعت، احیای آموزه‌های معنوی و دینی، تغییر سبک زندگی و گفتگو بین ادیان تأکید دارند. با این حال، رویکردهای آنها در نحوه پیوند دادن این اصول با علم و فهم انسانی از طبیعت متفاوت است؛ به طوری که تیار با تأکید بر علم و تکامل و نصر با تأکید بر سنت و حکمت، تلاش می‌کنند تا دیدگاهی جامع برای تعامل درست انسان با طبیعت ارائه دهند. با وجود قوت‌های این راه حل‌ها، اجرای آنها با چالش‌های عملی و اجتماعی مواجه است.

اهداف پژوهش

الف- آنچه بر اهمیت دستیابی به یک خوانش قدسی از طبیعت تحت تاثیر معرفت دینی می افزاید، نقشی است که این خوانش می تواند در کنترل رفتارهای انسان در قبال طبیعت ایفا کند. بینش غیر قدسی از طبیعت دست انسان را برای هرگونه تصرف و کام جویی از طبیعت باز گذاشته است. به نظر می رسد در صورت فراهم شدن بستری دینی برای نگاه قدسی به طبیعت، می توان به یکی از موثرترین راهکارها در مهار تعامل افسار گسیخته انسان با طبیعت دست یافت.

ب- ارائه یک خوانش قدسی از طبیعت، پاسخی فراهم می کند برای آن دسته از منتقدانی که با تکیه بر رویکرد های غلط برخی دینداران به طبیعت، مستمسکی برای نقد دین و دین داری در دوران مدرن فراهم آورده اند.

ج- هم در اسلام و هم در مسیحیت به عنوان بزرگترین ادیان زنده روی زمین، ریشه ها و مبانی فکری قابل توجهی وجود دارد که دستیابی به خوانشی از طبیعت را که بشر در لوای یک تعامل سازنده با طبیعت مسیری برای سعادت و تکامل خودش بیابد وجود دارد. دستیابی به چنین خوانشی از طبیعت، هم بر انگیزه دین داران برای پاسداشت طبیعت می افزاید و هم موجب هم افزایی در جهت تلاش های همگانی برای پاسداشت محیط زیست می گردد.

نوآوری پژوهش

۱- رویکرد نوین به مساله ماهیت طبیعت از منظر دینی با تکیه بر دیدگاه دو اندیشمند نام برده شده حداقل به صورت ترکیبی در فضای زبان فارسی مورد توجه نبوده است.

۲- بحث از الهیات طبیعت و الهیات طبیعی و نتایج آن بر خوانش نو از طبیعت، مساله مهمی است که به نظر باید خوانشی سازمان یافته از آن ارائه نمود. بر اساس تحقیقات نگارنده، نگارشی با این موضوع در فضای اندیشه اسلامی یافت نشده است.

روش پژوهش

نوع تحقیق:

این تحقیق از نظر هدف، بنیادی و از نظر روش، توصیفی-تحلیلی است.

روش جمع آوری داده ها:

- مطالعات کتابخانه ای: برای جمع آوری داده ها از منابع کتابخانه ای مانند کتاب ها، مقالات و پایان نامه ها استفاده شده است.
- فیش برداری: برای استخراج اطلاعات از منابع، از روش فیش برداری استفاده شده است.

ابزار جمع‌آوری داده‌ها:

- فیش برداری: برای یادداشت‌برداری از اطلاعات، از فیش برداری به تفکیک موضوعات و کلیدواژه‌ها استفاده شده است.

روش تحلیل داده‌ها:

- تحلیل محتوای کیفی: برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده شده است.
- طبقه‌بندی: داده‌های جمع‌آوری شده بر اساس موضوعات و کلیدواژه‌ها طبقه‌بندی شده‌اند.
- مقایسه تطبیقی: دیدگاه‌های نصر و تیار در خصوص طبیعت به مثابه امر قدسی با یکدیگر مقایسه و تطبیق شده‌اند.

مراحل انجام تحقیق:

۱. مطالعه پیشینه پژوهش: در این مرحله، به بررسی رساله‌ها و پایان‌نامه‌هایی که به موضوع "طبیعت به مثابه امر قدسی" از نظر نصر و تیار پرداخته‌اند، پرداخته می‌شود.
۲. استخراج و طبقه‌بندی اندیشه‌ها: در این مرحله، با توجه به تمرکز مساله بر نگاه به طبیعت، ابتدا به صورت اجمالی به نظام اندیشه‌ای این دو الهی‌دان از آثار آنها به صورت کتابخانه‌ای استخراج شد. سپس تحلیل، بررسی و طبقه‌بندی اندیشه‌ها و به دست آوردن خط و ربط کلی آن انجام می‌شود.
۳. جمع‌آوری اطلاعات: در این مرحله، متمرکز بر اندیشه هر کدام از دو الهی‌دان مورد بررسی از آثار آنها با توجه به کلیدواژه‌های ضروری برای تحقیق مطالب مرتبط استخراج و طبقه‌بندی می‌شود.
۴. تحلیل محتوای خام: در این مرحله، تحلیل محتوای خام جمع‌آوری شده و طبقه‌بندی آنها انجام می‌شود.
۵. تفسیر و نتیجه‌گیری: در این مرحله، یافته‌های تحقیق تفسیر و نتیجه‌گیری نهایی ارائه می‌شود.

روایی و پایایی:

- برای افزایش روایی تحقیق، از منابع معتبر و موثق استفاده شده است.
- برای افزایش پایایی تحقیق، از روش‌های دقیق و منظم برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها استفاده شده است.

محدودیت‌ها:

- این تحقیق به بررسی دیدگاه‌های نصر و تیار در خصوص طبیعت به مثابه امر قدسی می‌پردازد و سایر دیدگاه‌ها در این زمینه مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.
- این تحقیق به طور کامل به چالش‌های زیست‌محیطی معاصر نمی‌پردازد.

فصل اول: مبانی نظری

فصل اول: مبانی نظری

۱. مقدمه و ضرورت تبیین مفهوم "طبیعت"

در این بخش، به بررسی و تبیین مفهوم "طبیعت" می‌پردازیم که یکی از مفاهیم کلیدی و بنیادین در رساله‌ی حاضر است. فهم دقیق این مفهوم، از منظر سنت فلسفه اسلامی، الهیات غربی به فهم بهتر دیدگاه پیر تیار دشاردن و سید حسین نصر کمک شایانی خواهد کرد. علاوه بر این نقشی اساسی در درک ابعاد مختلف تقدس در طبیعت و جایگاه انسان در آن، ایفا می‌کند. با توجه به گستردگی و تنوع برداشت‌ها از مفهوم طبیعت، ضروری است که در آغاز پژوهش، به تبیین و روشن‌سازی این مفهوم از منظر مکاتب مختلف پرداخته شود تا چارچوبی دقیق و منسجم برای تحلیل‌های بعدی فراهم آید.

۱-۱ مفهوم "طبیعت" در سنت فلسفه اسلامی

در سنت فلسفه اسلامی، مفهوم "طبیعت" جایگاه ویژه‌ای دارد و به عنوان یکی از مراتب وجود، مورد توجه فیلسوفان مسلمان قرار گرفته است. در این سنت، "طبیعت" معمولاً به معنای جهان مادی و محسوس در نظر گرفته می‌شود که دارای حرکت، تغییر و تحول است. با این حال، این دیدگاه، طبیعت را صرفاً یک پدیده‌ی مادی و منفک از ابعاد معنوی نمی‌داند، بلکه آن را دارای نظم الهی و تجلی‌ای از اسماء و صفات خداوند در نظر می‌گیرد.

۱-۱-۱ دیدگاه مشائیان به طبیعت

فیلسوفان مشائی، همچون ابن‌سینا، متأثر از ارسطو، طبیعت را دارای علل و قوانین خاص خود می‌دانستند و به مطالعه‌ی این قوانین، بر اساس عقل و استدلال، اهمیت می‌دادند. آن‌ها بر این باور بودند که طبیعت، دارای یک نظام سلسله‌مراتبی است که از موجودات بسیط تا موجودات پیچیده گسترده شده است. در این نظام، هر موجود، بر اساس جایگاه خود، از کمال خاصی برخوردار است.^۱

^۱ بوعلی سینا، *دانشنامه علایی (طبیعیات)*، صص ۲۳-۲۵

این دیدگاه بر چند محور اصلی استوار است که در ادامه به شرح و بسط آن‌ها می‌پردازیم:

۱. طبیعت دارای علل و قوانین خاص خود است:

فیلسوفان مشائی، طبیعت را نه صرفاً مجموعه‌ای تصادفی از پدیده‌ها، بلکه نظم‌ی دارای علل و معلول‌های مشخص می‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند که هر پدیده‌ای در طبیعت، علتی دارد و بر اساس قوانین مشخصی عمل می‌کند. این قوانین، ذاتی طبیعت هستند و می‌توان با استفاده از عقل و استدلال، آن‌ها را کشف کرد. این دیدگاه، رویکردی عقلانی و علمی به مطالعه‌ی طبیعت را ترویج می‌کرد. به جای توسل به عوامل ماورایی یا نیروهای مرموز برای توضیح پدیده‌های طبیعی، مشائیان به بررسی علل طبیعی و قوانین حاکم بر آن‌ها تأکید داشتند. برای مثال، آن‌ها به دنبال توضیح چگونگی حرکت اجسام، تغییر فصول، رشد گیاهان و سایر پدیده‌های طبیعی بر اساس اصول و قوانین مشخص بودند.

۲. تأکید بر عقل و استدلال در مطالعه‌ی طبیعت:

مشائیان بر این باور بودند که بهترین ابزار برای شناخت طبیعت، عقل و استدلال است. آن‌ها به مشاهده‌ی دقیق پدیده‌های طبیعی اهمیت می‌دادند، اما معتقد بودند که صرف مشاهده کافی نیست و باید با استفاده از عقل و استدلال، به تحلیل و تفسیر مشاهدات پرداخت و قوانین حاکم بر آن‌ها را کشف کرد. این رویکرد، پایه‌گذار روش علمی تجربی شد که بعدها در دوران رنسانس و علم مدرن شکوفا شد. آن‌ها معتقد بودند که حواس ممکن است دچار خطا شوند، اما عقل با استفاده از اصول منطقی و استدلالی می‌تواند به حقایق یقینی در مورد طبیعت دست یابد.

۳. نظام سلسله مراتبی در طبیعت:

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دیدگاه مشائیان در مورد طبیعت، اعتقاد به وجود یک نظام سلسله مراتبی در آن است. آن‌ها معتقد بودند که موجودات طبیعی، از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین آن‌ها، در یک سلسله مراتب منظم قرار گرفته‌اند. در این نظام، هر موجود بر اساس میزان پیچیدگی و کمال خود، جایگاه خاصی دارد. به عنوان مثال، جمادات در پایین‌ترین سطح این سلسله مراتب قرار دارند، سپس گیاهان، حیوانات و در نهایت انسان که به عنوان اشرف مخلوقات، بالاترین جایگاه را در این نظام دارد. این سلسله مراتب، نه تنها بر اساس پیچیدگی ساختار موجودات، بلکه بر اساس میزان برخورداری آن‌ها از نفس و قوای مختلف نیز تعیین می‌شد. به عنوان مثال، گیاهان دارای نفس نباتی (قوه تغذیه و رشد) هستند، حیوانات علاوه بر آن، دارای نفس حیوانی (قوه حس و حرکت) نیز هستند و انسان علاوه بر این دو، دارای نفس ناطقه (قوه عقل و تفکر) است.

۴. هر موجود دارای کمال خاص خود است:

در نظام سلسله مراتبی مشائیان، هر موجود بر اساس جایگاهی که در آن قرار دارد، از کمال خاصی برخوردار است. این کمال، ذاتی آن موجود است و با جایگاه آن در سلسله مراتب مرتبط است. به عبارت دیگر، کمال یک گیاه، با کمال یک حیوان یا انسان متفاوت است. هدف هر موجود، رسیدن به کمالی است که برای آن مقدر شده است. این دیدگاه، بر اهمیت تنوع و گوناگونی موجودات در طبیعت و نقش هر یک در نظام کلی هستی تأکید دارد.^۱

۲-۱-۱ دیدگاه اشراقیان به طبیعت

در مقابل دیدگاه مشائیان، که بر عقل و استدلال در فهم طبیعت تأکید داشتند، فیلسوفان اشراقی، به ویژه شیخ شهاب‌الدین سهروردی، با نگاهی نورمحور به هستی، رویکردی متفاوت را در تبیین مفهوم "طبیعت" ارائه دادند. آن‌ها، طبیعت را نه صرفاً مجموعه‌ای از پدیده‌های مادی و قابل شناخت با عقل، بلکه جلوه‌ای از نور الهی می‌دانستند که در مراتب مختلف وجود ظاهر می‌شود. اشراقیون، بر این باور بودند که نور، حقیقت بنیادین هستی است و تمام موجودات، درجات مختلفی از این نور را منعکس می‌کنند. از این منظر، طبیعت، نه یک پدیده‌ی تاریک و منفعل، بلکه یک جلوه‌گاه نورانی و پویاست که حامل نشانه‌هایی از ذات الهی است.

اشراقیون، در نگرش خود به طبیعت، بر این نکته تأکید می‌کردند که برای فهم حقیقت طبیعت، صرفاً اتکا به عقل و استدلال، کافی نیست. آن‌ها معتقد بودند که شهود باطنی و تجربه‌ی قلبی، نقشی اساسی در این فهم دارند. از این دیدگاه، قلب، نه صرفاً یک عضو مادی، بلکه ابزاری برای درک حقایق معنوی است. اشراقیون، بر این باور بودند که با پاکسازی قلب و پالایش درون، می‌توان به حقایق پنهان هستی، از جمله حقیقت طبیعت، دست یافت. این رویکرد، بر اهمیت ابعاد شهودی و عرفانی در فهم طبیعت تأکید دارد.

به طور خلاصه، دیدگاه اشراقیون به طبیعت را می‌توان در ابعاد زیر بررسی کرد:

۱. **طبیعت به عنوان تجلی نور الهی:** از دیدگاه اشراقیون، طبیعت، تجلی نور الهی است و تمام موجودات آن، درجات مختلفی از این نور را بازتاب می‌دهند. این دیدگاه، بر وحدت هستی و ارتباط تمام موجودات با منشا الهی تأکید دارد.

^۱ بوعلی سینا، *دانشنامه علایی (طبیعیات)*، صص ۲۳-۲۵

۲. **شهود باطنی و تجربه قلبی:** اشراقیون، معتقد بودند که برای فهم حقیقت طبیعت، باید از شهود باطنی و تجربه‌ی قلبی، به عنوان ابزاری برای کشف حقایق پنهان، بهره برد. این رویکرد، بر اهمیت ابعاد درونی و معنوی در فهم جهان تاکید دارد.

۳. **مراتب مختلف تجلی نور:** اشراقیون، معتقد بودند که نور الهی، در مراتب مختلف وجود، به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شود. هر مرتبه از وجود، به نوبه خود، جلوه‌ای از نور الهی را به نمایش می‌گذارد. این دیدگاه، بر وجود مراتب مختلف در هستی و نمود های گوناگون نور الهی تاکید دارد.

۴. **اهمیت زیبایی و هارمونی در طبیعت:** اشراقیون، بر این باور بودند که طبیعت، مظهر زیبایی و هارمونی است و درک این زیبایی، می‌تواند انسان را به سوی شناخت حقیقت الهی رهنمون سازد. این دیدگاه، بر اهمیت جنبه های زیبایی شناختی در فهم طبیعت تاکید دارد.

۵. **ضرورت پالایش نفس:** اشراقیون معتقد بودند که برای فهم درست طبیعت، باید نفس را از آلودگی‌ها پالایش کرد. چرا که نفس آلوده، مانع دیدن حقایق پنهان و شهود باطنی خواهد شد. این رویکرد، بر اهمیت تزکیه نفس در دستیابی به معرفت تاکید دارد.^۱

در این دیدگاه، طبیعت نه صرفاً یک پدیده‌ی مادی، بلکه جلوه‌گاهی نورانی و رمزی است که انسان را به تفکر در باب خداوند و ارتباط با او، دعوت می‌کند. این رویکرد، بر اهمیت معنوی و روحانی طبیعت در مسیر تعالی انسان تاکید می‌کند.

۳-۱-۱ دیدگاه حکمت متعالیه به طبیعت

صدرالدین محمد شیرازی، مشهور به ملاصدرا، در نظام فلسفی حکمت متعالیه خود، با تکیه بر اصل بنیادین اصالت وجود، به تبیین مفهوم "طبیعت" می‌پردازد. او، در این نظام، به وحدت جهان هستی و ارتباط تنگاتنگ مراتب مختلف وجود، از جمله طبیعت، با یکدیگر، تأکید می‌کند. ملاصدرا، با این رویکرد، به دنبال نشان دادن این است که جهان، نه مجموعه‌ای از پدیده‌های پراکنده و بی‌ارتباط، بلکه یک کل واحد است که تمام اجزای آن، به یکدیگر مرتبط هستند و از یک منشأ واحد سرچشمه می‌گیرند.

ملاصدرا، با طرح مفهوم حرکت جوهری، پویایی و تحول ذاتی طبیعت را، به عنوان راهی برای تقرب به خداوند، تبیین می‌کند. از دیدگاه او، طبیعت، نه یک پدیده‌ی ایستا و بی‌تغییر، بلکه یک جریان پویا و در حال حرکت به سوی کمال است. این حرکت، صرفاً یک حرکت مکانی و ظاهری نیست، بلکه حرکتی

^۱ شهرزوری، شرح حکمت الاشراق، صص ۲۷-۲۹

است که در عمقِ وجودِ موجودات رخ می‌دهد و جوهرِ آن‌ها را به سوی کمال دگرگون می‌سازد. ملاصدرا، با این دیدگاه، به دنبال نشان دادن این است که طبیعت، نه یک پدیده جدا از خداوند، بلکه مجرای تجلی و ظهور اوست.

در این دیدگاه، چند بعدِ اساسی از نگاه ملاصدرا به طبیعت، قابل بررسی است:

۱. **طبیعت به عنوان مرتبه‌ای از وجود:** ملاصدرا، بر اساس اصل اصالت وجود، تمام موجودات را مراتب و درجات مختلفی از وجود می‌داند که در آن، شدت و ضعف وجود، تعیین کننده‌ی مرتبه‌ی هر موجود است. از دیدگاه او، طبیعت، یکی از این مراتب است که در عین محدود بودن، با مراتب بالاتر، مرتبط است. این رویکرد، بر این اصل تاکید دارد که تمام موجودات، از جمله طبیعت، در سلسله مراتب وجود جای می‌گیرند و هر مرتبه از وجود، جلوه‌ای از هستی مطلق است.

۲. **طبیعت به عنوان متحرک به سوی کمال:** ملاصدرا، با طرح مفهوم حرکت جوهری، بر پویایی و تکامل ذاتی طبیعت تأکید می‌کند. از دیدگاه او، تمام موجودات، از جمله طبیعت، در حال حرکت به سوی کمال هستند. این حرکت، نه یک حرکت صرفاً مکانیکی، بلکه حرکتی است که جوهرِ وجودی موجودات را در بر می‌گیرد و آن‌ها را به سمت منشأ خود، یعنی خداوند، سوق می‌دهد. این نگاه، بر غایت مندی جهان و حرکت هدفدار آن تاکید دارد.

۳. **طبیعت به عنوان جلوه‌گاه اسماء و صفات الهی:** ملاصدرا، در دیدگاه خود، طبیعت را نه صرفاً یک مجموعه از پدیده‌های مادی، بلکه تجلی‌گاه اسماء و صفات الهی می‌داند. او معتقد است که در هر پدیده‌ی طبیعی، می‌توان نشانه‌هایی از حکمت، قدرت، علم و جمال الهی را مشاهده کرد. این دیدگاه، بر جنبه‌های نمادین و معنوی طبیعت و ارتباط آن با خداوند تاکید دارد.

۴. **طبیعت به عنوان وسیله‌ای برای شناخت خداوند:** ملاصدرا، مطالعه‌ی طبیعت را راهی برای شناختِ خداوند و رسیدن به معرفتِ حق می‌داند. او بر این باور بود که با تعمق در پدیده‌های طبیعی، می‌توان به درک عمیق‌تری از ذات و صفاتِ الهی نائل شد. این رویکرد، مطالعه طبیعت را نه فقط یک کنش علمی بلکه کنشی معنوی در نظر می‌گیرد.

۵. **عدم تفکیک بین مادی و معنوی:** ملاصدرا، با تاکید بر اصالت وجود، بر وحدت جهان هستی تاکید می‌کند و مرز بین مادی و معنوی را نه به عنوان دو حوزه جدا از هم بلکه به عنوان دو جنبه از یک حقیقت واحد در نظر می‌گیرد. او به دنبال ایجاد پلی بین این دو ساحت

است و بر این باور است که درک دقیق هر یک از این ساحت‌ها، مستلزم توجه به ساحت دیگر است.^۱

ملاصدرا، با این دیدگاه، به دنبال ارائه یک فهم جامع و یکپارچه از طبیعت است. او با تلفیق جنبه‌های عقلانی و شهودی، سعی می‌کند تا هم به قوانین حاکم بر طبیعت، و هم به ابعاد معنوی و قدسی آن، توجه کند و نشان دهد که طبیعت، نه تنها یک موضوع مطالعه‌ی علمی، بلکه یک تجربه‌ی عرفانی نیز می‌تواند باشد. این دیدگاه، بر لزوم توجه همزمان به ابعاد مادی و معنوی در فهم طبیعت تأکید می‌کند.

در این دیدگاه‌ها، هر چند اختلافاتی در روش و تفسیر وجود دارد، اما همه بر این اصل توافق دارند که طبیعت، مخلوق خداوند و حامل نشانه‌هایی از حکمت و اراده‌ی الهی است. از این رو، مطالعه‌ی طبیعت، نه تنها برای فهم قوانین آن، بلکه برای شناخت خداوند و رسیدن به معرفت حق نیز، ضروری است.

۱-۲ مفهوم "طبیعت" در سنت الهیات غربی

در الهیات غربی، مفهوم "طبیعت" نیز، دستخوش تحولات و تفسیرهای مختلفی بوده است. در دوره‌های ابتدایی، طبیعت، به عنوان مخلوق خداوند و تحت سلطه‌ی او، در نظر گرفته می‌شد. با ظهور رنسانس و علم مدرن، دیدگاه‌های جدیدی نسبت به طبیعت شکل گرفت و مفهوم "طبیعت" از بار الهیاتی خود تهی شد و به پدیده‌ای صرفاً مادی و قابل مطالعه تبدیل گردید.

۱-۲-۱ نگاه الهیات سنتی مسیحی به طبیعت

الهیات سنتی مسیحی، مفهوم "طبیعت" جایگاهی دوگانه و پیچیده دارد. از یک سو، طبیعت به عنوان مخلوق خداوند و دارای نظم الهی در نظر گرفته می‌شود که انعکاسی از حکمت و اراده‌ی اوست. در این دیدگاه، جهان طبیعی، همچون یک کتاب باز است که با مطالعه‌ی آن، می‌توان به شناخت خالق آن دست یافت. به این ترتیب، طبیعت، از یک بعد، مقدس شمرده می‌شد، زیرا مخلوق خداوند بود و در بطن خود، پیام‌هایی از او داشت.

از سوی دیگر، الهیات سنتی مسیحی، بر این نکته نیز تأکید می‌کرد که انسان، بر طبیعت برتری دارد و می‌تواند از آن برای رفع نیازهای خود بهره‌برد. این برتری، ریشه در این باور داشت که انسان، به عنوان خلیفه‌ی خداوند در زمین، قدرت و مسئولیت حاکمیت بر سایر مخلوقات را دارد و می‌تواند از مواهب طبیعت برای رفع نیازهای خود بهره‌برد. در این دیدگاه، طبیعت، نه تنها دارای ارزش ذاتی، بلکه

^۱ ملاصدرا، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج. ۳، ص. ۲۰۱.

وسيله‌ای برای رسیدن به اهداف انسان نیز در نظر گرفته می‌شد. در واقع، طبیعت در خدمت انسان قرار داشت.

در این دیدگاه، چند بعد اساسی از نگرش الهیات سنتی مسیحی به طبیعت قابل بررسی است: **طبیعت به عنوان مخلوق خداوند:** در الهیات سنتی مسیحی، طبیعت، به عنوان مخلوقی از خداوند، دارای تقدس و ارزش ذاتی است. این دیدگاه، بر این اصل استوار است که هر پدیده طبیعی، نشانه‌ای از اراده و قدرت الهی است. از این رو، طبیعت باید با احترام و فروتنی مورد توجه قرار گیرد.

نظم الهی در طبیعت: الهیات سنتی مسیحی، طبیعت را دارای نظم و ترتیبی الهی می‌دانست که نشان‌دهنده حکمت و تدبیر خداوند است. این نظم، در تمام ابعاد طبیعت، از قوانین فیزیکی گرفته تا نظام‌های زیستی، قابل مشاهده است. این دیدگاه، بر هماهنگی و انتظام در جهان تاکید دارد.

برتری انسان بر طبیعت: در الهیات سنتی مسیحی، انسان به عنوان خلیفه‌ی خداوند در زمین، بر طبیعت برتری دارد و می‌تواند از آن برای رفع نیازهای خود بهره‌برد. این دیدگاه، بر نقش محوری انسان در جهان هستی تاکید می‌کند.

بهره‌برداری از طبیعت برای اهداف انسانی: از دیدگاه الهیات سنتی مسیحی، طبیعت، وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف انسان در نظر گرفته می‌شود. این اهداف، هم شامل نیازهای مادی انسان و هم شامل اهداف معنوی او می‌شود. با این حال، الهیات سنتی، همواره بر ضرورت استفاده‌ی عاقلانه و مسئولانه از طبیعت تاکید داشت.

عدم توجه کافی به ارزش ذاتی طبیعت: با وجود تاکید بر تقدس طبیعت به عنوان مخلوق خداوند، الهیات سنتی، به طور کافی به ارزش ذاتی طبیعت توجه نمی‌کرد و بیشتر، بر نقش آن در خدمت به انسان، تمرکز داشت. این کم توجهی به ارزش ذاتی طبیعت، به تدریج باعث شکل‌گیری رویکردهای انسان‌محورانه به طبیعت شد.^۱

به طور خلاصه، در الهیات سنتی مسیحی، طبیعت، هم به عنوان یک پدیده‌ی مقدس که مخلوق خداوند است و هم به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف انسان در نظر گرفته می‌شد. این رویکرد، بر اهمیت مسئولیت انسان در قبال طبیعت، با حفظ جایگاه برتر او، در جهان هستی تاکید داشت. با وجود این که این دیدگاه، بر تقدس طبیعت تاکید داشت، اما بیشتر به نقش ابزاری آن برای انسان توجه می‌کرد.

^۱ لئو الدرز، *الهیات فلسفی توماس آکوئیناس*، صص ۱۲۳-۱۲۶

ظهور علم مدرن و گسترش روش‌های علمی و تجربی، الهیات مدرن به تدریج، تحت تأثیر دیدگاه‌های علمی و تجربی، دیدگاهی سکولار نسبت به طبیعت پیدا کرد. این تحول، نشان‌دهنده‌ی فاصله‌گیری الهیات از رویکردهای سنتی و پذیرش رویکردهای جدید علمی در فهم جهان است. در این دیدگاه، طبیعت، صرفاً به عنوان یک پدیده‌ی مادی و قابل شناخت در نظر گرفته می‌شود که بر اساس قوانین فیزیکی عمل می‌کند و هیچ‌گونه تقدس ذاتی ندارد. این دیدگاه، به نوعی تقلیل‌گرایی منجر می‌شود که پدیده‌ها را صرفاً در قالب قوانین فیزیکی تبیین می‌کند.

الهیات مدرن، با رویکردی سکولار به طبیعت، از مفاهیم الهیاتی سنتی که بر تقدس و رمزآلود بودن طبیعت تأکید می‌کردند، فاصله گرفت. در این رویکرد، طبیعت، صرفاً مجموعه‌ای مادی در نظر گرفته می‌شود که می‌توان آن را با استفاده از ابزار و روش‌های علمی، به طور کامل شناخت و کنترل نمود. این دیدگاه، منجر به حاکم شدن یک نگرش تقلیل‌گرایانه در بررسی پدیده‌ها شد.

در این دیدگاه، چند بعد اساسی از نگرش الهیات مدرن به طبیعت قابل بررسی است:

۱. **طبیعت به عنوان پدیده‌ای مادی و قابل شناخت:** الهیات مدرن، با تأکید بر یافته‌های علوم تجربی، طبیعت را صرفاً یک پدیده‌ی مادی و قابل شناخت می‌داند. این دیدگاه، جنبه‌های متافیزیکی و معنوی طبیعت را نادیده می‌گیرد و بر ابعاد عینی و قابل مشاهده آن تأکید دارد.

۲. **قوانین فیزیکی حاکم بر طبیعت:** در این دیدگاه، طبیعت بر اساس قوانین فیزیکی عمل می‌کند و رفتارهای آن قابل پیش‌بینی و کنترل است. الهیات مدرن، به دنبال کشف این قوانین برای فهم دقیق‌تر طبیعت است. این رویکرد، بر اهمیت عقل و استدلال در فهم جهان تأکید می‌کند.

۳. **حذف تقدس از طبیعت:** الهیات مدرن، با تأکید بر عقلانیت و علم‌گرایی، هرگونه تقدس ذاتی از طبیعت را حذف می‌کند. در این دیدگاه، طبیعت صرفاً به عنوان یک پدیده مادی و فاقد هر گونه ارزش ذاتی تلقی می‌شود.

۴. **بیگانگی انسان با طبیعت:** الهیات مدرن، با جدا کردن انسان از طبیعت و تأکید بر برتری او بر آن، منجر به بیگانگی انسان با طبیعت و تخریب محیط زیست شده است. این دیدگاه، بر عدم توجه الهیات مدرن به مسئولیت انسان در قبال طبیعت تأکید دارد.

۵. علم به عنوان ابزار تسلط بر طبیعت: در الهیات مدرن، علم، به عنوان ابزاری برای تسلط بر طبیعت در نظر گرفته می شود. در این رویکرد، هدف اصلی علم، نه شناخت طبیعت، بلکه بهره برداری و کنترل آن برای منافع انسان است.

در این رویکرد، الهیات مدرن، با دیدگاهی صرفاً مادی به جهان و حذف ابعاد معنوی و الهیاتی از آن، به تدریج منجر به بیگانگی انسان با طبیعت و تخریب محیط زیست شد. به عبارت دیگر، تقلیل دادن طبیعت به پدیده ای صرفاً مادی، باعث نادیده گرفتن ابعاد معنوی و ارزش ذاتی آن شد و به تخریب و بهره برداری بی رویه از آن منجر شد. این دیدگاه، بر پیامدهای منفی رویکرد سکولار به طبیعت تاکید دارد.

این رویکرد، نشان دهنده ی فاصله گیری الهیات مدرن از دیدگاه های سنتی و معنوی به طبیعت، و پذیرش نگاهی سکولار و مادی گرایانه است که در آن، طبیعت صرفاً مجموعه ای از پدیده های قابل شناخت و کنترل، و نه جلوه ای از امر قدسی، در نظر گرفته می شود. این دیدگاه، بر اهمیت رویکردهای علمی و تجربی و در عین حال، عدم توجه به ابعاد معنوی و اخلاقی در بررسی طبیعت تاکید می کند.

۳-۲-۱ نگاه الهیات پست مدرن به طبیعت

الهیات پست مدرن با تأثیر از تفکرات فلسفی و اجتماعی قرن بیستم، طبیعت را از زاویه ای نوین مورد بررسی قرار می دهد. این دیدگاه برخلاف الهیات سنتی، نه به دنبال نظم از پیش تعیین شده یا سلسله مراتب مطلق در طبیعت است و نه طبیعت را صرفاً ابزاری برای بهره برداری انسان می داند. در این میان، مکاتب مختلفی مانند الهیات رادیکال، الهیات فمینیستی، الهیات رهایی بخش، و الهیات پست کلونیال هر کدام با رویکردی خاص به طبیعت پرداخته اند که در ادامه به بررسی آنها می پردازیم.

۱. الهیات رادیکال^۱:

الهیات رادیکال، تحت تأثیر فیلسوفانی مانند نیچه، دریدا، و هایدگر، طبیعت را به عنوان فضایی سیال و پویا می بیند که از نظم و قوانین مطلق رها شده است. این مکتب به دنبال بازتعریف خداوند و طبیعت است و به جای نگاه به خداوند به عنوان خالق مافوق طبیعت، او را درون طبیعت و به صورت نیرویی پویا و بی پایان بازمی نگرد. طبیعت در این نگاه نه یک موجودیت ثابت و سلسله مراتبی، بلکه عرصه ای برای امکان ها و تغییرات دائمی است که از طریق تعامل با انسان معنا پیدا می کند.

^۱Radical Theology

۲. الهیات فمینیستی^۱:

الهیات فمینیستی، با نقد ساختارهای پدرسالارانه، طبیعت را از منظر پیوندهای عمیق میان زن، زمین، و خلق بررسی می‌کند. این مکتب معتقد است که سلطه مردسالارانه نه تنها به زنان، بلکه به طبیعت نیز آسیب زده است. طبیعت در این دیدگاه به عنوان «مادر طبیعت» بازتعریف می‌شود که نیازمند همدلی و مراقبت است، نه سلطه و بهره‌کشی. این مکتب بر رابطه‌ای حمایتی با طبیعت تأکید دارد و باور دارد که هم‌زیستی مسالمت‌آمیز انسان و طبیعت، راهکاری برای مقابله با بحران‌های زیست‌محیطی است.

۳. الهیات رهایی‌بخش^۲:

الهیات رهایی‌بخش که در واکنش به بی‌عدالتی‌های اجتماعی و استثمار اقتصادی به‌ویژه در آمریکای لاتین شکل گرفت، تأکید ویژه‌ای بر پیوند میان عدالت اجتماعی و طبیعت دارد. این مکتب معتقد است که ظلم اقتصادی و اجتماعی، طبیعت را نیز به یک قربانی تبدیل کرده است. طبیعت برای الهیات رهایی‌بخش یک شریک در فرآیند مبارزه با ظلم و دستیابی به عدالت است. این مکتب تأکید دارد که رهایی انسان‌ها از ظلم بدون رهایی طبیعت از بهره‌کشی ممکن نیست و عدالت باید شامل حال همه موجودات زنده و محیط زیست باشد.

۴. الهیات پست‌کلونیال^۳:

الهیات پست‌کلونیال، که بر نقد استعمار و امپریالیسم تأکید دارد، به بررسی نقش این نظام‌ها در تخریب طبیعت و تغییر نگرش به آن می‌پردازد.

این مکتب، استعمار را عامل اصلی در تبدیل طبیعت به منبعی برای استخراج و بهره‌برداری می‌داند و از نابودی جهان‌بینی‌های بومی که طبیعت را مقدس می‌دانستند، انتقاد می‌کند. الهیات پست‌کلونیال خواهان بازگرداندن احترام به طبیعت از طریق احیای نگرش‌های بومی و مبارزه با تفکرات امپریالیستی است که طبیعت را صرفاً ابزاری برای منافع بشری می‌بیند.^۴

هرچند جریان‌های الهیات پسامدرن، به نوعی از دیدگاه مدرن فاصله گرفته و در پی بازگرداندن ارزش به طبیعت هستند، اما باید توجه داشت که این ارزش‌گذاری، عمدتاً ریشه در چارچوب‌های فکری

^۱Feminist Theology

^۲Liberation Theology

^۳Postcolonial Theology

^۴ آیت الهی، تبیین و ارزیابی دیدگاه‌ها در الهیات پسامدرن، صص ۲۱۰-۲۱۵

غیرمسیحی دارد. این مکاتب، با استفاده از مفاهیمی همچون سیالیت، پویایی، برابری، و عدالت، به دنبال ارائه‌ی تفسیری نو از رابطه انسان با طبیعت هستند. با وجود تلاش برای احیای معنویت و تقدس در طبیعت، مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی آن‌ها، تفاوت‌های اساسی با الهیات سنتی مسیحی دارد. به عبارت دیگر، این دیدگاه‌ها، بیشتر متأثر از فلسفه‌های معاصر و جنبش‌های اجتماعی هستند تا آموزه‌های الهیاتی مسیحی. این نکته، نشان می‌دهد که برای درک کامل دیدگاه‌های الهیات پسامدرن، باید به ریشه‌های فلسفی و اجتماعی آن‌ها نیز توجه داشت.

۲- مفهوم تقدس

در بررسی مفهوم "تقدس" در سنت فلسفه اسلامی و الهیات غربی، ضروری است تا به ریشه‌های این مفهوم، معانی مختلف آن، و همچنین رویکردهایی که در مقابل آن قرار گرفته‌اند، توجه کنیم. این بررسی، نه تنها به فهم عمیق‌تر مفهوم تقدس در چارچوب رساله‌ی حاضر کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ای برای درک دیدگاه‌های تیار و نصر در مورد تقدس طبیعت نیز فراهم می‌سازد.

۱-۲ مفهوم تقدس در فلسفه اسلامی

در سنت فلسفه اسلامی، مفهوم "تقدس" جایگاه محوری دارد و به عنوان یک مفهوم کلیدی در فهم ذات و صفات الهی، و همچنین رابطه‌ی جهان با خداوند، مورد توجه قرار می‌گیرد. این مفهوم، نه تنها به معنای تنزیه و تبرئه خداوند از هرگونه نقص و عیب است، بلکه به معنای انتساب صفات کمال و جلال نیز می‌باشد. به عبارت دیگر، تقدس، هم به نفی هرگونه نقص و محدودیت در ذات الهی، و هم به اثبات کمال مطلق و بی‌نهایت او اشاره دارد. این رویکرد، خداوند را فراتر از هرگونه نقص و محدودیت و در عین حال، واجد تمام کمالات می‌داند.

مفهوم تقدس، در سنت فلسفه اسلامی، با مفاهیم دیگری همچون "تعالی"، "قُدس"، و "جلال" ارتباطی تنگاتنگ دارد. این مفاهیم، هر کدام، ابعاد خاصی از عظمت و کمال الهی را بیان می‌کنند: تعالی: مفهوم تعالی، بر این نکته دلالت دارد که خداوند، فراتر از جهان مادی و محدود قرار دارد و از هرگونه نسبت و شباهت با مخلوقات خود، مبرا است. این مفهوم، بر بی‌همتایی و بی‌مانندی خداوند تاکید می‌کند.

قُدس: مفهوم قدس، به معنای جدایی و پاکی خداوند از هرگونه ناپاکی و پلیدی است. خداوند، از هرگونه نقص، محدودیت و کاستی، منزّه و مبرا است. این مفهوم، بر طهارت و پاکی ذاتی خداوند تاکید دارد.

جلال: مفهوم جلال، به معنای عظمت و بزرگی بی‌پایانِ خداوند است. این مفهوم، بر قدرت و حاکمیت مطلقِ خداوند بر جهان و تمامی مخلوقات دلالت دارد. این مفهوم، بر عظمت و کبریایی خداوند تأکید دارد.

این سه مفهوم، یعنی تقدس، تعالی، و جلال، به طور جدایی‌ناپذیری با یکدیگر مرتبط هستند و در کنار هم، تصویرِ جامع‌تری از ذات و صفاتِ الهی را ارائه می‌دهند. در واقع، تقدس، به معنای برکنار بودن خداوند از هرگونه نقص و محدودیت است، تعالی، به معنای فراتر بودن او از جهانِ مادی است، و جلال، به معنای عظمت و قدرتِ بی‌نهایتِ اوست. این مفاهیم، همگی بر کمال مطلقِ خداوند دلالت دارند.

از دیدگاه فیلسوفان مسلمان، تقدس، نه تنها صفتی برای خداوند، بلکه ویژگی‌ای است که در جهانِ مادی نیز، به نحوی، بازتاب پیدا می‌کند. جهان، به عنوانِ مخلوقِ خداوند، جلوه‌گاهِ اسماء و صفاتِ الهی است و به همین دلیل، از نوعی تقدس برخوردار است. این تقدس، نه از جنسِ تقدسِ ذاتِ الهی، بلکه ناشی از ارتباطِ جهان با خداوند، به عنوانِ مبدأ هستی است. به این ترتیب، طبیعت نیز، به عنوان بخشی از جهان، دارای نوعی تقدس است که ناشی از ارتباط آن با منشا الهی است.

فیلسوفان مسلمان، با تأکید بر مفهوم تقدس، به دنبال نشان دادن این بودند که جهان، نه یک مجموعه‌ی صرفاً مادی، بلکه عرصه‌ای برای تجلی قدرت، حکمت، و زیباییِ الهی است. آنها معتقد بودند که با مطالعه‌ی دقیق و تأمل در پدیده‌های طبیعی، می‌توان به شناختی عمیق‌تر از خداوند دست یافت. از این منظر، تقدس، نه فقط یک مفهوم الهیاتی، بلکه یک مفهوم هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نیز هست که بر تمام ابعاد هستی تأثیر می‌گذارد.

۲-۲ مفهوم "تقدس" در سنت الهیات غربی

در الهیات سنتی مسیحی، مفهوم "تقدس"، جایگاهی محوری دارد و به عنوان یکی از اساسی‌ترین صفات خداوند و همچنین ویژگی بارز کلام الهی و برخی از مکان‌ها و اشیاء، مورد توجه قرار می‌گیرد. این مفهوم، به معنای جدایی و برتری خداوند از جهان مادی است و همچنین به معنای تخصیص دادنِ یک شأن ویژه به چیزی یا کسی، به دلیل ارتباطش با امر الهی است. الهیات سنتی مسیحی، با استفاده از مفهوم تقدس، به دنبال نشان دادن عظمت، جلال، و بی‌همتایی خداوند و همچنین ارزش و اعتبار کلام اوست.

در این دیدگاه، توصیفِ خداوند بر پایه‌ی مفهوم تقدس شکل می‌گیرد: خداوند، موجودی کاملاً متعالی و مقدس توصیف می‌شود که فراتر از جهان قرار دارد. این فراتر بودن، نه صرفاً به معنای مکان یا زمان،

بلکه به معنای وجودی متفاوت و برتر از هرگونه محدودیت و کاستی است. تقدس خداوند، به معنای بی‌همتایی و بی‌نقصی اوست. به این معنا که خداوند، در هیچ صفتی، مشابهی ندارد و هیچ عیب و نقصی در ذات او راه ندارد. الهیات سنتی مسیحی، بر این باور استوار است که خداوند، مبدأ و منتهای تمام کمالات و خوبی‌ها است و به این دلیل، مقدس شمرده می‌شود. این دیدگاه، بر عظمت و کمال مطلق خداوند تاکید دارد و او را منشا همه خوبی‌ها و پاکی‌ها می‌داند.

علاوه بر این، در الهیات مسیحی، کتاب مقدس، به عنوان کلام الهی، از تقدس ویژه‌ای برخوردار است. این تقدس، ناشی از انتساب کتاب مقدس به خداوند و الهام یافتن نویسندگان آن، از جانب خداوند است. در این دیدگاه، کتاب مقدس، نه صرفاً یک متن تاریخی، بلکه کلامی الهی است که حامل حقیقت و اراده خداوند است. از این منظر، کتاب مقدس، منبع اصلی هدایت و معرفت برای مسیحیان است و باید با احترام و تعمق، مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. الهیات سنتی مسیحی، بر این باور است که در کتاب مقدس، راهنمایی‌های لازم برای رسیدن به سعادت و کمال در اختیار انسان قرار گرفته است.

در تبیین تقدس کتاب مقدس، الهیات سنتی مسیحی، بر این نکته تاکید دارد که نویسندگان کتاب مقدس، به طور مستقیم، از جانب خداوند الهام می‌گرفته‌اند و کلام آنها، کلامی الهی و معتبر است. این الهام، نه یک الهام صرفاً ذهنی و انسانی، بلکه یک الهام الهی و ماورایی است که نویسندگان کتاب مقدس را قادر ساخته تا حقایق و معارف الهی را به زبان انسان‌ها منتقل کنند. از این رو، کتاب مقدس، از جایگاه و اهمیتی ویژه در الهیات مسیحی برخوردار است. این جایگاه به حدی است که تفسیرها و برداشت‌های مختلف از آن، تاثیر قابل توجهی بر دینداری مسیحیان داشته است.

در الهیات سنتی مسیحی، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، هم خداوند و هم کلام او (کتاب مقدس)، به عنوان اموری مقدس و متعالی در نظر گرفته می‌شوند و در مقابل دنیای مادی و محسوس قرار می‌گیرند. این دوگانگی، باعث شده است که در الهیات سنتی مسیحی، توجه بیشتری به ابعاد معنوی و روحانی وجود داشته باشد و در عین حال، جنبه‌های مادی و دنیوی، از اهمیت کمتری برخوردار شوند. این نگاه، به نوعی، بر جدایی بین امر قدسی و دنیوی دلالت دارد. همچنین، در الهیات سنتی مسیحی، برخی از اماکن، مانند کلیساها و زیارتگاه‌ها، و برخی از اشیاء، مانند صلیب و شمعدان، به دلیل ارتباطشان با امر الهی، مقدس شمرده می‌شوند. این تقدس، به معنای تخصیص دادن یک شأن خاص به این اماکن و اشیاء، به دلیل ارتباط آنها با خدا و رویدادهای مرتبط با اوست. از این منظر، تقدس، نه تنها به خداوند، بلکه به پدیده‌ها و اشیایی که با او مرتبط هستند نیز، تسری می‌یابد.^۱

^۱Grudem, *Systematic Theology* pp. ۱۱۵-۱۱۷

در الهیات سنتی مسیحی، انسان، به عنوان مخلوقِ خداوند، دارای نوعی تقدس است که به واسطه‌ی روح الهی که در او دمیده شده، حاصل می‌شود. با این حال، این تقدس، به دلیل گناه اولیه، لکه‌دار شده است و تنها از طریق ایمان به مسیح، می‌توان به رستگاری و تقدسِ کامل دست یافت. این دیدگاه، بر اهمیت رهایی از گناه و رسیدن به کمال معنوی در انسان تاکید دارد.

حال، با توجه به مباحث مطرح شده، به بررسی دیدگاه الهیات مدرن و پسامدرن به تقدسِ طبیعت می‌پردازیم:

الهیات مدرن، با تأکید بر عقلانیت و روش‌های علمی، رویکردی سکولار به طبیعت اتخاذ کرد و هرگونه تقدس ذاتی را از آن، زدود. در این دیدگاه، طبیعت صرفاً مجموعه‌ای از پدیده‌های مادی در نظر گرفته می‌شد که تابع قوانین فیزیکی بوده و فاقد هرگونه ابعاد معنوی و الهیاتی بود. این رویکرد، منجر به بیگانگی انسان با طبیعت و تخریب محیط زیست شد. از دیدگاه الهیات مدرن، طبیعت، صرفاً ابزاری برای بهره‌برداری و کنترل انسان است.

الهیات پست مدرن، با نقد رویکردهای سنتی و مدرن، به دنبال یافتن راه‌های جدیدی برای ارزش‌گذاری و معنابخشی به طبیعت، در غیاب باورهای دینی سنتی است. این رویکرد، با ارائه تفاسیر متنوع از رابطه انسان و طبیعت، به دنبال جایگزین کردن دیدگاه‌های مبتنی بر سلسله مراتب و سلطه انسان بر طبیعت است. در این میان، مکاتب مختلفی در الهیات پسامدرن ظهور کرده‌اند که هر کدام، از زاویه‌ای خاص، به بررسی این موضوع می‌پردازند:

الهیات پسامدرن، در مواجهه‌ای انتقادی با رویکردهای مدرن، به دنبال بازتعریف رابطه‌ی انسان و طبیعت و یافتن راه‌هایی نوین برای ارزش‌گذاری و معنابخشی به آن است. این جریان فکری، با ردّ نگاه صرفاً ابزاری و تقلیل‌گرایانه‌ی مدرنیته به طبیعت، به دنبال احیای ابعاد معنوی و قدسی از طریق رویکردهای متنوع و متکثر است. با این وجود، الهیات پسامدرن در این مسیر از رویکرد الهیات سنتی مسیحی فاصله می‌گیرد و به دنبال یافتن مبانی جدیدی برای معنا بخشی به طبیعت است.

در این راستا، مکاتب مختلفی در الهیات پسامدرن پدید آمده‌اند که هر کدام، از زاویه‌ای خاص، به مفهوم طبیعت و ارزش آن می‌پردازند. الهیات رادیکال، با تکیه بر اندیشه‌های فیلسوفانی چون نیچه، دریدا و هایدگر، طبیعت را به عنوان فضایی سیال و پویا و رها از هرگونه نظم و قانون مطلق در نظر می‌گیرد. در این دیدگاه، خداوند نیز به جای خالقِ مافوق طبیعت، به مثابه نیرویی پویا و جاری در دل آن تفسیر می‌شود و ارزش ذاتی طبیعت، ناشی از پویایی و ظرفیت بی‌پایان آن برای تغییر و تحول است.

الهیات فمینیستی، با رویکردی متفاوت، بر پیوند عمیق میان زن، زمین و خلقت تأکید کرده و طبیعت را به عنوان "مادر طبیعت" بازتعریف می‌کند. این رویکرد، با نقد ساختارهای پدرسالارانه و سلطه‌گرایانه، بر این باور است که رابطه درست با طبیعت، نیازمند همدلی و مراقبت است و نه استثمار و بهره‌کشی صرف. الهیات فمینیستی، با تأکید بر ارزش‌های زنانه و ارتباط عاطفی با طبیعت، به دنبال راهی برای بازگرداندن حرمت و قداست به آن است.

در مقابل، الهیات رهایی‌بخش، با تمرکز بر عدالت اجتماعی و رهایی از ستم، بر پیوند ناگسستنی این ارزش‌ها با طبیعت تأکید می‌کند. از این منظر، طبیعت، نه صرفاً منبعی مادی، بلکه شریکی در مبارزه با ظلم و استثمار است و رهایی انسان از بی‌عدالتی بدون رهایی طبیعت از بهره‌کشی، ناممکن است. این رویکرد، نشان می‌دهد که ارزش طبیعت، در ارتباط با عدالت و رهایی تعریف می‌شود.

همچنین، الهیات پسااستعماری، با نقد استعمار و امپریالیسم، به بررسی نقش این نظام‌ها در تخریب طبیعت و تغییر نگرش به آن می‌پردازد. این مکتب، بر ضرورت احیای نگرش‌های بومی به طبیعت و مقابله با تفکرات استعماری تأکید دارد که طبیعت را صرفاً ابزاری برای منافع بشری می‌دانند. الهیات پسااستعماری، با تأکید بر ارزش‌های بومی، به دنبال بازگرداندن احترام به طبیعت است.

جریان‌های الهیات پست‌مدرن همچون الهیات رادیکال، فمینیسم، رهایی‌بخش و پست‌کلونیال با وجود گرایش به عبور از محدودیت‌های دیدگاه مدرن و تلاش برای احیای ارزش و معنا در طبیعت، عمدتاً بر مبانی فکری غیرمسیحی استوارند. این مکاتب، با استفاده از مفاهیمی کلیدی چون پویایی، دگرگونی، خلاقیت، همدلی، عدالت و رهایی، به دنبال تفسیر نوینی از رابطه‌ی انسان و طبیعت هستند که فراتر از دیدگاه‌های سنتی و صرفاً مادی باشد. در این مسیر، هرچند عناصری از معنویت به طبیعت بازگردانده می‌شود، اما این امر، بر خلاف الهیات سنتی مسیحی، نه از طریق استناد به یک منشأ الهی و متعالی، بلکه بر اساس تجارب انسانی و ارزش‌های برآمده از دل جنبش‌های اجتماعی و فلسفی صورت می‌پذیرد. در واقع، این مکاتب، با ارائه تعاریف جدید از مفاهیم کلیدی و جایگزین کردن آنها با مفاهیم سنتی، به دنبال بنا نهادن نوعی ارزش‌گذاری انسانی بر طبیعت هستند و نه صرفاً یک امر الهی و ثابت. این امر، نه تنها بر نحوه‌ی تفسیر آن‌ها از رابطه انسان و طبیعت اثر می‌گذارد، بلکه مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی متفاوتی را پیش روی آنها قرار می‌دهد که در مقایسه با الهیات سنتی مسیحی، تفاوت‌های اساسی را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، با وجود تلاش برای درک معنوی از طبیعت، تلاش‌های الهیات پسامدرن، عمدتاً بر تجربه‌های انسانی و ارزش‌هایی که خود انسانها به آنها رسیده‌اند، استوار است و نه بر یک وحی یا منبع الهی از پیش تعیین شده. این رویکرد، نشان‌دهنده فاصله‌گیری الهیات پسامدرن از نگاه سنتی و رویکرد انسان‌محورانه آن در بررسی پدیده‌هاست.

۳. نتیجه‌گیری:

در این فصل، به بررسی تحلیلی مفهوم "طبیعت" و "تقدس" در سنت فلسفه اسلامی و الهیات غربی پرداختیم تا چارچوبی نظری برای بررسی دیدگاه‌های تیار و نصر فراهم کنیم. این بررسی، سیر تحول این مفاهیم را در طول تاریخ به تصویر کشید و نشان داد که چگونه هر دوره، بر اساس مفروضات و مبانی خاص خود، تعریفی متفاوت از طبیعت و تقدس ارائه کرده است.

در دوران تسلط سنت دینی، به‌ویژه در فلسفه اسلامی، طبیعت به عنوان مخلوقی الهی و جلوه‌گاهی از حکمت و قدرت خداوند، مورد توجه قرار می‌گرفت. فیلسوفان مسلمان، با تکیه بر عقل و استدلال، به دنبال کشف قوانین حاکم بر طبیعت و درک نظم الهی در آن بودند. در این رویکرد، هم پدیده‌های مادی جهان و هم ابعاد معنوی و عرفانی، مورد توجه قرار می‌گرفت و تلاش می‌شد تا پیوندی بین این دو ساحت برقرار شود. در این دیدگاه، طبیعت دارای نوعی تقدس ذاتی بود که ناشی از ارتباط آن با خداوند بود.

در الهیات سنتی مسیحی نیز، طبیعت به عنوان مخلوق خداوند و دارای نظم الهی در نظر گرفته می‌شد، اما در عین حال، بر برتری انسان بر طبیعت و حق بهره‌برداری از آن، نیز تأکید می‌شد. در این رویکرد، طبیعت هم مقدس بود و هم وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف انسانی.

با ظهور مدرنیته، این نگاه سنتی به تدریج دگرگون شد و طبیعت از ابعاد معنوی خود تهی گردید. در الهیات مدرن، که متأثر از رویکردهای عقلانی و تجربی بود، طبیعت صرفاً به عنوان یک پدیده‌ی مادی و قابل شناخت در نظر گرفته شد و هرگونه تقدس ذاتی از آن زدوده شد. این رویکرد تقلیل‌گرایانه، نه تنها منجر به بیگانگی انسان با طبیعت شد، بلکه زمینه را برای تخریب و استثمار بی‌رویه آن فراهم کرد. در این دیدگاه، دیگر سخنی از تقدس و ابعاد معنوی طبیعت مطرح نبود و انسان به موجودی صرفاً مادی تقلیل داده شد که حق تصرف در طبیعت را داشت.

در پاسخ به چالش‌های مدرنیته، الهیات پسامدرن با رویکردی انتقادی، تلاش کرد تا ابعاد معنوی و ارزشی را به طبیعت بازگرداند. مکاتب مختلفی در این چارچوب ظهور کردند که هر یک از زاویه‌ای خاص به نقد نگاه مدرن به طبیعت پرداختند و به دنبال ارائه یک تفسیر جدید از رابطه انسان و طبیعت بودند. با این وجود، این مکاتب، در ارائه یک مبنای مشترک برای فهم تقدس و ارتباط آن با منشا الهی با چالش روبرو شدند و عمدتاً بر ارزش‌های انسانی و تجربیات فرهنگی در این زمینه تکیه داشتند. در این دیدگاه، تقدس در طبیعت، نه یک واقعیت مستقل بلکه برساختی انسانی و وابسته به ارزش‌ها و فرهنگ‌های مختلف است.

با این بررسی، روشن شد که رویکردهای الهیاتی در طول تاریخ، به طور متفاوتی با مفهوم تقدس در طبیعت برخورد کرده‌اند. در دوران سنت دینی، طبیعت دارای نوعی تقدس ذاتی در نظر گرفته می‌شد، اما در مدرنیته این دیدگاه کمرنگ شد و رویکرد سکولار به طبیعت جایگزین آن گردید. در الهیات پسامدرن نیز با وجود تلاش برای بازگرداندن ارزش به طبیعت، مفاهیم تقدس و معنویت عمدتاً در چارچوب دیدگاه‌های انسان محورانه تفسیر می‌شوند.

در نهایت، تمام این رویکردها، با وجود تلاش‌های فراوان، نتوانستند یک دیدگاه جامع و فراگیر در خصوص طبیعت و تقدس ارائه کنند که هم با یافته‌های علم تجربی سازگار باشد و هم به نیازهای معنوی انسان پاسخ دهد. رویکردهای سنتی، بیشتر بر تقدس ذاتی و الهی طبیعت تأکید می‌کردند اما در مواجهه با پویایی و پیچیدگی جهان مدرن ناتوان بودند. رویکردهای مدرن نیز با حذف ابعاد معنوی و اخلاقی از طبیعت، منجر به بیگانگی انسان با آن و ایجاد بحران زیست محیطی شدند. الهیات پسامدرن نیز، با تأکید بر ابعاد معنوی، نتوانست یک چارچوب روشن و منسجم برای پیوند دادن این ابعاد با علم و عقلانیت ایجاد کند.

به عبارت دیگر، هیچ یک از این رویکردها، به تنهایی، نتوانستند یک دیدگاه کاربردی و همراه با جمع بین علم و الهیات ارائه کنند که هم به چالش‌های دنیای مدرن پاسخگو باشد و هم انسان را در مسیر تعامل درست با طبیعت هدایت کند. این رویکردها، با وجود نقاط قوت خود، در ارائه یک دیدگاه یکپارچه و منسجم در خصوص رابطه انسان و طبیعت، با محدودیت‌هایی مواجه بودند.

فصل دوم:

طبیعت به مثابه امر مقدس در نگاه تیار دشاردن

طبیعت به مثابه امر مقدس در نگاه تیار دشاردن

فصل حاضر، به واکاوی نظام‌مندِ تکوینِ نگرشِ قدسی به طبیعت در اندیشه پیر تیار دشاردن اختصاص دارد. پژوهش حاضر، با رویکردی تحلیلی-تطبیقی، به بررسی مؤلفه‌های الهیاتی پیشینی موثر بر شکل‌گیری دیدگاه تیار پرداخته و سپس ابعاد مختلف الهیات متمایز وی را مورد مذاقه قرار می‌دهد. بدین منظور، ابتدا، بنیان‌های الهیات سنتی مسیحی که تیار از آن تأثیر پذیرفته، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. سپس، عناصر اصلی الهیات دشاردن، از جمله جایگاه هستی‌شناختی خداوند، تبیین نسبت میان تکامل و طبیعت مقدس، و مفهوم غایت‌مندی در فرایند تکامل، با رویکردی دقیق و استدلالی تبیین خواهد شد. هدف از این واکاوی، دستیابی به فهمی عمیق‌تر از فرایند شکل‌گیری دیدگاه تیار در خصوص تقدس طبیعت و شناسایی نقش محوری مفاهیم کلیدی در این رویکرد است. بررسی چگونگی تلفیق رویکرد علمی و الهیاتی در نظام فکری تیار، در کانون توجه این فصل قرار دارد.

۱. مقدمه

تیار جهان‌بینی‌ای تکاملی را توسعه داد که معنویت و دانش علمی را تلفیق می‌کرد. حیات تیار بین شورای اول و دوم واتیکان^۱ (۱۸۶۹-۱۹۶۵) قرار دارد او در فاصله اندکی پس از انتشار کتاب منشاء انواع^۲ داروین به شهرت علمی می‌رسد. در این برهه، درگیری بین نظریه های علمی و آموزه های کلیسای سنتی به شدت داغ شده است.

پاپ پلوس دوازدهم^۳ در خصوص نگاهش به نظریه تکامل می‌گوید: اگر برخی از اصول گسترش یابد، چه بر سر اصول تغییر ناپذیر مسیحیت کاتولیک خواهد آمد؟ تلاش تیار در جهت ایجاد یک وحدت بین یک خوانش جدید از مسیحیت و علم برای همزیستی این دو نگاه است. خروجی این نگاه در نظریه امگا^۴ مشاهده می‌شود. اما چرا تیار به سمت چنین اتحادی حرکت کرد؟ چه نیازی به این اتحاد میدید؟^۵

^۱First and Second Vatican Councils

^۲On the Origin of Species

^۳ نام کامل پاپ پلوس دوازدهم (Pope Paul XII)، یا به زبان ایتالیایی Paolo XII می‌باشد. او از تاریخ ۲ مارس ۱۹۳۹ تا ۹

اکتبر ۱۹۵۸، به عنوان پاپ کاتولیک فعالیت می‌کرد.

^۴ Omega

^۵Pius XII, *Humani generis*, pp. ۱۵-۲۰

۱. درک جامع از واقعیت:

تیار معتقد بود که علم و دین هر دو دیدگاه‌های ضروری، اما ناقص را در مورد واقعیت ارائه می‌دهند. علم، از طریق مشاهده و تحلیل تجربی، مکانیک و فرآیندهای جهان مادی را روشن می‌کند. دین از طریق ایمان و تجربه معنوی، بینش‌هایی را نسبت به ابعاد متعالی و غیر مادی هستی ارائه می‌دهد. ترکیب این دیدگاه‌ها، برای تیار، کلید درک کامل واقعیت بود. او آنها را به عنوان "دو جنبه از یک جستجوی انسانی واحد" (انرژی انسانی) می‌دید.

۲. غنی سازی و پیشرفت متقابل

تیار استدلال می‌کرد که علم و دین می‌توانند از یکدیگر بیاموزند و از یکدیگر بهره ببرند. علم که با ارزش‌های دینی مانند کنجکاوی و شگفتی تغذیه می‌شود، می‌تواند کاوش و درک عمیق‌تری از کیهان ایجاد کند. دین، با اکتشافات علمی، می‌تواند درک خود را از خدا و خلقت اصلاح کند.

او یک رابطه هم افزایی را تصور کرد که در آن اکتشافات علمی به تفاسیر الهیات کمک می‌کند و ارزش‌های دینی، هدایت کننده تحقیقات علمی است. او معتقد بود که این امر منجر به پیشرفت فکری و معنوی بیشتر برای بشریت خواهد شد.

۳. غلبه بر تکه تکه شدن و بیگانگی

تیار دوران خود را دوران پراکندگی و از خود بیگانگی می‌دانست، جایی که پیشرفت‌های علمی باعث ایجاد حس قطع ارتباط با قلمرو معنوی می‌شد. او اتحاد علم و دین را به عنوان یک پل می‌نگریست که این شکاف را التیام می‌بخشد و جهان بینی واحدتری ایجاد می‌کند. او معتقد بود که این اتحاد می‌تواند حس جامعه جهانی و هدف مشترک را تقویت کند و بشریت را به سوی آینده‌ای پایدارتر و معنادارتر هدایت کند.^۱

در واقع، تیار در برهه‌ای از تاریخ که از طرفی دین، مسئله طبیعت را خارج از دایره نظام مسائل خود تعریف می‌کرد و علم نیز تنها به حداکثر رساندن منافع مادی انسان را در مرکز توجه قرار داده بود، سعی کرد اتحادی مبتنی بر غایت بین علم و دین برای اصلاح رویکرد انسان به طبیعت شکل دهد.

^۱ Teilhard de Chardin, *Science and Christ*, pp ۱۸-۱۹

او یک نقطه تحولی بزرگ در تاریخ علم و فلسفه تکامل محسوب می‌شود. این شخصیت برجسته از دیدگاهی نوین به تکامل و جایگاه انسان در آن نگاه کرد که ارزش زیادی برای جامعه علمی و فرهنگی به همراه داشت.

یکی از نکات مهم در خصوص تیار، تلاش برای یکپارچه‌سازی علم و معنویت است. در این ره‌آورد، درک عمیقی از ارتباط بین جنبه‌های مادی و معنوی وجود دارد و بر ارزش آگاهی علمی در تبیین معنویات زندگی می‌افزاید.

تیار به مفهوم فرآیند تکاملی در فرهنگ انسان نیز پرداخت که نقش مهمی در شکل‌گیری خوانشی جدید از تکامل داشته است. این دیدگاه نشان می‌دهد که تکامل تنها در زمینه زیست‌شناسی اتفاق نمی‌افتد، بلکه به عنوان یک پدیده فرهنگی نیز قابل بررسی است.

یکی از مفاهیم محوری و کلیدی در نظام فکری تیار، مفهوم نواسفر^۱ است که به عنوان لایه فکری و آگاهی بخش سیاره زمین، اهمیت تأثیر انسان بر محیط زیست و فرآیندهای زمین را برجسته می‌سازد. این لایه، نشان‌دهنده مجموعه افکار، ایده‌ها، فرهنگ‌ها، و فعالیت‌های آگاهانه انسان است که بر ساختار و تحولات سیاره زمین اثر می‌گذارد. مفهوم نواسفر، نگاهی نوآورانه به تکامل ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که در مرحله‌ای از تکامل، انسان به عاملی تعیین‌کننده در مسیر تحولات سیاره زمین تبدیل شده است. این مفهوم، به خوبی نسبت نگاه دینی به طبیعت را نشان می‌دهد، مبنی بر آنکه انسان نه تنها بخشی از طبیعت است، بلکه نقش اساسی و مسئولانه‌ای در تغییرات زیست‌محیطی و فرآیندهای زمین بر عهده دارد. از این منظر، انسان به عنوان آگاه‌ترین موجود در نظام هستی، مسئول حفظ و تعالی محیط زیست است و نمی‌تواند نسبت به تأثیرات اعمال خود بر سیاره زمین بی‌تفاوت باشد. بی‌شک تیار اگر قلمی زده، کتابی نوشته، از سر دغدغه دینی بوده است. اما این تنها دغدغه تیار نبوده، او از طرفی، دنیای جدید را می‌بیند که در حال ظهور است و علم مدرن این دنیای جدید را رهبری می‌کند و از طرف دیگر، مسیحیت را می‌بیند که به انفعال کشیده شده است.^۲

تیار مهم است، زیرا فهمیده هسته اصلی دین امر قدسی است و بدون یک خوانش مبتنی بر امر قدسی نمی‌توان دین را در عصر مدرن جاری کرد. لذا او نخست دین مسیحیت را از منظر رویکرد کلیسا به آن مورد نقد قرار می‌دهد. او به خوبی تبیین می‌کند که دین مسیحیت برای ماندن در دوره جدیدی که به صورت جبری در نتیجه تکامل غایت مند به سمت نقطه امگا در حرکت است باید جایگاه خود را در نسبت با تکامل مشخص کند.

در عین حال باید زبان علمی برای تبیین نسبت دین و دنیای مدرن به کار گرفته شود. در این تقاطع است که مسئله بحران محیط زیست امکان تبیین می‌یابد. جهان هوشیار و واجد آگاهی در سیر تکامل

^۱Noosphere

^۲ Teilhard de Chardin, *Science and Christ*, pp ۲۵-۲۷

مراحل مختلفی را پشت سر می‌گذارد. عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم عصر نفت، الکتریسیته و اتم است. عصری که نتیجه جبری تکامل است.

تا رسیدن به نقطه امگا^۱ ما باید مراحل هم چون عصر مدرن را پشت سر بگذاریم. آیا عصر مدرن و بحران محیط زیست نشانه نزول بشر است. از نظر تیار پاسخ به این پرسش منفی است. بشر عصر مدرن از همسانان پیشین خود از نظر آگاهی بالاتر است.

اما باید انسان به آستانه تامل برود. یعنی نقطه ای که انسان آگاهی خود را با موضوعیت درون نگری افزایش داده به حقیقت جهان مادی که عبارت است از آگاهی توجه داشته و از مرحله دوره مدرن عبور خواهد کرد. به مرحله بعدی برای رسیدن به نواسفر پا خواهد گذاشت.

در نتیجه اگر در منظومه فکری تیار ریشه بحران محیط زیست را بخواهیم باید گفت خوانش قدسی تیار بحران محیط زیست را یک جبر تکاملی می‌داند. اما چه چیزی به عبور از بحران کمک می‌کند؟ یک تبیین علمی از دین برای فهم مسیر حرکت تکامل به انسان کمک خواهد کرد تا در تکامل جمعی مسیر تکامل را با سرعت بیشتری به سمت نقطه امگا ببرد.

تیار، در عصری که تعارض شدیدی میان دانش تجربی نوین و آموزه‌های رسمی کلیسا وجود داشت، تلاش کرد تا با ارائه دیدگاهی تکاملی، راهی برای هم‌زیستی و سازگاری این دو بیابد. او با الهام از نظریه تکامل و گسترش افق دید علمی، کوشید تا خوانشی نوین از مسیحیت ارائه دهد که در آن، معنویت و علم به جای تعارض، در کنار هم باشند.

سرانجام این تلاش، در نظریه «نقطه امگا» به بار نشست که اوج تکامل انسان و جهان هستی را در پیوند با مبدأ الهی ترسیم می‌کند. به بیان دیگر، تیار با الهام از علم، تفسیری نو از مفاهیم مسیحی همچون خدا و آخرالزمان ارائه می‌دهد که سازگار با دانش تجربی است.

۲. بخش اول: مبانی نظری

۱-۲ نقد دیدگاه سنتی کلیسا و تلاش برای خوانشی نو:

تیار می‌گوید من نامه ای با عنوان "مساله محوری"^۲ به رم فرستادم، سعی کردم به مافوقان خود بفهمانم که چرا بسیاری از مردم امروزی احساس ناامنی و بی‌آرامی در برابر مذهب می‌کنند. در آن گزارش، من این نکته را بررسی کردم که خدای تکاملی در فکر و عمل انسان امروزی، چگونه با خدای متعالی مسیحیت تعارض دارد. من این نتیجه را از سال‌ها تجربه در دو دنیای علم و ایمان به دست آوردم. در آن دوران بسیاری از فرهنگ‌ها و تفکرات را بررسی کردم. به طور خاص، من معتقد بودم که دلیل اصلی

^۱Omega Point

^۲Le GctUr du Probleme

بی‌آرامی مذهبی مدرن، این است که خدایی که در فلسفه و علم به تدریج شکل گرفته‌است، به نظر می‌رسد با خدای متعالی مسیحیت تعارض دارد.

به عنوان یک مشاهده‌گر، با توجه به تجربیاتم، به مافوقان خود گفتم تا زمانی که کلیسا نتواند این تعارض را حل کند، بی‌آرامی و ناتوانی در هسته اعتقادی مسیحیت بیشتر شده و بر خلاف نگاه آنها مسیحیت بیشتر در مظان اتهام خواهد بود. پاسخی که از رم دریافت کردم، این بود که تشخیص من با دیدگاه بزرگان مسیحیت، همخوانی ندارد.^۱

نامه تیار به رم، به منزله‌ی گامی تعیین‌کننده در مسیر تمایز و فاصله‌گیری اندیشه‌ی وی از الهیات سنتی مسیحی تلقی می‌شود. این نامه، که در واقع، صورت‌بندی مکتوب چالش‌های الهیاتی درونی تیار است، به بررسی تعارض اساسی میان دو انگاره‌ی متفاوت خدا می‌پردازد: خدای تکاملی برآمده از علم و فلسفه، و خدای متعالی متبلور در الهیات سنتی مسیحی.

تیار در این نامه، با بهره‌گیری از تجربه‌های شخصی خویش در تقابل دو ساحت علم و ایمان، به تبیین ریشه‌های بی‌قراری مذهبی دوران مدرن می‌پردازد. او استدلال می‌کند که ناتوانی الهیات سنتی مسیحی در پاسخگویی به پرسش‌های بنیادین انسان معاصر، عامل اصلی این بی‌قراری است. علم و فلسفه، به تدریج، تصویر نوینی از خدا ارائه می‌دهند که با انگاره‌ی سنتی خدای متعالی، به‌طور اساسی، متفاوت است. خدای تکاملی، در این تصویر، در فرآیند تکامل جهان حضور فعال دارد و با انسان، در مسیر این تکامل، همراه و هم‌گام است. در مقابل، خدای متعالی الهیات سنتی، خدایی است که از جهان مادی، منفصل و مجرد است و صرفاً نقش خالق و آفریننده را بر عهده دارد؛ اما، در فرآیند تکامل جهان، مداخله‌ای ندارد.

با این حال، پاسخ نهاد کلیسای کاتولیک به نامه، منفی و قاطع بود. بزرگان مذهبی کلیسا، از پذیرش دیدگاه‌های نوآورانه تیار سرباز زدند و بر این باور بودند که او از آموزه‌های بنیادین مسیحیت سنتی فاصله گرفته است. این واکنش منفی، نشان‌دهنده‌ی عدم انعطاف‌پذیری نهاد کلیسا در مواجهه با اندیشه‌های نو و بیانگر گسست عمیق میان دو انگاره‌ی متفاوت الهیاتی بود.

۱-۱-۲ حرکت مسیحیت به سمت اتحاد با علم

در نظام اندیشه الهیاتی، دانش و فهم انسانی به مثابه ابزاری قدرتمند و کانالی برای نیل به حکمت الهی تلقی می‌شود. این انگاره، بر این فرض بنیادین استوار است که خداوند متعال، گوهر معرفت را در سرشت انسان به ودیعه نهاده است، تا از طریق سیر و سلوک در سپهر هستی و ارتقای مستمر دانش و آگاهی خویش، به رموز و اسرار پنهان جهان مادی و ماورای حسی راه یابد. در این نگرش، پیشرفت‌های علمی و اکتشافات نوین، نه صرفاً دستاوردهای مادی، بلکه گام‌هایی در مسیر درک ژرف‌تر قلمرو رازآلود هستی

^۱ Teilhard de Chardin, *How I Believe*, pp. ۳۳-۳۵

محسوب می‌شوند. به بیان دیگر، هر گامی که انسان در وادی دانش و معرفت برمی‌دارد، دریچه‌ای نوین به سوی فهم عمیق‌تر جهان نامحسوس می‌گشاید و او را به سرچشمه‌ی حکمت الهی نزدیک‌تر می‌کند. با این حال، دستیابی به شناختی جامع و کامل از جهان ماورای حسی، مستلزم ارتقای توانایی‌های شناختی و ذهنی انسان است. در شرایط کنونی، درک و فهم انسان با محدودیت‌ها و کاستی‌هایی روبرو است که ریشه در ماهیت محدود قوای ادراکی او دارد. بنابراین، برای فهم جامع این قلمرو نامکشوف، انسان باید ظرفیت‌های ذهنی خود را به سطحی بالاتر ارتقا داده و از قیود و محدودیت‌های ادراکی کنونی فراتر رود. به عبارت دیگر، انسان در مسیر تکامل آگاهی، باید مراتب جدیدی از شناخت را تجربه کند که متناسب با پیچیدگی‌های جهان ماورای حسی باشد.

در چنین بستری، بقای مسیحیت در عصر مدرن، به شدت وابسته به سازگاری و تطبیق آن با نیازها، دغدغه‌ها، و پرسش‌های انسان امروزی است. در این راستا، ابداع و ارائه زبانی که قادر به گفتگوی موثر با انسان مدرن باشد، به عنوان شرطی اساسی برای این سازگاری تلقی می‌شود. تیار، با درک عمیق این ضرورت، بر اهمیت همدلی با دغدغه‌های انسان امروزی و پذیرش ایده‌های نوآورانه تأکید می‌کند. او معتقد است که مسیحیت باید با رویکردی منعطف و پویا، با تکیه بر مفهوم تکامل، زبانی نو و بدیع ابداع کند تا بتواند به حیات معنوی و الهیاتی خود در جهان مدرن ادامه دهد.^۱

تناقض ادعایی میان مسیحیت و نظریه تکامل، بیشتر از آنکه ریشه در ذات این دو دیدگاه داشته باشد، از تفسیرهای نادرست و گاهی متعصبانه از آموزه‌ها و مفاهیم آن‌ها نشأت می‌گیرد. تیار استدلال می‌کند که با ارائه تفسیری صحیح، دقیق، و جامع از آموزه‌های مسیحیت و نظریه تکامل، می‌توان به هم‌راستایی و عدم تناقض ذاتی میان این دو دیدگاه دست یافت. به عبارت دیگر، علم و دین، نه دو رویکرد متعارض، بلکه دو وجه مکمل برای فهم حقیقت هستند که با اتخاذ رویکردی جامع‌نگرانه می‌توان به سازگاری آنها دست یافت. این نگرش، راه را برای فهمی نو و عمیق از نسبت دین و علم در عصر حاضر می‌گشاید و زمینه را برای دیالوگ و تعامل سازنده میان این دو حوزه فراهم می‌کند.

در رویکردی سازگارانه، مسیحیت می‌تواند با پذیرش کامل یافته‌های علمی مرتبط با نظریه تکامل، به جای انکار یا نادیده‌انگاری آنها، از این دستاوردها به عنوان یکی از اصول علمی تثبیت‌شده بهره‌مند شود. در این چارچوب، تکامل به عنوان یک فرآیند طبیعی مبتنی بر سازوکارهای علمی تبیین می‌گردد که با تفسیر مسیحی از خداوند و خلقت، سازگاری بنیادین دارد.

در پرتو اندیشه‌های جان مک‌کواری در تفکر دینی در قرن بیستم، می‌توان چنین استدلال کرد که فعل آفرینش الهی، نه در تقلب با فرآیند تکامل، بلکه در هماهنگی و پیوستگی با آن معنا می‌یابد. از این منظر، تکامل نه صرفاً یک فرآیند طبیعی، بلکه وسیله‌ای است که از طریق آن اراده و حکمت الهی در

^۱ Teilhard de Chardin, *How I Believe*, pp. ۳۷-۳۸

جهان متجلی می‌شود. در این خوانش، انسانِ امروزی نه به عنوان موجودی ناگهان خلق‌شده، بلکه به مثابه نتیجه‌ای از تحول و تکامل تدریجی حیات، در امتداد طرح الهی شکل گرفته است.

مک‌کواری در تحلیل خود از اندیشه‌های دینی قرن بیستم، بر ضرورت هم‌افزایی میان الهیات و علم تأکید دارد. او نشان می‌دهد که ایمان دینی، هنگامی که با بینشی پویا و منعطف همراه باشد، می‌تواند نه تنها با یافته‌های علمی معارض نباشد، بلکه از آن‌ها به عنوان ابزاری برای تعمیق فهم خود از جهان و خداوند بهره‌گیرد. در این چارچوب، تکامل را می‌توان به مثابه یکی از شیوه‌های تجلی آفرینش الهی تفسیر کرد؛ شیوه‌ای که در آن، نظم و پیچیدگی جهان نه به عنوان تصادف کور، بلکه به عنوان فرآیندی هدایت‌شده و معنادار درک می‌شود.

چنین رویکردی، امکان گشودن راهی جدید برای گفت‌وگو میان علم و دین را فراهم می‌آورد. در نظر مک‌کواری، مسیحیت می‌تواند با پذیرش یک الهیات باز و تفسیری، از یافته‌های علمی استقبال کند، بی‌آنکه از اصول بنیادین خود عدول نماید. این نگرش، به انسان معاصر اجازه می‌دهد تا ایمان خود را در پرتو دانش تقویت کند و با نگاهی متوازن، هم از خرد علمی و هم از بصیرت دینی برای درک حقیقت هستی بهره‌گیرد.^۱

۲-۱-۲ ضرورت تغییر نگاه دینی به جهان در مسیحیت

دیدگاه انسان از جهان در طول تاریخ، دگرگونی‌های عمیقی را تجربه کرده است. در دوران پیش از رنسانس، انسان با اتکا به آموزه‌های دینی و فلسفه سنتی، جهان را به مثابه مکانی متمرکز و متعادل می‌دید. در این دوران، جهان به عنوان یک کره یا دیسک مسطح تصور می‌شد که انسان در مرکز آن قرار داشت. این دیدگاه، در بسیاری از فرهنگ‌ها و دین‌های قدیمی، از جمله مسیحیت، هندوئیسم برجسته بود.

عوامل متعددی در شکل‌گیری این دیدگاه نقش داشتند، از جمله:

- آموزه‌های دینی: آموزه‌های دینی، انسان را به عنوان مخلوق خداوند و اشرف مخلوقات معرفی می‌کردند.
- فلسفه سنتی: فلسفه سنتی، بر اساس ایده‌هایی مانند نظم، سلسله مراتب و هماهنگی بنا شده بود.
- تجربه روزمره: تجربه روزمره انسان در آن دوران، با محدودیت‌های مکانی و زمانی همراه بود.^۲

^۱ مک‌کواری، *تفکر دینی در قرن بیستم*، صص ۸۷-۸۸

^۲ Teilhard de Chardin, *How I Believe*, pp. ۱۱-۱۲

اما در دوران پس از رنسانس، با ظهور علم و فلسفه مدرن، این دیدگاه به طور چشمگیری تغییر کرد. ظهور علم و فلسفه مدرن، تحولات عمیقی در دیدگاه انسان از جهان ایجاد کرد. اکتشافات علمی، مانند نظریه خورشید مرکزی و نظریه تکامل، جایگاه انسان در جهان را به چالش کشیدند.

در دوران پس از رنسانس، انسان به تدریج به جایگاهی پویا و متنوع در جهان دست یافت. جهان در قرن هجدهم، شاهد تحولات عمیقی در دیدگاه انسان بود. در این دوران، انسان به جای تمرکز بر جهان محدود و سنتی، به جهانی با مفاهیمی نوین مانند فضا، زمان و تعداد توجه نشان داد. این تحول، ریشه در پیشرفت‌های علمی و فناوری داشت که به انسان امکان داد تا دنیای پیرامون خود را با دقت و برای مدت طولانی‌تری بررسی کند. این تحول، پیامدهای گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف، از جمله علم، فلسفه، هنر، ادبیات و فناوری، به همراه داشت.

در عصر حاضر، شتاب و شدت تحولات علمی، چالشی جدید برای نهادهای مذهبی، از جمله کلیسا، ایجاد کرده است. در حالی که در گذشته، کلیسا با نگرانی و تردید به تحولات علمی می‌نگریست، سرعت فزاینده این تحولات، موضع سخت کلیسا را به چالش کشیده و آن را به پذیرش دیدگاه مدرن سوق داده است.

در ابتدای ظهور نظریه‌های علمی جدید، کلیسا با مخالفت و انکار آنها، سعی در حفظ موضع سنتی خود داشت. نمونه‌هایی از این تقابل، شامل محکومیت گالیله و مخالفت با نظریه تکامل داروین است. دلایل متعددی برای انفعال کلیسا در برابر تحولات علمی وجود دارد، از جمله:

ترس از تضعیف قدرت و نفوذ: کلیسا از اینکه یافته‌های علمی، قدرت و نفوذ آن را در جامعه تضعیف کند، هراس داشت.

تعصبات و باورهای سنتی: برخی از افراد در کلیسا، به دلیل تعصبات و باورهای سنتی، با ایده‌های جدید مخالف بودند.

فقدان درک عمیق از علم: درک ناقص از علم و یافته‌های علمی، مانع از درک صحیح پیامدهای این تحولات برای کلیسا می‌شد.

سرعت و شدت تحولات علمی، به تدریج موضع انفعالی کلیسا را غیرقابل دفاع کرد. انکار یافته‌های علمی، با واقعیت‌های آشکار دنیای مدرن در تضاد بود و به فقدان مشروعیت برای کلیسا می‌انجامید. با گذر زمان و تعامل با علم و دانشمندان، تعصبات و باورهای سنتی که مانع پذیرش علم توسط کلیسا بودند، آشکار و به تدریج کنار گذاشته شدند.

کلیسا با پذیرش ناگزیری تحولات علمی، تغییراتی را در رویکرد و آموزه‌های خود ایجاد کرد. این تغییرات، به منظور سازگاری با دیدگاه‌های انسان مدرن و حفظ جایگاه کلیسا در دنیای جدید صورت گرفت.

یکی از چالش‌های اساسی کلیسا در مواجهه با پیشرفت‌های مدرن، حفظ مفهوم تقدس طبیعت به عنوان یک اصل بنیادین در مسیحیت بود. از دیرباز، آموزه‌های مسیحی بر ارتباط عمیق انسان با طبیعت و

مسئولیت او در قبال حفظ و مراقبت از آن تأکید داشته‌اند. اما پیشرفت‌های علمی و صنعتی در دوران مدرن، چالش‌های جدیدی را در برابر این دیدگاه قرار دادند.

برخی از اکتشافات علمی، مانند نظریه تکامل و اکتشافات در زمینه کیهان‌شناسی، به نظر می‌رسید با تفسیر سنتی از آفرینش و جایگاه انسان در طبیعت در تضاد باشند. از سوی دیگر، فعالیت‌های صنعتی و تخریب محیط زیست، به طور فزاینده‌ای در حال تبدیل شدن به یک چالش برای نگاه مسیحیت به طبیعت بود.

۲-۲ الهیات تکاملی تیار:

۱-۲-۲ همسویی مسیحیت و تکامل

اورسلا کینگ شارح برجسته تیار می‌نویسد تیار بازخوانی نظام‌مند مسیحیت با محوریت نظریه تکامل را به عنوان دغدغه اصلی و هسته مرکزی اندیشه خویش مطرح کرد. او بر این باور است که در عصر حاضر، مسئله همسویی مسیحیت با تکامل، دیگر صرفاً یک موضوع نظری انتزاعی نیست، بلکه یک چالش معرفتی بنیادین و در عین حال، یک فرصت الهیاتی جذاب به شمار می‌رود. تیار با این نگرش، به دنبال تلفیق و ترکیب دو ساحت به‌ظاهر متعارض دین و علم است تا به فهمی نو از جهان و جایگاه انسان دست یابد.

در حالی که در گذشته، نظریه تکامل صرفاً به تبیین فرآیندهای زیستی و مادی جهان محدود می‌شد، دیدگاه‌های مدرن، این مفهوم را به سطوح بالاتری از آگاهی، معنویت، و تکامل روحی تعمیم می‌دهند. این تغییر رویکرد معرفتی، از دیدگاه تیار، همسو با آموزه‌های هسته‌ای مسیحی است که بر ارتباط عمیق انسان با خداوند و سیر تکاملی او به سوی کمال تأکید دارند. تیار با استفاده از این دیدگاه، تکامل را نه تنها به عنوان یک فرآیند بیولوژیک بلکه به عنوان یک سفر معنوی و روحی برای رسیدن به کمال و وحدت با خداوند تفسیر می‌کند.

پذیرش پیشرفت‌های فکری مدرن، به ویژه نظریه تکامل، مسیحیت را به کشف حقیقتی عمیق و بنیادین رهنمون می‌سازد: سه رمز اساسی و کانونی شخصیت مسیح (آفرینش، بشریت‌پذیری، و فداکاری)، در واقع، سه جنبه‌ی به‌هم‌پیوسته و مکمل از یک فرآیند واحد هستی‌شناختی هستند. این فرایند واحد، چیزی جز مسیح‌شناسی نیست که در مرکز بحث تکامل قرار دارد. به عبارت دیگر، تیار معتقد است که نظریه تکامل، مسیح‌شناسی را به عنوان یک اصل بنیادین در ساختار جهان نشان می‌دهد و بر این اساس، مسیح نه تنها محور تاریخ بلکه محور کل فرایند تکامل است.

مسیح، به عنوان نقطه امگا، غایت تکامل جهان است و تمام موجودات، از جمله انسان، به سوی او در حرکت‌اند. به همین دلیل، مفهوم تکامل، نه تنها با آموزه‌های مسیحی در تعارض نیست، بلکه عمیقاً با مسیح‌شناسی مرتبط است و می‌تواند به عنوان ابزاری برای فهم بهتر این آموزه‌ها عمل کند. این رویکرد،

به مسیحیت امکان می‌دهد تا با زبانِ عصرِ مدرن، به بازخوانی آموزه‌های بنیادینِ خود بپردازد و به چالش‌های انسانِ معاصر پاسخ دهد.^۱

در اندیشه تیار، مفاهیمِ کانونیِ مسیحیت، یعنی آفرینش، بشریت‌پذیری^۲، و فداکاری^۳، با رویکردی نو و با تکیه بر نظریه تکامل، بازخوانی و تفسیر می‌شوند. آفرینش، در دیدگاه سنتی مسیحی، به فعل خلقِ جهان توسط خداوند اشاره دارد. او با بهره‌گیری از نظریه تکامل، تفسیری جدید از این مفهوم ارائه می‌دهد: تکامل به عنوان فرآیندی که جهان و موجودات زنده را به شکل فعلی خود درآورده است، در واقع، جلوه‌ای از فعل آفرینش الهی است. به عبارت دیگر، تکامل، نه مخالف آفرینش، بلکه شیوه‌ای است که خداوند از طریق آن جهان را خلق و تدبیر می‌کند.

بشریت‌پذیری، به تجسمِ خداوند در انسان در قالب عیسی مسیح اشاره دارد. تیار، این مفهوم را با نظریه تکامل پیوند می‌زند: ظهور انسان به عنوان موجودی آگاه و معنوی در فرآیند تکامل، در واقع، تجلیِ بشریت‌پذیری الهی است. به بیان دیگر، انسان با رسیدن به سطحی از آگاهی و معنویت، به شکلی خاص، مظهر حضور خداوند در جهان می‌شود. فداکاری عیسی مسیح برای نجات بشریت، عشق بی‌حد و مرز خداوند را به انسان نشان می‌دهد. او این مفهوم را نیز با نظریه تکامل همسو می‌سازد: تکامل به عنوان فرآیندی که به کمال و سعادت انسان منجر می‌شود، تجلیِ این عشق در جهان است. به این ترتیب، فداکاری مسیح نه صرفاً یک واقعه تاریخی، بلکه یک اصل هستی‌شناختی است که در ساختار جهان به عنوان یک نیروی تکاملی عمل می‌کند.

همسوییِ مسیحیت با تکامل، دیدگاهی نوین و پویا از رابطه انسان با خداوند و جایگاه او در جهان ارائه می‌دهد. تیار با اشاره به دو جریان روانیِ بزرگِ عصرِ مدرن، یعنی شور و علاقه به ساختنِ زمین و اشتیاق به دستیابی به بهشت، به ضرورتِ تلفیقِ این دو گرایش تأکید می‌کند. جداییِ این دو جریان، باعثِ کندی و تعارض در زندگی فردی و اجتماعی انسان خواهد شد. اما اگر مسیح، به عنوان رهبری که با صفات الهی خود، محلِ اتصال و پیوندِ میان زمین و بهشت است، در سراسر جهان تجلی یابد، انرژی عظیمی در جهتِ اصلاح محیط زیست و ارتقای معنویتِ انسان آزاد خواهد شد. از این منظر، تلاشی برای تلفیقِ میستیسیسمِ پیشرفتِ بشریت^۴ و میستیسیسمِ عشق^۵ ضروری است.^۶

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۵-۱۶

^۲ Incarnation

^۳ Redemption

^۴ Mysticism of progress

^۵ Mysticism of love

^۶ میستیسیسم (Mysticism) تجربه مستقیم از جنبه‌های غیرمادی و غیرقابل توصیف وجود می‌گردد. در واقع، میستیسیسم به دنبال ارتباط بین فرد و واقعیت بزرگتری است که فراتر از دنیای مادی قرار دارد. این ارتباط در میستیسیسم به وسیله تجربه شخصی، خودآگاهی، و تفکر عمیق برقرار می‌شود.

در برخی از دین‌ها، میستیسیسم به عنوان یک جنبه مهم در تعالیم و عملکرد مذهبی مطرح است. به عنوان مثال، در مسیحیت، میستیسیسم به دنبال شناخت و تجربه مستقیم از خدا و عشق به او است.

به باور تیار، با این تلفیق، مسیحیت می‌تواند به زبانی نو و پویا دست یابد که قادر به پاسخگویی به چالش‌های عصر مدرن و برآورده کردن نیازهای انسان معاصر باشد. این رویکرد، نه تنها بر اهمیت علم و تکنولوژی در پیشرفت بشر تاکید دارد، بلکه به نقش معنویت و عشق الهی در این فرایند توجه می‌کند. با این تفسیر، مسیحیت می‌تواند نقشی فعال در ایجاد جهانی عادلانه و الهی ایفا کند.^۱

۲-۲-۲ جایگاه خدا در اندیشه تیار

تیار، تعیین جایگاه دقیق خداوند در پرتو نظریه تکامل را به عنوان چالشی اساسی و محوری در مسیر هماهنگی بین مسیحیت و تکامل در نظر می‌گرفت. او با نگرانی از وجود تناقض و تعارض ظاهری بین آموزه‌های سنتی مسیحی و یافته‌های علمی نوین، تلاش وافر را برای بازتعریف جایگاه خدا بر اساس ادبیات و مفاهیم تکامل‌محور به کار بست. تیار با این دغدغه، به دنبال ارائه یک دیدگاه نو و سازگار با یافته‌های علمی و باورهای دینی بود.

در این راستا، تیار به تقابل بین دو دیدگاه در مورد نقش خداوند در جهان اشاره می‌کند. آموزه‌های سنتی مسیحی، خداوند را به عنوان خالق جهان و محرک آن از بیرون^۲ معرفی می‌کنند. در مقابل، نظریه تکامل، جهان را به عنوان یک سیستم خودتنظیم و خودجوش^۳ معرفی می‌کند که بدون نیاز به دخالت مستقیم و مستمر خداوند، تکامل یافته است. او به خوبی متوجه این چالش بود که اگر جهان به صورت خودجوش تکامل پیدا می‌کند، پس نقش خداوند چیست؟

برای حل این تناقض ظاهری، باید تفسیری جدید و بدیع از آموزه‌های مسیحی ارائه داد. تیار خداوند را نه به عنوان محرکی خارجی و جدا از جهان، بلکه به عنوان نیرویی درونی^۴ در فرآیند تکامل جهان در نظر می‌گیرد که جهان را به سوی کمال و سعادت غایی هدایت می‌کند. به عبارت دیگر، خداوند در این دیدگاه، نه فقط خالق، بلکه روح و جان تکامل است که در درون ساختار جهان عمل می‌کند و آن را به سوی هدفی مشخص سوق می‌دهد.

مسیستسیم پیشرفت بشریت به دنبال یافتن معنای زندگی در تلاش‌های جمعی بشر برای بهبود جهان است، در حالی که میستیسیم عشق بر تجربه ی وحدت عمیق با خدا یا دیگری از طریق عشق تمرکز دارد. تیار معتقد است که این دو نوع میستیسیم لازم و ملزوم یکدیگر هستند

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۲۸۳-۲۸۴

^۲ Transcendent Creator and Mover

^۳ Self-Organizing System

^۴ Immanent Force

تیار، بر ارتباط عمیق و بنیادین بین ماده و زندگی تأکید می‌کند. او معتقد است که زندگی، ظهوری از ماده است که در فرآیند تکامل و در اثر حرکت ماده به سوی پیچیدگی بیشتر، به وجود آمده است. او در ادامه این تحلیل، پیش‌بینی می‌کند که در آینده، یک مرکز روانی جهانی^۱ شکل خواهد گرفت که فراتر از محدودیت‌های زمان و فضا عمل می‌کند. او وجود چنین مرکزی را برای حمایت و تعادل جریان‌های آگاهی^۲ در سطح سیاره زمین ضروری می‌داند. این مرکز، به عقیده نوعی تجلی آگاهی جهانی است که به هماهنگی و تعادل در جهان منجر خواهد شد.

در نهایت، تلفیق علم و دین و درک جایگاه خداوند در پرتو تکامل، نه تنها چالش برانگیز بلکه برای پیشرفت بشریت و درک عمیق‌تر از خود و جهان ضروری است. این نگرش به انسان امکان می‌دهد که درک خود از جهان و ارتباط با خداوند را بر اساس یافته‌های علمی و باورهای دینی خود بازسازی کند.

خداوند در فرآیند تکامل نقشی چندوجهی ایفا می‌کند:

- **خداوند به عنوان خالق و محرک تکامل:** او نیرویی است که جهان را به سوی کمال و سعادت هدایت می‌کند و محرک اصلی این فرآیند است. به عبارتی، خداوند نه تنها آغازگر تکامل، بلکه هدایت‌گر آن نیز هست.
- **خداوند به عنوان منبع آگاهی و معنویت:** او سرچشمه‌ی آگاهی و معنویت در جهان است و تمام جلوه‌های آگاهی و معنویت در انسان و جهان، از او سرچشمه می‌گیرند.
- **خداوند در مرکز روانی جهانی:** او در مرکز روانی جهانی حضور دارد و جریان‌های آگاهی را در سراسر هستی حمایت و تعادل می‌بخشد. این مرکز، نوعی کانون معنوی است که خداوند از طریق آن، بر جهان و انسان تأثیر می‌گذارد.^۳

خداوند، به طور علمی قابل درک و اثبات نیست. زیرا حضور خداوند هیچ‌گاه خللی در زنجیره علت و معلولی که علم به آن می‌پردازد، ایجاد نمی‌کند. به عبارت دیگر، خداوند همواره به‌طور مستقیم و بی‌واسطه در دل طبیعت و ساختار فیزیولوژیک موجودات عمل می‌کند. از آنجایی که زنجیره علت و معلولی همواره پیوسته است، علم نمی‌تواند به نقطه‌ای برسد که در آن دخالت خدا را به صورت علمی مشاهده کند. به همین دلیل، مشاهدات و تحلیل‌های علمی به تنهایی نمی‌توانند ما را به درک کامل و علمی از خداوند برسانند و همواره باید بپذیریم که خداوند، فراتر از دایره‌ی علم و تجربه حسی، در جهان حضور دارد.

تیار، حرکت رو به صعود زندگی را نتیجه‌ی فعالیت پیوسته‌ی یک موجود الهی می‌داند که جهان را از درون به سوی کمال می‌کشانند. پیشرفت و توسعه‌ی بشر در عرصه‌های گوناگون مانند علوم، فناوری، هنر

^۱ Global Psychological Center

^۲ Streams of Consciousness

^۳ -Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۲۸۷

و ... نتیجه‌ی تلاش این موجود الهی است که انسان را به سمت بهبود زندگی خود هدایت می‌کند. در این دیدگاه، پیشرفت‌های بشری، تجلی اراده‌ی الهی و گامی در مسیر تکامل جهان هستند.

۲-۲-۳ کنش الهی در جهان تکاملی

تیار، همچون بسیاری از فیلسوفان متأله، چه در سنت اسلامی و چه در سنت مسیحی، با این چالش اساسی روبرو بوده است که چگونه می‌توان بر اساس دیدگاه‌های الهیاتی که خداوند را موجودی مجرد و فراتر از جهان مادی در نظر می‌گیرند، تأثیر او را بر این جهان مادی تبیین کرد؟ به عبارت دیگر، سوال اصلی این است که چگونه یک ذات مجرد و غیرمادی می‌تواند بر جهان مادی متغیر اثر بگذارد؟ تیار، برای صورت‌بندی این مسئله، از یک تمثیل جالب بهره می‌گیرد: تصور کنید کره‌ای وجود دارد که در درون آن، مجموعه‌ای از فنرها در کنار هم قرار گرفته‌اند. این فنرها به صورت خودبه‌خودی قابلیت انبساط و انقباض دارند. این سیستم ساده و مکانیکی، می‌تواند به عنوان نمادی از جهان و روابط درونی موجودات با یکدیگر در نظر گرفته شود. در این سیستم، تمام فعالیت‌ها و پدیده‌ها، نتیجه‌ی روابط متقابل این فنرها هستند.

حال، سوالی اساسی که ذهن تیار را به خود مشغول کرده این است که چگونه می‌توان تأثیر خداوند را در این مدل مکانیکی نشان داد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان به تصویر کشید که خداوند، در فعالیت‌های درونی جهان، دخالت و تأثیر دارد، در حالی که این جهان بر اساس قوانین طبیعی و مکانیکی عمل می‌کند؟ تیار به طور مستقیم و صریح، پاسخی قطعی به این سوال ارائه نمی‌دهد. او در واقع، بیشتر به صورت طرح پرسش و ایجاد ابهام به این موضوع می‌پردازد. با این حال، تلویحاً اشاره می‌کند که احتمالاً برای نمایش تأثیر خداوند، نیاز به اضافه کردن یک عنصر اضافی یا اعمال تغییراتی اساسی در سیستم موجود وجود دارد. به نظر می‌رسد او بر این باور بود که نمی‌توان نقش خدا را صرفاً در چارچوب قوانین فیزیکی و مکانیکی نشان داد.

تیار برای تبیین نسبت خداوند با جهان، در ابتدا، به بررسی دو مدل مفهومی می‌پردازد که هر کدام، به گونه‌ای متفاوت، این نسبت را تبیین می‌کنند. او در واقع با بررسی این دو مدل، به دنبال یافتن راهی برای درک بهتر این موضوع است.^۱

در مدل اول، که رویکردی مکانیکی را دنبال می‌کند، پیشنهاد می‌شود که تأثیر خداوند در جهان را با اضافه کردن یک عامل جدید به سیستم موجود، به نمایش گذاشت. این عامل جدید، به صورت یک فنر اضافی، با عنوان فنر خدا، وارد ساختار جهان می‌شود. این فنر، به عنوان یکی از فنرهای موجود در جهان عمل می‌کند، اما با ویژگی‌ها و تأثیرات ویژه‌ای که با اراده و خواست خداوند مطابقت دارد. در این تصویر، خداوند به عنوان یک عامل مرکزی و قدرتمند در میان سایر عوامل تجربی در نظر گرفته می‌شود که با کشیدن سایر فنرها به سمت خود، جهان را مطابق میل خویش هدایت می‌کند. این مدل، به وضوح بیانگر آن است که تأثیر خداوند، به مثابه یک عامل مکانیکی و اضافه شده به جهان، با ویژگی‌ها و

^۱ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, pp. ۲۷-۲۸

تأثیراتِ خاصِ خود، نمود می‌یابد. به عبارت دیگر، در این رویکرد، خداوند به عنوان یک نیروی خارجی که بر جهان اعمال قدرت می‌کند، تصویر می‌شود.

در مقابل، مدل دوم، که رویکردی تعاملی و پویا را ارائه می‌دهد، بر این باور است که برای نمایشِ تأثیرِ خداوند در جهان، نیازی به اضافه کردنِ یک عنصرِ جدید به سیستم نیست. بلکه با تغییرِ رویکردِ تعاملی بینِ عواملِ موجود، می‌توان به درکی عمیق‌تر از این نسبت دست یافت. در این مدل، تأثیرِ خداوند به عنوان یک نیروی تعاملی و هماهنگ با سایر عواملِ جهان، در نظر گرفته می‌شود. این مدل، بر تفاعلاتِ پیچیده و غیرخطی میانِ عناصرِ جهان تأکید می‌کند و معتقد است که این تفاعلات، خود، جلوه‌هایی از حضور و اراده خداوند هستند. در این رویکرد، خداوند به عنوان نیرویی معرفی می‌شود که در دل جهان و در تعامل با آن عمل می‌کند.

تیار بر این باور است که مدل دوم، فهمِ برتری از نسبتِ خداوند با جهان را به ما ارائه می‌دهد، زیرا توضیحات علمی‌تری در ارتباط با این نسبت ارائه می‌کند. در این مدل، می‌توان برای توصیفِ تأثیرِ خداوند، از مفاهیم علمیِ گوناگونی مانند انرژی، اطلاعات، تفاعلات پیچیده، و معادلات ریاضی بهره برد. همچنین، می‌توان بر پدیده‌های مشاهده‌شده و داده‌های تجربی تأکید کرد تا توضیحات علمی‌تری درباره‌ی نسبتِ خداوند با جهان ارائه شود. به عبارت دیگر، تیار معتقد است که می‌توان از زبان علم برای فهمِ بهتر حضور خدا در جهان استفاده کرد.

در ادامه تلاش خود برای فهمِ چگونگی تأثیرِ خداوند بر جهان مادی، به تبیینِ تواناییِ علتِ اول (خداوند) در اعمالِ تأثیرِ همزمان بر تمام ذات‌های پایین‌تر می‌پردازد. او برای این منظور، از تمثیل دیگری بهره می‌گیرد: تصور کنید، یک منبعِ آبیِ بزرگ وجود دارد که در بیرون آن، موجودی قرار گرفته است که قادر است با مهارتی بسیار بالا، فشاری همزمان بر تمام سطحِ این منبعِ آب اعمال کند؛ به گونه‌ای که در هر نقطه از داخل آن، هر تغییری را که اراده کند، پدید آورد. این تمثیل، نشان‌دهنده‌ی قدرت و حاکمیتِ مطلقِ خداوند بر جهان و تواناییِ او در کنترلِ تمامِ جوانبِ آن است.

جهانِ مادی نیز، همچون این کره‌ی آبی، در نظر گرفته می‌شود که درونِ آن، چشمه‌های متعددی قرار گرفته‌اند که همگی با یکدیگر در تعامل و ارتباطِ متقابل هستند. این تمثیل، نشان می‌دهد که جهان، همچون یک سیستمِ به هم پیوسته و پویا، تمامِ فعالیت‌ها و رخداد‌های آن در تعامل و ارتباط با یکدیگر قرار دارند. تیار این تمثیل را ساده‌شده‌ای از جهان واقعی می‌داند.

تیار، با طرحِ این پرسش کلیدی، به بررسیِ مدلِ اولِ پیشنهادی خود برای تبیینِ نسبتِ خدا و جهان می‌پردازد: فرض کنید که در این مدل مکانیکی از جهان، با استفاده از یک دستگاه، تلاش کنیم تا تأثیرِ علتِ اول (خدا) را به تصویر بکشیم. در این صورت، چه عنصری را باید به جهان اضافه کنیم یا چه تغییری را باید در بخش‌های موجود آن اعمال کنیم تا دخالتِ خداوند را در عللِ ثانویه نشان دهیم؟^۱ بر اساسِ مدلِ اولِ ورودِ خداوند به سیستمِ جهان، اضافه کردنِ یک چشمه‌ی اضافی است؛ چشمه‌ای بسیار قوی و قدرتمندتر از تمامِ چشمه‌های دیگرِ موجود در جهانِ مادی. این چشمه‌ی اضافی، همان

^۱ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, p. ۱۰۷

چشمه‌ی خداوندی است که با اراده‌ی مطلق خود، تمام چشمه‌های دیگر را هماهنگ می‌کند. به عبارت دیگر، در این دیدگاه، یک علت مهم و برتر در کنار سایر علل تجربی وجود دارد که همان تأثیر خداوند در جهان است. به بیان دیگر، خداوند در این مدل، همچون یک نیروی بین‌افزوده^۱ در زنجیره‌ی علل تجربی عمل می‌کند؛ به این معنا که در کنار نیروهای طبیعی، یک نیروی برتر و ماورایی نیز وجود دارد که بر جهان اثر می‌گذارد.

خداوند را می‌توان به عنوان نیرویی برتر و فراتر از سایر نیروهای جهان در نظر گرفت که تأثیری قابل توجه بر تمام رخدادهای جهان دارد. با این حال، تیار به این نکته نیز اذعان دارد که نمی‌توان به طور دقیق، نقطه‌ای را مشخص کرد که در آن، دست خداوند به صورت آشکار و ملموس قابل رویت باشد. به عبارت دیگر، خداوند به عنوان یک عامل تحریکی کلی بر تمام ذات‌ها و پدیده‌ها تأثیر می‌گذارد، اما در هیچ نقطه‌ای از جهان، به صورت مشخص و قابل مشاهده، ظاهر نمی‌شود. در این رویکرد، خداوند همچون نیرویی پنهان و نامرئی عمل می‌کند.

از منظر بیرونی، تنها چیزی که می‌تواند مشابه تأثیر خداوند بر جهان به نظر برسد، تأثیر روح جهان^۲ است. به عبارت دیگر، تأثیر خداوند بر جهان، به اندازه‌ای پنهان و نامحسوس است که نمی‌توان آن را به آسانی تشخیص داد. تیار این رویکرد را با تأکید بر این نکته که "این ترتیب وجود دارد و همین کافی است" به پایان می‌رساند. به عبارت دیگر، با وجود پنهان بودن تأثیر خداوند، ما باید این حقیقت را بپذیریم.

تیار با تأکید بر پنهان بودن تأثیر خداوند بر جهان، به مسئولیتی که بر دوش انسان نهاده شده است، اشاره می‌کند. او معتقد است که بار مسئولیت بهبود شرایط جهان، نباید بر دوش خداوند بیفتد، بلکه باید بر دوش خود هر فرد و جامعه‌ای باشد. انسان‌ها باید تلاش کنند تا جهان را به مکانی بهتر تبدیل کنند و به درک عمیق‌تری از خداوند در جهان دست یابند و به جای انتظار برای دخالت مستقیم خداوند، تلاش کنند خود جهان را کنترل کنند و به سوی کمال هدایت نمایند.

تیار با تأکید بر استقلال هر فرد در جهان، بر این نکته تأکید می‌کند که هر عمل فردی، به طور متقابل، بر تغییرات کلی جهان تأثیر می‌گذارد، اما هر فرد، همچنان یک مرکز عملیاتی مستقل باقی می‌ماند. بنابراین، خداوند نمی‌تواند صرفاً با تغییر و شکل‌دهی طبیعت فردی، افراد را محدود کند. او برای کنترل کامل طبیعت فردی، باید به هسته‌ی درونی هر فرد دسترسی داشته باشد^۳.

خداوند، علاوه بر توانایی اعمال تأثیر بر تمام جهان، باید بتواند به صورت جداگانه بر هسته‌ی درونی هر عنصر جهان، کنترل داشته باشد. این به آن معنا است که خداوند نه تنها بر مجموعه‌ای از موجودات، بلکه بر تک‌تک آن‌ها، به صورت مستقل و جداگانه، کنترل و نظارت دارد. عملکرد الهی از طریق درونی‌ترین بخش هستی هر عنصر جهان اعمال می‌شود و بر این اساس، می‌توان گفت که خداوند درون

^۱ Intervening Force

^۲ Soul of the world

^۳ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۲۰۱-۲۰۲

هر فردی حضور دارد و می‌تواند آن را به طور دقیق کنترل کند. اما به دلیل درونی بودن این عملکرد، آن را نمی‌توان به صورت واضح و تجربی درک کرد. تیار در نهایت به این نتیجه می‌رسد که در زمینه تجربه ما، ممکن است تنها کار طبیعت را ببینیم و نتوانیم عملکرد خدا را به شکل واضحی شناسایی کنیم.

۲-۲-۴ ارتباط جهان با خدا: رویکرد پانتئیسم محور

پانتئیسم^۱، به عنوان یک رویکرد فلسفی، بر این باور بنیادین استوار است که خداوند (یا هستی برتر) و عالم (شامل جهان طبیعی و انسان)، در ارتباط و پیوندی ناگسستنی با یکدیگر قرار دارند و از جنبه‌ای اساسی، وحدتی معنوی و واقعیتی واحد را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، پانتئیسم بر این اصل تأکید دارد که خداوند و جهان، به طور غیرقابل جدایی، به تمامیت یکدیگر وابسته هستند و از یک منظر وجودی بنیادین، یگانه‌اند. در این دیدگاه، خداوند به عنوان منبع وجود و واقعیت تمام هستی در نظر گرفته می‌شود و جهان و هر آنچه که در آن وجود دارد، به مثابه بازتاب و تجلی حضور و ذات الهی، تفسیر می‌گردد. بر این اساس، پانتئیسم، بر این نکته تأکید دارد که هستی و واقعیت جهان، بخشی از هستی و واقعیت خداوند است و در نهایت، تمایزی مطلق و قاطع بین این دو وجود ندارد. این نگرش، در تقابل با دیدگاه‌های سنتی است که بر جدایی و تمایز کامل بین خداوند و جهان تأکید دارند.

تیار، این رویکرد پانتئیستی را نیز به عنوان یکی از امکان‌های بالقوه برای تفسیر نسبت خداوند با جهان، به ویژه در پرتو نظریه تکامل، مطرح می‌سازد. پانتئیسم و مسیحیت، ارتباطی تنگاتنگ و درهم‌تنیده دارند و می‌توان ادعا کرد که پانتئیسم، تأثیری چشمگیر بر تفسیر و تبیین مفاهیم بنیادین مسیحی، به ویژه در جهت هماهنگی با نظریه تکامل، داشته است. به عبارت دیگر، تیار معتقد است که پانتئیسم می‌تواند بستری مناسب برای همسو سازی دیدگاه‌های مسیحی با یافته‌های علمی در حوزه تکامل فراهم کند. این جریان فکری، که نخستین بار توسط باروخ اسپینوزا در قرن شانزدهم میلادی مطرح شد، در قرن نوزدهم میلادی، توسط فیلسوفانی همچون سیریل کرل^۲ و ولاس شتاین^۳ توسعه یافت و در قرن بیستم میلادی، توسط الهی‌دانانی چون تیار، به شکلی نظام‌مند و جامع، تبیین شد. این امر نشان دهنده تداوم و تکامل این جریان فکری در طول تاریخ است.^۴

اصول بنیادین پانتئیسم مسیحی، را می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

۱. **وحدت وجودی**^۵: مهم‌ترین اصل در پانتئیسم مسیحی، تأکید بر وحدت وجودی خداوند و

عالم است. در این نگاه، خداوند به عنوان حقیقتی درونی^۶ و ذاتی در تمام موجودات و پدیدارهای جهان تجلی می‌یابد. جهان، به مثابه تجلی خداوند و خداوند، به عنوان حضور درونی جهان

^۱ Pantheism

^۲ Cyril Krell

^۳ Volas Stein

^۴ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۳۰۶-۳۰۷

^۵ Ontological Unity

^۶ Immanent Truth

درک می شود. این دیدگاه، بر خلاف رویکردهای سنتی، بر وحدت و یکپارچگی هستی تاکید می کند.

۲. **تجدید نظر در مفهوم خداوندی**^۱: پانتئیسم مسیحی، مفهوم سنتی خداوند را به عنوان موجودی فراتر از جهان، به چالش می کشد. در این رویکرد، خداوند در همه چیز و همه جا حضور دارد و قابل تقلیل به موجودی محدود و مجرد نیست. این دیدگاه، بر این اصل تاکید دارد که خداوند نه صرفاً خالق جهان بلکه حضور درونی جهان نیز هست.

۳. **تأویل مجدد اعتقادات دینی**^۲: پانتئیسم مسیحی، اعتقادات و آموزه های دینی را با نگاهی نو و در چارچوب وحدت وجودی خداوند و عالم تفسیر می کند. مفاهیمی مانند تجسد، رستگاری و عشق الهی در پرتو وحدت وجودی خداوند و عالم، بازخوانی می شوند. این امر نشان می دهد که رویکرد پانتئیستی، نه انکار بلکه بازخوانی مفاهیم دینی است.

۴. **توجه به بُعد معنوی و اخلاقی**: پانتئیسم مسیحی، بر اهمیت بُعد معنوی و اخلاقی دین در جامعه مدرن تاکید دارد. این رویکرد، به دنبال ایجاد دیدگاهی جامع در مورد رابطه انسان با خداوند، جهان، و هموعان خود است و تلاش می کند تا دیدگاهی اخلاقی بر پایه وحدت وجودی خدا و جهان ارائه دهد.

به طور خلاصه، پانتئیسم مسیحی، به دنبال ارائه یک دیدگاه نو و جامع از رابطه خدا، انسان و جهان است که با یافته های علمی سازگار بوده و بر اهمیت بُعد معنوی و اخلاقی دین در جهان معاصر تاکید دارد.

پانتئیسم معنای جدیدی به مفهوم تجدید آفرینش می بخشد. در این نگاه، تجدید آفرینش فرایندی مداوم و در حال وقوع در جهان است که به سوی کمال و سعادت در حرکت است. این رویکرد بر بُعد معنوی عالم تاکید می کند. در این نگاه، جهان فقط مجموعه ای از ماده و انرژی نیست، بلکه حامل معنایی عمیق و هدفمند است. پانتئیسم زمینه را برای تأویل مجدد اعتقادات مسیحی فراهم می کند. به عنوان مثال، مفهوم رستگاری در قالب وحدت وجودی خدا و عالم معنای جدیدی می یابد.^۳

در این معنا مسیحیت بر اساس یک ایمان به یکپارچگی تدریجی جهان در خدا است؛ در واقع، آن یک دین جهانی، سازمان یافته و "یکروح" است. نوعی روح خاص در مسیحیت وجود دارد؛ از دیدگاه مسیحی، جهان نهایی و برای همیشه تنها از طریق روابط شخصی (یعنی زیر تأثیر عشق) در خدا کامل می شود.

توحید بر اساس این نگاه "ترکیب و تمایز" اجزای جهان است، به طوری که اجزای جهان هر چه بیشتر به سوی خدا همگرا می شوند، به طور مشخص تر خودشان می شوند. به عبارت دیگر، عشق به خدا بیشتر هویت آنها را برجسته می کند. در نهایت، می توان گفت خدا در همه ی ما هست یکی در تعداد بسیاری^۴.

^۱ Redefinition of God

^۲ Reinterpretation of Religious Beliefs

^۳ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۳۱۴

^۴ en pasi panta theos

مسیحیت در واقع نوعی پانتئیسم عشقی است که ایده وحدت را به کمال می‌رساند و با آرزوهای مذهبی انسان که در آخرین حالت خود می‌خواهد خودش را در وحدت از دست دهد، سازگار است. در واقع، مسیحیت می‌تواند شکلی برتر و پویاتر از میستیسیسم پانتئیستی^۱ در همه‌ی زمان‌ها باشد، به خصوص در دوران ما (که تحت تأثیر "تکامل خلاق" قرار دارد).

امور در طبیعت به طور واقعی واحد با خداوند هستند. این واقعیت از طریق عشق بین امور مادی و خداوند برقرار می‌شود. این تفسیر پانتئیسم به عنوان اعتقادی که در آن همه چیز با خداوند هماهنگ و ارتباط دارد، درک می‌شود. جهان همگرای تیار که در حال تکامل به سمت وحدت است، مرکز جهانی یکپارچگی یا همان خدا، از ادغام و اشتباه عناصر زاده نمی‌شود. بلکه این مرکز الهی است که باعث هدایت و یکپارچگی عناصر می‌گردد. یعنی خدا منشأ جهان است نه برعکس.

پانتئیسم در این جا به معنای، اتحاد "همه" و "خدا" است. این اتصال و ارتباط با خداوند نه از طریق هویت (خداوند به همه چیز تبدیل می‌شود) بلکه از طریق اقدام و ارتباط عشق است. امور مادی جهان در واقع "یک" با خداوند هستند که توسط ارتباطات عشق به اتحاد با هم رسیده‌اند. این دیدگاه به طور ماهرانه مطابق با عقیده‌های مسیحی است. بهترین توصیف در این جا استفاده از عبارت "God all in everyone" است. این حالت اتصال با خداوند توسط عمل دوست داشتن و عشق به دست می‌آید.

۳. بخش دوم: تحلیل و تفسیر دیدگاه تیار

۳-۱ عمل الهی و طبیعت:

تیار پس از تبیین جایگاه خداوند در چارچوب ادبیات تکامل‌محور، با دومین چالش جدی خود روبرو می‌شود: چگونه خداوند، با وجود آنکه باید در فعل آفرینش، از قوانین تکامل^۲ تبعیت کند، همچنان می‌تواند کنترل‌کننده‌ی رخدادها در جهان باشد؟ به عبارت دیگر، تیار به دنبال درک چگونگی تعامل اراده الهی با قوانین طبیعی است.

طبیعت طبیعت را به عنوان یک سیستم تکامل‌پویا در نظر می‌گیرد که قوانین و عناصر آن، با یکدیگر در ارتباط متقابل هستند. در این سیستم، تغییر در یک بخش، می‌تواند تأثیراتی بر سایر بخش‌ها داشته باشد. از این منظر، عمل الهی، نه به معنای دخالت مستقیم و نقض قوانین طبیعت، بلکه به معنای تنظیم و متعادل‌سازی این سیستم تکامل است؛ به گونه‌ای که عملکرد صحیح و هماهنگ میان اجزای مختلف آن حفظ شود. طبیعت، ویژگی‌هایی چون تنوع و تطور را به نمایش می‌گذارد که از طریق فرایندهای تکاملی، گونه‌ها و ساختارهای زنده را تغییر داده و به شکل‌های جدیدی تکامل می‌بخشد.

^۱pantheistic mysticism

^۲Laws of evolution)

یکی از جنبه‌های اساسی عمل الهی در طبیعت، حفظ تعادل و هماهنگی بین عناصر مختلف است. این تعادل، نه یک تعادل ایستا و ثابت، بلکه تعادلی پویا و در حال تغییر است که از طریق آن، از وقوع اختلالات و بی‌نظمی‌ها جلوگیری می‌شود. خداوند، با قدرت الهی نامحدود خود، با تأثیری عمیق و فراگیر، تمام رویدادها را در واقعیتی که بر اساس علل ثانویه شکل می‌گیرد، در سطحی بالاتر، یکپارچه و هماهنگ می‌کند.

اورسلا کینگ^۱ شارح برجسته دیدگاه‌های تیار فرضیه‌های وی برای تبیین چگونگی کنترل خداوند بر جهان را این‌گونه شرح می‌دهد. اگر خداوند قادر باشد تا به طور مداوم، وضعیت جدیدی را که در سیستم ایجاد می‌شود، بازسازی و شکل دهد، می‌تواند با ترتیب مداوم عناصر، بهترین کنترل را برای خود فراهم کند. در این حالت، خداوند، در عین پنهان بودن، بر تمام نوسانات و مقاومت‌ها در جهان، چیره می‌شود و پدیده‌ها را بدون وقفه کنترل می‌کند. به عبارت دیگر، خداوند به گونه‌ای عمل می‌کند که همزمان هم نامرئی است و هم بر توسعه رویدادها کنترل دارد.

اگر موجودات زنده، به خداوند وفادار باشند، خداوند می‌تواند با قدرت خود، جهان را تحت کنترل قرار دهد تا به موفقیت نهایی زندگی خدمت کند. در این نگاه، باور به خداوند و دعا کردن، به موجودات زنده کمک می‌کند تا با بدی‌ها و ناملایمات موجود در جهان مقابله کنند و حتی عوامل آزاردهنده را نیز، به ساختاری سازگار و منظم تبدیل نمایند. این دیدگاه، بر این باور استوار است که انسان، با ایمان به خدا، می‌تواند به مسیری صحیح در زندگی دست یابد.

با این حال، بر این نکته تأکید می‌کند که خداوند، نمی‌تواند عملی را انجام دهد که در تعارض با طبیعت فردی موجودات یا پیشرفت کلی خلقت باشد. به عبارت دیگر، خداوند باید در همان رویدادهای دنیوی و با توجه به علل ثانویه و فرایندهای طبیعی عمل کند. این محدودیت اولیه در اجرای "اختیار" خداوند، تیار را به بررسی دو محدودیت دیگر می‌کشاند:

۱. محدودیت در خلق موجود: تنها خداوند است که می‌تواند به صورت مستقل وجود داشته باشد. هر چیز دیگر، در واقع، ممکن‌الوجود است و برای تحقق خود، به غیر وابسته است و از عناصر متعددی تشکیل شده است. پس اگر خداوند بخواهد موجودی را خلق کند، تنها راه پیش روی او، خلق یک جهان است، زیرا این جهان، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، در تحقق آن موجود کمک می‌کند.

۲. محدودیت در هدف خلقت: از آنجایی که همه چیز به خاطر خداوند و از خداوند است، هیچ چیز در واقع خارج از خداوند وجود ندارد. بلکه همه چیز، به واقعی‌سازی عیسی مسیح (تجلی خداوند در شخص انسان) منتهی می‌شود. بنابراین، خداوند با خلق جهان، در واقع، مسیح را به وجود می‌آورد و این کار برای او ساده است، زیرا همه چیز به خاطر او و از اوست.

^۱Ursula King

به طور خلاصه، تیار با این تحلیل، نشان می‌دهد که خداوند، اگرچه در چارچوب قوانین تکامل عمل می‌کند، همچنان کنترل‌کننده‌ی نهایی رویدادها در جهان است و هدف غایی خلقت، تحقق بخشیدن به مسیح و نزدیک کردن انسان به خداوند است.

۱-۳- رهیافت تقدس طبیعت در مساله شر

در نظام اندیشه الهیاتی، مسئله‌ی شر^۱، به عنوان یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل، همواره ذهن متفکران را به خود مشغول کرده است. در جهانی که خداوند به عنوان موجودی قادر مطلق و رحیم مطلق شناخته می‌شود، پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان وجود شر و بدی را با این دو صفت الهی سازگار دانست؟ تیار، با طرح این پرسش بنیادین، به واکاوی عمیق مسئله‌ی شر در پرتو نظریه تکامل می‌پردازد. تیار، با تاکید بر این اصل که قوانین عمومی تکامل، به عنوان شیوه‌ی عمل خداوند در جهان، باید در نظر گرفته شود، معتقد است که وجود شر و بدی، به عنوان همراهی ناگزیر و ضروری با فرآیند آفرینش و تکامل، قابل درک است. به عبارت دیگر، او این ادعا را که خداوند می‌توانسته است جهانی عاری از شر و بدی خلق کند، رد می‌کند و بر این باور است که خداوند در عمل آفرینش، از قوانین طبیعت، که خود آن‌ها را وضع کرده، تبعیت کرده است. تیار با این استدلال، وجود شر و بدی را نه ناشی از ناتوانی یا بی‌تفاوتی خداوند، بلکه نتیجه‌ی طبیعی قوانین تکامل می‌داند. این نگرش، بر خلاف تصور عمومی، خداوند را از مسئولیت مستقیم وجود شر در جهان مبرا می‌سازد.

تیار، با اشاره به این نقل قول معروف مسیحی که «ضروری است که فتنه‌ها رخ دهند»، بر این نکته تأکید می‌کند که وجود شر و بدی، نه ناشی از یک تصادف یا انحراف در خلقت، بلکه برآمده از یک ضرورت الهی و قوانین تکامل است. در واقع، خداوند، با توجه به این قوانین، جهانی را خلق می‌کند که در آن، شر و بدی، به عنوان پدیده‌هایی ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر، وجود دارند. از دیدگاه تیار، رویکردی که بخواهد با تخیل و انکار، از واقعیت‌های موجود فرار کند، در مواجهه با مسئله شر ناتوان است.

خداوند به دنبال خلق موجوداتی است که در نهایت، به او متحد شوند. وجود شر و بدی در جهانی با چنین موجوداتی، امری ناگزیر و ضروری است؛ زیرا برای رسیدن به این هدف، خداوند باید از قوانین عمومی تحول استفاده کند، که به طور طبیعی، منجر به بروز شر و بدی می‌شوند. از این منظر، وجود شر، نه یک نقص، بلکه یک ویژگی ضروری برای تحقق هدف نهایی خلقت است^۲.

بر اساس تحلیل جان مک‌کواری، تیار پذیرش وجود شر در جهان را نه به عنوان نشانه‌ای از بی‌مهری الهی، بلکه به منزله‌ی گواهی بر ارزش و جایگاه والای انسان در طرح الهی تلقی می‌کند. در نگرش او، خداوند انسان را به عنوان موجودی با قابلیت اتحاد با خویش ارج می‌نهد و در این مسیر، موانع و

^۱ Problem of evil

^۲ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۸۱-۸۲

چالش‌هایی را پیش روی او قرار می‌دهد تا از رهگذر مواجهه و عبور از آن‌ها، به تعالی و نزدیکی به خداوند دست یابد.

از این منظر، شر و رنج نه صرفاً نقصانی در آفرینش، بلکه ابزاری برای رشد روحانی انسان و تحقق غایت‌نهایی او محسوب می‌شود. جهان، در نگاه دو شاردن، صحنه‌ای پویا از تکامل معنوی است که در آن، تقابل میان خیر و شر زمینه‌ساز بلوغ و پیشرفت وجودی انسان در مسیر اتحاد با خداوند خواهد بود.^۱

با این تیار به این نکته اذعان دارد که درک دقیق میزان شر و بدی موجود در جهان، و اینکه آیا این میزان، نتیجه‌ی طبیعی تکامل است یا ناشی از یک فاجعه یا انحراف ابتدایی، فراتر از محدوده‌ی دانش تجربی است. او بر این باور است که این مسئله، به حوزه الهیات تعلق دارد و نمی‌توان به طور قطعی و علمی، به آن پاسخ داد. تیار در اینجا، به ضرورت استفاده از الهیات به عنوان مکمل تجربیات تاکید می‌کند.

تیار با اشاره به ماهیت رنج و سختی در زندگی انسان، بر این باور است که داستان زندگی انسان، شبیه به راه صلیب^۲ است؛ مسیری پر از رنج و مشقت که انسان، برای رسیدن به کمال و تعالی، ناگزیر به پیمودن آن است. در فرآیند تکامل، هر موفقیتی با چندین شکست و هر لحظه شادی با روزها و روزها از رنج و اندوه همراه است. پدیده‌هایی همچون مرگ، تنهایی و اضطراب، بخشی از واقعیت تلخ وجود شر در جهان هستند که انسان ناگزیر به مواجهه با آن‌ها است.^۳

۲-۳ سنتز علم و دین برای حل تضاد:

در سپهر اندیشه معاصر، منازعه‌ی دیرینه بین مادی‌گرایان و قائلان به تفسیر قدسی از طبیعت، در مورد سرچشمه‌ی جهان و همچنین تضاد بین نهایی‌گرایان و تعیین‌گرایان، همچنان به قوت خود باقی است. مادی‌گرایان^۴، با تکیه بر روش‌های علمی و تجربی، اصرار دارند که اشیاء و پدیده‌ها را صرفاً بر اساس رفتارهای خارجی، قابل مشاهده و اندازه‌گیری آن‌ها توصیف کنند. در مقابل، قائلان به تفسیر قدسی، بر این باورند که پدیده‌ها را باید در چارچوبی از تجربیات و رخدادهای درونی و معنوی تفسیر کرد. این دو دیدگاه، که به طور معمول متضاد و رقیب هم تلقی می‌شوند، هر یک بر اساس دلایل و استدلال‌های متقن، از موضع خود دفاع می‌کنند و بر اعتبار دیدگاه خود تاکید می‌ورزند.

^۱ مک کواری، تفکر دینی در قرن بیستم، ص ۸۹

^۲ Via Crucis

^۳ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۰۴-۱۰۵

^۴ Materialists

تیار، با درک عمیق این تضاد، بر این باور است که این دو دیدگاه، به جای تعارض و تقابل، نیازمند اتحاد و یافتن یک زمینه‌ی مشترک هستند تا بتوانند به یک تفسیر کلی و جامع از پدیده‌های طبیعی دست یابند. برای درک کامل‌تر و عمیق‌تر از پدیده‌ها و جهان، لازم است تا به طور همزمان و با هماهنگی بیشتری، به جنبه‌های بیرونی و درونی موضوعات نگریست. او بر این باور است که هیچ یک از این دو رویکرد به تنهایی کافی نیست و برای رسیدن به حقیقت باید هر دو دیدگاه را در نظر گرفت.

او با اشاره به سیر تحولات فکری در دوران مدرن، به این نکته می‌پردازد که ظاهراً، جهان مدرن از جنبشی ضد دینی شکل گرفته است. در این دیدگاه، انسان به خودکفایی رسیده و عقل، جایگزین ایمان شده است. تیار به تجربه نسل خود و نسل‌های قبل اشاره می‌کند و می‌گوید که آنان جز صحبت‌هایی درباره تضاد علم و ایمان، کمتر چیزی شنیده‌اند و در نهایت، به این نتیجه رسیده‌اند که علم باید جایگزین ایمان شود. این رویکرد تقابل‌گرا، باعث ایجاد شکاف و تعارض بین این دو حوزه شده است.^۱

تیار، با تأکید بر ضرورت اتحاد و هم‌افزایی بین علم و ایمان، معتقد است که برای دستیابی به تعادل و ترکیبی سازنده بین این دو رویکرد، نیازمند یک سنتز جدید و جامع هستیم. این سنتز، نه به معنای نفی و حذف یکی از این دو حوزه، بلکه به معنای درک عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از جهان و انسان، بهره‌گیری همزمان از علم و ایمان در عرصه‌های گوناگون، و شکوفایی هر دو در راستای بهبود و تعالی انسان است. در این رویکرد، علم و ایمان نه دو رقیب بلکه دو مکمل برای یکدیگر در نظر گرفته می‌شوند.

تیار استدلال می‌کند که تضاد و تقابل بین علم و ایمان، نمی‌تواند به صورت یک برگزیدگی منطقی حل شود. چرا که هر دو حوزه به جنبه‌های متفاوتی از حقیقت می‌پردازند و هر یک ابعاد خاصی از وجود را نمایان می‌سازند. بنابراین، برای حل این تضاد، نیازمند یک رویکرد سنتزی و ترکیبی هستیم که به طور همزمان، علم و ایمان را مورد توجه قرار دهد و از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های هر دو حوزه، برای توسعه و پیشرفت بشر استفاده کند. او، سه مبنای اساسی را برای تحقق این سنتز مطرح می‌کند:

۱. **انگیزه عمل:** انسان، به علت علاقه و کششی شدید و درونی، به تحقیق و عمل می‌پردازد. این

علاقه، ریشه در یک مفهوم ابتدایی و غیرقابل اثبات دارد، مبنی بر اینکه جهان دارای یک جهت و مسیر مشخص است و اگر از آن پیروی کنیم، به کمال منتهی خواهد شد. این گرایش انسان به سوی کمال را مبنایی برای تلاش و کوشش او در جهان می‌داند. این انگیزه، هم جنبه‌ای علمی دارد (تلاش برای شناخت جهان) و هم جنبه‌ای معنوی (تمایل به رسیدن به کمال).

۲. **ساختار مسئله:** از منظر علم، می‌توانیم بهبود بی‌نهایتی را در سازمان انسان و جامعه‌ی انسانی

تصور کنیم. اما وقتی به مرحله‌ی عمل نزدیک می‌شویم، متوجه می‌شویم که مسئله‌ی رسیدن به این هدف، همچنان مبهم و حل‌ناپذیر است؛ مگر اینکه با بصیرتی فوق‌العاده، وجود یک نیروی وحدت بخش را که جهان را به سوی همگرایی سوق می‌دهد، تصدیق کنیم. به عبارت دیگر،

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۵۹-۱۶۰

برای حل مشکلات جهان، نیازمند بینشی فراسوی یافته های علمی هستیم که این بینش، همانا ایمان است.

۳. **اتصال وابسته کننده:** اگر تصمیم بگیریم بر اساس بهینه گرایی و در راستای اتحاد عمل، پیش برویم، نیاز به یک اتصال ویژه داریم تا از طریق آن، زندگی هایمان بدون کاهش و انحراف، به یکدیگر متصل شود. این اتصال، باید فراتر از ارتباطات سطحی و مادی باشد و ریشه در ارزش های معنوی و اخلاقی داشته باشد. تیار بر این باور است که بدون چنین اتصالی، اتحاد عمل و همکاری بین انسان ها ممکن نخواهد بود.^۱

با تکیه بر این سه مبنا، می توان پلی بین علم و ایمان ایجاد کرد و به یک دیدگاه جامع و یکپارچه از جهان دست یافت. این دیدگاه، نه تنها به پیشرفت علمی و فناوری کمک می کند، بلکه انسان را به سوی کمال و سعادت نیز هدایت می کند. تیار در نهایت بر این باور است که این سنتز، نه تنها ممکن بلکه برای بقای بشر و پیشرفت او ضروری است.

۱-۲-۳ علم و ایمان: ضرورت نگاهی بی طرفانه به پدیده ها

در تلاش برای تبیین علل پدیده ها و دستیابی به درکی عمیق و دقیق از جهان، ضروری است تا با رویکردی بی طرفانه، به ارزش دانش علمی اذعان نموده و از منظری منطقی و مبتنی بر شواهد بهره بگیریم. تاریخ علم، گواه این مدعاست که تصورات پیشین انسان در مورد جهان، اغلب ناقص و محدود بوده اند و چه بسا تغییرات و تحولاتی در جهان رخ داده اند که در گذشته، انسان ها آن ها را غیرممکن و پایان یافته می پنداشتند، اما اکنون با پیشرفت دانش، درک می کنیم که این تحولات همچنان در جهان پیرامون ما در حال وقوع هستند. بنابراین، برای فهم دقیق تر جهان، باید به طور مستمر، دانش و آگاهی خود را به روزرسانی کنیم و با تکیه بر رویکردی علمی، به تحلیل و بررسی دقیق و همه جانبه ی پدیده های طبیعی مبادرت ورزیم. در غیر این صورت، احتمال شکل گیری باورهای نادرست و تصورات غلطی در ذهن ما وجود دارد که مانع از دستیابی به دانش کامل و واقعی خواهد شد.

به عبارت دیگر، باورها و ادراکات ما، به دلیل محدودیت های تجربه ی شخصی و قابل لمس ما، ممکن است نارسا و ناکافی باشند. تجربه های ما، محدود به زمان و مکان خاصی است و نمی تواند تمام جوانب جهان را در بر گیرد. از این رو، برای دستیابی به دانش کامل و واقعی، ضروری است تا با رویکردی منطقی و علمی، به پدیده ها نگاه کرده و از تجربه های خود، صرفاً به عنوان یکی از شواهد و مدارک قابل استفاده در تحلیل های علمی، بهره بگیریم. در واقع، تجربه، هرچند ارزشمند است، اما نباید به عنوان تنها معیار حقیقت در نظر گرفته شود.

تیار، با تأکید بر این محدودیت ها، جهان را به گونه ای توصیف می کند که شرایط واقعی را به طور کامل برآورده نمی کند. در این جهان، اگر انسان در تجربه های محدود خود غرق شود، همانند حشره ای کوچک

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۱۸۱

خواهد بود که تنها به دوره‌ای کوتاه از زندگی خود آگاه است و از واقعیت‌های بزرگ مکانیکی و زیست‌شناسی جهان بی‌خبر است. تیار معتقد است که ابعاد و گستره‌ی جهان، آنچنان وسیع و عظیم است که دانش فعلی انسان در مقایسه با آن، بسیار اندک و ناچیز است. چه بسا پدیده‌هایی پیش از ظهور انسان در این جهان وجود داشته‌اند که ما هنوز هیچ درکی از آن‌ها نداریم و چه بسا قادر به درک آن‌ها نباشیم. او به پدیده‌هایی از انرژی کیهانی^۱ اشاره می‌کند که قبل از پیدایش تفکر بشری بر روی زمین وجود داشته‌اند و ما هنوز معادل آن‌ها را نیافته‌ایم و از تکرار و درک آن‌ها ناتوان هستیم.

تیار، در ادامه، به دو دلیل احتمالی برای عدم هم‌زمانی پدیده‌ها با قدرت مشاهده‌ی ما اشاره می‌کند: نخست اینکه، پدیده‌ها ممکن است در فواصل زمانی بسیار دور از هم رخ دهند، به گونه‌ای که تمام عمر و وجود ما، در فاصله‌ی بین وقوع دو پدیده‌ی متوالی قرار گیرد. دوم اینکه، پدیده‌ها ممکن است تنها یک بار در تاریخ جهان رخ داده باشند و هرگز تکرار نشوند. این دو احتمال، نشان می‌دهند که دانش ما، نه تنها محدود، بلکه همچنین متغیر و موقتی است و باید همواره با دیدگاهی انتقادی و فروتنانه، در پی فهم بیشتر جهان باشیم.^۲

۲-۲-۳ جهت داری علم برای فهم تقدس در طبیعت

در حالی که ممکن است بازارهای تجاری به نقطه اشباع برسند و منابع مادی مانند نفت و گاز روزی به پایان برسند و جایگزین‌های جدیدی برای آن‌ها یافت شود، به نظر می‌رسد که این موضوع در مورد دانش و توانایی بشر برای نوآوری صدق نمی‌کند. عطش انسان برای یادگیری، کشف ناشناخته‌ها و خلق چیزهای جدید، گویی بی‌انتهاست و این ویژگی، نشان‌دهنده‌ی پویایی ذاتی و ظرفیت بی‌پایان او برای پیشرفت و تعالی است. با این حال، تیار بر این باور است که این پویایی، نباید به رها کردنِ عنانِ علم و بی‌توجهی به جهت‌گیری و هدف آن منجر شود. علم، همانند امواج یک محیط همسانگرد^۳، نباید بی‌هدف و بدون جهت‌گیری، در تمام جهات گسترش یابد؛ بلکه باید با در نظر گرفتن ارزش‌ها، نیازهای انسانی، و در جهت فهم عمیق‌تر از تقدس در طبیعت، هدفمند و جهت‌دار حرکت کند. تیار این جهت داری را برای فهم درست تر نسبت انسان با طبیعت و تقدس آن لازم می‌داند.

تیار، با تأکید بر این نکته، معتقد است که هر چه دامنه‌ی دید و آگاهی ما گسترده‌تر می‌شود، درک ما از جایی که باید به دنبال دانش و حقیقت بگردیم نیز عمیق‌تر می‌شود. پیشرفت زندگی انسان، مدیون جستجوهای پیوسته و هدفمند اوست که در طی آن، نقاط و عرصه‌هایی کشف می‌شوند که واقعیت، در برابر آن‌ها تسلیم شده و رازهای خود را آشکار می‌سازد. بر همین اساس، پیشرفت علم در آینده نیز، به طور قابل توجهی، به تمرکز بر نواحی مرکزی و حساس یا به تعبیری، نواحی "زنده" علم بستگی دارد.

^۱ Cosmic energy

^۲ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۳۶

^۳ Isotropic medium

تیار تاکید می کند که علم باید به سمت مسائلی هدایت شود که بیشترین تاثیر را بر زندگی انسان و فهم رابطه او با طبیعت و تقدس آن دارند. فتح این نواحی کلیدی، گام برداشتن در بقیه‌ی مسیر را آسان تر خواهد کرد و راه را برای درک عمیق تر تقدس در طبیعت هموارتر می کند. این ناحیه کلیدی در دیدگاه تیار انسان است.

اورسلا کینگ می نویسد تیار، در نگاهی ژرف تر، انسان را به عنوان موجودی دانا و جستجوگر، محور دانش و کلید فهم طبیعت می داند. از دیدگاه او، انسان، پاسخ تمام مجهولات و رازهای هستی است و از این رو، توجه ویژه به انسان می تواند منجر به فهم عمیق تری از جهان و تقدس در طبیعت شود. کینگ در تفسیر دیدگاه تیار چنین می نویسد: تیار معتقد است که تاکنون، علم به دلیل تعصبات و ترس های گوناگون، از نگاه مستقیم و دقیق به انسان و رمزگشایی از وجود پیچیده او، تردید داشته است. در نگاهی سطحی، شاید دلیلی برای این اهمیت قائل شدن به انسان وجود نداشته باشد. اما از منظر روانشناختی، جان و جوهر انسان، بسیار پیچیده و متفکرانه است و رمزگشایی از آن، می تواند منجر به فهم عمیق تری از جهان و تقدس درونی آن شود. چالش اصلی در اینجا، جای دادن این پیچیدگی در چارچوب قوانین و فرمول های علمی است. او این سوال را مطرح می کند که علم چگونه می تواند این تناقض ظاهری را حل کرده و انسان را به عنوان یک کل یکپارچه، با ابعاد مادی و معنوی درک و تفسیر کند؟

تیار، در ادامه، به پارادوکسی جالب در تلاش برای فهم جهان اشاره می کند. در جستجوی قوانین و فرمول های جهان، هر چه بیشتر تلاش کنیم تا انسان را از معادلات و نظریه های خود حذف کنیم، به یک وابستگی ناخواسته به مفهوم انسان، بیشتر پی می بریم. به عبارت دیگر، هرچه بیشتر از انسان دور می شویم، به نوعی به او نزدیک تر می شویم؛ زیرا تمام تلاش های علمی، در نهایت، به فهم بهتر انسان و جایگاه او در جهان و به طور خاص، فهم نقش او در طبیعت و تقدس آن منتهی می شود. این پارادوکس، نشان می دهد که انسان، نه تنها بخشی از جهان، بلکه محور و هدف اصلی دانش است و علم باید در خدمت فهم بهتر انسان و جایگاه او در جهان به ویژه در ارتباط با تقدس طبیعت باشد.^۱

تیار، با تأکید بر وجود معنا و هدف در نظام هستی، بر این باور است که هر پدیده و موجودی در طبیعت، حامل معنایی است که باید مورد توجه و درک قرار گیرد. او بر این نکته تاکید می کند که جهان، صرفاً مجموعه ای از پدیده های مادی و بی هدف نیست، بلکه یک نظام معنادار و پویا است که هر جزء آن، در ارتباطی متقابل با سایر اجزا قرار دارد. از این منظر، هر انسانی نیز، با اعمال و رفتارهای خود، تأثیری

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۲۹۵-۲۹۶

معنادار بر دیگر انسان‌ها و کل هستی می‌گذارد و باید به این تأثیرات، با دقت و مسئولیت‌پذیری توجه کند.

تیار برای دستیابی به پاکیزگی قلب و درک معنای واقعی زندگی، بر اهمیت تمرین حساسیت اخلاقی و صداقت در پیوستن به حقیقت تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، انسان باید در تمام اعمال و رفتارهای خود، به اصول اخلاقی و شایستگی پایبند بوده و در جستجوی حقیقت، از صداقت و شفافیت پیروی کند. تیار معتقد است که بدون توجه به این اصول اخلاقی، نمی‌توان به درک عمیق و واقعی از خود و جهان دست یافت.

با تمرین مداوم این اخلاقیات، می‌توان به شکست ابهام اساسی ظاهری که همانا دوری از ایده‌های کاذب و نادرست است و کشف خالق پنهان در پشت نیروهای طبیعت و عنصر الهی نهفته در ورائی پدیدارهای غیرعادی نائل شد. از این منظر، با رهایی از تعصبات و محدودیت‌های شناختی انسانی، می‌توان به دنبال یافتن حقیقت و معنای واقعی زندگی رفت و به درک بهتری از جهان مادی و فرامادی دست یافت. تیار معتقد است که این رهایی از تعصبات و گرایش به صداقت، مقدمه ضروری برای درک حقیقت است.^۱

به طور خلاصه، تیار معتقد است که برای فهم عمیق تر از جهان و دستیابی به معنای واقعی زندگی، لازم است تا به وجود معنا در طبیعت توجه کرده، اصول اخلاقی را رعایت کنیم و با صداقت به دنبال حقیقت بگردیم. این رویکرد، نه تنها منجر به درک عمیق تر جهان می‌شود، بلکه به کشف خالق و عنصر الهی نهفته در آن نیز کمک می‌کند. او، با این نگرش، راه را برای تلفیق علم و معنویت و رسیدن به یک دیدگاه جامع از جهان هموار می‌سازد.

۴. بخش سوم: تفسیر تیار از پیدایش و تکامل

۴-۱ خلقت و پیدایش: نقد خوانش سنتی از وجود طبیعت

در رویکرد سنتی بررسی خلقت و پیدایش پدیده‌ها، برای تعیین امکان وجود یک موجود، معمولاً به دنبال یافتن تناقض در ساختار مفهومی آن موجود می‌گردند. به عبارت دیگر، در این رویکرد، بررسی می‌شود که آیا مفاهیم و ویژگی‌های تشکیل‌دهنده آن موجود، با یکدیگر سازگار هستند و یا تناقضی بین آن‌ها وجود دارد؟ برای مثال، وجود انسان، به عنوان موجودی "حیوان ناطق"، مورد بررسی قرار می‌گیرد. از آنجایی که مفاهیم "حیوانیت" و "عقلانیت"، ظاهراً با یکدیگر ناسازگار نیستند، پس وجود انسان از نظر منطقی، "ممکن" تلقی می‌شود.

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۳۰۴

با این حال، این روش سنتی، با محدودیت مهمی روبرو است. در این رویکرد، تنها بر امکان منطقی وجود یک موجود تمرکز می‌شود و به شرایط و شروط لازم برای تحقق واقعی آن، توجهی نمی‌شود. به عبارت دیگر، این روش، صرفاً به این سوال پاسخ می‌دهد که آیا وجود یک موجود "ممکن" است یا خیر؟ اما به این سوال که آیا وجود آن موجود در واقعیت، "قابل تحقق" است یا خیر؟ پاسخی نمی‌دهد. به عبارتی دیگر، روش سنتی، امکان منطقی را با تحقق واقعی خلط می‌کند.

تیار برای تبیین این محدودیت، به طرح مثالی می‌پردازد: فرض کنید که وجود یک موجود "پرنده‌ی باهوش" را مورد بررسی قرار دهیم. از نظر منطقی، هیچ تناقضی در این مفهوم وجود ندارد. "پرنده بودن" و "باهوش بودن"، مفاهیمی هستند که ذاتاً با یکدیگر تضاد و تعارضی ندارند. با این حال، آیا وجود چنین موجودی، در واقعیت نیز ممکن است؟ برای پاسخ به این سوال، باید به شرایط و شروط لازم برای تحقق آن توجه کنیم. برای مثال، باید بررسی کنیم که آیا ساختار مغز پرندگان، به گونه‌ای است که قادر به پردازش اطلاعات و تولید هوش، به همان شکلی که در انسان‌ها وجود دارد، باشد یا خیر؟ آیا واقعاً می‌توان هوش انسانی را در پرندگان انتظار داشت؟

بنابراین، تیار، با نقد رویکرد سنتی، بر این نکته تأکید می‌کند که در این روش، تنها به امکان منطقی وجود موجودات توجه می‌شود و به شرایط و شروطی که ممکن است برای تحقق واقعی آن‌ها لازم باشد، بی‌توجهی می‌شود. این رویکرد، ناتوان از تبیین چگونگی پیدایش و تحقق موجودات در جهان واقعی است و صرفاً به بررسی مفاهیم و تعریف‌ها بسنده می‌کند. در واقع تیار بر این باور است که تبیین نحوه پیدایش موجودات در جهان، نیازمند رویکردی فراتر از منطق است.^۱

در تقابل با رویکردهای سنتی که صرفاً به امکان منطقی وجود موجودات توجه دارند، برخی از فلاسفه بر این باورند که جهان، تنها به عنوان مجموعه‌ای از عناصر قابل درک در نظر گرفته می‌شود و از پرداختن به پرسش‌های پیرامون "تحول" و "کل"، پرهیز می‌کنند. به عبارت دیگر، این فلاسفه، صرفاً به مطالعه‌ی شکل‌ها، ویژگی‌ها و روابط موجودات منفرد اکتفا می‌کنند و از ورود به مباحث پیچیده‌تری که در خصوص منشأ، تحول و تکامل جهان مطرح می‌شوند، اجتناب می‌ورزند. این دیدگاه، جهان را به صورت ایستا و مجموعه‌ای از اجزا در نظر می‌گیرد و از درک پویایی و کلیت آن عاجز است.

در مقابل این رویکرد تقلیل‌گرایانه، تیار، روشی نو برای مطالعه‌ی هستی ارائه می‌دهد که آن را «وجودشناسی پویا»^۲ می‌نامد. این روش، بر دو پایه‌ی اصلی استوار است:

۱. استفاده از روش علمی: تیار، با تأکید بر اهمیت رویکردی علمی در فهم جهان، معتقد بود که برای درک دقیق پدیده‌ها، باید از روش علمی استفاده کرد. او، با بهره‌گیری از این روش، به مطالعه‌ی جهان در سطوح گوناگون، از جمله سطوح فیزیکی، زیست‌شناختی و اجتماعی

^۱ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, pp. ۴۱-۴۲

^۲ Dynamic ontology

می‌پرداخت. این رویکرد، نشان می‌دهد که نه تنها یک فیلسوف بلکه یک دانشمند است که از یافته‌های علمی برای تبیین دیدگاه خود بهره می‌برد.

۲. **توجه به پویایی جهان:** تیار، بر خلاف رویکردهای سنتی که جهان را به صورت ایستا و ثابت در نظر می‌گرفتند، بر این باور بود که جهان، یک سیستم پویا و در حال تغییر است و تکامل، جزئی لاینفک از ساختار آن است. او از اصطلاح «تکامل خلاق»^۱ برای توصیف این فرآیند پیوسته و دگرگون‌کننده‌ی جهان استفاده می‌کرد. این اصطلاح، نشان‌دهنده این است که تکامل نه صرفاً یک فرایند مکانیکی، بلکه یک فرایند خلاق و هدفمند است.

ترکیب این دو پایه‌ی اساسی، به تیار کمک کرد تا یک وجودشناسی نوینی ارائه دهد که هم علمی و هم فلسفی است. این وجودشناسی، به ما کمک می‌کند تا جهان را به عنوان یک کل پیچیده و در حال تکامل درک کنیم و از نگاهی جزء نگر به آن پرهیز کنیم. در این دیدگاه، جهان نه صرفاً یک مجموعه بلکه یک کل پویا و به هم پیوسته است.

در وجودشناسی پویای تیار، مفاهیمی مانند تکامل، خلاقیت، آزادی، و معنویت نقشی اساسی و محوری ایفا می‌کنند. این مفاهیم، به ما کمک می‌کنند تا جایگاه خود را در جهان درک کرده و با تکیه بر این اصول، به تعاملی سازنده و مبتنی بر احترام با طبیعت دست یابیم. از این منظر، انسان نه صرفاً بخشی از طبیعت، بلکه موجودی است که با آگاهی و اختیار، در فرآیند تکامل مشارکت می‌کند.^۲

۱-۱-۴ پیدایش زمین

تیار، با استفاده از زبان استعاره و تمثیل، به توصیف پیدایش زمین و شرایط اولیه برای ظهور حیات می‌پردازد. او با ترسیم تصویری از میلیاردها سال قبل، بیان می‌کند که در اثر یک حادثه‌ی نامعمول و نه از طریق یک فرآیند منظم تکامل ستارگان، قطعه‌ای از ماده، متشکل از اتم‌های پایدار و بدون گسستن پیوندهای درونی، از سطح خورشید جدا شد. این قطعه، که به دور از خورشید و در فاصله‌ای مناسب برای دریافت تابش معتدل قرار گرفت، آغاز به انتشار و پیچشی خود کرد و به تدریج، شکل گرفت و به این ترتیب، زمین متولد شد.

تیار، در ادامه، توجه خود را به این جسم کوچک، مبهم، اما جذاب تازه پدیدار شده معطوف می‌کند. او معتقد است که زمین، تنها مکانی است در جهان که ما تاکنون قادر بوده‌ایم تکامل ماده را در مراحل نهایی آن، مورد مطالعه قرار دهیم. به عبارت دیگر، زمین، آزمایشگاهی منحصر به فرد است که امکان بررسی فرایند تکامل از ماده تا انسان را فراهم می‌کند. این فرآیند تکامل، از دیدگاه تیار، به مرحله‌ای می‌رسد که خود انسان، به عنوان موجودی آگاه و متفکر، به مطالعه این فرایند می‌پردازد.

^۱ Creative Evolution

^۲ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, p. ۵۳

تیار، سپس، به پرسشی اساسی در مورد امکان تعیین زمان دقیق ظهور حیات بر روی زمین می‌پردازد: آیا می‌توان برای آغاز حیات بر روی زمین، یک زمان مشخص و مطلق تعریف کرد؟ تیار با تامل در این مسئله، به این نتیجه می‌رسد که تعیین چنین زمانی، امکان‌پذیر نیست. از نظر او، نمی‌توان لحظه‌ای را مشخص کرد که مرز بین جهان معدنی و جهان زنده به طور کامل و واضح، مشخص شده باشد. به عبارت دیگر، پیدایش حیات، یک فرایند تدریجی و مستمر بوده است و نمی‌توان نقطه مشخصی برای آن در نظر گرفت.

نمی‌توان به طور مستقیم، یک صفر مطلق در زمان، برای ظهور حیات یا هر رخداد واقعی دیگری تعیین کرد، زیرا هر چیزی به طور متوالی، از گذشته‌ای برخوردار است و این شرط بنیادی دانش ما را تغییر نمی‌دهد. این واقعیت که هر موجود جدید، باید یک رشدِ رحمی کیهانی را تجربه کند، اعتبارِ واقعیتِ تاریخ زادگی آن را زیر سوال نمی‌برد. به عبارت دیگر، تیار معتقد است که هر پدیده‌ای ریشه در گذشته دارد و نمی‌توان زمان دقیق پیدایش آن را مشخص کرد.

تیار، با تأکید بر محدودیت‌های دانش ما در این زمینه، بیان می‌کند که هیچ میزان از تحقیقات تاریخی، نمی‌تواند جزئیات دقیق فرآیند شکل‌گیری و تحول میکروسکوپیِ ماده از حالت مولکولی و شیمیایی به حالت زنده را نشان دهد. مگر اینکه در آینده، علم بتواند این فرآیند را در آزمایشگاه بازسازی کند، به احتمال زیاد، هیچ سرنخ مادی از این پدیده‌های اولیه، پیدا نخواهد شد. با این حال، یک چیز قطعی است و آن این که چنین تحولی، نمی‌تواند نتیجه‌ی یک فرآیند ساده و پیوسته باشد؛ بلکه باید یک جهش و تحول اساسی در ساختار ماده بوده باشد.^۱

۲-۱-۴ آغاز زندگی در زمین

تیار، با بررسی چگونگی ظهور حیات در دلِ امرِ مادی، بر این باور است که در ابتدای تاریخ زمین، پدیده‌ی حیات و بروز آن بر سطح زمین، نتیجه‌ی تغییراتِ درونی و انرژی بالقوه‌ی موجود در ماده بوده است. از دیدگاه تیار، ماده، نه صرفاً یک پدیده‌ی ایستا و منفعل، بلکه یک منبع پویای انرژی و دگرگونی است. با سازماندهی برتر و بالقوه‌ی ماده، انفجارِ انرژیِ درونی رخ می‌دهد و باعث بروز پدیده‌ی حیات در دلِ ماده می‌شود. این فرآیند، نشان می‌دهد که حیات، نه پدیده‌ای خارج از ماده، بلکه برآمده از ذات و پتانسیل‌های درونی آن است.

تیار معتقد است که تغییرات در ساختار و سازمانِ ماده، باعث ایجاد نوع جدیدی از آگاهی و تعیین‌کنندگیِ درونی شده است که امکانِ جمع‌آوری اجزای مختلفِ ماده، با سازمانِ بهتر و انعطاف‌پذیرتر را فراهم کرده است. این تغییرات، به تدریج، زمینه را برای ظهور پدیده‌های پیچیده‌تر و سازمان‌یافته‌تر فراهم می‌کند.

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۴۵-۱۴۶

این تغییرات، با انتقال از سطح مولکولی به سطح سلولی، به عنوان یکی از تحولات بنیادی در تاریخ حیات شناخته شده‌اند. این تحول، پدیده‌ای بسیار حساس و مهم بوده‌است که برای درک درست آن، باید پیش از بررسی پیامدهای تکاملی بعدی آن، شرایط تحقق تاریخی این پدیده را در فضا و زمان مورد بررسی قرار داد. به عبارت دیگر، برای فهم درست تحول سلولی، باید به شرایط وقوع آن در بستر زمان و مکان توجه کرد. تیار بر این باور است که ظهور سلول به عنوان نخستین نمایانگر حیات، یکی از پدیده‌های مهم و برجسته در تاریخ زندگی است که نیازمند بررسی‌های دقیق‌تری است.

تیار، به محدودیت‌های دانش ما در این زمینه نیز اشاره می‌کند. او معتقد است که به دلیل اندازه‌ی کوچک و حساسیت عناصر مشارکت‌کننده در این رویداد، امکان یافتن رد و نشانی از آن‌ها وجود ندارد. در نتیجه، فراموشی خودکار پیوندهای تکاملی آن اتفاق می‌افتد. با این حال، اگرچه ابتدای هر چیزی در فرایند تکامل، به سختی قابل ردیابی است، اما با استفاده از روش‌های غیرمستقیم و تقریبی می‌توان به تصویری از ابتدایی‌ترین نمایانگرهای حیات دست یافت. به عبارت دیگر، تیار بر این باور است که با وجود محدودیت‌های دانش ما، می‌توان از طریق رویکردهای غیرمستقیم به فهمی از منشا حیات دست یافت. تیار، در بررسی منشأ حیات بر روی زمین، به زمانی بازمی‌گردد که این سیاره، به شکل یک اقیانوس بی‌کران بوده است. در این شرایط اولیه، در اثر فعالیت‌های آتشفشانی و جزر و مد ناشی از آن، بخش‌هایی از خشکی پدیدار می‌شوند و در این محیط مایع، سلول‌های اولیه شکل می‌گیرند. تیار، با توجه ویژه به این مرحله از پیدایش حیات، به بررسی اندازه و تعداد این سلول‌های اولیه، و رابطه‌ی آن‌ها با اندازه و تعداد سایر موجودات زنده می‌پردازد. او به این نکته اشاره می‌کند که جرم اولیه‌ی این سلول‌ها، از ابتدا، واجد وابستگی‌های درونی بوده‌است؛ وابستگی‌هایی که به مراتب، فراتر از یک تنظیم مکانیکی ساده عمل می‌کرده‌اند. تیار معتقد است که این وابستگی‌ها، نشان از نوعی همزیستی یا زندگی مشترک دارند که ناشی از ارتباط و وابستگی بین سلولی است و به مراتب، از یک تنظیم مکانیکی پیچیده، فراتر می‌رود. این نگرش، در تحلیل مراحل اولیه حیات، از اهمیت بسزایی برخوردار است. اگر فرآیندهای بین‌سلولی، صرفاً شامل روابط مکانیکی بود، این امکان وجود داشت که با استفاده از قوانین احتمالات و بررسی‌های عددی، به تحلیلی دقیق از رفتار ماده برسیم. اما، وقتی یک همزیستی یا زندگی مشترک بین سلولی مطرح می‌شود، یک الگوی پیچیده‌تر و فراتر از مکانیک صرف، در جهان شکل می‌گیرد و رویکرد صرفاً مکانیکی برای بررسی حیات ناکافی خواهد بود.

تیار تأکید می‌کند که حتی در مراحل ابتدایی و گرانولی زندگی، تصور حیات به عنوان یک انبوه تصادفی و بی‌شکل ناکافی و ناتمام است. او بر این باور است که از ابتدا، جرم اولیه‌ی سلول‌ها، تحت تأثیر وابستگی‌های درونی قرار داشته است که از یک تنظیم مکانیکی ساده فراتر رفته و به نوعی، صورتی آغازین از همزیستی یا زندگی مشترک را به وجود آورده‌اند. این وابستگی درونی، حاکی از نوعی سازمان یافتگی اولیه و گرایش به سوی اتحاد و همبستگی است.^۱

^۱. Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp ۹۸-۹۹

تیار معتقد است که سلول‌ها، با گذشت زمان و در فرآیند تکامل، از طریق تبادلات و تأثیرات متقابل با یکدیگر، به یک واحد سازمان‌یافته و همبسته تبدیل شده‌اند. این سازمان‌یافتگی اولیه زندگی، یک سوپرسازمان پراکنده است که از طریق شبکه‌های پیچیده از تعاملات و تبادلات بین سلول‌ها، به عنوان یک کلیت منسجم، عمل کرده و از همبستگی زیستی برخوردار می‌شود. این رویکرد، نشان می‌دهد که زندگی، از همان ابتدا، نه تنها از تجمع سلول‌ها، بلکه از ارتباط و سازمان یافتگی آنها به وجود آمده است.

۳-۱-۴ ماهیت ماده

تیار، در بررسی ماهیت ماده‌ی اولیه، به سه ویژگی اصلی و بنیادین اشاره می‌کند که این ماده را از سایر پدیده‌ها متمایز می‌کند: تعدد، اتحاد و انرژی. از دیدگاه تیار، ماده‌ی اولیه را می‌توان به عنوان ماده‌ای تعریف کرد که از ذرات متعددی تشکیل شده‌است، اما این ذرات، به طور جوهری با یکدیگر مرتبط و دارای فعالیت ذاتی هستند. به عبارتی دیگر، ماده نه یک توده بی‌جان و بی‌ارتباط، بلکه یک سیستم پویا و در حال تعامل است.

او، با اشاره به پیشرفت‌های علم و تکنولوژی، معتقد است که امروزه، ما با دقت بیشتری به بررسی واقعیت قابل لمس و مشهود جهان، که از اتم‌ها و ذرات جزئی‌تر تشکیل شده است، می‌پردازیم. این پیشرفت‌ها، ما را به سمت سطوح کوچک‌تر و بنیان‌های نامتغین‌تر ماده هدایت کرده‌اند. در این فرآیند کاوش علمی، ویژگی‌های ظاهری و تجربیات حسی ما از جهان به چالش کشیده می‌شوند و جهان، به عنوان یک زمینه‌ی ناشناخته و پیوسته در حال تغییر، آشکار می‌شود.

تیار با بررسی عمیق‌تر ماده، به این نتیجه می‌رسد که هر چقدر هم به طور مصنوعی، ماده را تقسیم کنیم، یکپارچگی اصلی آن از بین نمی‌رود. این یکپارچگی، حکایت از وجود یک پیوستگی درونی در تمام امور مادی دارد. مولکول‌ها، اتم‌ها، الکترون‌ها، یا هر نام دیگری که به کوچک‌ترین اجزای ماده بدهیم، همه این واحدهای کوچک، هویتی کامل از دو جنبه‌ی جرم و رفتار دارند. این ویژگی دوگانه، نشان می‌دهد که ماده در عین اینکه از اجزای کوچکتر ساخته شده است، دارای یکپارچگی و تمامیت است.

تیار با بررسی دقیق ابعاد و رفتارهای ماده، به این نتیجه می‌رسد که در عمق ساختار ماده، نوعی اتحاد یکنواخت وجود دارد. گویی تمام تکثری که در لایه‌ی سطحی درک ما از ماده با آن مواجه هستیم، در لایه‌های عمیق‌تر، به تدریج محو می‌شود. این اتحاد، نشان‌دهنده‌ی آن است که ماده‌ای که همه‌چیز از آن ساخته شده است، در نهایت، به یک نوع ساده و منحصر به فرد قابل تقلیل است. این رویکرد، ما را به فرضیه وجود یک ماده پایه و بنیادی می‌رساند.

تیار، با تأکید بر این نکته که هر چه در سطح ظاهری جهان فیزیکی، با کثرت و تنوع بیشتری مواجه هستیم، حرکت به سمت عمق، ما را با وحدت بیشتری روبرو می‌سازد، به نوعی وحدت وجودی در ساختار جهان اشاره دارد. بررسی دقیق ابعاد و رفتار ذرات کوچک مانند مولکول‌ها، اتم‌ها و الکترون‌ها،

یک وحدت کامل را در جرم و عملکرد آن‌ها نشان می‌دهد. این یکنواختی و همگرایی در ذرات کوچک، به شکلی شگفت‌انگیز آشکار می‌شود و به نظر می‌رسد که ظاهر پر تکثر زندگی مادی، در سطوح عمیق‌تر، فریبنده است. در واقع، این یکنواختی، می‌تواند تاییدی بر فرضیه وجود یک ماده پایه و بنیادی باشد که تمام چیزها با آن ساخته شده‌اند.

تیار، در نهایت، از یک اتحاد جمعی در خصوص امر مادی سخن می‌گوید. او معتقد است که ذرات سازنده‌ی ماده، وجودی مستقل از یکدیگر ندارند. بلکه یک پیوستگی ناشناخته آن‌ها را با یکدیگر ترکیب کرده و پیوند داده است. او این وحدت اولیه را از طریق مفهوم عام و تجربی انرژی که علم به آن دست یافته است، توضیح می‌دهد. انرژی به عنوان نیرویی که همه ذرات را به هم متصل می‌کند و آنها را به حرکت در می‌آورد.^۱

به طور خلاصه سه ویژگی اصلی ماده، نه به صورت مجزا و منفک از یکدیگر، بلکه در ارتباط و تعامل پیوسته با یکدیگر، ماهیت اصلی ماده را شکل می‌دهند.

۱. **کثرت:** از دیدگاه تیار، ماده، در ابتدایی‌ترین سطح، به صورت اتمی و متشکل از ذرات مختلفی نظیر پروتون‌ها، نوترون‌ها، الکترون‌ها و فوتون‌ها، در نظر گرفته می‌شود. این چندگانگی و کثرت، در تجربیات روزمره‌ی ما، به وضوح قابل مشاهده است؛ از قطرات باران و دانه‌های شن، تا تعداد بی‌شماری از ستارگان موجود در کیهان. او تأکید می‌کند که ماده، در مراتب مختلف خود، هرگز ترکیبات گوناگون خود را به طور دقیق تکرار نمی‌کند و همواره، تنوع وسیعی از اجسام ترکیبی و ترکیبات مولکولی را به نمایش می‌گذارد. این تنوع و کثرت، نشان‌دهنده‌ی پویایی و پتانسیل بی‌حد و حصر ماده در خلق اشکال و ساختارهای گوناگون است.

۲. **وحدت:** تیار بر این باور است که در کنار کثرت ظاهری ماده، وحدت نیز، جزء حیاتی و اساسی آن است. او با این گزاره که "ماده نمی‌تواند خود را تقسیم کند"، بر این نکته تأکید می‌کند که هر چه ماده، به صورت مصنوعی، بیشتر تقسیم و خرد شود، وحدت اساسی آن، آشکارتر می‌شود. به عبارت دیگر، با وجود تلاش برای تقسیم و تجزیه ماده، یکپارچگی درونی آن همچنان باقی می‌ماند. تیار معتقد است که حتی در ناقص‌ترین شکل خود، ماده، وحدت جرم و رفتار را در سطوح مولکولی، اتمی و الکترونی نشان می‌دهد. این وحدت، در شباهت شگرف عناصر، به شکلی آشکار خودنمایی می‌کند.

تیار، با اشاره به مفهوم کلان ماده، بر این اعتقاد تأکید می‌کند که مواد کهکشان، زمانی که در واقعیت فیزیکی و ملموس خود در نظر گرفته می‌شوند، قابل تقسیم نیستند. این مواد، یک واحد حقیقی غیرقابل تقسیم را تشکیل می‌دهند، که شبیه به یک اتم عظیم عمل می‌کند. به این ترتیب، تکامل ماده، به عنوان فرآیندی در نظر گرفته می‌شود که در طی آن، اجزای مختلف، تدریجاً و از طریق پیچیدگی، رشد می‌کنند و به یک واحد یکپارچه تر تبدیل می‌شوند.

^۱ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, pp. ۱۰۲-۱۰۴

با نگاهی عمیق‌تر، به اهمیت وحدت و یکپارچگی موجودات زمینی و تأثیر این یکپارچگی بر تکامل حیات، به عنوان یک موضوع اصولی می‌نگرد. او از واژه‌ی "پوشش" برای توصیف وحدت و یکپارچگی بین اجزا و سیستم‌های زمین استفاده می‌کند. تیار معتقد است که با گذشت زمان، این وحدت و یکپارچگی، به صورت یک کلیت آلی ظاهر می‌شود که در آن، هیچ عنصری نمی‌تواند از اجزا و سیستم‌های اطراف خود جدا شود. او این وحدت و یکپارچگی اولیه را "پیش‌بیوسفر"^۱ می‌نامد و تأکید می‌کند که این موضوع، باید محور توجه و اهتمام ما باشد، چرا که بدون این وحدت، تکامل بر روی زمین، اساساً معنا ندارد. از نظر تیار، با گذر زمان، این وحدت، تأثیر بیشتری پیدا می‌کند و در نهایت، امکان پیدایش و استمرار حیات بر روی زمین را فراهم می‌کند.

در نهایت، او تأکید می‌کند که کثرت و وحدت، دو جنبه جدایی ناپذیر ماده هستند و برای فهم دقیق ماده، نیازمند درک ارتباط متقابل این دو ویژگی هستیم. بدون درک این ارتباط، نه می‌توان ماهیت ماده را درک کرد و نه می‌توان چگونگی تحول و تکامل آن را تبیین کرد.^۲

۳- انرژی

تیار، در بررسی ماهیت ماده، به مفهوم انرژی به عنوان یکی از سه ویژگی اصلی ماده می‌پردازد و نقش محوری آن را در پیوند دادن اجزای ماده و شکل‌دهی به ساختار جهان تبیین می‌کند. از دیدگاه وی، انرژی، در سطح فیزیکی، به طور دقیق، به ظرفیت یا توانایی اتم‌ها برای عمل و تعامل با یکدیگر اشاره دارد. به عبارت دیگر، انرژی، مقدار آن چیزی است که در هنگام تبدیل اتم‌ها به یکدیگر، از یک اتم به اتم دیگر منتقل می‌شود. این انتقال انرژی، باعث ایجاد تغییر و حرکت در ماده شده و پویایی جهان را موجب می‌شود.

در سطح کلان ماده، انرژی به عنوان یک نیروی وحدت‌بخش و پیونددهنده عمل می‌کند. اتم‌ها، در جریان تبادل انرژی، ممکن است غنی‌تر یا فقیرتر شوند، اما این فرآیند، خود، بیانگر ساختاری است که انرژی، حول آن، بین مواد متکثر، وحدت و همبستگی ایجاد می‌کند. تیار این ساختار را بر اساس جریان همگن انرژی در جهان تبیین می‌کند.

تیار، با در نظر گرفتن این ویژگی، اجسام مادی را به عنوان مخازن موقتی در نظر می‌گیرد که انرژی در آن‌ها ذخیره می‌شود. با این حال، او تأکید می‌کند که انرژی، هرگز به صورت خالص یافت نمی‌شود، بلکه همیشه در حالت چگال شده و در قالب ماده، وجود دارد. از این منظر، جهان را می‌توان به عنوان جریانی همگن از انرژی در نظر گرفت که تمام اجزای آن، به صورت بخش‌هایی از یک چرخه‌ی کوتاه‌مدت، ظاهر و ناپدید می‌شوند. در این رویکرد، ماده و انرژی دو روی یک سکه هستند.

^۱Pre-biosphere

^۲Teilhard de Chardin, *Human Energy*, pp. ۳۷-۳۸

تیار، علاوه بر انرژی فیزیکی، به وجود نوع دیگری از انرژی نیز معتقد است که آن را انرژی روحی یا معنوی می‌نامد. او این دو قسم از انرژی را از یکدیگر متمایز می‌کند. از این نظر، انرژی معنوی، از یک سو، بسیار شناخته شده و آشناست، چرا که تمام تجارب درونی و معنوی انسان را در بر می‌گیرد. اما از سوی دیگر، بسیار پیچیده و مبهم به نظر می‌رسد، چرا که فراتر از حواس و تجربه های مادی عمل می‌کند. تیار اهمیت انرژی معنوی را به گونه‌ای می‌داند که بر اساس آن، تمام اخلاق و ارزش‌ها تعریف شده‌اند و بر پایه آن می‌توان معیارهای درستی و نادرستی را مشخص کرد.

تیار در نهایت، به این نکته اشاره می‌کند که طبیعت این قدرت درونی و انرژی معنوی، به گونه‌ای پیچیده و غیرقابل لمس است که در توصیف علمی جهان به صورت مکانیکی و مادی، اغلب نادیده گرفته می‌شود. تیار معتقد است که با وجود واقعیت و جایگاه مهم انرژی معنوی، به سادگی از کنار آن عبور شده و در دیدگاه‌های ماتریالیستی، به آن توجهی نمی‌شود. تیار بر این باور است که برای فهم کامل جهان، باید هم به انرژی مادی و هم به انرژی معنوی توجه کرد.^۱

تیار، با تأکید بر دوگانگی وجود و ضرورت آشتی بین جنبه‌های فیزیکی و روحی زندگی، بر این باور است که برای دستیابی به یک فهم جامع و متعادل از جهان و انسان، نیاز به ساختن پلی بین این دو ساحل وجود داریم. این پل، نه تنها برای احیای متقابل و هم‌افزایی دو جنبه‌ی زندگی ضروری است، بلکه توجه به انرژی معنوی را نیز، به یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌کند. تیار بر این باور است که اگرچه ساختن این پل با چالش‌های فراوانی همراه است، اما برای تحقق یک دیدگاه جامع و یکپارچه ضروری است.

او به این نکته اشاره می‌کند که علم، به طور موقت، تصمیم گرفته‌است تا این پرسش اساسی را نادیده بگیرد که چه رابطه‌ای بین جنبه‌های فیزیکی و روحی امور مادی وجود دارد؟ تیار می‌گوید که برای او نیز، نادیده گرفتن این پرسش و تمرکز بر جنبه‌های مادی صرف، آسان تر بود، اما او نمی‌توانست از این چالش مهم چشم‌پوشی کند. از نظر تیار، تفسیرهای ارائه شده در خصوص رابطه بین بعد فیزیکی و روحی، قانع کننده نیستند و هدف آن‌ها، تنها در نشان دادن این نکته است که چه چیزی باید به عنوان محور تحقیقات علم جامع طبیعت انتخاب شود و چه نوع تفسیری باید برای فهم جهان دنبال گردد؟ او معتقد است که این تفسیرها، اغلب، یا صرفاً مادی و یا صرفاً معنوی هستند و نمی‌توانند رابطه واقعی بین این دو بعد را تبیین کنند.

تیار، برای تبیین بیشتر این تمایز، بین انرژی جسمی و انرژی روحی تفکیک قائل می‌شود. از دیدگاه او، انرژی جسمی، به معنای انرژی مورد نیاز برای عملکرد بدن، مانند انرژی مصرفی برای حرکت، متابولیسم، و تأمین نیازهای جسمی است. در مقابل، انرژی روحی، به معنای انرژی مرتبط با فعالیت‌های ذهنی و

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۲۷

عاطفی، مانند تفکر، احساسات، خلاقیت، و ارتباط با عالم روحی و معنوی است. تیار بر این باور است که اگر چه این دو نوع انرژی، از جهات مختلفی با هم مرتبط هستند، اما نباید آنها را یکی در نظر گرفت. تیار، وجود انرژی روحی را در جهان طبیعت، به عنوان یک اصل مسلم مطرح می‌کند و برای اثبات آن، استدلال مشخصی ارائه نمی‌دهد. او تنها به این نکته اشاره می‌کند که تبدیل مستقیم انرژی روحی به انرژی جسمی و برعکس، امکان‌پذیر نیست و نیاز به یک واسطه برای این تبدیل وجود دارد. تیار بر این باور است که این واسطه، همان چیزی است که می‌تواند رابطه بین دو ساحت وجود را تبیین کند.^۱

در قرن گذشته، فیزیک، با هدف یافتن توجیهی ریاضی برای جهان، رویکردی را در پیش گرفت که در آن، جهان به مثابه یک سیستم بسته از عناصر پایدار در تعادل کامل در نظر گرفته می‌شد. این دیدگاه، جهان را مجموعه‌ای از اجسام و ذرات ایستا تصور می‌کرد که بر اساس قوانین مکانیکی در تعامل بودند. اما، تحولات عمیقی که در فیزیک معاصر به وقوع پیوست، این نگاه کلاسیک را به چالش کشید.

ورود مفهوم «زمان-فضا» به علم فیزیک، دیدگاه‌ها نسبت به ماده را به عنوان حقیقتی پایدار و ایستا، دگرگون ساخت. این مفهوم، که ابتدا توسط آلبرت اینشتین^۲ در نظریه نسبیت خاص و عام^۳ مطرح شد و سپس توسط فیزیکدانان دیگری مانند هرمان مینکوفسکی^۴ و جان ویلر^۵ توسعه یافت، بر این اصل استوار است که زمان و فضا، دو مقوله‌ی مستقل و مجزا نیستند، بلکه به یکدیگر وابسته‌اند و باید به صورت یکپارچه و پیوسته در نظر گرفته شوند. بر اساس این دیدگاه، زمان و فضا دو بعد اساسی از واقعیت فیزیکی هستند که بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند و رفتار ماده و انرژی در آنها با یکدیگر تعامل دارد. این دیدگاه، دیدگاه ایستا از جهان را به یک دیدگاه پویا و متغیر تبدیل کرد.

این تحول پارادایمی، منجر به توسعه‌ی یک دیدگاه تکاملی نسبت به ماده شد. با این تغییر، دیگر ماده، به عنوان یک وجود ثابت و هندسی در یک سیستم پایدار در تعادل در نظر گرفته نمی‌شد، بلکه هر عنصر ماده، به عنوان برش‌های لحظه‌ای از الیاف زمانی نامعین و گسترش‌یافته فهم می‌شد. به عبارت دیگر، هر جزء از ماده، نه یک شیء ثابت، بلکه یک رویداد گذرا و در حال تغییر در طول زمان است. این تحول در دیدگاه نسبت به ماده، آن را به عنوان جریانی از تحولات و تغییرات در طول زمان به جای یک سیستم پایدار و ثابت معرفی کرد.

علاوه بر این، دیدگاه کوانتومی به جهان، با تأکید بر این اصل که هر جزء از جهان، از جمله اتم‌ها، با کلیت فضا هم ارزش و هم‌خوان است، به فهم عمیق‌تری از ماهیت ماده منجر شد. در این دیدگاه، هر عنصر عالم ماده، مانند یک اتم، به عنوان یک مرکز بی‌نهایت کوچک در جهان عمل می‌کند و مجموعه‌ی این مراکز بی‌نهایت کوچک، با تأثیرات متقابل خود، یک گروه واحد را تشکیل می‌دهند که توانایی عمل جهانی دارند. این توانایی عمل جهانی، در تمام اجزای جزئی جهان، به طور بالقوه نمایان است. به عبارت

^۱ Teilhard de Chardin, *Science and Chris*, pp. ۲۵۱-۲۵۲

^۲ Albert Einstein

^۳ Special and general relativity

^۴ Hermann Minkowski

^۵ John Wheeler

ساده‌تر، هر عنصر جهان، بخشی از یک توانایی عمل جهانی است و این توانایی عمل جهانی، به طور جزئی در تمام عناصر، بازتاب می‌یابد. این دیدگاه، بر ارتباط و همبستگی عمیق تمام اجزای جهان تاکید دارد.^۱

۴-۱-۴ وجود درونی برای طبیعت

تیار، در بررسی عمیق ماهیت جهان و موجودات، بر این باور است که هر چیزی، علاوه بر وجود خارجی و ظاهری خود، دارای یک وجود درونی یا یک "ذخیره" است که قابل مشاهده و اندازه‌گیری مستقیم نیست، اما به صورت کمی و کیفی، با سایر عوامل طبیعی در ارتباط و تعامل است. این وجود درونی، بیانگر لایه‌ای پنهان و غیرملموس از واقعیت است که در کنار لایه‌ی ظاهری، به شکل‌گیری هویت و عملکرد هر چیز کمک می‌کند.

تیار معتقد است که تجربه‌ی ما از جهان، سطوح مختلفی دارد که هر کدام، بر اساس عوامل و ویژگی‌های خاصی که در آن سطح برتری دارند، از یکدیگر متمایز می‌شوند. به عبارت دیگر، طبیعت چیزها، بر اساس سطوح مختلفی از پیچیدگی، یکنواختی، و تنوع، که از نظر کیفی و کمی متفاوت هستند، شکل گرفته است. از این رو، برای درک کامل پدیده‌های طبیعت، نیازمند توجهی همزمان به جنبه‌های داخلی و خارجی امور مادی و عوامل گوناگون آن‌ها هستیم. تیار بر این باور است که رویکردی که تنها به ظاهر پدیده‌ها اکتفا کند، ناقص و ناکافی است.

تیار، با اشاره به پیشرفت‌های اخیر در علم فیزیک، بر این نکته تاکید می‌کند که این پیشرفت‌ها، به وضوح نشان داده‌اند که در تجربه‌ی ما، سطحی از طبیعت وجود دارد که از سایر امور مادی متمایز بوده و تمایزی بنیادین با آنها دارد. این سطح، همان بُعد درونی موجودات است که به وسیله‌ی علم سنتی، نادیده گرفته شده بود.

در علم فیزیک، به طور کلی، تنها خواص و ویژگی‌های خارجی اشیا و موجودات که قابل مشاهده و اندازه‌گیری هستند، به عنوان واقعیت در نظر گرفته می‌شوند و حیثیت درونی امور مادی، در این دیدگاه، نادیده انگاشته می‌شود. تیار بر این باور است که این رویکرد، به دلیل تمرکز صرف بر جنبه‌های مادی و قابل اندازه‌گیری، از درک کامل ماهیت پدیده‌ها ناتوان است.

با این حال، با پیشرفت پژوهش‌ها در حوزه‌های مختلف علمی، این دیدگاه محدود، به تدریج به چالش کشیده شده است. به عنوان مثال، مطالعات بر روی گیاهان، نشان داده است که آن‌ها نه تنها ساختارهای خارجی دارند، بلکه دارای سازمان‌های داخلی پیچیده‌ای هستند که نقشی اساسی در عملکرد آن‌ها ایفا می‌کنند. همچنین، در مورد حشرات و حتی موجودات مهره‌دار نیز، کشف شده است که وجود درونی و ویژگی‌های نامرئی آن‌ها، تأثیر بسزایی در زندگی و رفتار آن‌ها دارد.

تیار در ادامه، به انسان اشاره می‌کند و معتقد است که وجود درونی و ویژگی‌های ذهنی و عاطفی انسان، از طریق شناخت مستقیم و تجربه‌ی شخصی، قابل اثبات بوده و اساسی‌ترین بخش از دانش و

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۴۸

فهم انسانی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، نگرش صرف به خواص خارجی و نادیده گرفتن وجود درونی و جنبه‌های نامرئی موجودات، می‌تواند به نقصی اساسی در فهم کامل آن‌ها منجر شود. تعاملات پیچیده و وابستگی‌های درونی بین اجزای مختلف یک موجود، برای درک دقیق و کامل از جهان طبیعی، ضروری است.

در نهایت، او نتیجه می‌گیرد که پژوهش‌های جدید، نشان می‌دهند که وجود درونی و ویژگی‌های نامرئی اشیا و موجودات، می‌تواند نقش مهمی در عملکرد آن‌ها و همچنین در فهم بهتر و کامل‌تر طبیعت ایفا کند. بنابراین، درک موجودات و پدیده‌ها، نه تنها به خصوصیات و ویژگی‌های خارجی آن‌ها محدود نمی‌شود، بلکه باید وجود درونی و عوامل نامرئی دیگری را نیز در نظر گرفت. این رویکرد، بر لزوم نگرشی جامع و یکپارچه به جهان تاکید می‌کند.^۱

تیار با طرح این پرسش مهم که "آیا می‌توان به مرحله‌ای پیش از پایان یافتن تجزیه و تحلیل، دست یافت؟"، به دنبال بررسی امکان ظهور ناگهانی آگاهی درونی و سپس، نمایان شدن آن در بخش‌های دیگر است. به عبارت دیگر، تیار به دنبال یافتن قوانینی است که بر اساس آن‌ها، آگاهی درونی، که اغلب پنهان و نامحسوس است، به طور ناگهانی ظاهر شده و سپس در قسمت‌های مختلف جهان، به اشکال گوناگون نمایان شود. این پرسش، نشان از علاقه تیار به فهم چگونگی ظهور و گسترش آگاهی در جهان دارد.

تیار معتقد است، پاسخ به این پرسش مثبت است و به نظر می‌رسد که این ظهور ناگهانی آگاهی، امکان پذیر است. او این ادعای خود را بر اساس سه مشاهده‌ی فرضی بنا می‌کند. به این معنا که اگر سه مشاهده را به صورت متوالی انجام داده و ارتباط آن‌ها را به شکلی منطقی بررسی کنیم، می‌توان به نتیجه‌گیری معتبری در این زمینه دست یافت. تیار تاکید می‌کند که توجه به جزئیات و دقت در انجام این کار، بسیار حائز اهمیت است تا اطمینان حاصل شود که نتیجه‌گیری‌ها از اعتبار لازم برخوردارند. در وضعیت قبل از ظهور حیات وجود درونی یا "درون" اشیا، به صورت توده‌ای از ذرات کوچک و میکروسکوپی، با اندازه و تعداد بسیار زیاد، ظاهر می‌شوند. این توده از ذرات، به صورت مگا- یا اولترامولکول‌ها توصیف می‌شوند، به این معنا که تعداد ذرات بسیار زیاد است و ویژگی‌های مشترکی بین آن‌ها وجود دارد. بنابراین، وجود درونی در این حالت، به ساختار ذرات جهان ارتباط دارد و ممکن است به عنوان یک شیء قابل پیش‌بینی در نظر گرفته شود. تیار در اینجا تاکید می‌کند که حتی در حالت اولیه حیات هم نشانه‌هایی از وجود درونی وجود داشته است.

تیار با طرح این ایده که جهان قبل از ظهور حیات را از دو زاویه داخلی و خارجی می‌توان بررسی کرد، نشان می‌دهد که ماده، در این حالت، به صورت غباری از ذرات تبدیل شونده، ظاهر می‌شود که با یکدیگر مشابه هستند. این رویکرد، نشان می‌دهد که ماده همواره در حال تغییر و تحول است و از این رو دیدگاهی پویا به ماده دارد.^۲

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۴۲

^۲ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, pp. ۴۴-۴۵

تیار در ادامه به انتقاد بنیادین مادی‌گرایان به ایده آگاهی درونی می‌پردازد. مادی‌گرایان، نسبت به ایده آگاهی و وجود درونی تمام اجزای جهان مادی، انتقادی اساسی دارند. آن‌ها این پرسش را مطرح می‌کنند که چگونه علمی بر پایه‌ی اصول مکانیکی و جبری استوار است، می‌تواند پیشرفت کرده و به پیروزی دست یابد، در حالی که تیار ادعا می‌کند که همه چیز در طبیعت، اساساً زنده است و یا حداقل، واجد درجاتی از آگاهی است؟

او برای پاسخ به این پرسش، به تفاوت‌های کیفی بین حوزه‌های تجربی یا درون چیزها اشاره می‌کند. او مدعی است که این تفاوت‌های کیفی، می‌توانند به عنوان راه حلی برای این چالش مورد استفاده قرار بگیرند. با بررسی قوانین کیفی که بر رشد و تغییر ظهورات در درون چیزها حاکمیت دارند، می‌توان به این نتیجه رسید که جنبه‌های تعیین‌شده بودن و آزادی در درون چیزها، با یکدیگر قابل جمع بوده و در نتیجه، یکپارچگی و هماهنگی در این تنوع ظاهری طبیعت به دست می‌آید.

۵-۱-۴ درون برای زمین

تیار، در بررسی مفهوم "درون" یا "درونی" برای زمین، بر این نکته تأکید می‌کند که منظور او، قسمت روحی یا درونی موجودیتی است که در زمین قرار دارد و با آن در تماس پیوسته است. تیار، با واژه‌ی "درون"، به جنبه‌های روحی یا روانی زمین اشاره می‌کند که از ابتدای پیدایش این سیاره، در درون آن شکل گرفته و به صورت بالقوه، در هر نقطه از جهان خارجی زمین حضور دارد. در این دیدگاه، هر نقطه از جهان مادی، از یک بُعد درونی که با جهان بیرونی‌اش در ارتباط است، برخوردار است.

تیار با این مفهوم، در پی ایجاد تمایز بین این بُعد روحی و روانی با قسمت‌های مادی زمین است. او تصریح می‌کند که عبارت "درون زمین"، به عمق‌های مادی زمین، یعنی قسمت‌های فیزیکی و شیمیایی داخلی آن اشاره نمی‌کند، بلکه با استفاده از این عبارت، به بُعد روحی و روانی زمین، به عنوان یک واقعیت مستقل، اشاره می‌شود. از نظر تیار، هر قسمتی از کهکشان، که زمین نیز بخشی از آن است، به طور ضروری با یک بُعد داخلی همراه است که با جهان خارجی آن، در ارتباط و تعامل متقابل قرار دارد. جنبه‌های ظاهری و باطنی امور در طبیعت، در یک برهم‌کنش پیوسته با یکدیگر قرار دارند و به طور کامل، با یکدیگر در ارتباط هستند. به عبارت دیگر، وجود داخلی و خارجی اشیا، به طور شگفت‌آوری به یکدیگر وابسته‌اند و از طریق یک انرژی جهانی به هم متصل می‌شوند، اما نوع رابطه‌ی این انرژی و جنبه‌های داخلی و خارجی اشیا، به شکلی مرموز، پنهان و پیچیده است. تیار با این دیدگاه، به دنبال فهم رابطه پیچیده و درونی بین ظاهر و باطن پدیده‌هاست.

تیار، با طرح این نکته که این دو جنبه، به نحوی با یکدیگر در ارتباطند که می‌توان از یک جنبه به جنبه‌ی دیگر عبور کرد، دیدگاه خود را روشن می‌سازد. اما این عبور، نیازمند تغییر نوع تعامل است؛ به طوری که تعامل مکانیکی که در تعریف مراکز جزئی جهان وجود دارد، با آگاهی جایگزین شود. به عبارت

دیگر، اگر تعامل مکانیکی را با آگاهی زیستی جایگزین کنیم، می‌توانیم از جنبه‌ی خارجی به جنبه‌ی داخلی و بالعکس، عبور کنیم.^۱

تیار برای توضیح این نکته، از مثال‌هایی از فیزیک کوانتومی و علوم زیستی و شناختی استفاده می‌کند. او اشاره می‌کند که در فیزیک کوانتومی، مشاهده‌گر، با داشتن آگاهی از حالت کوانتومی یک سیستم، می‌تواند به تعامل خارجی با آن دست یافته و از جنبه‌ی خارجی به داخلی عبور کند. از سوی دیگر، در زیست‌شناسی و علوم شناختی، می‌توانیم با داشتن آگاهی از فرآیندهای داخلی سلول‌ها و سیستم‌های زیستی، به تعامل داخلی با آن‌ها دست یافته و از جنبه‌ی داخلی به خارجی عبور کنیم. این مثال‌ها نشان می‌دهد که آگاهی، کلید فهم تعامل بین جنبه‌های ظاهری و باطنی جهان است. او در نهایت بر این باور است که با تغییر نوع تعامل و توجه به آگاهی، می‌توان از جنبه‌های مختلف به سیستم‌ها نگاه کرد و به بررسی و تحلیل آن‌ها از دیدگاه‌های گوناگون پرداخت.

در رویکردهای معاصر زمین‌شناسی و زمین‌فیزیک، اهمیت بیشتری به پدیده‌های دوره‌ای نسبت داده می‌شود. این رویکرد، بر این باور استوار است که پدیده‌هایی مانند عقب و جلو رفتن دریاها، بالا رفتن و غرق شدن سطوح قاره‌ای، صعود و فرسایش کوه‌ها، حرکت و عقب‌نشینی یخچال‌ها، و تجمع و آشکار شدن گرمای رادیواکتیو در عمق‌های زمین، نه صرفاً رخدادهای تصادفی، بلکه بخشی از یک نظم و الگوی دوره‌ای هستند. این تمرکز بر رویدادهای دوره‌ای و ریتمیک، همراه با تمایل به تبیین علل واقعی این پدیده‌ها، ناشی از نیاز به دقت و توجیه عقلانی است. هر پدیده‌ای که خود را تکرار کند، به طور بالقوه قابل مشاهده است و می‌تواند به عنوان موضوعی برای قوانین علمی قرار گیرد. این تکرارپذیری پدیده‌ها، امکان اندازه‌گیری زمان و مطالعه‌ی الگوهای موجود در طبیعت را فراهم می‌سازد و از این رو اهمیت زیادی در علوم تجربی دارد.^۲

علاوه بر تحلیل تغییرات دوره‌ای و گاه‌شماری در زمین‌شناسی و زیست‌شناسی، باید به بررسی فرآیند کلی تکامل زمین نیز پرداخت. تیار زمین را، چیزی فراتر از یک بدن بزرگ می‌داند که صرفاً تحت تأثیر تغییرات دوره‌ای قرار می‌گیرد؛ بلکه باید به عواملی چون تولد، رشد و پیشرفت، و احتمالاً مرگ زمین نیز توجه کرد. تیار با این دیدگاه، به فراتر رفتن از نگرش صرفاً مکانیکی و توجه به جنبه‌های پویایی و حیات در زمین اشاره دارد.

تیار بر این باور است که این دیدگاه، به این اصل اشاره دارد که علاوه بر نوسانات دوره‌ای یک فرآیند کلی و پیوسته در تکامل زمین وجود دارد که نمی‌توان آن را صرفاً به تغییرات دوره‌ای و عوامل کنونی تقلیل داد. بلکه باید سیر و تحول زمین را به عنوان یک فرآیند تکاملی جامع در نظر گرفت. این رویکرد، نه تنها بر اهمیت پدیده‌های دوره‌ای، بلکه بر ضرورت درک فرآیند کلی تکامل و تاریخ زمین تأکید می‌کند.

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of man*, pp. ۳۳-۳۵

^۲ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, pp. ۵۰-۵۱

۵. بخش چهارم: ظهور آگاهی در طبیعت

۵-۱ حیات گرایی یا ویتالیسم مبنای آگاهی و هوشیاری طبیعت

تیار، در بررسی ساختار و سازمان موجودات زنده، بر این باور است که تفاوت بنیادینی بین موجودات زنده و مصنوعات بشری وجود دارد که فراتر از یک تفاوت عرضی است. به عبارت دیگر، ساختار و سازمان موجودات زنده، ذاتاً با ساختار و سازمان مصنوعات بشری، متفاوت است. این دیدگاه، که از آن به ویتالیسم^۱ یا حیات گرایی تعبیر می‌شود، بر این اصل استوار است که موجودات زنده، علاوه بر اجزای فیزیکی و مادی، دارای بخش‌ها و عناصری غیرمادی هستند، در حالی که مصنوعات بشری، فاقد این عناصر هستند. این عناصر غیرمادی، به باور ویتالیست‌ها، تأثیری محوری بر عملکرد موجودات زنده داشته و منجر به حاکم شدن اصول متفاوتی بر این موجودات نسبت به مصنوعات بشری می‌شود. این دیدگاه در مقابل مکانیک گرایی، که جهان را صرفاً بر اساس قوانین مکانیکی توضیح می‌دهد، و اندام گرایی که به ساختار مادی موجودات زنده تأکید دارد، قرار می‌گیرد.

ویتالیست‌ها معتقدند که اصول حاکم بر موجودات زنده، متفاوت از اصول حاکم بر موجودات غیرزنده یا همان مصنوعات است. اساسی‌ترین اصل در این دیدگاه، وجود یک هدایت درونی کنترل‌کننده بر تمام فعالیت‌های موجودات زنده است. این هدایت درونی، به عنوان یک نیرو یا جرقه‌ی حیاتی تعبیر می‌شود که منشأ حیات و پویایی موجودات زنده است.

تیار، در بررسی این مفهوم، به این نکته اشاره می‌کند که دشوار است این نیرو را همان روح در ادبیات الهیاتی دانست. او معتقد است که تفاوت‌هایی بین این دو مفهوم، هم از منظر منشأ، هم از منظر کارکرد، و هم از منظر رابطه با سایر اجزای موجود زنده، وجود دارد. با این حال، تیار یک نقطه اشتراک از حیث کارکردی بین روح و جرقه‌ی حیات در نظریه‌ی ویتالیسم، پیدا می‌کند که این نقطه اشتراک، برای بحث در حوزه‌ی ارزش‌گذاری طبیعت، از اهمیت بالایی برخوردار است. او معتقد است که هر دو مفهوم، به نوعی، بر وجود یک نیروی درونی و هدایتگر در موجودات زنده تأکید می‌کنند.

تیار در ادامه به موضوع تکامل ماده می‌پردازد و می‌گوید که در طول فرآیند تکامل، اتم به مولکول و سپس به مگا مولکول تبدیل می‌شود. در خصوص این تحول، دو فرضیه مطرح است:

فرضیه‌ی اول، این تحول را به مثابه یک تحول بیرونی در نظر می‌گیرد که در اثر عوامل محیطی و بیرونی اتفاق می‌افتد؛ اما فرضیه‌ی دوم، این تحول را درونی می‌داند. تیار، فرضیه‌ی دوم را پذیرفته و معتقد است که تحول در ساختار سلول، اساساً یک فرآیند درونی است. از دیدگاه او، نتیجه‌ی این تحول درونی، شکل‌گیری آگاهی و روح در سلول است. لذا آگاهی و روح، صرفاً محصول فرآیندهای مادی نیستند، بلکه ریشه در یک نیروی درونی و هدایت‌گر دارند.^۲

^۱ Vitalism

^۲ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۸-۱۹

۱-۱-۵ آگاهی درونی شرط لازم تکامل

جهان از یک ذره‌ی ابتدایی آغاز شده است و در طول میلیاردها سال، گسترش یافته و به یک سیستم پیچیده‌ی آلی تبدیل شده است. از دیدگاه او، این گسترش جهان، هم از نظر فیزیکی و شیمیایی، و هم از نظر تکامل ساختارهای حیاتی و آگاه، در حال پیشرفت است. تیار معتقد است که این افزایش پیچیدگی در جهان، به طور ناگسستنی، با افزایش درون‌گرایی یا آگاهی همراه است. این پیوستگی، نشان می‌دهد که تکامل، نه تنها یک فرآیند مادی، بلکه یک فرآیند روحی و معنوی نیز هست.

پیچیدگی و آگاهی، نه تنها در سطوح بالاتری از حیات، بلکه در جوانه‌های اولیه‌ی زندگی نیز وجود دارد. از دیدگاه او، در هر ذره، حتی در ذراتی که پیچیدگی آن‌ها به حداقل می‌رسد، نوعی آگاهی ابتدایی وجود دارد. این ادعا، نشان‌دهنده‌ی این است که آگاهی، یک ویژگی ذاتی و بنیادین جهان است و نه صرفاً پدیده‌ای که در نتیجه‌ی تکامل سیستم‌های پیچیده پدید آمده باشد. همچنین، تیار بر این نکته تأکید می‌کند که در جایی که شرایط فیزیکی، امکان پیچیدگی وجودی را برای زندگی فراهم نمی‌کند، پیچیدگی و آگاهی، همچنان به توسعه‌ی خود ادامه می‌دهند. این دیدگاه، بر پویایی و تکامل همیشگی آگاهی در جهان اشاره دارد.

تیار، تفکر انسان را نشانه‌ی یک تغییر و تحول در حالت زندگی زیستی می‌داند. از نظر او، با ظهور تفکر، انسان، به سطح جدیدی از وجود زیستی دست یافته است. این وجود جدید که از توانایی پیش‌بینی آینده برخوردار است، ویژگی‌های خاصی دارد که از جمله‌ی آن‌ها، می‌توان به بروز عوامل درونی در زندگی فردی و ظهور نیروهای واقعی جذب و دفع اشاره کرد. تیار این توانایی را به عنوان یک نقطه عطف در تکامل حیات در نظر می‌گیرد.

با این حال، تیار تأکید می‌کند که افزایش آگاهی، تنها محدود به حیات انسانی نبوده، بلکه به همراه افزایش پیچیدگی، در زمینه‌های دیگر جهان نیز رخ می‌دهد. او معتقد است که توانایی آگاهی، در سطوح بسیار کوچکی مانند ذرات نیز وجود دارد و حتی در ذراتی که پیچیدگی آن‌ها به حداقل می‌رسد و به نظر غیرقابل تشخیص می‌آیند، نیز نوعی آگاهی ابتدایی حضور دارد. این دیدگاه، بر این اصل تأکید می‌کند که آگاهی، نه تنها یک ویژگی انسانی، بلکه یک ویژگی جهان شمول و ذاتی است.^۱

آگاهی و روح، به طور پنهانی و در یک لحظه به وجود می‌آیند، اما این وجود درونی یا آگاهی، همچنین دارای یک گستره‌ی کیهانی است و در فضا و زمان پراکنده شده است. از دیدگاه او، هر نقطه‌ای از طبیعت، از جمله انسان، یک لایه‌ی درونی یا آگاهی دارد که برای توضیح و پیشرفت جهان، ضروری است. تیار بر این اصل تأکید می‌کند که نمی‌توان به سادگی، وجود درونی یا آگاهی را در انسان محدود کرد، بلکه باید آن را به عنوان یک جنبه‌ی اصلی و همه‌گیر هم در انسان و هم در طبیعت در نظر گرفت.

اگرچه می‌توان برای توصیف جهان، از دیدگاه علمی و مکانیکی استفاده کرد و به ماده‌ی ابتدایی و جزئیات آن پرداخت، اما باید همواره به یک لایه درونی یا آگاهی که از ابتدای کیهان تا امروز وجود

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۳۰۸-۳۰۹

داشته است، فکر کرد. این لایه درونی یا آگاهی، به عنوان یک ضرورت برای پیشرفت زیستی و خلاقیت در جهان لازم است و بدون آن، توضیح کاملی از جهان امکان پذیر نیست.

به باور تیار، آگاهی، درونی بودن و خلاقیت یک واحد به هم پیوسته هستند و نمی توان به طور تجربی، یک شروع یا پایانی برای آن ها تعیین کرد. او معتقد است که وجود درونی یا آگاهی در طبیعت و انسان، برای همه چیزها، پایه ای است و امور مادی از آن جا به وجود آمده اند. تیار نتیجه می گیرد که ما باید، هم به عنوان یک جامعه، و هم به عنوان افراد، از این دیدگاه وجود درونی و آگاهی در طبیعت بهره برداری کرده و به آن احترام بگذاریم.

برای تبیین فرآیند پیشرفت آگاهی در جهان، می توان از ظهور اولین سلول های سازمان یافته به عنوان یک "انقلاب درونی" یاد کرد. سلول های سازمان یافته، به دلیل داشتن ساختار داخلی مشخص که برای انجام وظایف خاصی در بدن یا ساختارهای زنده به کار می روند، نقش بسیار مهمی در تکامل آگاهی ایفا می کنند. این سلول ها، که اغلب دارای هسته بوده و برخی از انواع آن ها نیز، دارای سیتوپلاسم و سیتوزول^۱ هستند، با ایجاد ساختاری سازمان یافته، زمینه را برای ظهور سطوح بالاتر آگاهی فراهم کرده اند. این سلول ها، علاوه بر انجام وظایف زیستی، از ظرفیت آگاهی نیز برخوردارند.

تیار با بررسی دقیق تر، به این نکته اشاره می کند که هر ذره ی آگاهی، دارای یک ساختار مادی است که برای آن، به صورت خاص، سازمان دهی و ترتیب داده شده است. به عبارت دیگر، آگاهی در خلاء به وجود نیامده است، بلکه به ساختار مادی خاصی وابسته است. او معتقد است که با افزایش سطح آگاهی در یک ذره، ساختار مادی آن نیز پیچیده تر و بهتر سازمان دهی می شود. به عبارتی دیگر، هر چه سطح آگاهی ذره ای بالاتر باشد، ساختار مادی آن نیز پیچیده تر و سازمان یافته تر خواهد بود. این دیدگاه، بر وجود یک ارتباط متقابل بین آگاهی و ساختار مادی تاکید دارد.

تیار، برای تأیید این ایده، به ساختارهای ابتدایی سلولی اشاره می کند و می گوید که حتی در ساده ترین فرم های پروتوپلاسم، نیز پیچیدگی های زیادی وجود دارد. او این ایده را به عنوان یک قاعده کلی بیان می کند، به این معنا که با پیشرفت آگاهی و توسعه ی ذرات آگاهی، ساختار مادی آن ها نیز، به شکلی هماهنگ، پیچیده تر و بهتر سازمان دهی می شود. در نهایت می توان نتیجه گرفت که هر چه ساختار یک ارگانیسم پیچیده تر باشد و از سازوکارهای پیچیده تری بهره برد، سطح آگاهی یا "کمال روحی" آن ارگانیسم نیز بالاتر است.

تیار، با بررسی تکامل موجودات زنده، نشان می دهد که هرچه به ارگانیسم های پیچیده تری نظیر جانداران چند سلولی مانند حشرات و پستانداران نزدیک تر می شویم، پیچیدگی ساختاری و سازمان دهی این ارگانیسم ها نیز به صورت هندسی افزایش می یابد. این دیدگاه، بر وجود یک ارتباط وابسته و متقابل بین پیچیدگی ساختاری و سطح آگاهی یا "کمال روحی" در موجودات زنده تاکید دارد. به این ترتیب، تکامل، نه تنها در ساختار مادی، بلکه در سطح آگاهی نیز پیشرفت می کند.^۲

^۱ Cytosol

^۲ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۳۱۵-۳۱۶

تیار، با طرح این دیدگاه، به ما امکان می‌دهد تا ساختارهای داخلی و خارجی جهان را با یکدیگر مرتبط سازیم؛ نه فقط در موقعیت، بلکه در حرکت آن‌ها نیز. به عبارت دیگر، این رویکرد، بر این باور استوار است که بین ساختار و آگاهی یک ارتباط پویایی وجود دارد که باید هم در سطح ایستایی و هم در سطح حرکتی مورد بررسی قرار گیرد. تیار، این ارتباط را همچون یک پارامتر مرتبط در نظر می‌گیرد که می‌تواند در فهم پدیده‌ها کمک کند.

تیار، در نهایت، نتیجه می‌گیرد که هر چه تعداد و پیچیدگی عناصر مادی در یک سیستم افزایش یابد، درونی شدن و آگاهی در آن سیستم نیز افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر، هر چه ساختار و ترکیبات مادی یک سیستم پیچیده‌تر باشد، سطح آگاهی و توانایی آگاهی در آن سیستم نیز بیشتر خواهد بود. این اصل، به ما نشان می‌دهد که آگاهی، نه تنها یک پدیده‌ی انسانی، بلکه یک ویژگی بنیادین جهان است که در ساختار پیچیده و پویای آن، تجلی می‌یابد.

۲-۱-۵ تبیین منشا آگاهی در طبیعت

در قرن گذشته، یک جدال معروف درباره‌ی "تولد خودبه‌خودی"^۱ در محافل علمی و فلسفی مطرح بود. این جدال، بر سر این مسئله متمرکز بود که آیا ارگانیسم‌های زنده می‌توانند به طور خودبه‌خودی، از ماده‌ی غیرزنده به وجود آیند و تکامل یابند یا خیر؟ در آن زمان، نتایج این جدال، بیش از حد بزرگنمایی شده بود و این احتمال وجود داشت که نتایج آن، به عنوان یک قضاوت علمی اشتباه درباره‌ی توضیح تکاملی اصل اولیه‌ی زندگی، مورد سوء تعبیر قرار بگیرد. تیار بر این باور است که این جدال، بیش از آنکه به حقیقت چگونگی ظهور حیات بپردازد، به دیدگاه‌های مادی‌گرایانه و تقلیل‌گرایانه دامن زده‌است.

امروزه، توافق عمومی میان دانشمندان بر این است که حیات به طور خودبه‌خودی، در محیطی کاملاً خالی از هرگونه جرم زنده، به وجود نمی‌آید. به عبارت دیگر، با استفاده از نتایج آزمایشات لویی پاستور^۲ و استفاده‌ی گسترده از روش‌های استریلیزاسیون، می‌توان نتیجه گرفت که پروتوپلاسم، به طور مستقیم، از مواد غیرزنده‌ی زمین به وجود نمی‌آید.

تیار، پروتوپلاسم را به عنوان قسمت زنده و فعال سلول معرفی می‌کند که شامل سیتوپلاسم و هسته سلول و همچنین تمام ساختارهای درونی آن می‌شود. پروتوپلاسم، قلب و جوانب حیات سلولی محسوب می‌شود که تمام فعالیت‌های متنوعی نظیر متابولیسم، تکثیر سلولی، انتقال مواد، پاسخ به محیط و سایر فرآیندهای زندگی در آن انجام می‌شود. او با این تعریف، بر این نکته تاکید می‌کند که حیات، نه صرفاً یک پدیده مادی، بلکه یک پدیده پیچیده و چند وجهی است که در سطوح مختلف عمل می‌کند.

تیار، با تاکید بر اهمیت سیستم و هماهنگی در جهان، بر این باور است که وجود یک نظام هماهنگ و واحد در جهان، برای هر مشاهده‌کننده‌ی طبیعت، قابل درک است. او معتقد است که هرچه عمیق‌تر به

^۱ Spontaneous generation

^۲ Louis Pasteur

ماده نفوذ کرده و با استفاده از روش‌های قدرتمندتر، به بررسی واقعیت‌ها بپردازیم، بیشتر از وابستگی بخش‌های ماده به یکدیگر متعجب خواهیم شد. به این ترتیب، هر عنصر از عالم ماده، با سایر عناصر پیوند خورده و در ارتباط است.

نتیجه‌ی این پیوند و ترکیب‌ها شکل‌گیری یک کل سازمان‌یافته است که از طریق اتحادهایی که در سطوح بالاتر شکل گرفته، گویی یک هدف را دنبال کرده و یک سرنوشت مشترک دارند. به عبارت دیگر، تیار جهان، نه یک مجموعه‌ی تصادفی از عناصر مجزا، بلکه یک سیستم یکپارچه است که در آن، تمام اجزا به یکدیگر مرتبط هستند.^۱

تیار با تأکید بر این اصل، به این نتیجه می‌رسد که امکان جدا کردن یک جزء از کل سیستم وجود ندارد؛ چرا که اگر قسمتی را از کل سیستم جدا کنیم، از همه‌سو، بدون تنظیم و درهم‌ریخته خواهد شد. به عبارت دیگر، عالم ماده، تا جایی که با علم قابل بررسی است، یک کل به‌هم‌پیوسته است و تنها راه درک درست از آن، پذیرش آن به عنوان یک سیستم یکپارچه است. این دیدگاه، بر این باور استوار است که جهان، یک کل واحد است و اجزای آن، با یکدیگر تعامل دارند.

تیار با اشاره به نظم و هماهنگی جهان می‌گوید که دنیا و هستی، به صورت یک سیستم یکپارچه، مرتب و متناسب عمل می‌کنند. بر اساس این دیدگاه، هر قسمت از جهان، با سایر قسمت‌ها در ارتباط بوده و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. به عبارتی دیگر، هر تغییری در یک قسمت از جهان، بر تمام جهان تأثیر می‌گذارد.

در ادامه‌ی بررسی تنوع موجودات زنده، به این نکته‌ی قابل توجه اشاره می‌شود که در تمام موجودات زنده، از باکتری‌ها گرفته تا انسان، با وجود انواع پیچیدگی‌های ویتامین‌ها و آنزیم‌ها، یک مشابهت ساختاری بنیادین وجود دارد که در آن‌ها به طور یکسان نمایان است. این مشابهت ساختاری، به گونه‌ای است که حتی با وجود تنوع بسیار زیادی از ترکیبات شیمیایی ممکن، این ویژگی‌ها همچنان در تمام موجودات زنده وجود دارد. تیار معتقد است که این مشابهت ساختاری، در کنار تفاوت‌ها، نشان دهنده‌ی وجود یک منشأ مشترک برای حیات و نوعی وحدت در عین تنوع است. او با تأکید بر این وحدت، نشان می‌دهد که جهان زنده نه صرفاً مجموعه‌ای از موجودات متنوع بلکه یک کل واحد است.

تیار، در نهایت، تأکید می‌کند که جهان، نه یک مجموعه‌ی تصادفی از پدیده‌های مجزا، بلکه یک سیستم یکپارچه و هماهنگ است که اجزای آن، با یکدیگر در ارتباط و تعامل پیوسته هستند. در این نظام، تنوع و وحدت، دو جنبه‌ی اساسی و مکمل یکدیگر هستند و هر یک به دیگری معنا می‌بخشد. این دیدگاه، هم به پویایی و تکامل و هم به یکپارچگی جهان اشاره دارد.

شبهات‌های ساختاری و عملکردی در موجودات زنده، نشان می‌دهد که این ویژگی‌ها، به طور اتفاقی یا تصادفی به وجود نیامده‌اند؛ بلکه احتمالاً، نتیجه‌ی انتخاب یا جداسازی زود هنگام در مراحل اولیه‌ی تکامل حیات هستند. او، این همگانی شیمیایی در پروتوپلاسم را دلیلی بر این مدعا می‌داند که تمام

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۲۷۸-۲۷۹

ارگانیسم‌های زنده، از یک گروه اجدادی مشترک به وجود آمده‌اند؛ این موضوع، مشابه یک بلور در یک محلول اشباع‌شده است که به طور منظم، در آن سقوط می‌کند.^۱

تیار، با تأکید بر اهمیت مشاهده مستقیم حیات در حال شکل‌گیری، به این نکته اشاره می‌کند که برای بررسی و درک بهتر فرآیند به وجود آمدن زندگی، نیاز به مشاهده‌ی مستقیم این فرآیند، در زمان و مکان حال نیز وجود دارد. این ایده، نشان می‌دهد که برای بررسی عملکرد زمینه‌های ابتدایی و مبدأ حیات، باید به جاهایی از زمین توجه کرد که هنوز فرآیند تولید زندگی در آن جاری است.

او، با بررسی عمیق‌تر ساختار موجودات زنده، به این نتیجه می‌رسد که در همه‌ی موجودات زنده، از سطوح پایین‌تر تا سطوح بالاتر، شباهت‌هایی وجود دارد. این شباهت‌ها، شامل وجود سیستم‌های عصبی و عروقی، وجود خون، وجود سیستم تولیدمثل، و چشم‌ها است. همچنین، یکپارچگی وجود دارد که به واحدهای مختلف زندگی، برای جمع‌آوری و یکپارچه‌سازی در سازمان‌های بالاتر، و در نهایت، در قوانین عمومی توسعه که برای جهان زنده، به عنوان یک کل در نظر گرفته شده است، همبستگی و انسجام یکسانی عطا می‌کند. این دیدگاه، بر ارتباط و پیوستگی تمام موجودات زنده تأکید دارد.

تیار در ادامه استدلال می‌کند که اگرچه ممکن است یکی از این شباهت‌ها، توسط تنظیمات یک توده‌ی پیش از حیات، تحت شرایط یکسان زمین، قابل توجیه باشد، با این حال، به نظر می‌رسد غیرممکن است تمامی این شباهت‌ها را به عنوان نتیجه‌ای از یک تطابق ساده یا یک تلاقی ساده در نظر گرفت. این استدلال، بر این نکته تأکید دارد که وجود شباهت‌های متعدد در بین موجودات زنده، نمی‌تواند صرفاً به صورت تصادفی یا تطابق با محیط توضیح داده شود.

تیار، با تکیه بر این استدلال‌ها، بر این باور است که بیشترین اطمینان زیست‌شناسان امروزی بر این نکته استوار است که پیدایش حیات در زمین، یک رویداد بی‌نظیر و یکبار وقوع است که تکرار نمی‌شود. او معتقد است که این فرضیه، قابل قبول‌تر به نظر می‌رسد، اگر بتوانیم ایده‌ای قانع‌کننده از آنچه که در تاریخ کره‌ی زمین پنهان است، ارائه دهیم. این رویکرد، نشان می‌دهد که تیار، به یکتایی و بی‌نظیری پیدایش حیات بر روی زمین معتقد است.^۲

۶. بخش پنجم: غایت مندی و نووسفر

۶-۱ نظریه اومگا و غایت مندی طبیعت

تیار، به عنوان یکی از الهی‌دانانی که به غایت‌مندی جهان باور دارد، بر این اصل تأکید می‌کند که بشریت، در حال حرکت به سوی یک "آستانه‌ی بازتاب جمعی"^۳ است. او معتقد است که در این مرحله از تکامل، طبیعت در حال همگرایی و ارتباط نزدیک‌تر با یکدیگر است و این همگرایی، باعث افزایش

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۸۱

^۲ Ibid, p. ۲۹۸

^۳ Threshold of collective reflection

آگاهی و هوشیاری جمعی می‌شود. به عبارت دیگر، تیار، انسان را در مسیری رو به کمال و ارتقا می‌بیند که به سوی خودآگاهی جمعی در حرکت است.

این روند تکاملی، در نهایت، به اتصال اندیشه‌ی بشری به یک مرکز فرامادی یا "امگا"^۱ خواهد انجامید. امگا، از دیدگاه تیار، همان اصل متعالی جهان هستی است که تمام هستی به سوی آن در حرکت است. اگرچه موفقیت نهایی این روند تکاملی، قطعی و تضمین شده نیست و به عواملی مانند اختیار انسان وابسته است، اما چشم‌انداز آن مثبت و امیدوار کننده است؛ چرا که با افزایش سطح پیچیدگی، احتمال موفقیت نیز، بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر، هر چه ساختار جهان پیچیده تر می‌شود، احتمال رسیدن به نقطه امگا نیز بیشتر می‌شود.

بر اساس این نظریه، جهان، نه یک سیستم ایستا و بی‌هدف، بلکه در حال تکامل و رشد است و در نهایت، به نقطه‌ای مشخص به نام نقطه امگا می‌رسد. این نقطه، به عنوان نقطه‌ی پایانی جهان شناخته می‌شود و در آن، تمامی موجودات و اشیاء در جهان، به یکدیگر متصل شده و جهان، به حالتی از وحدت و تمامیت دست پیدا می‌کند. از نظر تیار، نقطه امگا نه تنها یک نقطه پایانی بلکه یک نقطه آغازی برای مرحله‌ای جدید از هستی است.^۲

به طور خاص، تیار، این نقطه را به عنوان نقطه‌ی توصیف می‌کند که انسانیت به پایان می‌رسد و بشر به یک بازه‌ی بعدی از وجود پیوند می‌خورد. در این نقطه، همه‌ی موجودات، ذهن‌ها، و فرهنگ‌ها در جهان، با یکدیگر ادغام شده و به یک وجود کامل و هماهنگ دست خواهند یافت. این دیدگاه، نشان‌دهنده‌ی غایت‌مندی تکامل و رسیدن به یک نقطه اوج در تاریخ جهان است.

تیار، با طرح مفهوم نقطه امگا، در واقع، یک پیشرفت و نگاه جدید به نظریه‌ی ویتالیسم ارائه می‌کند. او را در میان ویتالیست‌ها، به عنوان صاحب این نظر می‌شناسند. ویتالیست‌ها، بین ارگان‌های موجودات زنده و مصنوعات انسانی، تفاوت بنیادین قائل هستند و موجودات زنده را واجد بُعدی متافیزیکی و غیرمادی می‌دانند که به طور بنیادی، این جوهرها، آن‌ها را از مصنوعات بشری متمایز می‌کند. تیار این دیدگاه را با مفهوم غایت‌مندی تکامل ترکیب می‌کند.

بر اساس این رویکرد، بُعد غیرمادی موجودات زنده، در تناسب با کل آفرینش، آن‌ها را به سمت غایتی مشخص متمایل می‌کند. مفهوم امگا را از مفهوم لوگوس^۳ در مسیحیت اقتباس کرده است. در مسیحیت، لوگوس، حقیقتی است که همه‌چیز را به سمت خود جذب می‌کند. در اعتقادنامه‌ی نیکیه^۴، در خصوص لوگوس آمده است: "خدا از خدا، نور از نور و همه‌چیز از طریق او ساخته شده‌است". در کتاب افشا^۵ نیز، مسیح، سه بار در توصیف خود می‌گوید: "آلفا و امگا، آغاز و انجام."

^۱ Omega

^۲ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, pp. ۱۴۲-۱۴۳

^۳ Logos

^۴ Nicene Creed

^۵ Book of Revelation

تیار، با تکیه بر این آموزه‌های مسیحیت، مفهوم امگا را به نظریه‌ی ویتالیسیم اضافه می‌کند. به عبارت دیگر، او بر این باور است که تمام تلاش‌های علمی و فلسفی او برای ترکیب نظریه‌ی تکامل و مسیحیت کاتولیک است. این تلاش، هر چند به مذاق کلیسای کاتولیک، چندان خوش نیامد؛ زیرا دفتر امور مقدسات کلیسای کاتولیک، بر این باور بود که دیدگاه تیار، با اصل گناه نخستین در مسیحیت در تضاد است و آن را بدعت می‌دانست. این تقابل، نشان می‌دهد که کلیسا در آن زمان، آمادگی پذیرش دیدگاه‌های نوآورانه تیار را نداشت.

تیار نشان داد که جمع بین گناه نخستین، که از اصول غیرقابل انکار مسیحیت محسوب می‌شود، با نقطه‌ی امگا، امکان پذیر نیست. با این حال، دیری نپایید که اندیشمندان مسیحی کاتولیک، به سمت اندیشه‌های او متمایل شدند و حتی پاپ بندیکت شانزدهم^۱ نیز، از این اندیشه‌ها استقبال کرد. این امر، نشان‌دهنده‌ی نفوذ و اهمیت اندیشه‌های تیار در محافل الهیاتی و فلسفی معاصر است.^۲ تیار، برای تبیین مفهوم "نقطه امگا" و تمایز آن با مرگ حرارتی جهان^۳، استدلالی را بر مبنای چهار گزاره‌ی اصلی ارائه می‌کند که ساختار منطقی دیدگاه او را روشن می‌سازد:

۱. رهایی انسان از مرگ حرارتی : تیار با رد این باور رایج در نظریه‌های علمی پیش از خود،

که انسان و بعد ادراکی او نیز، محکوم به مرگ حرارتی کهکشان هستند، استدلال می‌کند که انسان از این سرنوشت محتوم، توانایی گریز دارد. او با اشاره به نظریه مرگ حرارتی که بر اساس ایده‌های لرد کلونین^۴ شکل گرفته و بر این اصل استوار است که انرژی گرمایی در طبیعت، نتیجه‌ی اتلاف و تبدیل انرژی مکانیکی به حرارتی است و جهان، در نهایت به سمت یک وضعیت بدون انرژی آزاد ترمودینامیکی و افزایش بی‌نظمی مطلق حرکت می‌کند، بر این نکته تأکید دارد که این قانون در خصوص بعد هوشمند انسان صادق نیست. بعد هوشمند انسان، ناشی از انرژی شعاعی^۵ است و انرژی شعاعی، با افزایش بی‌نظمی و آنتروپی، ناسازگار است. از این رو، بعد هوشمند یا همان لایه‌ی نوسفر، به طور کلی، از مرگ حرارتی بیگانه است. این استدلال، نشان می‌دهد که تیار، بین جهان مادی و جهان هوشمند تفاوت اساسی قائل است.

۲. فراتر از زمان بودن نقطه امگا : نقطه‌ی امگا، در محدوده‌ی زمانی جهان مادی قرار ندارد. او

این نقطه را در لبه و پایان زمان فرض می‌کند. اما، با این حال، معتقد است که همین که این نقطه شکل بگیرد، تمام هستی را به درون خود می‌کشد. این دیدگاه، بر این اصل استوار است که نقطه امگا، یک نقطه‌ی فرامکانی و فرازمانی است که تمام هستی به سوی آن در حال حرکت است.

^۱ Pope Benedict XVI

^۲ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, p. ۱۶۸

^۳ Heat death of the universe

^۴ Lord Kelvin

^۵ Radiant energy

۳. **شکل مخروطی نقطه امگا**: تیار، نقطه‌ی امگا را به عنوان یک شکل حجم‌دار در نظر می‌گیرد که مخروط شکل مناسبی برای تشبیه به آن است. در این تشبیه، مسیر حرکت به سمت نقطه امگا، از قاعده مخروط به سمت نقطه‌ی پایانی است. این مدل، نشان می‌دهد که حرکت به سوی نقطه امگا، یک فرآیند همگرا و هدفمند است.

۴. **محدودیت مرزهای نقطه امگا**: تیار بر این نکته تاکید می‌کند که مرزهای نقطه امگا محدود هستند. او این سوال را مطرح می‌کند که چه بر سر انسانیت می‌آید، اگر با یک احتمال دور از ذهن، در ابعاد نامحدود و بدون هیچ حدود مرزی، هستی اش امتداد می‌یافت؟ تیار با این پرسش، به ضرورت محدودیت و تعیین برای رسیدن به یک کمال نهایی اشاره می‌کند.

تیار، با اشاره به کتاب "تکامل خلاق"^۱ اثر هنری برگسون^۲، بر این نکته تاکید می‌کند که تبیین و توصیف خلاقیت در طبیعت، اولین جرقه‌ها را در ذهن چارلز داروین برای ارائه‌ی نظریه‌ی تکامل برانگیخت. او معتقد است که آنچه واضح است این نکته می‌باشد که داروین، با کمک انتخاب طبیعی^۳، نمی‌تواند مفهوم خلاقیت و نوآوری در خلقت را به طور کامل تبیین کند. نظریه تکامل، به تنهایی، قادر به توضیح تمام ابعاد پیچیده حیات نیست و نیازمند یک دیدگاه جامع‌تر می‌باشد. به عبارت دیگر، برای تبیین کامل مفهوم خلاقیت و نوآوری، باید از چارچوب نظریه انتخاب طبیعی فراتر رفت و به مفاهیم متافیزیکی و الهیاتی نیز توجه نمود^۴.

با تکیه بر اندیشه‌های هنری برگسون، بر این باور ایجاد می‌شود که خلاقیت در تکامل نیازمند مفهومی فراتر از انتخاب طبیعی داروین است. او معتقد است که نظریه‌ی ویتالیسم، که بر وجود تفاوت بنیادین بین موجودات زنده و مصنوعات بشری و همچنین وجود ابعاد غیرمادی در موجودات زنده تاکید دارد، و همچنین دوگانگی ذهن و بدن که دکارت مطرح کرده است، نمی‌توانند تبیین کافی از مفهوم خلاقیت در طبیعت داشته باشند. از این رو، مفهوم نوسفر را به عنوان واسطه‌ای برای رفع این نقیصه مطرح می‌کند. تیار معتقد است که نوسفر، این خلاء را پر می‌کند و امکان تبیین خلاقیت و نوآوری در تکامل و در عین حال، رد دوگانگی دکارتی را فراهم می‌سازد^۵.

تیار معتقد است که لایه‌ی نوسفر، برای حرکت به سوی نقطه امگا، نیاز به کنش انسانی دارد. او می‌نویسد که علم انسان، ابزاری است که باعث می‌شود لایه نوسفر، به سمت نقطه امگا حرکت کند. تیار این تعامل بین علم انسانی و حرکت لایه نوسفر را به سمت نقطه امگا را با عنوان "سیاره‌سازی"^۶ توصیف می‌کند. در این دیدگاه، انسان با استفاده از علم و تکنولوژی، به عنوان عامل اصلی در شکل‌دهی به جهان و هدایت آن به سوی نقطه امگا عمل می‌کند.

^۱ Creative Evolution

^۲ Henri Bergson

^۳ Natural selection

^۴ Teilhard de Chardin, *Human Energy*, p. ۱۷۰

^۵ Bergson, *Creative Evolution*, pp ۱۷۱-۱۷۲

^۶ Planetization

تیار، با طرح مفهوم نوسفر، زمینه را برای ظهور مفهوم "تکامل ظهور"^۱ فراهم کرد که بعدها توسط کانوی لوید مورگان^۲ مطرح شد. تکامل ظهور، با ارائه‌ی سطوح بالاتری از پیچیدگی در تکامل، به ویژه در فرآیندهای آگاهی و تحول انسان، امکان درک عمیق‌تر و جامع‌تری از این پدیده‌ها را فراهم کرد. به عبارت دیگر، مورگان با استفاده از ایده تکامل ظهور، به دنبال تبیین چگونگی ظهور سطوح بالاتر آگاهی و پیچیدگی در فرآیند تکامل بود.

در این رویکرد جدید، ابعادی از هستی موجودات آشکار شد که تا پیش از آن، اساساً مغفول مانده بود. این دیدگاه نشان داد که همه بخش‌های هستی، تحت تأثیر انتخاب طبیعی داروین، به طور تدریجی تکامل نمی‌یابند و پدیده‌هایی چون آگاهی و ابعاد غیرمادی، پرش‌های کیفی در فرآیند تکامل محسوب می‌شوند. به این ترتیب، بار دیگر، امکان طرح مفاهیم الهیاتی که نظریه‌ی داروین، در نخستین گام‌هایش، به کلی آن‌ها را طرد کرده بود، فراهم شد.

تیار، با طرح امکان پرش در تکامل و نفی ضرورت تدریجی بودن صرف، توضیح مفاهیمی مانند زبان، فرهنگ و تفکر را بر اساس دیدگاه تکامل، آسان‌تر می‌کند. از طرفی دیگر، با این رویکرد، دیگر با تضادی که قبلاً برای توضیح مفاهیم متافیزیکی از طریق تکامل تدریجی وجود داشت، روبرو نمی‌شویم. زیرا تکامل تدریجی، بیشتر ناظر به امور بیولوژیک بود، در حالی که حوزه فرهنگ و زیست انسانی، با سرعتی به مراتب بیشتر، در حال تحول بود. تیار با طرح مفهوم پرش در تکامل، این تضاد را حل می‌کند و راه را برای پیوند دادن علم و معنویت هموار می‌سازد.

تیار معتقد است که نوسفر، در این مرحله، بر بیوسفر یا تمام زیست‌کره‌ی زمین، مسلط می‌شود و به یک نقطه‌ی استقلال کامل از انرژی مماسی می‌رسد. این استقلال، به معنای شکل دادن و رسیدن به یک هستی متافیزیکی است که همان چیزی است که ما در اصطلاح، به آن نقطه‌ی امگا می‌گوییم. تیار، نقطه امگا را نه یک پایان بلکه یک آغاز می‌داند. یعنی، این حرکت لایه‌ی نوسفر و تکامل تدریجی آن، در برهمکنش با انسان است که نقطه‌ی امگا را شکل می‌دهد.^۳

فرانک تیپلر^۴، با تکیه بر مفهوم نقطه‌ی امگا، دست به خوانشی نوین از سرانجام کیهان زد. او معتقد است که قوانین مکانیک کوانتوم و بسیاری از قوانین فیزیک، تنها با وجود نقطه امگا و طرح نظری درباره‌ی لایه‌ی نوسفر، امکان طرح و بررسی پیدا می‌کنند. تیپلر، بر این باور است که برای صادق بودن قوانین فیزیک، نیاز به حاکمیت یک لایه‌ی هوشمند بر تمام سطوح ماده، ضروری است و او ویژگی‌های نقطه‌ی امگا را با ویژگی‌هایی که در ادیان سنتی برای خدا بیان شده‌است، تطبیق می‌دهد. این دیدگاه، نشان می‌دهد که مفهوم نقطه امگا، نه تنها یک مفهوم علمی و فلسفی، بلکه یک مفهوم الهیاتی نیز است.

علاوه بر این تیار، در تبیین مفهوم نقطه‌ی امگا، به ارتباط آن با قوانین فیزیک نیز توجه می‌کند. از

^۱ Emergent evolution

^۲ Conwy Lloyd Morgan

^۳ Bergson, *Creative Evolution*, pp ۱۸۹-۱۹۰

^۴ Frank Tipler

دیدگاه او، تدوین اصول نهایی آنتروپی، نتیجه‌ی رویکرد جدید به نقطه امگا و ارتباط آن، به عنوان یک ضرورت، با قوانین فیزیک است. بر اساس یکی از اصلی‌ترین این اصول، فرآیند پردازش هوشمند اطلاعات، باید در جهان به وجود بیاید و وقتی به وجود آمد، دیگر از بین نخواهد رفت. به عبارت دیگر، تیار معتقد است که ظهور هوش و آگاهی در جهان، یک ضرورت کیهانی است و این پدیده، به دلیل قوانین فیزیکی، نمی‌تواند از بین برود.

تیار، برای تبیین ضرورت وجود شاهد هوشمند برای جهان، به این نکته اشاره می‌کند که برای وجود جهان فیزیکی، نیاز به یک شاهد هوشمند است. او معتقد است که نقطه‌ی امگا، تبیین‌کننده‌ی این شاهد برای جهان فیزیکی است که نقطه‌ی نهایی آن را تبیین می‌کند. در این دیدگاه، نقطه امگا، نه تنها یک غایت تکاملی، بلکه یک ضرورت برای فهم و تفسیر جهان فیزیکی نیز است.

علاوه بر این، برای رسیدن به نقطه‌ی امگا، به ضرورت وجود یک تکنیکی اشاره می‌شود. پیشرفت تکنولوژی، یکی از این تکنیکی‌هاست که در دیدگاه او، به عنوان ظهور هوش عمومی ناشی از نوسفر و برهم‌کنش‌های انسانی، شکل گرفته است. بر اساس این دیدگاه، فرآیند پیشرفت تکنولوژی، در نهایت، به یک انفجار اطلاعاتی منجر می‌شود که این انفجار اطلاعاتی، نقطه‌ی تغییر و رسیدن به نقطه‌ی امگا است. تیار، تکنولوژی را ابزاری برای رسیدن به تکامل و غایت نهایی جهان می‌داند.

با وجود این که زاویه دید او به نقطه‌ی امگا، از آموزه‌های دینی مسیحیت سرچشمه گرفته‌است، اما تفسیر او از جایگاه تکنولوژی و نقشی که تکنولوژی در سرنوشت جهان بر عهده دارد، باعث شده تا برخی این‌گونه تفسیر کنند که نظریه‌ی نقطه‌ی امگای تیار، با دیدگاه‌های سکولار درباره‌ی پایان جهان، شباهت‌هایی دارد. این تفسیر، نشان می‌دهد که اندیشه‌ی او، فراتر از چارچوب‌های صرفاً دینی یا علمی است.^۱

یک دوره‌ی سریع تغییر تکنولوژیکال وجود دارد که باعث درهم‌آمیختگی انسان و تکنولوژی خواهد شد. این درهم‌آمیختگی، از نتایج وجود لایه‌ی نوسفر است. تیار، در این خصوص، تعبیر جالبی دارد و این درهم‌آمیختگی را نشانه‌ای از وجود روح زمین می‌داند. پیشرفت ناشی از هوش انسانی، به یک نقطه‌ی نهایی می‌رسد که در اثر یک جهش، انسان هوشمند به فرا انسان تبدیل می‌شود. این دیدگاه، بر پویایی و تکامل مداوم انسان و جهان تاکید دارد.

تیار با طرح مفهوم فرا انسان به مفهوم رجعت نزدیک می‌شود. تفسیر فراانسان، با مفهوم رجعت که هم در مسیحیت و هم در اسلام وجود دارد، پیوند خورده است. در مسیحیت، بازگشت دوباره، بدین معناست که مسیح، پس از رفتن به بهشت، دوباره به زندگی زمینی باز می‌گردد. این دیدگاه، نشان می‌دهد که تیار، با استفاده از آموزه‌های دینی، به دنبال تبیین ماهیت و سرنوشت نهایی انسان است.

^۱ Teilhard de Chardin, *The Future of Man*, pp. ۶۷-۶۸

۱-۶ خوانش داروینی از تکامل و اعتبار زدایی از تقدس طبیعت

تکامل در سیر شناختی که داشته به عنوان قانونی برای توصیف تغییر در خصوصیات ارثی جمعیت‌های زیستی در طول نسل‌های متوالی تعریف شده‌است. دین‌داران مسیحی قانون تکامل را مخالف دین تعریف کردند. چنین نگاهی به تکامل ناشی از برداشت حداکثری از مسحیت است.

قانون تکامل ناظر به حرکت زیستی طبیعت بود اما الهی‌دانان مسیحی متوجه پیامدهای الهیاتی این قانون شدند. لذا معتقد بودند که این قانون دیگر جایی برای خدا باقی نمی‌گذارد. به نوعی این قانون نقطه مقابل خلقت تعریف می‌شد. یعنی بدون خدا نه در مقام وجود و در مقام استمرار مجالی برای بقای مسیحیت باقی نمی‌ماند.

نگاه فرد دین‌دار به آغاز و حرکت در طبیعت به مثابه امری از جانب خداوند بود. حالا در بستر علم و اندیشه مدرن نظریه تکامل این ظرفیت را در اختیار غیر دین‌باوران قرار داده بود که بدون توسل به خداوند حرکت و تغییر تکامل و پیدایش انواع را تبیین کنند. قانون انتخاب طبیعی مسیر حرکت را مشخص می‌کرد و قانون تکامل اساس این حرکت را با توصیفی که علمی خوانده‌میشد در مقابل نظریه خلقت مطرح کرد.

داروین و نگاه او به خلقت از جمله مهمترین نگرش‌هایی بوده که در نگاه انسان غربی به طبیعت و نوع تعاملش با آن تاثیر گذار بوده است. نظریه فرگشت^۱ وی مسئله نسب مشترک در بین موجودات را به عنوان یک منبع مشترک برای همه مطرح کرد. شاید از خود نظریه فرگشت مهم‌ترین نحوه عملکرد بقا در این فرایند باشد همان که به انتخاب طبیعی معروف شده‌است. در این فرایند موجود قوی تر باقی میماند و موجود ضعیف تر به صورت جبری از دایره حیات حذف میشود.

تاثیر نگاه داروین بر تعامل انسان با محیط زیست را در دو زاویه می‌توان مورد کنکاش قرار داد. یعنی باور داروین به روش علمی که داشته باورش به خدا را تحت الشعاع قرار داده است. ساحت نخست این که نگاه داروینی به طبیعت و تکامل چه تاثیری بر فعل و انفعال انسان و رابطه وی با طبیعت دارد و دوم این که آیا از دل این نگاه میتوان انتظار چاره‌ای برای بحران محیط زیست را داشت؟

داروین در نوجوانی با هدف تبدیل شدن به یک روحانی انگلیکن به دانشگاه کمبریج رفت. داروین میگوید من سزاوار این هستم که به عنوان یک خدا باور شناخته شوم. این نتیجه‌گیری تا آنجا که به یاد دارم در ذهنم پررنگ بود، زمانی که در حال نوشتن کتاب خاستگاه گونه‌ها بودم. و به تدریج با تمام شدن کتاب این نتیجه‌گیری در من، ضعیف و ضعیف‌تر شد.

به هیچ روی مشتاق نبودم که باور خویش را از دست بدهم با این همه ناباوری بر من غلبه کرد تا اینکه تمام وجودم را فرا گرفت. این تحول چنان آهسته رخ داد که من حتی یک لحظه هم احساس نکردم که تصمیم نادرستی گرفته‌ام. در واقع من درست نمی‌فهمم که چرا باید یک آدم آرزو داشته باشد که مسیحیت بر حق باشد، از قرار معلوم بر اساس نصیح صریح متن [انجیل] باید گفت آدم‌هایی که ایمان

^۱Theory of evolution

نداشته باشند، از جمله پدرم برادرم و تقریباً همه دوستانم باید تا ابد مجازات گردند. و بنابراین چنین آموزه‌ای یک آموزه نفرت‌انگیز است.

با این حال وی در سال ۱۸۷۹ در نامه‌ای به یکی از دوستان خود می‌نویسد: «در شدیدترین نوسان‌هایم، هرگز یک آتئیست به معنای منکر وجود خدا نبوده‌ام. فکر می‌کنم به‌طور کلی و هر چه سنم بیشتر می‌شود، اما نه همیشه، واژه آگوستینک (ندانم‌گرا) توصیف درست‌تری از وضعیت فکری من به دست می‌دهد. تیار نیز از نظر نگاه و چارچوب فکری یک اندیشمند پیرو داروین به شمار می‌رود.^۱

از طرفی دیدگاه تکامل ادعایی را مطرح می‌کرد که امکان طرح منشا مقدس برای اساس طبیعت را منتفی می‌دانست. توماس هنری هاکسلی^۲ از طرفداران نظریه تکامل مدعی شد موجودات طبیعی تماماً ریشه زمینی داشته و قانون تکامل گسترش انواع را در پی آورده است.

استنادی که برای این حرف آورده‌شده بررسی‌های فسیل‌شناسانه است. بررسی‌هایی که نشان می‌دهد می‌توان امور بسیط زمینی را در نظر گرفت که نقطه آغاز سیر تنوع انواع بوده‌اند.

انتخاب طبیعی^۳، رانش ژنتیکی^۴ و جریان ژن^۵ سه مسیری بودند که تا پیش از تیار به عنوان پیش‌رانه‌های تکامل مطرح می‌شدند. سه مسیری که ویژگی اصلی آن‌ها مادی‌بودن و در داخل خود موجود تعبیه شدن است.

مسیرهایی که لاجرم به تقلیل‌گرایی ختم می‌شد. در تقلیل‌گرایی پای هر گونه عنصر و مولفه غیر مادی و خارج از ساختار شی برای توضیح کنش‌ها و فرایندهای آن قطع می‌شود. در واقع موجودات سیستم‌هایی هستند که هر چقدر هم پیچیده باشند امکان توضیح برهمکنش‌هایشان از طریق اجزایی که از آن ساخته‌شده‌اند وجود دارد.^۶

تقلیل‌گرایی در بوم فکری معاصر در سه ساحت مطرح می‌شود. ساحت وجودشناسانه که منظور باور به این نکته است که تمام حقیقت یک موجود از اجزای کوچکتر همان تشکیل شده و برای توضیح برهمکنش‌هایش به هیچ چیزی خارج از آن نیاز نیست. ساحت دوم ساحت روش‌شناسانه است که در آن دانشمندان پوزیتیویست تمام تلاششان را برای ارائه یک توضیح بر مبنای اجزای همان فرایند به کار می‌گیرند. ساحت سوم نظریه فروکاست‌گرایانه است. در این ساحت نظریات در هر ساحت معرفتی که مطرح شود قابل فروکاستن به مفاهیم پایه‌ای‌تر است که از دل همان دیدگاه قابل استخراج می‌باشد. نقطه پیوند بحث تقلیل‌گرایی با بحث ماهیت طبیعت در ساحت وجودشناسانه است. ساحتی که در آن فروکاست‌گرایان تلاش می‌کنند نشان دهند چرا موجودات چیزی بیش از اجزای مادیشان نیستند و چگونه آثاری از آن‌ها صادر می‌شود که در خود اجزاء به صورت تک تک پیدا نمی‌شود.

^۱ لوسن، داروین و نظریه تکامل: زندگی و اندیشه‌های او، صص. ۲۱-۳۳

^۲ Thomas Henry Huxley

^۳ Natural selection

^۴ Genetic drift

^۵ Gene flow

^۶ Darwin, *On the Origin of Species*, p. ۳۴

اندیشمندانی مانند جان پوکینگهورن^۱، سیمون بلک‌بورن^۲ و جوان کیم^۳ در فلسفه مدرن تمرکزشان توضیح این نکته بوده که چگونه حقیقت موجودات با واقعیت‌هایی از درون سیستم خودشان قابل توضیح است.

تمایز نهادن بین جنبه معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه تقلیل‌گرایی نزد این اندیشمندان با یک هدف مهم صورت گرفته است. برخی ادعا کرده‌اند برای توضیح فروکاست‌گرایی در بعد هستی‌شناسانه از طبیعت به خاطر محدودیت‌های معرفت‌شناسانه انسان است.

پوکینگ‌هورن و سایر هم‌اندیشان وی در پاسخ به این انتقاد گفته‌اند که بعد معرفت‌شناسانه فروکاست‌گرایی اولاً در ساحت مفهومی متفاوت از تصویری است که جونز ادعا کرده و ثانیاً نگاه فروکاست‌گرایانه به طبیعت یک نگاه ذاتی بوده که فارغ از بعد معرفت‌شناسانه قابل دفاع است.^۴

نکته مهم دیگری که این اندیشمندان تأکید دارند در فهم درست فروکاست‌گرایی به آن توجه شود این است که بین این دیدگاه و حذف‌گرایی^۵ تفاوت وجود دارد. فروکاست‌گرایی وجودشناسانه منکر وجود فنومن^۶ مستقل از معرفت انسانی نیست. بلکه اصل پذیرش وجود فنومن مستقل از انسان را شرط فروکاست‌گرایی می‌داند. تقلیل‌گرایی وجود پدیده نوظهور^۷ را نفی نمی‌کند. بلکه می‌گوید حقیقت تمام فرایندهایی که در یک موجود هست از طریق فروکاستن حقایق به اجزای همان مجموعه قابل توضیح است.

یکی از بحث‌های مهم در مورد فروکاست‌گرایی هستی‌شناسانه که به نگاه درست به طبیعت هم ربط زیادی دارد، رابطه این دیدگاه با مونیسیم^۸ است. مونیسیم یا واحد‌گرایی تمام تلاشش متمرکز بر این نکته است که منشا همه امور را به یک چیز برگرداند.

برخی از تقلیل‌گرایان ادعا کرده‌اند دیدگاه هستی‌شناسانه آن‌ها به طبیعت در واقع مشتق از مونیسیم است. اما برخی دیگر خود را نقطه مقابل مونیسیم تعریف کرده‌اند. هر دو دیدگاه به نظر درست می‌آید. چرا که مونیسیم یک دیدگاه چند وجهی است. در واقع چند رویکرد نسبت به آن ارائه شده است.

گروهی از فائلان به مونیسیم که دیدگاه‌شان را مونیسیم اولویت‌دار^۹ نام نهاده‌اند. از این منظر مونیسیم کاملاً نقطه مقابل فروکاست‌گرایی تعریف می‌شود. چرا که تمام تلاش این رویکرد در برگرداندن منشا وجود به یک حقیقت خارج از آنهاست. پر واضح است که از این زاویه مونیسیم و فروکاست‌گرایی کاملاً نقطه مقابل هم تعریف می‌شوند.

^۱ John Polkinghorne

^۲ Simon Blackburn

^۳ Jaegwon Kim

^۴ Polkinghorne, *Science and Christian Belief*, pp. ۴۵-۵۶

^۵ Eliminationism

^۶ Phenomena

^۷ Emergent Phenomena

^۸ Monism

^۹ Priority monism

اما این تنها رویکرد در بین مونیست‌ها نمی‌باشد. رویکرد وجود گرایانه مونیسم^۱ به این نکته قائل است که همه هستی از یک حقیقت به وجود آمده و تمام تلاشش برای توضیح امور متکثر و برگرداندنش به آن حقیقت واحد است. برخی از فروکاست‌گرایان این رویکرد در مونیسم را تعبیری از فروکاست‌گرایی عنوان کرده و حتی کوشیده‌اند ایرادی که به آنها در ساحت معنا بخشی به امور پس از توضیح وجودشناسانه مبتنی بر فروکاست‌گرایی از طبیعت ارائه می‌کنند را توضیح دهند.^۲

ایراد جدی که به فروکاست‌گرایانه وجودی وارد است حذف شدن معنا و دید کلی در نسبت با معنای حقیقی است. معنایی که چه در دوره حاکمیت تفسیر دینی به راحتی قابلیت پاسخ داشت. اما فروکاست‌گرایی به راحتی از پس توضیح آن بر نمی‌آید. یکی از تلاش‌های فروکاست‌گرایان نزدیک شدن به مونیسم وجودگرایانه برای پاسخ به انتقاد بی‌معنا شدن طبیعت را مطرح می‌کنند. حقیقت همه موجودات امر واحدی است. منشا وجود واحد است. فروکاست‌گرایی مسیری است که از ورای آن میتوان این حقیقت واحد را نشان داد.^۳

مقایسه دیدگاه‌های امثال پوکینگ هورن^۴ با مونیسم نشان می‌دهد، چندان این دیدگاه که فروکاست‌گرایان به نوعی مونیسم هستند قابل دفاع نیست. نگاه این جریان فاقد اعتبار هستی‌شناختی و مبانی مورد نیاز هستی‌شناسانه برای باور به مونیسم است. لذا معنا بخشی به طبیعت با تفسیر فروکاست‌گرایی چندان قابل دفاع نیست.

۲-۱-۶ خوانش دشاردنی از تکامل و اعتبار بخشی به تقدس طبیعت

تیار، در تبیین فرآیند تکامل، از مفهوم تکامل پیشرونده بهره می‌گیرد. تکامل پیشرونده، تفسیری هدفمند از تکامل است که بر این اصل استوار است که ارگانیسم‌های زنده، ذاتاً گرایشی به تکامل، در راستای رسیدن به یک هدف مشخص دارند. در این رویکرد، حرکت تکاملی، نه یک فرآیند تصادفی و بی‌هدف، بلکه یک فرآیند هدایت‌شده است که موجودات زنده را به سمت کمال و پیچیدگی بیشتر سوق می‌دهد. ریشه‌ی این حرکت پیشرونده، یا در ساختار درونی موجود زنده نهفته است، یا در نیرویی از بیرون که باعث می‌شود ارگانیسم‌ها در این مسیر حرکت کنند. تیار بر این باور است که در مسیر این حرکت، پیچیدگی بیولوژیک موجود زنده نیز افزایش می‌یابد.

تیار، به همراه ژان باتیست لامارک^۵، هنری برگسون، از مشهورترین اندیشمندانی است که به این تفسیر از تکامل باور داشته و آن را در قالب دیدگاهی منسجم ارائه کرده‌اند. این اندیشمندان، با تاکید بر وجود

^۱Existence monism

^۲Haeckel, *Generelle Morphologie der Organismen*, pp, ۷۳-۷۴

^۳Teilhard de Chardin, *Human Energy*, pp. ۱۵۳-۱۵۴

^۴John Polkinghorne

^۵Jean-Baptiste Lamarck

یک نیروی درونی یا بیرونی که تکامل را هدایت می‌کند، بر این باور بودند که تکامل نه یک فرآیند تصادفی، بلکه یک روند هدفمند است.

مبنای تکامل جهت‌دار^۱، بر مبحث انتخاب طبیعی به عنوان ساختار و مکانیزم پیش‌برنده‌ی نظریه‌ی تکامل، استوار شده است. بر اساس یک تقسیم‌بندی، دو تفسیر کلی از تکامل قابل ارائه است: تفسیری که در آن، تکامل بدون هیچ‌گونه جهت‌گیری مشخص و فقط در مسیر افزایش قدرت و تاب‌آوری پیش می‌رود؛ و تفسیر دوم که عبارت است از تکامل جهت‌دار، تکاملی که یک هدف درونی یا بیرونی، مسیر پیشرفت در تکامل را مشخص می‌کند.

تیار به مفهوم تکامل جهت‌دار نگاهی مثبت دارد. او با ترکیب نگاه تکامل جهت‌دار و ویتالیسم، به این نتیجه می‌رسد که نیروی بیرونی ناشی از نوسفر، به کمک یک نیروی درونی که با ترکیب این دو دیدگاه ارتوجنسی و ویتالیستی حاصل می‌شود، تمام طبیعت را به سمت نقطه‌ی امگا به عنوان هدف نهایی سوق می‌دهد. تیار معتقد است که این دو نیرو، با همکاری یکدیگر، تکامل را به سوی کمال هدایت می‌کنند.^۲

بر اساس تحلیل رابرت ویکس در فلسفه مدرن فرانسه، تیلار دو شاردن نگرش‌های سنتی درباره‌ی زندگی را که آن را به صورت یک مسیر بسته و پیوسته توصیف می‌کنند، ناکارآمد می‌داند و بر ضرورت جایگزینی آن‌ها با دیدگاهی نوین تأکید دارد. در این چارچوب، او زندگی را نه به عنوان حرکتی دایره‌وار، بلکه به شکل یک مارپیچ صعودی می‌نگرد که پیوسته به سوی پیشرفت و تکامل حرکت می‌کند. از دیدگاه دو شاردن، زندگی مهم‌ترین پدیده‌ی فیزیکی در سیاره‌ی زمین است که نه تنها در بستر زیستی جریان دارد، بلکه در سطحی کلان‌تر، در ابعاد زمین‌شناختی نیز تحولات عمیقی را به همراه داشته و در نهایت، در قالب آگاهی متجلی شده است.

از این منظر، تکامل فرآیندی یکپارچه و هدفمند است که از ساختارهای مادی آغاز می‌شود و به آگاهی ختم می‌گردد. دو شاردن در تحلیل خود از پیشرفت آگاهی در جهان، دیدگاه‌های طبیعت‌گرایانه‌ای را که حیات را صرفاً محصول نیروهای خارجی مانند تأثیرات محیطی می‌دانند، رد می‌کند. او بر این باور است که نیروی درونی در دل خود حیات نهفته است که عامل اصلی پیشبرد تکامل بوده است. این نیروی درونی، به باور دو شاردن، موجب شده که حیات به مرحله‌ای بالاتر از تکامل روان‌شناختی دست یابد و روح و آگاهی را به عنوان عناصری اساسی در هدایت این فرایند به سمت تعالی و پیچیدگی بیشتر معرفی کند.^۳

^۱ Orthogenesis

^۲ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, p. ۶۷

^۳ رابرت ویکس، فلسفه مدرن فرانسه، ۱۵۵-۱۵۶

او برای تبیینِ تکاملِ هدفمندِ جهان به سوی نقطه امگا، جهان را نیازمند یک نیرو می‌داند؛ نیرویی که مسیرِ تکامل را به سمت نقطه امگا هدایت می‌کند. او این نیرو را "نیروی فشرده‌سازی" می‌نامد. تیار تأکید می‌کند که این نیرو، بر خلافِ تعریفِ علمیِ نیروی فشرده‌سازی در فیزیک، به هیچ وجه، تحت تأثیرِ حجم و گرانش نیست. تیار بر این باور است که نیروی فشرده‌سازی، یک نیروی معنوی و غیر مادی است که در پیوند بین انسان‌ها شکل می‌گیرد. او، منشأ نیروی فشرده‌سازی را، برهم‌کنش‌های بینِ وجودهای انسانی تعریف می‌کند. هرچه تعاملاتِ انسانی و کنش‌های متقابلِ انسان‌ها رشد کند، دانش و هوش نیز در مسیرِ رشد قرار می‌گیرد. تیار، با اشاره به این ویژگی، این نیرو را هم به عنوان یک عاملِ پیش‌برنده و هم به عنوان یک عاملِ محدود کننده معرفی می‌کند. نیروی فشرده‌سازی، یک محدودیت را بر بشر تحمیل می‌کند و به او اجازه نمی‌دهد تا از زمین فانی فراتر بگذارد. تیار معتقد است که انسان نمی‌تواند از مرز بین سیارات عبور کند.

او، انرژی را به دو صورت پایه ای، قابل تقسیم‌بندی می‌داند:

۱. **انرژی مماسی^۱**: انرژی‌ای که به وسیله‌ی قوانین فیزیکی قابل اندازه‌گیری است. این انرژی، در

ارتباط با جنبه‌های مادی و قابل مشاهده‌ی جهان قرار دارد.

۲. **انرژی شعاعی^۲**: انرژی‌ای معنوی است که با گذشت زمان، در مراتب بالاتر انباشت می‌شود.

این نوع انرژی، دارای ماهیتی معنوی و فرامادی است که با گذشت زمان، در سطوح بالاتر

انباشته می‌شود. او، انرژی شعاعی را عامل اصلی تکامل به سوی نقطه‌ی امگا می‌داند.^۳

تیار در ادامه به دنبال یافتن پاسخ این پرسش اساسی است که آیا واقعاً یک ترتیب خاصی وجود دارد که موجودات زنده را به دنیای اطرافشان پیوند می‌دهد؟ او می‌پرسد که آیا یک الگوی خاص وجود دارد که باعث ایجاد ارتباط قوی‌تری بین موجودات زنده و جهان پیرامون آن‌ها شود؟

تیار، برای پاسخ به این پرسش، با استناد به نظریه‌ی خود، بیان می‌کند که تکامل، یعنی رشد پیوسته‌ی انرژی روحی یا شعاعی در طول زمان، در زیر و درون انرژی مکانیکی یا مماسی. او معتقد است که وجود یک ترتیب خاص در این پیشرفت‌ها، باعث تقویت پیوند درونی موجودات زنده می‌شود که این پیوند، با گسترش و تعمیق آگاهی به طور مداوم تقویت می‌شود. با این حال، تیار بر این نکته تأکید می‌کند که با وجود این ترتیبات، نمی‌توان به طور قطعی بیان کرد که یک الگوی خاص، بهترین پیوند را بین موجودات زنده و دنیای اطرافشان فراهم می‌کند.

تیار بر این باور است که پاسخ به این پرسش، به تفاوت‌های عضوی، بافتی، اعضای حسی و پوشش بدن هر موجود زنده و همچنین دیدگاه انتخاب شده بستگی دارد و نمی‌توان به صورت کلی، این مطلب را بیان کرد که یک الگوی خاص، بهترین پیوند را بین موجودات زنده و دنیای اطرافشان فراهم می‌کند. به

^۱ Tangential energy

^۲ Radiant energy

^۳ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۲۳۸-۲۳۹

عبارت دیگر، هر موجود زنده، به شکلی منحصر به فرد با محیط خود ارتباط برقرار می‌کند و یک الگوی کلی در این مورد وجود ندارد.^۱

۲-۶ غایت برای تکامل

تیار، با ارائه‌ی تفسیری هدفمند از تکامل، بر این باور است که ارگانیسم‌های زنده، ذاتاً گرایشی به تکامل، در مسیر رسیدن به یک هدف مشخص دارند. او، با نقد دیدگاه‌های صرفاً مادی و مکانیکی به تکامل، معتقد است که مسیر تکامل زندگی به سمت رشد و پیچیدگی بیشتر در ذهن و آگاهی موجودات پیش می‌رود. از دیدگاه او، این تکامل، به طور مستقیم، با افزایش هماهنگی و توسعه‌ی درونی در سطح روان و ذهن موجودات، همراه است. تکامل زندگی به صورت تدریجی و مرحله به مرحله اتفاق می‌افتد و دارای یک ساختار و ترتیب خاص است.

تیار با طرح این ایده که تکامل زندگی دارای یک هدف مشخص است، به دنبال رد دیدگاه‌هایی است که تکامل را یک فرآیند تصادفی و بدون هدف می‌دانند. او این دیدگاه را با طرح این سوال به چالش می‌کشد که "معنای این حرکت گسترشی چیست؟" و می‌پرسد که آیا این حرکت، مانند یک انفجار محدود و تابع عملکرد موتور احتراق داخلی است؟ یا یک تخلیه‌ی انرژی بی‌نظم در تمام جهات، مانند انفجار مواد منفجره؟ تیار با این سوالات، بر ضرورت یافتن معنا و هدف در فرآیند تکامل تاکید می‌کند. تیار، با اشاره به دیدگاه زیست‌شناسان که تکامل را تنها به عنوان یک تغییر پیوسته در نظر می‌گیرند، به این نکته اشاره می‌کند که اغلب آن‌ها به وجود یک هدف نهایی در تکامل، باور ندارند. این زیست‌شناسان، با طرح این سوال که "چه مقیاسی را می‌توانیم برای ارزیابی ارزش مطلق یا نسبی ساختارهای شکننده پیدا کنیم؟" بر این باورند که دلیلی برای ترجیح یک موجود به موجود دیگر وجود ندارد و به نظر می‌رسد که چرخ زندگی همواره می‌چرخد اما به هیچ نقطه‌ای خاص نمی‌رسد. تیار با این دیدگاه، مخالفت می‌کند.^۲

تیار در پاسخ به این دیدگاه‌ها می‌نویسد: «بدون توجه به هرگونه انسان‌محوری و انسان‌شکل‌گرایی، من باور دارم که می‌توانم یک جهت و یک خط پیشرفت برای زندگی بینم، یک خط و جهت که در واقع به خوبی مشخص شده‌اند، به گونه‌ای که من مطمئنم واقعیت آن‌ها در علم آینده پذیرفته خواهد شد». تیار تکامل زندگی یک جهت خاص دارد و به سمت افزایش پیچیدگی آگاهی در موجودات پیش می‌رود و این فرآیند تدریجی و مرحله‌ای بوده و دارای یک ساختار مشخص است.

تیار، با نگاهی به جایگاه انسان در تکامل، به این نکته اشاره می‌کند که این موضوع، یکی از بحث‌های پرحاشیه و چالش‌برانگیز در نظریه‌ی تکامل بوده است. برخی معتقدند که انسان، نقطه‌ی نهایی تکامل است و ورای این موجود، در سیر تکامل، موجود دیگری شکل نخواهد گرفت. همچنین، این افراد معتقدند که در مورد انسان، عمل قانون تکامل، تنها موجب شکل‌گیری طبقات ضعیف و قوی شده و در یک

^۱ Ibid, p. ۲۵۱

^۲ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۶۳-۱۶۴

رقابت بی‌رحمانه، انسان قوی، مدام در مسیر حذف انسان ضعیف قرار می‌گیرد. این دیدگاه، انسان را صرفاً به عنوان یک موجود مادی و درگیر در رقابت برای بقا در نظر می‌گیرد.

اما نظریه‌ی امگا، مسیر جدیدی را پیش روی تکامل‌گرایان قرار می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، مسیر تکامل با انسان شروع نشده و به انسان هم ختم نمی‌شود؛ بلکه نقطه‌ی آغاز آفرینش، یک ماده‌ی بی‌جان بوده که در مسیر تکامل قرار گرفته است. او با این دیدگاه، بر فراتر رفتن از دیدگاه انسان محورانه در فهم تکامل تاکید می‌کند.

تیار تاکید می‌کند که نقطه‌ی درخشان نظریه‌ی امگا در این است که در نظریه‌ی تکامل داروینی، مسیر تکامل، یک مسیر کور محسوب می‌شود. نه داروین و نه بسیاری از هم‌مسلك‌های او، هرگز به فکر این هم نبوده‌اند که برای سیر تکامل، غیر از انتخاب کور، دیدگاهی مطرح کنند. اما تیار، در نظریه‌ی امگا، به این مسئله پرداخته و به سمت غایت‌گرایی آگاهانه میل کرده است. از دیدگاه او، مسیر تکامل، یک مسیر کور نیست، بلکه مسیری است که از ماده‌ی بی‌جان آغاز شده و در مسیر تکامل، از طریق انسانی‌سازی، به سمت برخورداری از یک شعور الهی حرکت می‌کند، تا در نقطه‌ای که آن را امگا می‌خواند، به غایت‌نهایی خود برسد.

تیار، با قائل شدن به این مسیر هدفمند، وجه قدسی طبیعت را به آن بازگردانده و تلاشی برای پیوند دادن نظریه‌ی تکامل با دیدگاه‌های دینی را به نمایش می‌گذارد. او همچنین بر این نکته تاکید می‌کند که انسان در این مسیر، محور نیست بلکه صرفاً جزیی از یک کل واحد است.^۱

بر اساس نظریه‌ی امگا، دو دسته موجود در مسیر تکامل، از هم قابل تفکیک هستند: دسته‌ی اول، موجودات تک‌سلولی هستند که هرچند قابلیت تکامل به موجودات پیچیده‌تر را ندارند، اما خارج از چرخه‌ی تکامل هم نیستند و به انواع پیچیده‌تری هم تبدیل می‌شوند، اما در این فرآیند، خبری از سیستم عصبی نیست. دسته‌ی دوم، تکامل بر روی موجوداتی اتفاق می‌افتد که قابلیت تبدیل شدن به گونه‌های پیچیده‌تر واجد عصب را دارند. آگاهی و هوش، شامل این دسته از موجودات می‌شود. تیار با این دسته بندی، نشان می‌دهد که آگاهی صرفاً مختص انسان نیست.

در نهایت، وقتی انسان، در فرآیند تکامل، بر زمین ساکن شد، لایه‌ی آگاهی و شعور خلقت، همزمان با سکونت انسان، به وجود آمد. او در تفسیر این مطلب می‌گوید که نخستین برداشتی که از این بیان تیار به ذهن می‌رسد، تقدسی است که طبیعت به خاطر وجود انسان، واجد آن شده است. در واقع، انسان، تقدس بخش طبیعت معرفی می‌شود؛ موجودی که باعث شده است آگاهی و شعور، نه از نوع بریده از وحی، بلکه آگاهی و شعوری که در مسیر آگاهی الهی معرفی می‌شود، به وجود بیاید.

ریموند کورزویل^۲، در تفسیری از نگاه تیار به تکامل، و تفسیری که او ارائه کرده، می‌گوید: "چنین نگاهی به تکامل، بی‌شک و به صورت اجتناب‌ناپذیر، تکامل را به یک فرآیند منتهی به خداشناسی تبدیل خواهد

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۷۳-۱۷۴

^۲ Ray Kurzweil

کرد". این دیدگاه، نشان می دهد که مفهوم نقطه امگا، نه تنها یک مفهوم علمی، بلکه یک مفهوم الهیاتی نیز هست.

۱-۲-۶ پیدایش نوسفر و ظهور آگاهی در طبیعت

تیار، در بررسی فرآیند تکامل و جایگاه انسان در آن، مفهوم فلسفی "نوسفر" را مطرح می کند. او، نخستین بار، این مفهوم را در سال ۱۹۲۲، برای اشاره به وضعیت جدید زیست کره پس از به وجود آمدن انسان در فرآیند تکامل، وضع کرد. واژه ی نوسفر، از ریشه ی یونانی $\nu\omicron\omicron\varsigma$ به معنای آگاهی، عقل، و ذهن و $\sigma\phi\alpha\iota\tau\alpha$ به معنای کره گرفته شده است. وجه تسمیه ی این مفهوم، احتمالاً، یک قیاس لغوی با دو مفهوم هم ردیف "اتم سفر و "زیست کره" است. این قیاس، به خوبی نشان می دهد که نوسفر، یک لایه جدید و متمایز در فرآیند تکامل محسوب می شود.

تیار، پیدایش این بخش جدید از حیات یا این حوزه ی تکامل موجودات را برای ایفای نقش آگاهی و شعور در بین موجودات زنده توصیف می کند. او معتقد است که با شکل گیری نوسفر، زیست، وارد مرحله ی بالاتر و متکامل تری شده است. نوسفر، به عنوان عامل تبیین کننده ی فعالیت های واجد آگاهی طبیعت معرفی می شود. در واقع، تبیین کنش های مبتنی بر آگاهی، به خاطر وجود لایه ی نوسفر امکان پذیر شده است. تیار معتقد است که نوسفر، هم منشأ و هم بستر فعالیت های ذهنی و شناختی انسان است.

شکل گیری مفهوم نوسفر، به دو اندیشمند نسبت داده می شود: تیار و ولادیمیر ورنادسکی^۱، دانشمند اوکراینی-روس. جالب آن که هر کدام از این دو اندیشمند، در حوزه ی خاصی از آن استفاده کرده اند. ورنادسکی، مفهوم نوسفر را با رویکرد جغرافیایی مورد استفاده قرار داده است. در مقابل، تیار، به این مفهوم، سویه ای الهیاتی بخشیده است. با وجود این تفاوت ها، یک ایده ی مشترک بین این دو اندیشمند در خصوص نوسفر وجود دارد: هر دو، فعالیت های عقلی و علمی انسان را ناشی از نوسفر می دانند. تیار، نوسفر را همزاد انسان توصیف می کند که با او و از او تشکیل شده و تکامل یافته است. نوسفر، همپای انسان، در مسیری که انسان خود را در شبکه های اجتماعی پیچیده تری درگیر می کند، سطح آگاهی خود را نیز، به طور مداوم، تکامل می بخشد. این دیدگاه، نوسفر را به عنوان پدیده ای پویا و در حال تحول در نظر می گیرد که با تحول انسان، تکامل می یابد.

تیار، توصیف فرآیند تکامل در طبیعت را یکی از نقاط پیچیده ی این دیدگاه می داند. داروین، با کمک انتخاب طبیعی، این توصیف را انجام داد؛ اما خوانش تیار، با کمک قانون پیچیدگی، آگاهی و با تکیه بر مفهوم نوسفر، یک خوانش کاملاً متمایز از این فرآیند ارائه می کند. او معتقد است که با وارد کردن مفهوم نوسفر در این میان، یک افق نو برای تقدس بخشی به طبیعت ایجاد شده است. نوسفر، هم کنش های انسان را جهت می دهد، و هم وضعیت انسان را، متمایز از آن چیزی می کند که پذیرش صرف تکامل

^۱ Vladimir Vernadsky

داروینی، می‌تواند انسان را به سمت آن سوق دهد. این دیدگاه، بر اهمیت نوسفر در هدایت تکامل و تقدس بخشی به طبیعت تاکید می‌کند.^۱

نوسفر، لایه‌ای از طبیعت است که کنش‌های عقلانی و ذهنی انسان از آن سرچشمه می‌گیرد. تکامل، پس از شکل‌گیری نوسفر، نیز ادامه می‌یابد و به سمت یکپارچگی بیشتر و رسیدن به اتحاد کامل، تا رسیدن به نقطه‌ای اوج، یعنی نقطه‌ای امگا پیش می‌رود. بر این اساس، می‌توان ویژگی و توصیف محوری از نقطه‌ای امگا را این‌گونه بیان کرد: "اوج تعقل و آگاهی در آفرینش!" تیار رسیدن به این نقطه را، هدف تاریخ دانسته و معتقد است که تمام مسیر زیست انسان و جهت‌دهی به او، باید به سمتی باشد که به این نقطه‌ای غایی برسد. این دیدگاه، بر اهمیت و نقش نوسفر در رسیدن به غایت تکامل تاکید می‌کند.

۱-۲-۶ فردی یا اجتماعی بود فرایند تکامل

تیار، با ارائه تفسیری هدفمند از تکامل، بر این باور است که ارگانیسم‌های زنده، ذاتاً گرایشی به سوی کمال و پیچیدگی دارند و این حرکت، به طور ویژه در ساحت آگاهی انسان، خود را نشان می‌دهد. او، با نقد دیدگاه‌های صرفاً مادی و مکانیکی به تکامل، بر این باور است که مسیر تکامل زندگی، به سمت رشد و پیچیدگی بیشتر در ذهن و آگاهی موجودات پیش می‌رود و این تکامل، با افزایش هماهنگی و توسعه‌ی درونی در سطح روان و ذهن همراه است. تیار معتقد است که تکامل زندگی، به صورت تدریجی و مرحله به مرحله اتفاق می‌افتد و دارای یک ساختار و ترتیب خاص است و از این رو، نمی‌توان آن را صرفاً یک پدیده تصادفی و بی هدف در نظر گرفت.

در این دیدگاه، نقش انسان در فرایند تکامل، از اهمیت بسزایی برخوردار است. تیار، با طرح مفهوم نوسفر، بر این نکته تاکید می‌کند که با ظهور انسان بر روی کره زمین، یک لایه جدید از آگاهی و شعور در جهان ایجاد شده است که بر تمام فرایندهای تکاملی تاثیر می‌گذارد. این لایه، که به عنوان «لایه‌ی تفکر» نیز شناخته می‌شود، همزاد انسان بوده و با او و از او شکل می‌گیرد و تکامل می‌یابد. به این ترتیب، انسان نه تنها محصول تکامل، بلکه عاملی موثر در شکل دهی و هدایت آن نیز محسوب می‌شود. نوسفر، به عنوان بستری برای کنش‌های عقلانی و ذهنی انسان، زمینه را برای پیشرفت و توسعه‌ی بیشتر آگاهی در جهان فراهم می‌کند.

تیار، با تکیه بر این مفاهیم، به بررسی این پرسش می‌پردازد که آیا تکامل آگاهی انسان، یک فرایند فردی است یا اجتماعی؟ به عبارت دیگر، آیا تکامل آگاهی صرفاً به صورت انفرادی و در ذهن هر فرد رخ می‌دهد یا یک فرایند جمعی است که در تعاملات بین انسان‌ها شکل می‌گیرد؟

^۱ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۱۲۰-۱۲۱

در پاسخ به این پرسش، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی، بر این باورند که تکامل آگاهی، صرفاً یک فرآیند فردی است که در درون هر انسان، به صورت مستقل، به وقوع می‌پیوندد. از این منظر، هر فرد، به تنهایی و بدون نیاز به تعامل با دیگران، می‌تواند در مسیر آگاهی و کمال معنوی، پیشرفت کند. اما در مقابل، دیدگاهی دیگر بر نقش اجتماع در تکامل آگاهی تأکید دارد.^۱

تیار، با رد دیدگاه فردگرایانه، به سوی دیدگاه دوم گرایش دارد و معتقد است که تکامل آگاهی انسان، به صورت یک فرآیند جمعی پیش می‌رود. او تأکید می‌کند که انسان، نه یک موجود منفرد و مجزا، بلکه عضوی از یک کل به هم پیوسته است و تکامل او، در تعامل با دیگران و از طریق مشارکت در جامعه شکل می‌گیرد. تیار، با طرح مفهوم "آستانه بازتاب جمعی"^۲ بر این باور است که انسان، در مسیر تکامل آگاهی، به سمت یک سطح جدیدی از خودآگاهی جمعی در حرکت است که در آن، تمام انسان‌ها به یکدیگر متصل می‌شوند و به یک شعور و آگاهی جمعی می‌رسند.

تیار، با تأکید بر این نکته که پیشرفت علم انسانی، ابزاری است که باعث می‌شود لایه‌ی نوسفر، به سمت نقطه‌ی امگا حرکت کند، بر اهمیت کنش انسانی در مسیر تکامل تأکید می‌کند. از دیدگاه تیار، تعاملات انسانی و کنش‌های متقابل آن‌ها، باعث می‌شود که دانش و هوش در مسیری رو به پیشرفت قرار گیرد و این پیشرفت، به نوبه خود، لایه نوسفر را به سوی نقطه امگا هدایت می‌کند.

همچنین، تیار، با اشاره به تأثیر متقابل انسان و نوسفر بر یکدیگر، نشان می‌دهد که این دو، به عنوان دو عامل پویا و فعال، در فرآیند تکامل آگاهی، نقشی اساسی ایفا می‌کنند. انسان، با کنش‌های آگاهانه‌ی خود، نوسفر را تقویت کرده و آن را به سوی پیچیدگی و کمال بیشتر هدایت می‌کند و نوسفر نیز، به نوبه خود، بر انسان تأثیر گذاشته و او را به سوی آگاهی و شعور بالاتر رهنمون می‌سازد. این تعامل متقابل، نشان دهنده اهمیت انسان در فرایند تکامل است.

در نهایت، تیار بر این باور است که با رسیدن به نقطه امگا، نه تنها فرد بلکه کل بشریت به کمال و سعادت می‌رسد. این نقطه نهایی، نه تنها هدف تکامل است، بلکه در عین حال، نقطه‌ای برای تجلی و ظهور شعور الهی در هستی و اتصال انسان با مبدا خود است. این دیدگاه، به نوعی غایت نهایی برای تکامل انسان و جهان اشاره می‌کند.^۳

^۱ Teilhard de Chardin, *The future of man*, pp. ۶۲-۶۳

^۲ Threshold of collective reflection

^۳ Ibid, p. ۷۱

با این رویکرد، تیار، نه تنها به ضرورت توجه به بُعد فردی انسان، بلکه به اهمیت بُعد اجتماعی او نیز تأکید می‌کند. تکامل آگاهی، نه تنها یک فرآیند فردی، بلکه یک فرآیند جمعی است و انسان، تنها در تعامل با دیگران است که می‌تواند به کمال و سعادت حقیقی دست یابد.

با این تفاسیر، می‌توان دید که تیار به طور همزمان به ابعاد فردی و اجتماعی در فرآیند تکامل آگاهی توجه می‌کند. تیار با تأکید بر نوسفر، مفهوم جمعی از انسان‌ها را که با هم در یک مسیر به سوی نقطه اُمگا حرکت می‌کنند به عنوان عامل موثر در تکامل آگاهی معرفی می‌کند.

۷. راهکاری برای آینده محیط زیست

تیار، در بررسی فرآیند تکامل آگاهی انسان، بر این باور است که این تکامل، به صورت یک تکامل جمعی^۱ پیش می‌رود. تکامل در ساحت آگاهی انسان نتیجه‌ی سازماندهی مولکولی است که در طول زمان، به صورت یک پیشرفت تدریجی در این سازماندهی، پیچیده‌تر می‌شود. در واقع تیار با رویکردی متفاوت از دیدگاه‌هایی که بیشتر به عوامل خارجی محیطی توجه دارند، بر این اصل تأکید می‌کند که تکامل، به دلیل تغییرات در ساختار و عملکرد مولکول‌ها رخ می‌دهد. این تغییرات، با گذشت زمان، سازماندهی مولکولی را پیچیده‌تر کرده و به سطوح بالاتری از آگاهی منتهی می‌شود.

انسان، به عنوان یکی از نتایج این تکامل، یکی از پیچیده‌ترین سازمان‌های مولکولی در جهان را دارا است. با این حال، تیار بر این نکته تأکید می‌کند که این پیچیدگی، صرفاً یک ویژگی فردی نیست، بلکه یک پدیده جمعی است.

از دیدگاه تیار، تکامل جمعی یکی از عوامل مهم در تکامل انسان است. انسان، با همکاری و هماهنگی در جمعیت خود، می‌تواند توسعه و پیشرفت بیشتری را تجربه کند و در آینده، با تدریجی شدن پیچیدگی سازماندهی مولکولی، به عنوان یک گروه بالاتر، در آن همه‌ی افراد انسان، به طور همزمان تکمیل و ترکیب شوند. این ایده، بر اهمیت اتحاد و همکاری بین انسان‌ها در مسیر تکامل تأکید دارد.

تیار، انسان را به عنوان یک پدیده‌ی حیاتی در نظر می‌گیرد که خود، می‌تواند معنایی قطعی و خاص در جهان داشته باشد. انسان، با توجه به تکامل جمعی و پیچیدگی سازماندهی مولکولی، می‌تواند به عنوان یک گروه بالاتر، در آینده تکامل یابد. این دیدگاه، انسان را نه صرفاً یک موجود زیستی، بلکه یک عامل فعال و موثر در فرآیند تکامل در نظر می‌گیرد.

این دیدگاه می‌تواند نگاه انسان به طبیعت را از یک نگاه مرکزی و فردی به یک نگاه گروهی و جمعی تغییر دهد. به عبارت دیگر، این دیدگاه می‌تواند به افزایش همکاری و هماهنگی در جامعه و بهبود تعامل

^۱ Collective evolution

انسان با طبیعت، کمک کند. این تحول در نگرش، نه تنها برای پیشرفت انسان، بلکه برای حفظ و پاسداری از طبیعت نیز ضروری است.

تیار، در بررسی انتقال آگاهی بین نسل‌ها، بر این باور است که با گذشت زمان، آگاهی انسان از جهان و زندگی در آن افزایش یافته و طی انتقال‌های متوالی، آگاهی سازماندهی شده از جهان، به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. او، با اشاره به این سیر تاریخی، معتقد است که در طول تاریخ، محور اصلی رشد و تکامل انسانی، از طریق مناطق غربی جهان عبور کرده است. تیار با اشاره به کشف آمریکا توسط کریستف کلمب، اهمیت بزرگی را به آن اتفاق می‌دهد و معتقد است که یک نئو-بشریت^۱ در اطراف دریای مدیترانه، در طول شش هزار سال گذشته، شکل گرفته است. این دیدگاه، بر این نکته تاکید می‌کند که تکامل آگاهی، یک فرآیند تاریخی و جغرافیایی است.

تیار، با اشاره به تحولات عصری، معتقد است که در حال حاضر، جوانب اقتصادی، صنعتی و اجتماعی جامعه، در طول تاریخ، دستخوش تغییرات بنیادین شده‌اند. ما در عصر صنعت، نفت، الکتریسیته، و اتم زندگی می‌کنیم. این تغییرات، باعث شده‌اند که جوامع مدرن، با مسائل و چالش‌هایی روبرو شوند که قبلاً وجود نداشته‌اند و این تغییرات، نه تنها بر جنبه‌های اقتصادی و صنعتی، بلکه بر جنبه‌های سیاسی و روحی نیز تأثیرگذار هستند. تیار معتقد است که آگاهی ما از حرکتی که ما را در بر می‌گیرد و مسائلی که از طریق تمرین ذهنی بشری به ما ارائه می‌شود، باعث شده است که ما از نسل‌های قبلی متفاوت شویم.

تیار در نهایت نتیجه می‌گیرد که ما در حال عبور از یک تغییر عصرهستیم و در حال ورود به یک عصر جدید هستیم. او این تغییر را، عصر صنعت، نفت، الکتریسیته و اتم می‌نامد و معتقد است که ما در حال گام‌به‌گام وارد شدن به یک دوره جدید هستیم که ویژگی‌های آن با دوره‌های قبلی متفاوت است. تیار این تغییر را یک تولد دردناک توصیف می‌کند که به همراه تغییر وضعیت ظاهری جهان رخ خواهد داد. او معتقد است که در زمان کوتاه حیاتمان، با این تغییرات، همزمان شده‌ایم و این امر، نشان‌دهنده‌ی جایگاه و شأن ویژه‌ی ما در این دوران است. این دیدگاه، انسان را نه صرفاً یک مشاهده گر بلکه یک بازیگر فعال در فرآیند تکامل جهان در نظر می‌گیرد.^۲

در بررسی چالش‌های پیش روی انسان مدرن، دستیابی به یک محیط جدید بنیادین، بدون تجربه‌ی ترس‌های درونی یک تغییر شکل، غیرممکن است. او این تغییر را به تولد تشبیه می‌کند و معتقد است که هنگامی که کودک، برای اولین بار، چشمان خود را باز می‌کند، دچار وحشت می‌شود. به همین ترتیب، ذهن انسان، برای تطبیق با افق‌هایی که فراتر از اندازه‌های مادی و محدود گسترش می‌یابند،

^۱ Neo-humanity

^۲ Teilhard de Chardin, *The Phenomenon of Man*, pp. ۲۱۳-۲۱۵

باید از راحتیِ محدودِ خود دست کشیده و تعادلی جدید را برای تمام آن چیزهایی که قبلاً در جهانِ درونیِ کوچکِ خود به خوبی مرتب کرده بود، ایجاد کند. تیار معتقد است که انسان در مواجهه با عظمت جهان، دچار نوعی وحشت و سردرگمی وجودی می‌شود.

تیار بر این باور است که مواجهه‌ی ناگهانی با فضا-زمانِ جدید باعث ایجاد اضطرابِ مدرن شده است. او، بزرگیِ فضا را قابلِ لمس‌ترین و در نتیجه، ترسناک‌ترین جنبه‌ی این مواجهه می‌داند. او با طرح سوالاتی از خواننده می‌خواهد به عمقِ ترس از فضا فکر کند. تیار معتقد است که مواجهه با عظمت و بی‌کرانگی جهان، باعث ایجاد احساسِ پوچی و بی‌معنایی در انسان می‌شود.

تیار، بزرگیِ مدتِ زمان را نیز، دارای تأثیری مشابه می‌داند. او معتقد است که درک وسعتِ زمان، باعث ایجاد نوعی احساسِ بیهودگی در انسان می‌شود و در برخی موارد، معمولاً، تأثیر ناامیدیِ پایداری و تکرار را در انسان به وجود می‌آورد. تیار تأکید می‌کند که رویدادهایی که یکی پس از دیگری، در یک حلقه به هم پیوسته دنبال می‌شوند، مسیرهای مبهمی را ترسیم می‌کنند که به هم تنیده شده‌اند و به هیچ جایی نمی‌رسند. این حسِ پوچی، ناشی از درک گذرا بودنِ زندگی در مقابل عظمتِ زمان است.

تیار، بزرگیِ مجموعه‌ی تمام چیزهایی که برای پر کردنِ زمان و فضا لازم بوده‌اند، هستند، و خواهند بود را به اقیانوسی تشبیه می‌کند که در آن، به نظر می‌رسد هر چه بیشتر تلاش می‌کنیم، بیشتر در آن حل می‌شویم. او تلاش برای یافتنِ مکانِ مناسبِ خود در میانِ این اقیانوسِ بی‌کران، را امری دشوار می‌داند. او تأکید می‌کند که تلاش برای یافتنِ جایگاه مناسب در میان جمعیتِ عظیم انسان‌ها یا حتی در میان یک گفتگو، می‌تواند باعث احساسِ ناراحتی و گمگشتگی شود.

تیار، برای غلبه بر این نوع از ناراحتی، بر این باور است که جهانِ مدرن، هیچ گزینه‌ای جز ادامه‌ی رویای خود تا انتها ندارد. او می‌گوید تا زمانی که جهان، به عنوان یک امر ثابت، ناقص و بی‌هدف در نظر گرفته شود، واقعاً ترسناک است و آنچه مسیر ما را برای ورود به بُعدِ واقعیِ جهان، خطرناک می‌کند، بی‌هدف و ناتمام ماندنِ آن است، بدونِ داشتنِ تکمیل و تصحیحِ لازم، یعنی درک از یک تکامل که این ابعاد را به زندگی پیوند می‌زند. تیار معتقد است که ترس و اضطراب ناشی از رویکردِ نادرست به جهان و تکامل است.

او معتقد است که اگر این جهانِ شگفت‌انگیز، هدفِ دیگری نداشته‌باشد جز تعادل‌دهی برای فراهم کردن شرایطِ زندگی برای لایه‌های میانیِ عالمِ ماده، آیا انسان چاره‌ای جز ترس و اضطراب خواهد داشت؟ اگر میلیاردها سال و موجودات بی‌شماری که قبل از ما بوده‌اند، یک جریانِ هدفمند را تشکیل ندهند که ما را به سوی جلو ببرد، آگاهی ما بیهوده خواهد بود و در گسترش‌های بی‌انتهایِ یک جهانِ ثابت یا بی‌انتهایِ در حرکت، نابود خواهد شد.

نیمی از دغدغه‌ها و اضطراب‌های فعلی ما، به خوشبختی تبدیل خواهند شد، اگر تصمیم بگیریم که جوهر و حقیقت کیهان‌شناسی مدرن خود را در یک نوزایی و حرکت هدفمند بگجانیم. او معتقد است که جهان همواره در حرکت بوده و در این لحظه نیز، همچنان در حرکت است؛ اما این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا فردا نیز همچنان در حرکت خواهد بود؟

دقیقاً در همین نقطه است که پرسش‌های پیچیده آغاز می‌شود؛ یعنی در نقطه‌ای که آینده خود را جایگزین حال می‌کند. او می‌گوید: فردا؟ اما چه کسی می‌تواند به ما یک فردا را تضمین کند؟ و بدون تضمین این که این فردا وجود دارد، آیا واقعاً می‌توانیم زندگی کنیم؟ تیار در این نقطه، پیوند بین جهان مدرن و ضرورت وجود یک خوانش قدسی مبتنی بر دین (به ویژه مسیحیت) را مورد تأکید قرار می‌دهد.

آنچه جهان مدرن را به‌طور خاص مضطرب می‌کند، عدم اطمینان از وجود یک نتیجه‌ی مناسب برای تکامل است. او با تأکید بر این نکته که زندگی در یک کوره‌ی بن‌بست بی‌معناست، معتقد است که ما هرگز تلاشی برای پیشبرد فرآیند تکاملِ نوسفر نخواهیم کرد، مگر آنکه مطمئن باشیم تلاش ما، احتمالِ موفقیت داشته و به ما اجازه می‌دهد تا به حداکثر امکاناتِ خود برسیم. از دیدگاه او، انسان در جستجوی معنا و غایت است و تلاش برای پیشرفت بدون اطمینان از یک هدف نهایی، بی‌معنا خواهد بود. برای باز شدنِ راه پیش رو، تنها یک شرطِ حیاتی وجود دارد: باید اطمینان حاصل شود که فضا و فرصت‌های لازم برای پیشرفت و رشدِ خودمان داریم و به این ترتیب، می‌توانیم به حداکثر توانایی‌های خود دست یابیم. او معتقد است که انسان‌ها باید به اندازه‌ی ممکن پیشرفت کنند تا به مرزهایِ نهاییِ خود برسند. تیار با این بیان، به نیازِ ذاتی انسان به کمال و تعالی، اشاره می‌کند و آن را یک حقِ اساسی می‌داند که در پشت آن، یک تقاضایِ عظیم وجود دارد: آیا پایان و هدفِ اندیشه، همان حداکثر نقطه‌ی دورانِ ناپایانیِ یک دنباله‌ی همگرا نیست که بدون پایان و به صورت مداوم، بالاتر می‌رود؟ آیا حد و محدودیتِ اندیشه، همان عدم وجود محدودیت نیست؟

تیار، با تأکید بر بی‌نهایت بودن ظرفیت آگاهی و انسان، نتیجه می‌گیرد که ما به عنوان یکی از انرژی‌های منحصر به فرد در جهان، آگاهی را به عنوان یک بُعد در نظر می‌گیریم که ناممکن است سقفی برای آن تعیین کنیم و یا فرض کنیم در مسیرِ پیشرفت، نقاط بحرانیِ بسیاری وجود دارند، اما توقف یا برگشت غیرممکن است. تیار، بر این باور است که برای حفظ انگیزه و جهت در تلاش‌های انسان برای پیشرفت، وجود یک غایت ضروری است.

تیار در انتها، با طرح دو نگاه نسبت به آینده انسان و تلاش او برای پیشرفت، به این نکته اشاره می‌کند که اگر طبیعت، یک حقیقتِ بسته و محدود باشد، به این معنی است که تفکری که میوه‌ی میلیون‌ها سال تلاشِ انسان است، در یک جهانِ بیهوده و منطقی‌ناپذیر سرکوب می‌شود. اما اگر یک راه حل وجود داشته باشد و راهی برای فراتر رفتن از انسانیت وجود داشته باشد، آن راه حل باید به انسان این امکان را بدهد که در فضاهایِ روانی نامحدود قدم بردارد. تیار می‌گوید ما باید به جهانی اعتماد کنیم که به ما

این امکان را می دهد تا از مرحله کنونی گذر کنیم. این دیدگاه، بر اهمیتِ امیدواری و تلاشِ انسان برای رسیدن به کمال و تعالی، تاکید می کند. بین این دو انتخاب، هیچ گونه میانه‌راهی وجود ندارد.

هیچ دلیل علمی به نفع هیچ کدام از این دو تصویر از دنیا وجود ندارد. تنها تفسیر دین از جهان است که به انسان کمک می کند تا به نفع یکی از باورها انتخاب کند. تیار در تفسیر دین و پیوند آن با تکامل تنها همین هدف را دنبال کرده است. در واقع او تلاش میکند تا بگوید تفسیر دوم از جهان توسط دین تایید شده و انسان از دل طبیعت می توان ورای وضع فعلی قدم بگذارد.

۸. نتیجه گیری

فهم دقیق چارچوب مفهومی که تیار برای تقدس طبیعت تدوین کرده و مسیر که او پیموده باید در بستر تاریخی الهیات و فلسفه غربی مورد بررسی قرار گیرد. در دوران قرون وسطی، که تحت سلطه‌ی الهیات سنتی مسیحی بود، طبیعت به عنوان مخلوق خداوند و جلوه‌ای از قدرت و حکمت او، مورد توجه و احترام قرار می گرفت. با این حال، در این دیدگاه، برتری انسان بر طبیعت و حق بهره‌برداری از آن، نیز مورد تاکید بود. این دوگانگی، یعنی هم تقدس و هم ابزار بودن طبیعت، به نوعی تعارض در رویکرد سنتی به طبیعت منجر می شد.

با ظهور مدرنیسم، رویکردی سکولار به طبیعت حاکم شد و طبیعت از ابعاد معنوی خود تهی گردید. در این دوره، عقل و تجربه به عنوان تنها ابزارهای شناخت معتبر شناخته شدند و طبیعت، صرفاً به مجموعه‌ای از پدیده‌های مادی تقلیل یافت که بر اساس قوانین فیزیکی عمل می کنند. این دیدگاه تقلیل گرا، نه تنها منجر به بیگانگی انسان با طبیعت شد، بلکه زمینه را برای تخریب و استثمار بی‌رویه آن نیز فراهم کرد. در این دیدگاه، دیگر سخنی از تقدس و ابعاد معنوی طبیعت مطرح نبود و انسان، صرفاً یک فاعل شناسای مادی در نظر گرفته می شد.

در واکنش به پیامدهای منفی مدرنیته، الهیات پسامدرن تلاش‌هایی برای بازگرداندن ابعاد معنوی و ارزشی به طبیعت انجام داد. مکاتبی همچون الهیات رادیکال، فمینیستی، رهایی‌بخش و پسااستعماری، هرکدام از زاویه‌ای خاص، به نقد دیدگاه‌های مدرن و سکولار به طبیعت پرداخته و بر اهمیت ارزش‌های غیرمادی و معنوی در تعامل انسان با طبیعت تأکید کردند. اما با وجود این تلاش‌ها، رویکردهای پسامدرن، نتوانستند پیوندی محکم و استوار با سنت های الهیاتی برقرار کنند.

در این میان، تیار دشاردن، با ارائه یک دیدگاه نوآورانه، در تلاش برای احیای تقدس در طبیعت و همچنین در نظر گرفتن دستاوردهای علمی، گامی فراتر نهاد. او با تلفیق علم و الهیات، مفهوم تکامل را به عنوان مسیری برای فهم تقدس ذاتی طبیعت مطرح کرد. او با طرح مفاهیمی همچون نقطه‌ی امگا و

نوسفر نشان داد که طبیعت، نه تنها دارای بعد مادی، بلکه ابعاد معنوی نیز هست و انسان در این فرآیند، نقش محوری و مسئولیت خطیری بر عهده دارد.

تیار، با طرح نظریه تکامل غایت مند، مفهوم تقدس را از یک مفهوم انتزاعی، به یک نیروی پویا در جهان تبدیل کرد. او با دیدگاه خود نشان داد که تقدس، نه یک مفهوم ایستا و محدود به سنت ها، بلکه نیرویی است که در تکامل جهان و انسان نقش اساسی ایفا می کند. از دیدگاه تیار، انسان با درک نقش خود در این فرآیند تکاملی، می تواند مسیری را به سوی تعالی و وحدت با خداوند و طبیعت، طی کند. این رویکرد، بر اهمیت فهم رابطه انسان و طبیعت و تقدس ذاتی آن در مسیر تکامل تاکید دارد.

تیار به صورت نظام مند، در خصوص مفهوم تقدس در طبیعت یک چارچوب نظری منسجم ارائه می کند. او، با بهره گیری از ترکیبی بدیع از یافته های علمی و آموزه های دینی، به دنبال ارائه یک دیدگاه جامع و یکپارچه از جهان و جایگاه انسان در آن بود. محور اصلی این دیدگاه، تاکید بر تقدس ذاتی طبیعت و ارتباط عمیق آن با فرآیند تکامل و آگاهی است. او، با الهام از الهیات مسیحی و یافته های علمی، دیدگاهی نوآورانه درباره تقدس طبیعت ارائه می کند که از جهات متعددی با رویکردهای سنتی متفاوت است. او، با طرح مفاهیمی چون نقطه امگا، نوسفر، و انرژی شعاعی، به دنبال تبیین جایگاه خداوند در فرآیند تکامل و ارتباط انسان با این فرآیند است. از دیدگاه تیار، تکامل، نه یک فرایند صرفاً مادی، بلکه سفری معنوی و روحی به سوی کمال و وحدت با خداوند است.

در اندیشه تیار، انسان به عنوان محور تکامل، نقش مهمی در این فرآیند بر عهده دارد. او، با تاکید بر مفهوم نوسفر، نشان می دهد که آگاهی و شعور انسان، نه تنها محصول تکامل است، بلکه عاملی تعیین کننده در هدایت آن به سوی نقطه امگا نیز به شمار می رود. از سوی دیگر، تیار بر این باور است که طبیعت، دارای قداست ذاتی است و هر پدیده طبیعی، تجلی اسماء و صفات الهی را در خود دارد. در این رویکرد، طبیعت نه تنها یک منبع مادی، بلکه یک فضای معنوی است که فرصت هایی برای رشد معنوی انسان فراهم می کند.

تیار، در تبیین چگونگی تأثیر خداوند در جهان، بر این باور است که خداوند، نه به عنوان یک محرک خارجی و منفصل، بلکه به عنوان نیرویی درونی در فرآیند تکامل عمل می کند که جهان را به سوی کمال هدایت می کند. او مفهوم حرکت درونی را با مفهوم تکامل در علم پیوند داده و نشان می دهد که هر پدیده طبیعی، از جمله انسان، در حال حرکت به سوی نقطه امگا است.

تیار همچنین، بر ضرورت تلفیق علم و دین برای درک عمیق تر جهان و جایگاه انسان در آن تأکید می کند. او، با نقد رویکردهای صرفاً مادی گرایانه و سکولار به جهان، به دنبال ارائه یک دیدگاه جامع و متعادل است که هم یافته های علمی و هم ارزش های معنوی را در نظر بگیرد. تیار، معتقد است که

بحران‌های زیست‌محیطی و معنوی کنونی، نتیجه رویکردی مادی گرایانه به جهان است و با بازگشت به یک نگاه قدسی به طبیعت، می‌توان راه حلی برای این بحران‌ها پیدا کرد.

تیار در ادامه با تاکید بر مفاهیمی چون تکامل، نقطه امگا، نوسفر، و انرژی شعاعی، به ارائه یک دیدگاه جامع و هدفمند از تکامل می‌پردازد. او، تکامل را نه یک فرآیند تصادفی و بی‌هدف، بلکه یک حرکت رو به کمال و وحدت با خداوند می‌داند. تیار معتقد است که در نهایت، تمام موجودات، از جمله انسان، به نقطه امگا خواهند رسید و در آنجا با خداوند متحد خواهند شد. او در این دیدگاه، مفاهیم عرفانی و دینی را با یافته‌های علمی و تکاملی ترکیب کرده و یک دیدگاه منحصر به فرد را ارائه می‌کند.

در نهایت، تیار بر این باور است که برای فهم دقیق‌تر و جامع‌تر جهان، باید از رویکردی فراتر از نگاه صرفاً مادی استفاده کرد و همزمان، به ابعاد ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، و علمی و الهیاتی پدیده‌ها توجه نمود. او معتقد است که با پذیرش این نگاه جامع، می‌توان به درک عمیق‌تری از تقدس طبیعت دست یافت و به سوی آینده‌ای روشن‌تر و متعالی‌تر حرکت کرد. در این مسیر، انسان نه صرفاً یک ناظر بلکه یک بازیگر فعال در فرآیند تکامل و تحقق تقدس طبیعت است.

فصل سوم :

طبیعت به مثابه امر قدسی در نگاه سید

حسین نصر

طبیعت به مثابه امر قدسی در نگاه سید حسین نصر

سید حسین نصر، فیلسوف و متکلم برجسته‌ی ایرانی، در دورانی که شاهد تعارضات شدیدی میان سنت و مدرنیته، دین و علم، و معنویت و مادی‌گرایی بود، تلاش نمود تا با ارائه دیدگاهی سنت‌گرا، راهی برای حل این تناقضات و یافتن تعادلی میان این دو ساحت، ارائه دهد. نصر با درک عمیق از چالش‌های زمانه خود، به دنبال راهی برای رهایی از این تقابل‌ها بود.

نصر، با نقد مدرنیته، و بازگشت به آموزه‌های سنت‌های معنوی، کوشید تا خوانشی نو از دین و معنویت ارائه دهد. او معتقد بود که تنها با بازگشت به سنت‌ها و ارزش‌های معنوی می‌توان بر چالش‌های مدرنیته فائق آمد. در این خوانش نو، انسان، جایگاه خود را در جهان هستی و در نسبت با طبیعت، به‌خوبی درک می‌کند. این دیدگاه، بر اهمیت فهم درست از جایگاه انسان و مسئولیت او در قبال جهان تاکید دارد.

نتیجه‌ی مسیری که نصر پیمود، در بازگرداندن مفهوم تقدس به طبیعت خود را نشان می‌دهد. او با تاکید بر تقدس ذاتی طبیعت، به دنبال رفع بحران‌های زیست‌محیطی و معنوی در جهان معاصر بود. نصر معتقد بود که بدون بازگشت به یک دیدگاه قدسی به طبیعت، امکان حل بحران‌های معاصر وجود ندارد.

در این فصل، به منظور فهم بهتر اندیشه‌های نصر، ابتدا، به بررسی چارچوب نگرش نصر از جمله نگاه او به وجود، معرفت، و ریشه‌ی تقدس، می‌پردازیم. سپس، تأثیر چنین چارچوبی را در نگاه قدسی به طبیعت مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم. در این بخش، هدف اصلی، ترسیم دقیق نقشه راه نصر برای فهم رابطه انسان با طبیعت و قداست آن است.

سید حسین نصر، به عنوان یکی از منتقدان برجسته‌ی مدرنیته، این پدیده را مسبب اصلی بسیاری از مشکلات جهان معاصر، به ویژه بحران محیط زیست، می‌داند. او بر این باور است که تمرکز مدرنیته بر عقل ابزاری و مادی‌گرایی، منجر به انکار ارزش‌های معنوی و بی‌توجهی به جایگاه انسان در نظام هستی شده است. نصر معتقد است که این بی‌توجهی، به نوبه‌ی خود، منجر به تخریب فزاینده‌ی سیاره‌ی زمین و تهدیدی جدی برای بقای حیات بشری شده است. از این دیدگاه، بحران محیط زیست، ریشه در بحران معنوی دارد.

در مقابل این دیدگاه مدرن، نصر بر اهمیت بازگشت به سنت‌های و احیای ارزش‌های دینی تأکید می‌کند. او معتقد است که سنت‌های معنوی، با تأکید بر تعالی معنویت، و ارتباط انسان با عالم قدسی، می‌توانند راه حل‌های مؤثری برای حل معضلات جهان معاصر، از جمله بحران محیط زیست، ارائه دهند. نصر معتقد است که سنت، راهی برای بازگشت به یک دیدگاه جامع و متعادل نسبت به جهان است. نصر، در نگرش سنت‌گرایانه‌ی خود، طبیعت را صرفاً مجموعه‌ای از اشیاء مادی در نظر نمی‌گیرد، بلکه آن را تجلی‌ای از امر قدسی و آیین‌های از نظم الهی در جهان هستی می‌داند. او بر این باور است که انسان، به عنوان جانشین خدا در زمین، وظیفه دارد تا از طبیعت حفاظت کند و با آن، با احترام و فروتنی رفتار نماید. این دیدگاه، بر مسئولیت اخلاقی انسان در قبال طبیعت تأکید می‌کند. نصر، برای حل بحران محیط زیست، راهکارهایی را مبتنی بر آموزه‌های سنت‌های معنوی ارائه می‌دهد. این راهکارها، شامل موارد زیر است:

- **تغییر نگرش به طبیعت:** نصر معتقد است که بحران محیط زیست، ریشه در نگرش انسان به طبیعت دارد. انسان باید طبیعت را نه به عنوان ابزاری برای بهره‌برداری، بلکه به عنوان تجلی‌ای از امر قدسی و آیین‌های از نظم الهی در جهان هستی ببیند. این تغییر نگرش، نیازمند بازگشت به یک دیدگاه معنوی و الهیاتی در خصوص طبیعت است.
- **احیای ارزش‌های معنوی:** نصر تأکید می‌کند که احیای ارزش‌های معنوی، مانند احترام به طبیعت، قناعت، و ساده‌زیستی، می‌تواند به انسان کمک کند تا با طبیعت، در صلح و همزیستی زندگی کند. این ارزش‌ها، به انسان کمک می‌کنند تا از مصرف‌گرایی و مادی‌گرایی افراطی فاصله بگیرد.
- **بازگشت به سنت‌های معنوی:** نصر معتقد است که سنت‌های معنوی، با ارائه راهنمایی‌های اخلاقی و معنوی، می‌توانند به انسان کمک کنند تا در مواجهه با طبیعت، مسئولانه و

خردمندان عمل نمایند. این سنت‌ها، به عنوان یک منبع غنی از حکمت و معنویت، می‌توانند راهگشای انسان در مواجهه با چالش‌های مدرن باشند.

نصر، با ارائه‌ی این دیدگاه، بر اهمیت اندیشه‌های سنت‌گرایانه در عصر حاضر تأکید می‌کند. او معتقد است که اندیشه‌های او، در عصری که بحران محیط زیست به یکی از مهم‌ترین چالش‌های بشریت تبدیل شده است، از اهمیت و اعتبار بالایی برخوردار است. نصر، با نقد مدرنیته و ارائه دیدگاهی سنت‌گرایانه، راه حلی برای حل این بحران ارائه می‌دهد که مبتنی بر احترام به طبیعت، احیای ارزش‌های معنوی و بازگشت به سنت‌های معنوی است. از این دیدگاه، بحران محیط زیست، نه یک مشکل صرفاً علمی و فنی، بلکه یک مشکل معنوی و اخلاقی است که نیازمند راه حلی فراتر از راه حل‌های صرفاً مادی و علمی است.

۲. بخش اول: مبانی نظری

۱-۲ تعریف و تفسیر امر قدسی در نگاه سید حسین نصر

سید حسین نصر، در تفسیر مفهوم "امر قدسی"، آن را با ظهور حقیقت مطلق ابدی در عالم ماده مرتبط می‌داند. از دیدگاه نصر، امر قدسی، واجد ویژگی‌هایی است که آن را از سایر امور مادی متمایز می‌کند. نصر بر این باور است که فهم این ویژگی‌ها، برای درک دقیق تر مفهوم تقدس ضروری است. اولین ویژگی امر قدسی، مطلق بودن آن است. نصر معتقد است که حقیقت مطلق، ورای هرگونه محدودیت زمانی و مکانی قرار دارد و به تعبیری، ازلی و ابدی است. این حقیقت، بنیان و اساس هستی را تشکیل می‌دهد و همه چیز، در پرتو آن، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. از نظر نصر، حقیقت مطلق، منشا همه چیز است.

دومین ویژگی امر قدسی، مقدس بودن آن است. قدسیت، از نظر نصر، به معنای جدایی از عالم ماده و تعلق به عالم معنا است. او معتقد است که امر قدسی، به واسطه‌ی اتصال به حقیقت مطلق، از هرگونه نقص و آلایشی مبرا است و در مرتبه‌ای بالاتر از عالم خاکی قرار دارد. این ویژگی، به امر قدسی نوعی تعالی می‌بخشد.

سومین ویژگی امر قدسی، تجلی آن در عالم ماده است. نصر، بر این باور است که حقیقت مطلق، با وجود مطلق بودن، در عالم ماده نیز ظهور و تجلی پیدا می‌کند. این تجلی، به اشکال مختلفی، از جمله در پدیده‌های طبیعی، آثار هنری، و تجربه‌های عرفانی رخ می‌دهد. نصر، به این ترتیب، نشان می‌دهد که

امر قدسی، محدود به عالم غیر مادی نیست. او معتقد است که در واقع، حقیقت مطلق، وقتی در زمان و مکان تجلی پیدا می‌کند، تقدس شکل می‌گیرد یا به عبارت بهتر، تجلی امر الهی در زمان و مکان، همان امر مقدس نامیده می‌شود. از نظر نصر، عالم ماده، ظرف تجلی حقیقت مطلق است. نصر بر این باور است که ارتباط با وجه قدسی امور در عالم ماده، از طریق سنت امکان‌پذیر است. سنت، از دو طریق، ارتباط با امر قدسی را میسر می‌کند:

سنت، رمز و راز جهان را آشکار می‌کند. سنت، با ارائه ی تفسیری جامع از جهان، به انسان کمک می‌کند تا به لایه‌های عمیق‌تر واقعیت دست یابد و رمز و راز جهان را کشف کند. نصر معتقد است که سنت، حامل حکمت و معرفتی است که می‌تواند انسان را در فهم عمیق‌تر جهان یاری کند.^۱

سنت، نظم و انسجام به زندگی می‌بخشد. سنت، با ارائه چارچوبی برای زندگی، به انسان کمک می‌کند تا نظم و انسجام را در زندگی خود برقرار کند و به آرامش و سکون دست یابد. نصر بر این باور است که سنت، یک راهنمای عملی برای زندگی است که می‌تواند به انسان آرامش و معنا ببخشد.

نصر، در ادامه، بر این نکته تأکید می‌کند که هر نوع مواجهه با اشیاء عالم ماده، فارغ از توجه به جنبه‌ی قدسی آن‌ها، نه تنها دور از حقیقت آن‌ها، بلکه مضر به حال خود انسان خواهد بود. به عبارت دیگر، نصر معتقد است که رویکرد صرفاً مادی به جهان، منجر به گم‌گشتگی و دور شدن از حقیقت و همچنین ضرر رساندن به انسان می‌شود.

نصر، با اشاره به تمنای امر قدسی در انسان، بر این باور است که این تمنا، از طرفی ریشه در نیاز به مواجهه ی درست با حقیقت در عالم ماده دارد و از طرفی دیگر، از نیازهای معنوی انسان نشأت می‌گیرد. نصر معتقد است که آگاهی از واقعیت ابدی و تغییرناپذیر الهی در انسان، چنین نیازی را شکل داده و انسان نیز، برای پاسخ به این نیاز، تمنای امر قدسی را دارد. این دیدگاه، نشان می‌دهد که انسان فطرتاً به دنبال حقیقت و معنویت است.

نصر، با پذیرش دیدگاه خود، مبنی بر ظهور حقیقت مطلق ابدی (امر قدسی) در عالم ماده، ضرورت بازخوانی جهان با نگاهی نو را به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌کند. او معتقد است که در این بازخوانی، جهان، نه صرفاً مجموعه‌ای از اشیاء و پدیده‌های مادی، بلکه تجلی‌گاهی از امر قدسی و مملو از رمز و راز و معنا خواهد بود. از دیدگاه نصر، با عبور از ظواهر مادی و توجه به وجه قدسی امور، می‌توان به لایه‌های عمیق‌تر واقعیت دست یافت و به درک عمیق‌تری از جهان و جایگاه انسان در آن رسید. علاوه بر این، نصر بر این باور است که با در نظر گرفتن امر قدسی، تناسب‌های جدیدی در روابط انسان با خود، با دیگران، و با طبیعت تعریف خواهد شد. این تناسب‌ها، بر اساس تعالیم و آموزه‌های سنت، به

^۱Nasr, *Islamic Art and Spirituality*, p. ۱۲۷

انسان در دستیابی به سعادت و تعامل درست با طبیعت کمک می‌کند. نصر در نهایت بر این باور است که بازخوانی جهان از منظر امر قدسی نه تنها لازم، بلکه برای رسیدن به سعادت ضروری است.^۱

۲-۲ تعریف سنت

سید حسین نصر، در تبیین مفهوم سنت، آن را به معنای حقایق و اصول با سرچشمه‌ی الهی تعریف می‌کند که برای هدایت و راهنمایی بشر نازل شده‌اند. از دیدگاه نصر، این پیام‌ها، از طریق فرستاده‌های الهی یا همان پیامبران، همراه با کارکرد مشخص‌شان در زندگی، در اختیار انسان قرار می‌گیرند. نصر معتقد است که سنت، نه تنها شامل آموزه‌های نظری بلکه شامل کاربردهای این حقایق و اصول الهی در ابعاد مختلف زندگی انسان، همچون اجتماع، هنر، و علوم نیز می‌شود. به عبارت دیگر، سنت، چارچوبی جامع برای زندگی انسان است که هم بر جنبه‌های نظری و هم بر جنبه‌های عملی زندگی تمرکز دارد. نصر، در بررسی مفهوم سنت، دو جنبه را از یکدیگر تفکیک می‌کند: جنبه‌ی نخست، حقایقی با سرمنشأ الهی است که از جانب خداوند، در مرحله‌ی ظهور اولیه‌ی دین، در اختیار بشر قرار می‌گیرند. این حقایق، از طریق دین و پیروان آن، و تمدن‌هایی که این حقایق به دستشان رسیده است، به نسل‌های بعدی منتقل می‌شوند. جنبه دوم، کاربرد و تجلی این حقایق در ساحت‌های مختلف زندگی است. از این منظر، نصر معتقد است که هرچند دین قلب سنت است، اما تمام آن نیست. بلکه سنت، خود را به تمام عرصه‌های فرهنگ تسری می‌دهد. از این رو، سخن از هنر سنتی، علم سنتی، معماری سنتی، موسیقی سنتی، و لباس سنتی، بی‌راه نبوده و بیانگر نمود گسترده‌ی تجلی فرهنگ، در ارتباط با زندگی انسان است. این رویکرد، نشان می‌دهد که سنت، یک پدیده جامع و فراگیر است که تمام ابعاد زندگی انسان را در بر می‌گیرد. نصر در نگاهش به این مقوله، سخن از سنت اولیه می‌گوید؛ منشایی که تمام سنت‌ها ریشه در آن دارند. او معتقد است که یک کهن‌الگوی تغییرناپذیر و جاودانه وجود دارد که همه‌ی سنت‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند. نصر بر این باور است که زمانی که هنوز بهشت و زمین متحد بودند، انسان نخستین یا همان کهن انسان، مستقیماً به وسیله‌ی سنت اولیه، از نظر فکری و روحی، روشن شد. این رویکرد، بر وحدت و یکپارچگی سنت‌ها در طول تاریخ تأکید می‌کند. نصر، با تأکید بر این نکته که تعلق به سنت، صرفاً دلبستگی به گذشته نیست، ریشه‌ی آن را در حکمتی می‌داند که ورای سنت متبلور می‌شود. او معتقد است که نگاه درست انسان به وجود خود، طبیعت و جهانی که در آن زندگی می‌کند، از طریق این حکمت، به انسان منتقل می‌شود. نصر بر این باور است که هر قدر انسان به این حکمت، تعلق خاطر بیشتری داشته باشد، از منظر درست‌تری به طبیعت و انسان نگاه کرده و تعامل درست‌تری با آن‌ها خواهد داشت. او همچنین معتقد است که رسیدن به کمال، جز از طریق این حکمت ممکن نیست. در این رویکرد، حکمت، ابزاری برای فهم درست جهان و رسیدن به کمال است. نصر، در کنار کارکرد ایجابی سنت، به کارکرد سلبی آن نیز اشاره می‌کند. او معتقد است که تنها از ورای حقایق و اصولی که انسان از طریق سنت دریافت می‌کند، امکان تشخیص ضعف‌ها، کاستی‌ها، و خطاهای

^۱Nasr, *Islamic Art and Spirituality*, p. ۱۱۰-۱۱۱

جهان‌بینی مدرن وجود دارد. از دیدگاه نصر، تأثیرات ناشایست نگاه مدرن، بدون نگاه از زاویه‌ی سنت به مدرنیسم، قابل تشخیص نیست.^۱ سنت به عنوان یک منبع معرفتی، امکان نقد و ارزیابی مدرنیته را فراهم می‌کند. نصر، با تأکید بر منشأ الهی سنت، بر این باور است که آموزگاران سنت، پیامبران هستند و سنت، انسان را به ورای عالم ماده هدایت می‌کند. او معتقد است که دین، جزئی از سنت است و در سنت، انسان برای شناخت و گرایش، متکی به خود نیست، بلکه به منشایی ماورایی متصل است. نصر تخطی از سنت را موجب از خودبیگانگی در انسان می‌داند. نصر معتقد است که او، نظام فکری نوینی را بنیان ننهاده، بلکه مدرنیته باعث شده که چارچوب سنت به فراموشی سپرده شود. نصر، خود را احیاگر آموزه‌های فراموش شده‌ی سنت می‌داند و بر این باور است که انسان باید رجوعی دوباره به این آموزه‌ها داشته باشد. در واقع، نصر، مدرنیته را به مثابه پرده‌ای در مقابل حقیقت تعبیر می‌کند؛ پرده‌ای که بین انسان و سبک زندگی درست مانع ایجاد کرده است. این دیدگاه، بر ضرورت بازگشت به سنت برای رسیدن به حقیقت و زندگی درست تأکید دارد.

۳. بخش دوم: تحلیل و تفسیر دیدگاه سید حسین نصر

۳-۱ معرفت و فهم طبیعت:

نصر، در بررسی مبانی معرفت و فهم طبیعت، بر این باور است که برای دستیابی به درکی عمیق از حقیقت، شناخت دو عنصر محوری ضروری است: حقیقت متافیزیکی و گرایش و تحقق معنوی. این دو عنصر، در واقع، دو پایه اساسی در نظام معرفت شناختی نصر هستند که به واسطه آنها، انسان می‌تواند به فهمی جامع از هستی دست یابد. حقیقت متافیزیکی: نصر معتقد است که جهان، بر پایه‌ی حقیقتی متافیزیکی بنا شده است که فراتر از تجربه‌ی حسی و فهم بشری قرار دارد. این حقیقت، که از آن به عنوان "امر قدسی" نیز تعبیر می‌شود، بنیان و اساس تمام موجودات و پدیده‌ها است و درک آن، کلید فهم جهان و تقدس آن است. از نظر نصر، جهان مادی، صرفاً تجلی و نمودی از این حقیقت متعالی است. این دیدگاه، بر وجود یک اصل ماورایی و فراتر از جهان مادی تأکید دارد. گرایش و تحقق معنوی: نصر بر این باور است که انسان، به طور ذاتی، گرایشی به سوی معنویت و تعالی دارد. این گرایش، که از فطرت الهی انسان سرچشمه می‌گیرد، انسان را به سوی حقیقت متافیزیکی رهنمون می‌کند. تحقق این گرایش، در پرتو مناسک، نمادها، و سایر معانی که از طریق وحی در اختیار انسان قرار گرفته، امکان‌پذیر می‌شود. نصر معتقد است که وحی، منبع اصلی هدایت انسان در مسیر دستیابی به حقیقت است. نصر، برای فهم جهان، از روش‌شناسی‌ای خارج از چارچوب مدرنیته استفاده می‌کند. این روش‌شناسی، بر پایه‌ی سنت و آموزه‌های وحیانی استوار است و به دنبال کشف حقیقت متافیزیکی و معنای زندگی است.

^۱Nasr, *Knowledge and the Sacred*, pp. ۶۶-۶۷

نصر، بر این باور است که روش های مدرن، به دلیل محدود شدن به حوزه مادی، از درک ابعاد عمیق تر و معنوی هستی ناتوانند. در چارچوب این روش شناسی، مناسک، نمادها، و سایر معانی ای که از طریق وحی در اختیار انسان قرار گرفته اند، به عنوان منبع اصلی برای درک جهان، محوریت می یابند. نصر معتقد است که این عناصر، دریچه ای به سوی حقیقت متافیزیکی، معنای زندگی، و درک تقدس در طبیعت هستند.^۱

در واقع، سنت، به عنوان واسطه ای بین انسان و حقیقت عمل می کند. نصر بر این باور است که برای فهم صحیح طبیعت، باید به فراتر از مشاهدات صرفاً حسی و عقل ابزاری پرداخت و به جنبه های معنوی و قدسی آن توجه نمود. او معتقد است که رویکرد مدرن به جهان، با تقلیل دادن طبیعت به مجموعه ای از اشیاء مادی، از درک عمیق تر و جامع تر آن، ناتوان است. از دیدگاه نصر، درک کامل طبیعت، بدون درک حقیقت متافیزیکی و ابعاد معنوی آن، غیرممکن است. او با رویکرد سنت گرایانه خود، بر اهمیت بازگشت به ریشه ها و ارزش های معنوی در فهم جهان تاکید می کند.

نصر، با این رویکرد، نشان می دهد که شناخت جهان، تنها از طریق روش های علمی صرف امکان پذیر نیست، بلکه نیازمند یک رویکرد جامع است که هم به جنبه های عقلانی و هم به جنبه های معنوی آن توجه کند. او معتقد است که سنت، با ارائه ی یک چارچوب معرفتی جامع، انسان را در دستیابی به درک عمیق تر و جامع تری از جهان و تقدس آن یاری می کند. به عبارتی دیگر، رویکرد نصر، بر پیوند دانش و ایمان برای دستیابی به حقیقت تاکید دارد.

۱-۳-۱ تعریف معرفت

نصر، در تبیین مفهوم معرفت، بر این نکته تأکید می کند که مقدمه ی هر تعریفی از معرفت، وجود معنادار است. از دیدگاه نصر، وجود، نه یک مفهوم برساخته ی ذهن انسان، و نه حقیقتی بی معنا برای انسان است. نصر با پذیرش پیچیدگی مفهوم وجود معتقد است که انسان، به طور ذاتی، نسبت به آن، واجد درک و فهم است. این درک، ریشه در فطرت و ذات انسانی دارد. نصر، وجود را در اصل، یک حقیقت بنیادین می داند و بر این باور است که هر آنچه وجود دارد، به دلیل وجود خودش، معنا می یابد. از نظر او، معرفت نیز، از این قاعده مستثنی نیست و باید در پرتو وجود، تفسیر شود. به عنوان مثال، یک گل، به دلیل وجود خودش، معنا دارد، اما این معنا، به سختی قابل فهم است. برای فهم معنای وجود گل، باید به ویژگی های آن، مانند رنگ، بو، شکل و ... توجه کرد؛

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, pp . ۶۸-۶۹

این ویژگی‌ها، با هم ترکیب می‌شوند تا معنای کلی وجود گل را شکل دهند. این دیدگاه، نشان می‌دهد که هر موجودی به واسطه وجودش دارای معناست اما این معنا برای انسان به صورت پیچیده و قابل تفسیر است. تیار، در تبیین ماهیت و چیستی معرفت، به دیدگاه رئالیست‌ها اشاره می‌کند. از دیدگاه یک رئالیست که به وجود واقعیت در جهان خارج، مستقل از ذهن انسان باور دارد، ساده‌ترین بیان از چیستی معرفت، تطابق تصورات ذهنی با واقعیت امر خارجی است. به عنوان مثال، اگر شخصی، در حال دیدن یک درخت باشد، شناخت او از درخت درست زمانی است که تصورات و ذهنیت او، با واقعیتی که در محیط اطراف او وجود دارد، هم‌خوانی داشته باشد. به عبارت دیگر، شناخت او از درخت، درست زمانی است که تصورات او از درخت، با ویژگی‌های واقعی درخت در جهان خارج از ذهن او، مطابقت داشته باشد.^۱

این دیدگاه، بر اهمیت واقعیت خارجی و تطابق ذهن با آن تأکید می‌کند. از زاویه دید شناخت سنت محور، معرفت، مقید به دو قید است: قید نخست، استعداد معرفتی و قید دوم، الهیات معرفتی. به عبارت دیگر، از این دیدگاه، تطابق صورت ذهنی و واقعیت خارجی، تنها با تحقق این دو قید ممکن می‌شود. استعداد معرفتی، مرتبط با قابلیت انسان برای درک واقعیت است؛ و الهیات معرفتی، با مفهومی از خداوند به عنوان منبع سازنده‌ی واقعیت و معرفت برای انسان، در ارتباط است. نصر با این دو قید نشان می‌دهد که معرفت صرفاً حاصل تجربه و تطابق ذهن با واقعیت خارجی نیست بلکه عوامل متافیزیکی نیز در آن نقش دارند. نصر، بر این باور است که هرچند از طریق شناخت معمول عقلی و در پرتو رئالیسم، امکان معرفت وجود دارد، اما نباید به این سطح از معرفت امور، بسنده کرد.

او معتقد است که سنت، در خصوص معرفت، ادعای افق‌گشایی دارد. بدین معنا که سنت، راهی را برای شناخت و معرفت به انسان معرفی می‌کند، تا بتواند تأثیر این قیود (محدودیت‌های ذهن) بر معرفت انسان را کاهش دهد و یا از بین ببرد. این ادعا، نشان می‌دهد که سنت مدعی ارائه یک روش برتر برای معرفت است. نصر، با مقایسه‌ی نگاه رئالیسم و سنت به معرفت، به یک نکته‌ی ظریف اشاره می‌کند: رئالیسم، به وجود واقعیت مستقل از ذهن انسان باور دارد، اما نمی‌تواند نقش ذهن را در معرفت به این واقعیت خارجی انکار کند. از این رو، شناخت از خارج، بر اساس واقعیتی است که در ذهن وجود دارد. حال آنکه، در سنت، شناخت بر اساس واقعیتی است که در خود امر خارجی وجود دارد و ذهن، در این میان، نقشی ندارد و بنابراین، محدودیتی به شناخت اعمال نمی‌کند. این تفاوت، نشان می‌دهد که رویکرد سنت، با تأکید بر واقعیت ذاتی اشیاء، از محدودیت‌های ذهن فراتر می‌رود.

بر اساس این دیدگاه، واقعیت‌هایی که در جهان وجود دارند، به صورت مستقل از ذهن انسان هستند و شناخت او از آن‌ها، بر اساس ویژگی‌های واقعی آن‌ها شکل می‌گیرد، نه بر اساس ویژگی‌هایی که در ذهن او وجود دارد. به عبارت دیگر، شناخت انسان از واقعیت‌ها، بر اساس واقعیتی است که در خود واقعیت وجود دارد، نه بر اساس واقعیتی که در ذهن او وجود دارد. این دیدگاه، بر اهمیت واقعیت ذاتی اشیاء در فرآیند شناخت تأکید دارد. در نهایت، نصر بر این باور است که طبیعت، به عنوان مجموعه‌ای از

^۱Nasr, *Knowledge and the Sacred*, pp. ۳۱-۳۲

واقعیت‌های مستقل از ذهن انسان، واجد ویژگی‌هایی است که شناخت انسان از آن‌ها، بر اساس واقعیت ذاتی آن‌ها شکل می‌گیرد. این ویژگی‌ها، مبنای تقدس طبیعت، در بعد معرفت‌شناسانه‌ی این نگاه است. نصر معتقد است که با شناخت واقعیت ذاتی اشیاء، می‌توان به درک عمیق‌تری از تقدس طبیعت رسید.

۲-۱-۳ توجه به نقش فاعل شناسا در دستیابی به معرفت

نصر، در تبیین فرآیند دستیابی به معرفت، بر نقش اساسی فاعل شناسا در فهم جهان تأکید می‌کند. او معتقد است که بدون درک صحیح از فاعل شناسا، رسیدن به درکی درست از حقیقت معرفت، امکان‌پذیر نیست. در این میان، نصر بر اولویت روح، به عنوان مرکزی‌ترین بخش وجود انسان، تأکید می‌کند. از دیدگاه او، روح، جوهر و حقیقت انسان است و سایر اجزای وجود انسان، مانند بدن، در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار دارند. این دیدگاه، بر برتری و اولویت جنبه‌های معنوی و روحانی انسان نسبت به جنبه‌های مادی تأکید دارد.

نصر بر این باور است که آگاهی انسان، به عنوان منبعی برای شناخت و فهم جهان، بازتاب و انعکاس آگاهی الهی است. او معتقد است که روح انسان، به عنوان جزیی از وجود الهی، نور الهی را به دنیای مادی منتقل می‌کند و این نور الهی، به عنوان منبعی از آگاهی، در انسان برای شناخت و فهم حقیقت متافیزیکی و گرایش به تحقق معنوی، ضروری است. این دیدگاه، بر ارتباط مستقیم آگاهی انسان با منشا الهی آن اشاره می‌کند. نصر، برای اثبات اولویت روح، به چند دلیل اشاره می‌کند: روح، جوهر و حقیقت انسان است؛ نصر معتقد است که روح، بر خلاف بدن، فنا ناپذیر است و پس از مرگ نیز، به حیات خود ادامه می‌دهد. این ویژگی، بر برتری و جاودانگی روح نسبت به بدن مادی دلالت دارد. روح، منبع آگاهی انسان است: از نظر نصر، آگاهی، از ویژگی‌های ذاتی روح است و بدون روح، آگاهی وجود نخواهد داشت. این استدلال، روح را منشا اصلی آگاهی در انسان می‌داند. روح، انسان را به سوی حقیقت و معنویت رهنمون می‌کند: نصر بر این باور است که روح، فطرت الهی انسان را حفظ می‌کند و او را به سوی حقیقت متافیزیکی و تحقق معنوی هدایت می‌کند.^۱

این دیدگاه، بر نقش روح در هدایت انسان به سوی کمال و تعالی تأکید دارد. نصر، با این استدلال‌ها، بر این نکته تأکید می‌کند که روح، به عنوان مرکزی‌ترین بخش وجود انسان و منبع آگاهی او، نقشی اساسی در فهم جهان و گرایش به تحقق معنوی ایفا می‌کند. او معتقد است که اثبات اولویت روح، با توجه به نقش اساسی آن در شناخت و فهم جهان، الهی بودن منبع آگاهی و جایگاه والای آن در وجود

^۱Nasr, *The Essential Seyyed Hossein Nasr*, pp. ۲۸-۲۹

انسان، ضرورتی انکارناپذیر است. به این ترتیب، شناخت درست از روح، به منزله درک درست از ماهیت انسان است. نصر، با تاکید بر این رویکرد، بر این باور است که نتیجه این رویکرد، دستیابی به حقیقتی است که ذاتی روح انسان است. از دیدگاه نصر، تحقق این حقیقت، به صورت عملی، منجر به چیزی می‌شود که او آن را معرفت می‌خواند. او معتقد است که مسیر معرفت، از درون انسان آغاز می‌شود و در واقع، معرفت، نتیجه‌ی یک بازگشت به خود و درک و فهم حقیقت برای انسان است. در این دیدگاه، انسان نه صرفاً دریافت کننده منفعل معرفت، بلکه فاعل فعال در فرایند دستیابی به آن است.

۳-۱-۳ ارتباط معرفت و دین

سید حسین نصر، در تبیین منابع معرفت و فهم جهان، به مفهوم وحی به عنوان یک نوع شناخت الهی اشاره می‌کند که از طریق آن، انسان به دانشی از معارف الهی و ماهیت الهی دست پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، وحی، به انسان کمک می‌کند تا به معرفتی مبتنی بر حقیقت الهی و آموزه‌های دینی دست یابد. نصر، بر این باور است که وحی، منبعی بی‌بدیل برای شناخت حقایق ماورایی است.

نصر معتقد است که زمینه‌ی مشترک همه‌ی ادیان، که با کنار زدن نقاط افتراق آشکار می‌شود، در واقع، همان مصداق حکمت درونی است که در ذات انسان ریشه دارد. از دیدگاه نصر، همه‌ی ادیان، این جنس از معرفت را در درون خود دارند. او بر این باور است که حکمت و معرفت، گوهر مشترک تمام ادیان است. نصر، بر این نکته تاکید می‌کند که این حکمت و معرفت، تلفیق اندیشه‌های فلسفی فیلسوفان مکاتب مختلف بشری در طول تاریخ نیست؛ چرا که چنین ادعایی، از اساس، با وجود یک حقیقت مشترک ساری و جاری در طول تاریخ، در تنافی است.

نصر معتقد است که حکمت و معرفت، یک منشا الهی دارد و صرفاً محصول اندیشه‌های بشری نیست. تاکید بر این نکته، از آن جهت حائز اهمیت است که مسیر دستیابی به حقیقت معرفت در نگاه نصر، را از مسیر مدرن معرفت جدا می‌کند. در مسیر نصر، رسیدن به معرفت از طریق عقل، باید در چارچوب معنویت باشد و عقل به تنهایی، برای دستیابی به حقیقت کافی نیست. نصر، بر این باور است که ارتباط معرفتی که از طریق وحی آشکار می‌شود، با معرفت دینی بسیار وثیق است.^۱

در واقع، معرفت دینی، محکی برای راستی آزمایی معرفتی است که انسان از طریق عقل به آن می‌رسد. به عبارت دیگر، معرفت عقلی باید با آموزه‌های دینی سنجیده شود. نصر معتقد است که زبان این حکمت، نمادگرایی است؛ یعنی انتقال به دیگری، تنها از طریق نمادها، امکان‌پذیر است. او معتقد است که زبان نمادها، زبان فطری انسان برای بیان حقایق متعالی است. نصر تاکید می‌کند که در دل هر دین، در پسِ ظواهر دین، یک حقیقت واحد وجود دارد که همان حکمت و معرفت است. او بر این باور است که باید به دنبال این گوهر بود.

^۱Nasr, *Knowledge and the Sacred*, pp. ۲۴۲-۲۴۳

نصر معتقد است که در مسیری که حقیقتِ فطریِ انسان دانسته شده و دستیابی به آن برای انسان، نه تنها ممکن، بلکه ضروری تلقی می‌شود، دین بار دیگر به عرصه‌ی زندگی انسان باز می‌گردد. نصر بر این باور است که در این مسیر، دین به عنوان منبعی سرشار از حکمت و معرفت، نقشی حیاتی در هدایت انسان به سوی تعاملِ درست با طبیعت ایفا می‌کند. از نظر نصر، دین، نقشی اساسی در راهنمایی انسان به سوی حقیقت و کمال دارد.

۴-۱-۳ سیر باطنی برای رسیدن به حقیقت معرفت

سید حسین نصر، در تبیین مفهوم حقیقت، دو جنبه‌ی قابل تفکیک را برای آن قائل است: از یک سو، ذاتِ غیرشخصی حقیقت، و از سوی دیگر، جنبه‌ی شخصی آن، که مؤمنان هر دین، معمولاً آن را با خداوند این‌همان می‌دانند. نصر با این تفکیک، به دنبال نشان دادن این است که حقیقت، هم دارای یک بعد انتزاعی و کلی و هم دارای یک بعد عینی و شخصی است. نصر، در بررسی این دو جنبه، به این نکته اشاره می‌کند که در نگاه اول به ادیان، این بعدِ شخصی است که پرنگ می‌شود. اما، بعدِ غیرشخصی، تنها در سیر باطنی یک دین، خود را نشان می‌دهد.

لذاست که کنار زدنِ پرده‌ها یا حجاب‌ها، یا تکثرها، تأکیدی است که در مکتبِ حکمتِ جاودان، بسیار به چشم می‌خورد. این رویکرد، بر اهمیت توجه به لایه‌های عمیق تر و باطنی ادیان تأکید می‌کند. از این زاویه است که مکاتبی مانند صوفی‌گری، کابالا، و رویکردهایی همچون رویکردِ مایستر اکهارت و آنجلیوس سلیسیوس به دین، در حکمتِ جاودان، مورد توجه قرار گرفته است. این عرفا و مکاتب، بر اهمیت تجربه مستقیم و شهودی حقیقت، و فراتر رفتن از ظواهر تأکید دارند. بر اساس این دیدگاه، خدا، به عنوان حقیقتِ نهایی، به طور همزمان، هم ذات و هم شخص است؛ هم هستی است و هم فوق هستی. این توصیف، نشان می‌دهد که خداوند هم دارای صفات و هم فراتر از تمام این صفات است.

نصر، در توصیف این وضعیت، این‌گونه می‌نویسد: "خدا واقعیت است، در مقابل هر آنچه واقعیت به نظر می‌رسد. امرِ مطلق است، در مقابل هر امر نسبی. نامحدود است، در مقابل هر محدود. اصلی یگانه و واحد است، با تجلیات متکثر. قدیمی است که هر چیز، در مقایسه با او حادث است. جوهری است که هر صورت، برای تحقق به آن نیاز دارد. یگانه است که در ورای هر هستی قرار دارد. در مقامِ ذات، یگانه است، اما در مقامِ تجلی، کثرات ناشی از اوست. تنهایی است که در عینِ واحد بودنِ هستی، همه‌ی چیز از اوست. وجهِ ثابت، متعلق به اوست و ورای آن، هر چه هست، در حال تغییر است. نقطه‌ی آغاز و پایان، هم اوست." این توصیف نصر، نشان دهنده ناتوانی زبان در بیان کنه ذات الهی است.^۱

نصر بر این باور است که این شیوه‌ی صحبت کردن، در خصوص حقیقتِ نهایی ضروری است. حقیقتی که انسان، هرگز کنه آن را درک نمی‌کند، اما بدونِ درک هم از آن نیست. او معتقد است که نوعِ رابطه‌ی انسان با این حقیقت، به نحوی است که جز از طریقِ توصیفاتِ از این قبیل، نمی‌توان در خصوصش سخن گفت. به عبارت دیگر، نصر معتقد است که حقیقت الهی، فراتر از فهم عقلانی بشر است و تنها می

^۱Nasr, *Knowledge and the Sacred*, p. ۶۳

توان به طور نسبی و از طریق زبان نمادین، از آن سخن گفت. این دیدگاه، بر ناتوانی زبان بشری در بیان کنه ذات الهی و لزوم توجه به زبان نمادین تاکید دارد.

۵-۱-۳ نگاه مدرن مانع اصلی معرفت حقیقی

دوران مدرن، شاهد دگرگونی‌های عظیمی در عرصه‌ی معرفت‌شناسی و جستجوی حقیقت بوده است. فلاسفه‌ی این دوران، با رویکردی انتقادی به مبانی سنتی معرفت، به دنبال یافتن راه‌های جدیدی برای دستیابی به شناختی یقینی و قابل اعتماد بودند. این تحول، در واقع، ناشی از تردید در روش‌های سنتی و تلاش برای یافتن رویکردهای نوین در حوزه معرفت بود.

در این سفر پرماجرا، دیدگاه‌های متفاوتی ظهور کردند که در این میان، دیدگاه دکارت از اهمیت خاصی برخوردار است:

رنه دکارت: دکارت، فیلسوف فرانسوی قرن هفدهم، با تأکید بر عقل خودبنیاد، معتقد بود که می‌توان با اتکا به قدرت تفکر و استدلال، به یقینی مطلق در مورد وجود خود و سایر حقایق دست یافت. دکارت، با اتکا به اصل شک، هرگونه معرفتی را که مبتنی بر تجربه حسی یا باورهای سنتی بود، به چالش کشید. او، با طرح این ایده که "تنها با شک کردن در تمام باورها، می‌توان به یقینی مطلق دست یافت"، به دنبال یافتن یک نقطه اتکای قطعی برای دستیابی به حقیقت بود. دکارت، با تمرکز بر خود به عنوان نقطه‌ی آغازین معرفت، به تأمل در افکار و تجربیات خود پرداخت. در این تأملات، او به این نتیجه رسید که تنها چیزی که نمی‌توان در مورد آن شک کرد، وجود خود اوست ("من می‌اندیشم، پس هستم").

دیدگاه دکارت به معرفت، پیامدهای متعددی به همراه داشت که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

دشواری در اثبات یقین مطلق: رویکرد دکارت به یقین، مبتنی بر استدلال‌های عقلی بود. اما با وجود تلاش‌های فراوان دکارت، منتقدان او معتقدند که دستیابی به یقینی مطلق، از طریق استدلال‌های عقلی صرف، امری غیرممکن است و استدلال‌های عقلی نمی‌توانند به تنهایی منشا یقین باشند.

بی‌توجهی به نقش تجربه: دکارت در رویکرد خود به معرفت، نقش تجربه‌ی حسی را در کسب معرفت، نادیده گرفته است. در واقع او، تجربه حسی را عاملی برای ایجاد خطا و ابهام می‌دانست. این امر، یکی از نقاط ضعف اصلی دیدگاه دکارت تلقی می‌شود. زیرا تجربه حسی، یک منبع مهم برای کسب معرفت از جهان پیرامون ما محسوب می‌شود.

محدودیت در شناخت جهان: یقینی که دکارت از طریق عقل خودبنیاد به دست می‌آورد، تنها به وجود خود او محدود می‌شود و شناخت جهان خارج را شامل نمی‌شود. این محدودیت، یکی دیگر از پیامدهای دیدگاه دکارت است که به جدایی بین ذهن و جهان خارجی منجر می‌شود.^۱

نصر با اشاره به این نکات بر این باور است که نگاه دکارت به معرفت، منجر به تفسیری از طبیعت می‌شود که اساساً عقلانی، مکانیکی است. در این تفسیر:

طبیعت: مجموعه‌ای از قوانین و نظم‌های ریاضی است که می‌توان با عقل آن‌ها را شناخت. این دیدگاه، طبیعت را به عنوان یک نظام ریاضی و قابل پیش بینی در نظر می‌گیرد.

جانوران: ماشین‌های پیچیده‌ای هستند که فاقد هرگونه شعور و احساس هستند. در این دیدگاه، جانوران، صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از مکانیسم‌های مادی در نظر گرفته می‌شوند.

انسان: موجودی است که از دو جوهر: عقل و جسم تشکیل شده است. عقل انسان، او را از سایر موجودات متمایز می‌کند و به او امکان می‌دهد تا بر طبیعت مسلط شود. در این دیدگاه، عقل، عامل برتری انسان و منشا قدرت او بر طبیعت است.

در ادامه‌ی بررسی تحولات معرفت‌شناسی در دوران مدرن، در تقابل با دیدگاه دکارت، به آرای دو فیلسوف برجسته‌ی دیگر، یعنی دیوید هیوم و ایمانوئل کانت می‌پردازیم که هر کدام، رویکردی متمایز در فهم حقیقت و شناخت جهان ارائه کرده‌اند: دیوید هیوم: هیوم، فیلسوف انگلیسی، در مقابل دکارت، تجربه‌ی حسی را یگانه منبع معرفت می‌دانست و استدلال می‌کرد که تمام دانش ما، از طریق تجربه‌ی حواس ما به دست می‌آید. هیوم، با نقد مفهوم علیت، معتقد بود که ما هیچ تجربه‌ی مستقیمی از علیت نداریم و تنها، توالی زمانی رویدادها را مشاهده می‌کنیم. او همچنین، با نقد مفهوم استقراء، بر این باور بود که استقراء، روشی نامعتبر برای کسب معرفت است، زیرا هیچ تجربه‌ی واحدی، نمی‌تواند معرفتی یقینی در مورد آینده به دست دهد.

دیدگاه هیوم بر تجربه گرایی محض و محدودیت‌های عقل در فهم جهان تاکید می‌کند. دیدگاه هیوم به معرفت، پیامدهای متعددی به همراه داشت که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نادیده گرفتن نقش عقل: هیوم، در رویکرد خود، نقش عقل در پردازش اطلاعات و شکل‌گیری معرفت را نادیده گرفته است. او صرفاً بر داده‌های تجربی تاکید می‌کند و به ظرفیت عقل در فهم و پردازش این داده‌ها توجهی نمی‌کند.

^۱Descartes, *Discours de la méthode*, pp. ۱۵-۱۸

دشواری در تبیین مفاهیم انتزاعی: دیدگاه هیوم، در تبیین مفاهیم انتزاعی، مانند مفاهیم ریاضی و اخلاقی، با چالش‌های جدی روبرو است. از آنجایی که این مفاهیم قابل تجربه حسی نیستند، نمی‌توان آنها را در چارچوب دیدگاه هیوم تبیین نمود.^۱

نسبیت معرفت: دیدگاه هیوم، معرفت را امری نسبی و وابسته به تجربه‌ی حسی می‌داند، که می‌تواند به سلب یقین از معرفت بشری منجر شود. از این منظر، هیچ شناخت یقینی و مطلق وجود ندارد و تمام شناخت‌ها، وابسته به تجربه شخصی افراد است. نگاه هیوم به معرفت، منجر به تفسیری از طبیعت می‌شود که تجربی، نسبی، و بدون غایت است.

در این تفسیر: طبیعت: مجموعه‌ای از پدیده‌های مرتبط است که از طریق تجربه‌ی حسی، قابل مشاهده و تفسیر است. در این دیدگاه، طبیعت صرفاً مجموعه‌ای از رویدادها است که قابل تجربه است. قوانین طبیعت: تعمیم‌هایی از تجربه‌های حسی هستند که می‌توانند در آینده تغییر کنند. این قوانین، قطعی و تغییرناپذیر نیستند.

انسان: موجودی است که از طریق تجربه‌ی حسی، با طبیعت تعامل برقرار می‌کند و دانش خود را از طبیعت، به واسطه‌ی این تعاملات، به دست می‌آورد. در این دیدگاه، انسان صرفاً یک موجود تجربه‌گراست که از طریق حواس با طبیعت ارتباط برقرار می‌کند. در این نگاه، تعامل انسان با طبیعت، بر اساس تجربه‌ی حسی شکل می‌گیرد و انسان، از طریق حواس خود، با طبیعت تعامل برقرار کرده و دانش خود را از طبیعت، به واسطه‌ی این تعاملات، به دست می‌آورد. در این چارچوب، بدیهی است که تقدس طبیعت، نه قابل درک و نه معقول است. هیوم با رویکرد تجربه‌گرایانه خود، امکان درک و فهم معنوی از طبیعت را منتفی می‌داند. ایمانوئل کانت: کانت، فیلسوف آلمانی، با نقد دیدگاه‌های دکارت و هیوم، معتقد بود که انسان قادر به شناخت ذات اشیاء نیست و تنها می‌تواند پدیده‌ها را که در ذهن او ظاهر می‌شوند، بشناسد.

به نظر کانت، فرآیند شناخت، با دریافت اطلاعات از طریق حواس آغاز می‌شود. این اطلاعات، ماده‌ی خام شناخت را تشکیل می‌دهند. سپس، ذهن انسان، با اعمال قالب‌های ذهنی مانند زمان و مکان، به این اطلاعات، نظم و ساختار می‌بخشد. در نهایت، شناخت ما از اشیاء، محدود به پدیده‌ها یا آن‌ها در ذهن ما است. کانت، معتقد است که ذهن انسان، نقش فعالی در شکل دهی به شناخت دارد. نظریه‌ی کانت در مورد شناخت، به عنوان انقلابی در فلسفه شناخته می‌شود. این نظریه، دیدگاه‌های سنتی در

^۱Hume, *A Treatise of Human Nature*, pp. ۴۰-۴۱

مورد معرفت را به چالش کشید و راه را برای تحولات عمیقی در فلسفه‌ی علم و فلسفه‌ی ذهن هموار کرد.

برخی از پیامدهای این نگاه به معرفت، عبارتند از:

دشواری در تبیین رابطه نومن و فنومن: کانت به طور واضح، تبیین نکرد که چگونه نومن (ذاتِ اشیاء) می‌تواند منشأ فنومن (پدیده‌ها) باشد. این ابهام، یکی از نقاط ضعف نظریه کانت تلقی می‌شود.

محدودیت در شناخت: نظریه‌ی کانت، شناختِ انسان را به پدیده‌ها محدود می‌کند و امکانِ شناختِ ذاتِ اشیاء را منتفی می‌داند. از نظر کانت، انسان، نمی‌تواند به شناخت واقعی از اشیا دست یابد و صرفاً می‌تواند پدیده‌های آنها را درک کند.

نسبی‌گرایی معرفت: برخی از منتقدان، نظریه‌ی کانت را به نوعی نسبی‌گرایی در معرفت تفسیر کرده‌اند، زیرا تاکید کانت بر ذهن، باعث می‌شود که شناخت، وابسته به ذهن انسان تلقی شود. کانت، معتقد بود که نومن (ذاتِ اشیاء)، امری غیرقابل شناخت است. از این رو، نمی‌توان در موردِ قدسی بودن یا نبودن ذاتِ طبیعت، با قاطعیت سخن گفت. نصر معتقد است که این نگاه نسبی‌انگارانه، سه پیامد مهم برای تعاملِ انسان با طبیعت به دنبال خواهد داشت: نادیده گرفتن ارزش‌های اخلاقی: تفسیرِ کانت از تعامل انسان با طبیعت، فاقدِ هرگونه ارزشِ اخلاقی است و انسان را در برابرِ طبیعت، به مثابه موجودی سلطه‌گر معرفی می‌کند.

این دیدگاه، انسان را در مقام یک قدرت مسلط در برابر طبیعت می‌نشانند. فقدان معنای عمیق: تفسیرِ کانت از تعاملِ انسان با طبیعت، فاقدِ هرگونه معنای عمیق و فلسفی است و صرفاً به شناخت و تسلط بر طبیعت محدود می‌شود. از دیدگاه کانت، طبیعت فاقدِ هرگونه معنای قدسی است. انسان‌محوری: تفسیرِ کانت از تعاملِ انسان با طبیعت، انسان را در مرکزِ جهان قرار می‌دهد و به نوعی انسان‌محوری منجر می‌شود. در این دیدگاه، انسان، محور هستی و معیار سنجش ارزش‌ها در نظر گرفته می‌شود.^۱

سید حسین نصر، پس از بررسی انتقادی دیدگاه‌های معرفت‌شناختی دکارت، هیوم و کانت، به این نتیجه می‌رسد که فلسفه‌ی مدرن، نه تنها حیاتِ انسان، بلکه طبیعت را نیز، از معنا تهی کرده است. نصر معتقد است که رویکرد عقلانی، تجربی و تقلیل‌گرایانه فلسفه مدرن، باعث نادیده گرفتن ابعاد معنوی و قدسی جهان و انسان شده است.

نصر بر این باور است که برای به تعادل رساندنِ تعاملِ انسان با طبیعت، باید وجهِ قدسیِ طبیعت را به آن بازگرداند. او معتقد است که این امر، جز از طریق نقدِ فلسفه‌ی مدرن و گام نهادن در مسیر فهمِ

^۱Nasr, *Islamic Science: An Illustrated Study*, pp. ۱۵۲-۱۵۳

سنت محور از هستی، ممکن نخواهد بود. نصر بر این باور است که سنت، تنها راه نجات انسان از بحران های معرفتی و اخلاقی مدرن است.

نصر، در تبیین مسیر سنت برای رسیدن به حقیقت، به این نکته اشاره می کند که در این مسیر، تفاوت بنیادینی با اندیشه ی غربی وجود دارد. از نظر نصر، حقیقت، هرچند پوشیده است، اما فطری روح انسان است. او معتقد است که آنچه معرفت خوانده می شود، حاصل ارتباط انسان با این حقیقت پوشیده ی فطری است. به عبارت دیگر، معرفت، نتیجه ی یک سیر درونی و اتصال به سرچشمه های الهی است و نه صرفا محصول تلاش های عقلانی و تجربی.

نصر، با تاکید بر این نکته، نشان می دهد که در این ادبیات، معرفت، هم معنا و مترادف حکمت است. به عبارت دیگر، معرفت، صرفا انباشت اطلاعات نیست، بلکه نوعی فهم و شهود عمیق از حقیقت است. نصر معتقد است که حکمت، مرتبه ای فراتر از معرفت صرف را در بر می گیرد و به انسان امکان درک ابعاد معنوی و قدسی جهان را می دهد. نصر، در نهایت، بر این باور است که نخستین گام در رسیدن به این معرفت، خروج از چارچوب نگاه مدرن است. این خروج، نیازمند بازگشت به سنت و آموزه های معنوی است که با رویکردی جامع و متعادل، امکان دسترسی به حقیقت را فراهم می کنند. نصر معتقد است که تنها از این طریق است که انسان می تواند به فهمی عمیق از خود، جهان و ارتباطش با امر قدسی دست یابد.

۳-۱-۶ تقدس زدایی از معرفت

تقدس زدایی، به عنوان پدیده ای پیچیده و چندوجهی، به فرایند حذف یا زدودن صبغه ی قدسی و الهی از یک موضوع یا پدیده اشاره دارد. در این فرآیند، یک موضوع یا پدیده از قلمرو امور مقدس خارج شده و به قلمرو دنیوی و سکولار منتقل می شود. تقدس زدایی، در واقع، نوعی تقلیل گرایی است که به حذف ابعاد معنوی و قدسی از امور می انجامد. تقدس زدایی از معرفت، به عنوان یکی از ابعاد مهم و چالش برانگیز در جهان مدرن، به معنای زدودن صبغه ی قدسی و الهی از معرفت و دانش بشری است.

این پدیده، نه تنها بر ماهیت دانش تاثیر می گذارد، بلکه بر درک انسان از جهان نیز تاثیر می گذارد. در جوامع گذشته، دانش و امر قدسی پیوندی ناگسستنی داشتند. آموزه ها و باورهای مذهبی، نقشی اساسی در شکل گیری و ترویج دانش مقدس ایفا می کردند. آیین ها و اعمال مذهبی، بستری برای انتقال و حفظ دانش، به نسل های بعدی بودند. به عنوان مثال، در مصر باستان، کاهنان معابد، متولیان اصلی دانش و علم بودند و از آن، برای تفسیر رویدادها، پیش بینی آینده و هدایت جامعه استفاده می کردند.

در این دوره، دانش و قدرت، در دست طبقه ای خاص بود که مدعی ارتباط با امور الهی بودند. همچنین، در یونان باستان، اوراکل دلفی نمونه ای از تقدس دانش بود. مردم یونان، بر این باور بودند که اوراکل، تحت تسلط آپولو، خدای خورشید، قرار دارد و از طریق او، خدایان به انسان ها دانش الهی عطا می کنند.

افراد بسیاری، برای دریافتِ راهنمایی و مشاوره، در مورد مسائل مختلف زندگی، به اوراکل دلفی مراجعه می‌کردند. این باور، نشان می‌دهد که در یونان باستان نیز، دانش، از منشا الهی برخوردار بود. با گذشت زمان و ظهور علمِ نوین، ماهیتِ دانش دستخوش تحولات عمیقی شد.^۱ روش‌های علمی و تجربی، جایگزینِ روش‌های سنتی مبتنی بر باور و ایمان شدند. در دنیای مدرن، دانش، به عنوان امری سکولار و دنیوی تلقی می‌شود و دیگر، تقدس و جایگاه رفیع گذشته را ندارد. در این دیدگاه، علم از هرگونه جنبه متافیزیکی و معنوی تهی شد و صرفاً به ابزاری برای درک جهان مادی تبدیل شد. تحول در ماهیتِ دانش، پیامدهای عمیقی برای درکِ ما از علم و عملکردِ آن در جامعه به دنبال داشته است. در گذشته، علم، به عنوان منبعی از حکمتِ الهی تلقی می‌شد که انسان را به درکِ عمیق‌تر از جهان و جایگاهِ خود در آن رهنمون می‌شد. اما با گذر زمان و ظهورِ علمِ نوین، این دیدگاه متحول شد و علم، به عنوان ابزاری صرفاً مادی و دنیوی مطرح شد. در دنیای مدرن، علم، دو کارکردِ اصلی یافته است.

ابزاری برای درک جهانِ طبیعی: علم، به عنوان ابزاری برای درک و تسلط بر جهانِ طبیعی تلقی می‌شود. در این دیدگاه، هدف اصلی علم، صرفاً شناخت قوانین طبیعت است. تقویت وجودِ انسان: علم، در خدمتِ اهدافِ انسانی، برای ارتقای رفاه و آسایش بشر به کار گرفته می‌شود. در این رویکرد، علم ابزاری برای رسیدن به رفاه مادی انسان تلقی می‌شود. این تحول، به زدودن صبغی قدسی از دانش و در نتیجه، کمرنگ شدن حسِ تعلق و هدفمندی در انسان، منجر شده است. انسانِ مدرن، در دنیایی بی‌معنا رها شده است، بدون اینکه درکِ روشنی از جایگاه خود در جهان داشته باشد. این دیدگاه، بر پیامدهای منفی تقدس زدایی از علم بر انسان تاکید دارد. نصر، با اشاره به وضعیت انسان مدرن، معتقد است که انسانِ مدرن، در دنیایِ عقلانی و سکولار امروزی، حسِ شگفتی را از دست داده است.

او بر این باور است که تقدس‌زدایی از معرفت، علم را به ابزاری برای تسلط بر طبیعت تبدیل کرده است و جایگاه معنویت و رمز و راز را در آن، کمرنگ کرده است. نصر معتقد است که در این دنیای بی‌معجزه، انسان از ماهیتِ شگفت‌انگیزِ هوش، ذهنیت، و عینیت بی‌اطلاع است و به دنبال یافتن پاسخ‌های قطعی و مطلق در چارچوبِ علمِ تجربی است. این رویکرد، نشان دهنده محدودیت رویکرد صرفاً علمی در فهم جهان و انسان است.

۷-۱-۳ رسیدن به معرفت مقدس

سید حسین نصر، با ارائه دیدگاهی سنت‌محور به دانش، معتقد است که وقتی جهان، به عنوان یک هستی وابسته و نه به عنوان یک پدیده‌ی منفک و جدا در نظر گرفته شود، می‌توان از دانش مقدس و واحد در خصوص آن سخن گفت. نصر بر این باور است که این دانش، دیگر در مواجهه با جهان مادی و

^۱Nasr, *The Essential Seyyed Hossein Nasr*, p. ۲۰۸

محسوس، تمام اهتمامش را به حداکثر رساندن رفاه مادی انسان محدود نمی‌کند، بلکه فراتر از آن به درک ابعاد معنوی و قدسی هستی نیز می‌پردازد.

نصر، در تبیین علم مقدس، باور به گزاره‌های زیر را اساسی می‌داند:

- تجلی حقیقت مطلق در عالم ماده: حقیقت مطلق و بی‌نهایت، در عالم ماده، تجلی و ظهور پیدا می‌کند. در این دیدگاه، جهان مادی، صرفاً نمود و بازتابی از حقیقتی متعالی و فرامادی است. شکل‌گیری امر قدسی در زمان و مکان: تجلی حقیقت مطلق در زمان و مکان، امر مقدس را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، زمانی که حقیقت متعالی در دنیای مادی ظهور می‌یابد، تقدس به وجود می‌آید.

- تغییر رابطه انسان با عالم ماده: امر قدسی، نگاه و رابطه‌ی انسان با عالم ماده را، هم در حیث معرفت و هم در حیث کنش تغییر می‌دهد. در این دیدگاه، شناخت و عمل انسان، باید بر اساس تقدس ذاتی جهان شکل بگیرد. نصر، معرفتی که در نتیجه‌ی توجه به امر قدسی در عالم ماده برای انسان شکل می‌گیرد را "معرفت قدسی" می‌نامد. او معتقد است که این نوع معرفت، با آنچه در دنیای مدرن از معرفت معرفی شده، کاملاً متفاوت است. کارکرد معرفت قدسی: از دیدگاه نصر، معرفت قدسی، ارتباط انسان با حقیقت مطلق را میسر می‌کند.

این ارتباط، هدف غایی و نهایی در رویکرد سنت محور به معرفت است. در رویکرد سنت محور، معرفت قدسی، مبتنی بر آموزه‌های وحیانی و معنوی است. در این روش، عقل صرف، برای دستیابی به حقیقت کافی نیست و باید با ابزارهای شهودی و معنوی همراه باشد. نصر، با تأکید بر این رویکرد، معتقد است که علم به حقیقت ادعایی است که معرفت قدسی به عنوان هدف غایی مطرح کرده است.

او علم را در نگاه سنت محور، ابزاری برای تمایز بین حقیقت و موهومات می‌داند و معتقد است که به وسیله‌ی آن، تلاش می‌شود حقیقت، آنگونه که هست، شناخته شود. نصر تأکید می‌کند که این نوع علم مبتنی بر یک متافیزیک است و شهود عقلانی تنها راه دسترسی به این متافیزیک می‌باشد. این شهود عقلانی، مسیری کاملاً متفاوت با آنچه در فلسفه‌ی مدرن مطرح می‌شود، را پیش رو قرار می‌دهد. به این ترتیب، عقل و شهود در چارچوب سنت با یکدیگر همسو می‌شوند. نصر، با تأکید بر منشأ الهی معرفت، معتقد است که در نگاه سنت محور، منشأ یقین منطقی و ریاضی در ذهن انسان، امر مقدس است که در سطح انسانی، منعکس می‌شود. این امر مقدس، اطمینان، انسجام، و نظم قوانین منطقی و ریاضی را تشکیل می‌دهد. او همچنین، معتقد است که امر مقدس، منبع نظم عینی و هماهنگی است که ذهن انسان، می‌تواند از طریق قوانین منطقی و ریاضی، به مطالعه‌ی آن بپردازد.

در واقع، نصر ریشه‌ی قوانین منطقی را در عقل مقدس می‌داند. این دیدگاه، نشان دهنده ارتباط عمیق بین امر قدسی و ساختار عقلانی جهان است. با نقد رویکرد مدرن می‌گویید که یکی از تحولات اساسی دوران مدرن، کنار گذاشتن نگاه مقدس به قوانین و گزاره‌های علمی و تقدس‌زدایی از دانش بوده‌است. این امر، منجر به پیامدهای متعددی شده‌است که از جمله، می‌توان به کنار گذاشتن الهیات طبیعی و جدا شدن منطق و ریاضیات از امر مقدس اشاره کرد. نصر بر این باور است که جدایی دین و علم و حذف امر قدسی از حوزه معرفت، پیامدهای منفی بسیاری برای انسان و جامعه داشته‌است. نصر، با طرح این دیدگاه، معتقد است که حذف ارتباط بین امر قدسی و معرفت، پیامدهای متعددی برای هویت و قوه‌ی فکری انسان به دنبال داشته‌است.^۱

در این رویکرد، انسان، به عنوان موجودی که قادر به شناخت حقیقت غایی است، هویت خود را از دست می‌دهد و قوه‌ی فکری انسان نیز، محدود به بررسی تجربی امور بیرونی شده و از تحلیل عمیق‌تر واقعیت، ناتوان می‌شود. در این رویکرد، علم صرفاً به ابزاری برای تسلط بر جهان مادی تبدیل می‌شود و ابعاد معنوی آن نادیده گرفته می‌شود.

۲-۳ وجودشناسی سنت‌محور

سید حسین نصر، در تبیین وجودشناسی سنت‌محور، به کیهان‌شناسی اسلامی به عنوان چارچوبی برای فهم حقیقت و مراتب وجود اشاره می‌کند. در این کیهان‌شناسی، حقیقت، به پنج حالت متجلی می‌شود که هر کدام، با یک جهان متناظر، مرتبط هستند. این پنج حالت، به ترتیب عبارتند از:

- جهان هویت: جایی که وحدت ذات الهی در اوج قرار دارد و هیچ وجود دیگری، به جز خودِ الله، وجود ندارد. این مرتبه، مرتبه‌ی مطلق و منشا تمام مراتب دیگر است.
- جهان لاهوت: جایی که صفات و نام‌های الهی در آن مشخص می‌شوند. به این حالت، جهان عقل نیز گفته می‌شود. در این مرتبه، صفات و کمالات الهی متجلی می‌شوند.
- جهان جبروت: جایی که موجودات فرشتگان و ملائکه هستند و قوانین طبیعت، تحت کنترل آن‌ها قرار دارند. این مرتبه، مرتبه‌ای است که قدرت الهی در آن نمود دارد.
- جهان ملکوت: جایی که وجودهای غیرمادی و روحانی حضور دارند و ظواهر غیبی و معنوی در آن به نمایش گذاشته می‌شوند. این مرتبه، مرتبه‌ای است که امور معنوی در آن تجلی پیدا می‌کنند.
- جهان ناسوت: جایی که وجودهای مادی و طبیعی وجود دارند و انسان، به عنوان بخشی از آن، حکمرانی می‌کند. این مرتبه، پایین‌ترین مرتبه هستی و قلمرو جهان مادی است.

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, pp. ۲۵

نصر، با اشاره به این مراتب وجود، بر این نکته تأکید می‌کند که هر یک از این حالت‌های وجودی، درجات مختلفی از وجود را شامل می‌شوند و به صورت یک دستگاه پیچیده و هماهنگ با یکدیگر، در کیهان‌شناسی اسلامی قرار دارند. این مدل کیهان‌شناسی، بر اساس آیات قرآن کریم و دیدگاه‌های فلسفی و عرفانی اسلامی توسعه یافته است.

نصر، در ادامه، بر این اصل تأکید دارد که جهان‌های وجودی در اسلام، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که هر حالت وجودی، مبدأ حالت زیرین خود است. به عبارت دیگر، هر حالت وجودی، از حالت بالاتر خود، یعنی جهان هویت، مشتق شده است و مبدأ حالت زیرین خود است. به همین ترتیب، جهان لاهوت، بر مبنای جهان هویت و مبدأ آن است و همین روند، تا جهان ناسوت ادامه پیدا می‌کند. این سلسله مراتب، نشان دهنده نظام وجودی جهان است.

نصر، در این مدل کیهان‌شناسی اسلامی، مفهوم اولین و آخرین را، به یکی از ویژگی‌های الهی تبدیل می‌کند. بر اساس این مفهوم، همه چیز از خداوند آغاز می‌شود و به سوی او بازمی‌گردد. این دیدگاه، بر این اصل استوار است که همه چیز به مبدأ خود، یعنی خداوند، وابسته است و اوست که آغاز و پایان هر چیز است.

از این رو، در این مدل کیهان‌شناسی، هر حالت وجودی، با مبدأ خود، یعنی خداوند، تعامل دارد و به او وابسته است. به طور خاص، این نوع تفکر در کیهان‌شناسی اسلامی، با الهیات اسلامی و دیدگاه‌های فلسفی و عرفانی اسلامی، کاملاً سازگار است. این سازگاری، نشان دهنده یکپارچگی بین ابعاد مختلف اندیشه اسلامی است.

نصر، با اشاره به تمثیل دایره‌های همپوشان، نشان می‌دهد که اگر جهان‌های وجودی را به عنوان دایره‌های همپوشان در نظر بگیریم، دایره‌ی بیرونی، یعنی جهان هویت، به عنوان مرکز اصلی تمام دایره‌های دیگر در نظر گرفته می‌شود. این تمثیل، نشان دهنده جایگاه محوری خداوند در کل نظام هستی است.

در این حالت، امور جسمانی، به عنوان دایره‌ی درونی‌تر، در یک مجموعه پنج دایره‌ای در نظر گرفته می‌شوند که به ترتیب، شامل حالت‌های وجودی دیگر هستند. دایره‌ی بیرونی، مستقیماً مربوط به جوهر الهی است. به همین ترتیب، سفر از حالت‌های وجودی پایین‌تر، به حالت‌های وجودی بالاتر طی می‌شود. این سیر صعودی، مسیری برای کمال و وحدت با خداوند را ترسیم می‌کند.^۱

این دیدگاه، نمادی از تحقق گام‌به‌گام و پیاپی حالت‌های مختلف وجود است که در نهایت، به حالت تأمل در ذات الهی منتهی می‌شود. در این حالت، خداوند به عنوان مبدأ وجود، نقش مهمی در تعامل با هر حالت وجودی و پیشرفت از حالتی به حالت دیگر بازی می‌کند. از این دیدگاه، انسان می‌تواند با درک این مراتب و سلسله مراتب وجود، به درک بهتری از جایگاه خود در جهان دست یابد.

نصر، در ادامه، به دیدگاه دیگری در خصوص ارتباط مراتب وجود اشاره می‌کند. این دیدگاه دوم، در مورد خداوند به عنوان پنهان است، و در واقع، به شکل معکوسی از دیدگاه اول مطرح می‌شود. در این

^۱ Nasr, *An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines*, p. ۱۱

دیدگاه، جهان جسمانی، به عنوان بیرونی‌ترین دایره در نظر گرفته می‌شود، و جوهر الهی، به عنوان درونی‌ترین دایره نگریسته می‌شود. این دیدگاه، بیشتر با دیدگاه میکروکیهان‌شناسی مطابقت دارد؛ به این معنا که در انسان، جسمانی‌ترین جنبه‌اش به شکل بیرونی نشان داده می‌شود و جنبه‌های معنوی‌ترش، به شکل پنهان‌تر نمایش داده می‌شوند. از این دیدگاه، انسان، به عنوان نمونه‌ای از کل جهان، دارای لایه‌های درونی و بیرونی است.

در عین حال، دیدگاه اول، بیشتر با دیدگاه ماکروکیهان‌شناسی مطابقت دارد. در این دیدگاه، جهان جسمانی، تنها یک بخش کوچک از کل کیهان است و در مقابل، جوهر الهی، به عنوان مرکز وجود، کل کیهان را شامل می‌شود. این دیدگاه، بر عظمت و فراگیری جهان و خداوند تاکید می‌کند.

نصر، در نهایت بر این باور است که هر دو دیدگاه، یعنی دیدگاه میکروکیهان‌شناسی و ماکروکیهان‌شناسی، متکی به اصل تعامل معکوس هستند؛ به این معنا که هر دیدگاه، معکوس دیگری است. این دو دیدگاه، همچنین، مشابه یکدیگر هستند؛ به این معنا که جنبه‌هایی از واقعیت را نشان می‌دهند که در دیدگاه دیگر پنهان شده‌اند. به همین ترتیب، دو دیدگاه، به عنوان نمادهایی برای درک واقعیت و طرح کیهان‌شناسی در سنت، با هم تعامل دارند و هر دو ارزشمند و معتبر هستند. تیار با این دیدگاه، بر اهمیت هر دو رویکرد در فهم جهان تاکید می‌کند.^۱

۱-۲-۳ وجود شناسی طبیعت در نگاه سنت

سید حسین نصر، در تبیین وجودشناسی طبیعت در نگاه سنت‌محور، به این نکته اشاره می‌کند که طبیعت، تجلی حقیقت واحد است. از دیدگاه نصر، جهان مادی و محسوس، انعکاسی از عالمی ورای ماده و حس است. او معتقد است که این عالم، نمود حقیقت مطلق است که در مراتب مختلف، در عالم مادی و محسوس تجلی پیدا می‌کند. نصر با این دیدگاه، به دنبال نشان دادن این است که جهان مادی، نه یک پدیده مستقل، بلکه نمودی از حقیقتی متعالی است.

با این وجود، نصر بر این نکته تاکید می‌کند که این نگاه، جهان مادی و محسوس را غیرواقعی می‌داند. اما این غیرواقعی دانستن، به معنای انکار وجود آن نیست. بلکه، به معنای نسبی بودن واقعیت آن است. نصر معتقد است که اصطلاح واقعیت نسبی، توصیفی مناسب برای این دیدگاه است. به عبارت دیگر، جهان مادی، دارای یک واقعیت محدود و مشروط است.

از این منظر، جهان مادی و محسوس، واقعیت ظاهری و ناقصی دارد. این واقعیت، در مقایسه با واقعیت مطلق عالم معنا، نسبی و گذرا است. نصر، با استناد به آموزه‌های سنت، معتقد است که جهان مادی در ذات خود، کامل و بی نقص نیست و کمال خود را از حقیقتی متعالی به دست می‌آورد. از این رو، جهان

^۱Nasr, *An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines*, p. ۱۹

مادی، هیچ است، اما "هیچ" نه به معنای عدم، بلکه به معنای تحققِ غیرمستقل است. از این دیدگاه، اگر کمال و وجودی هست، به طور ذاتی برای جهان ملموس نیست، بلکه به سبب تعلقی است که به حقیقتِ واحد دارد.

نصر، در کیهان‌شناسی اسلامی، رابطه بین جهان محسوس و حقیقتِ مطلق را موضوعی پیچیده و چندوجهی می‌داند. او اشاره می‌کند که برخی از متون، جهان محسوس را تجلی حقیقت می‌دانند، در حالی که برخی دیگر، آن را توهمی در نظر می‌گیرند. این اختلاف دیدگاه‌ها، نشان‌دهنده ابعاد گوناگون این رابطه است.

نصر معتقد است که دیدگاه واقعیتِ نسبی به انسان کمک می‌کند تا درک عمیق‌تر و جامع‌تری از جهان و جایگاه خود در آن داشته‌باشد. این دیدگاه، انسان را از تعلقی صرف به ظواهر دنیوی دور می‌کند و به جستجوی حقیقتِ مطلق در ورایِ عالم ماده و حس، رهنمون می‌سازد. این رویکرد، انسان را دعوت به فراتر رفتن از جهان مادی و توجه به ابعاد معنوی هستی می‌کند.

نصر، با طرح این پرسش که "آیا می‌توان جهان محسوس را ناشی از یک توهم دانست؟"، با همان ادبیاتِ نمادشناسانه، پاسخی مثبت به آن می‌دهد. او با استناد به آموزه‌های عرفانی، جهان مادی را همچون یک رویا می‌داند. همان کاری که او در کتاب «نیاز به علم قدسی» انجام داده و می‌نویسد: خداوند تنها حقیقت است و جهان، یک رویا است که حکیم، بعد از سیر معنوی از آن بیدار می‌شود، اما انسان‌های معمولی را مرگ، از این خواب بیدار می‌کند. نصر با این بیان، جهان مادی را صرفاً یک نمود ظاهری می‌داند که در مقایسه با واقعیتِ مطلق، وهمی بیش نیست.^۱

نصر، حکیم را کسی می‌داند که با سیر و سلوک معنوی، خود را از قید و بندِ جهان محسوس رها می‌کند و به عالم معنا راه پیدا می‌کند. در این عالم، او حقیقتِ مطلق را مشاهده می‌کند و از توهمِ جهان محسوس بیدار می‌شود. از دیدگاه نصر، انسان معمولی در توهمِ جهان مادی غرق است و تنها با مرگ، از این توهم رها خواهد شد. این دیدگاه، بر اهمیت سیر و سلوک معنوی برای رسیدن به حقیقت تأکید می‌کند.

^۱Nasr, *Traditional Islam in the Modern World*, pp. ۸۳-۸۴

سید حسین نصر، در بررسی چالش‌های پیش روی انسانِ معاصر، به دو مکتب فلسفی نیست‌انگاری و شک‌گرایی اشاره می‌کند. او معتقد است که این دو مکتب، در تعاملِ انسان با طبیعت، نقشی چالش‌برانگیز ایفا می‌کنند. نصر بر این باور است که این دو مکتب، با انکارِ هرگونه چارچوب اخلاقی یا معرفتی و با نادیده گرفتن رابطه انسان با حقیقت مطلق، انسان را در برابر طبیعت بدون هیچ گونه راهنما و محدودیتی رها می‌کنند. از این دیدگاه، این دو مکتب، مجوزِ هرگونه دست‌اندازی به طبیعت را صادر می‌کنند و انسان را به سمت بهره‌برداری بی‌رویه از آن سوق می‌دهند.

نصر، ریشه‌ی گرایشِ انسان به این دو مکتب را در یک شناختِ ذهنی غلط می‌داند. او معتقد است که اگر جهان، به عنوان یک حقیقتِ مستقل، لحاظ شود، مسیری جز رسیدن به شک‌گرایی یا نیست‌انگاری، در انتظارِ انسان نخواهد بود. در واقع، نصر بر این باور است که مستقل دیدن جهان از منشا الهی، منجر به بی‌معنایی و پوچی می‌شود. از دیدگاه نصر، کلیدِ رهایی از نیست‌انگاری و شک‌گرایی، در این است که انسان، جهان را وابسته به حقیقتی متعالی بداند و نه مستقل از آن.

نصر بر این نکته تأکید می‌کند که غیر وابسته و مستقل دانستنِ جهان، خدا را در حدِ یک مفهومِ ذهنی و انتزاعی برای انسان فرو خواهد کاست. در حالی که، معنای هستیِ انسان، وقتی درک می‌شود که نسبتش با خدا، به عنوان حقیقتِ نهایی و آنچه روحِ هستی و انسان است، درک شود. نصر معتقد است که ذات و هویت انسان، در گرو ارتباط او با حقیقت مطلق الهی است.^۱

نصر، با اشاره به نادیده انگاشتنِ چنین حقیقتی، بر این باور است که این امر، تأثیرِ مستقیمی در بی‌معنا شدنِ ذات و هستی انسان خواهد داشت. او معتقد است که انسان مدرن، با جدا شدن از حقیقت الهی و توجه صرف به جنبه‌های مادی، دچار بحران معنا شده‌است.

در نقطه‌ی مقابلِ این رویکردِ مادی‌گرایانه و پوچ‌انگارانه، نصر به توصیفاتی از حقیقت اشاره می‌کند که بر نسبی بودنِ واقعیت جهان و پیوند آن با یک امر مطلق تأکید می‌کند. توصیفاتی مانند "حقیقتی فوقِ همه"، "همه‌جا حاضر"، "متعالی"، و "ماندگار". نصر، با این توصیفات، بر این نکته تأکید می‌کند که جهان، نه یک واقعیت مستقل، بلکه نمودی از حقیقت مطلق است.

نصر، در توصیفِ رابطه‌ی انسان با این حقیقتِ نهایی، از یک عبارت زیبا استفاده می‌کند: «مسیرِ انسان به حقیقت، به درستی، از قلبِ او می‌گذرد، یا بهتر است گفته شود، در قلبِ او نهفته است». نصر، با این

^۱Nasr, *Knowledge and the Sacred*, pp. ۹۰-۹۱

توصیف، بر این نکته تاکید دارد که دستیابی به حقیقت، نه از طریق عقل صرف، بلکه از طریق شهود قلبی و رجوع به درون انسان امکان‌پذیر است. نصر معتقد است که توجه به این حقیقت، رابطه‌ی مستقیمی با تصور انسان از خداوند دارد و تصور درست از خدا، به معنای فهم درست از حقیقت است.

نصر، در نهایت، بر این باور است که برای رهایی از نیست‌انگاری و شک‌گرایی، و برای داشتن یک تعامل درست با طبیعت، باید به این حقیقت بازگشت و از منظر قلب، به جهان و خود نگریست. در واقع، نصر، بر این باور است که شناخت حقیقت نهایی و اتکا به آن، تنها راه رسیدن به سعادت و رستگاری است.

۳-۲-۳ حقیقت وجود نهایی

سید حسین نصر، در تبیین مفهوم "حقیقت وجود نهایی"، آن را به عنوان "نامی که نامیده نمی‌شود"، جلوه‌فرستنده و پایانه‌ی فراتر از وجود توصیف می‌کند. نصر، برای درک این حقیقت نهایی، به مفاهیمی همچون "فراتر از وجود"، "جلوه‌فرستنده" و "خودتعیینی" اشاره می‌کند. این مفاهیم، نشان‌دهنده‌ی آن هستند که حقیقت نهایی، فراتر از هرگونه تعریف و تحدید بشری است و تنها از طریق شهود و تجربه درونی قابل درک است. نصر بر این باور است که حقیقت نهایی، هم منشا و هم غایت هستی است.

نصر بر این نکته تاکید می‌کند که واقعیت نهایی، بیشتر از آن که یک واقعیت فلسفی صرف باشد، در بسیاری از سنت‌های دینی مورد تأیید و احترام قرار می‌گیرد. این تأیید، نشان می‌دهد که حقیقت نهایی، نه یک مفهوم نظری، بلکه یک واقعیت بنیادی و ریشه‌دار است.

به طور کلی، نصر معتقد است که واقعیت نهایی و واقعیت وجود، دو جنبه‌ی اساسی دارند که با هم، نظام الهی را تشکیل می‌دهند. از یک سو، واقعیت وجود، به عنوان اولین خودتعیینی وجود، جلوه‌ی محدود و مشروط واقعیت نهایی است. از سوی دیگر، واقعیت نهایی، به عنوان فراتر از وجود، جلوه‌ی بی‌محدود و بدون شرط و بی‌نهایت از واقعیت وجود است. این دو جنبه، نشان‌دهنده رابطه دیالکتیکی بین جهان مادی و عالم معنا است.

نصر، نظام الهی را شامل این دو جنبه دانسته و بر این باور است که این نظام، به عنوان اصل ظهور کیهانی عمل می‌کند. او، مفهوم لوگوس را به عنوان ابزار ظهور کیهانی معرفی می‌کند و بر این نکته تاکید دارد که لوگوس، پلی بین نظام الهی و کیهانی است که هم لوگوس نامنتشر و هم لوگوس منتشر را شامل می‌شود. به عبارت دیگر، لوگوس، به عنوان عامل ایجاد و تحریک ظهور کیهانی، از نظام الهی و نظام کیهانی برای ایجاد تعادل و تفکر آگاهانه در جهان استفاده می‌کند. این دیدگاه، بر نقش واسطه‌گر لوگوس در نظام هستی تاکید دارد.

نصر بر این باور است که نظام الهی، شامل الهیت خود، همزمان، بی شرط، فراتر از وجودشناسی و درون وجودشناسی، خدائیت، و خدای شخصی است. نصر بر این نکته تاکید دارد که خدا هم یک ذات کلی و هم یک شخصیت متعالی است. همچنین، خدا در جوهر خود و در نام‌ها و ویژگی‌های خود، همچون خدای مسلمانان "الله"، و راه‌های نامشخص و نام‌دار بودن وجود دارد. به علاوه، لوگوس، در الهیات، از نظام الهی است و این حقیقت، برای درک بهتر این مسئله که ریشه‌ی نظام طبیعی، در نظام الهی است، بسیار مهم است. نصر با این استدلال، به دنبال ریشه یابی تمام هستی در خدا است.

نصر، با این تبیین، نشان می‌دهد که برای فهم حقیقت وجود نهایی، باید فراتر از رویکردهای صرفاً عقلانی و فلسفی گام برداشت و به ابعاد معنوی و الهیاتی نیز توجه نمود. او معتقد است که درک کامل حقیقت، نیازمند شهود و تجربه‌ی باطنی است و نه فقط استدلال عقلی.^۱

۳-۳ نگاه به انسان در سنت

سید حسین نصر، در بررسی جایگاه انسان در سنت، بر این باور است که این جایگاه، پیوندی نزدیک با آموزه‌ی نجات دارد. از دیدگاه نصر، انسان، موجودی منحصر به فرد و دارای جایگاهی ویژه در جهان هستی است. او از یک سو، خلیفه‌ی خداوند در زمین است و از سوی دیگر، موجودی فانی و نیازمند است. نصر معتقد است که این دوگانگی، انسان را در جستجوی معنای زندگی و راهی برای نجات از رنج و عذاب قرار می‌دهد. این دوگانگی، نشان دهنده ماهیت پیچیده و متناقض وجود انسان است. نصر بر این نکته تاکید می‌کند که ماده ابدی نیست و برای وجودش نیز، به یک نیروی الهی نیاز دارد. از این رو، نقطه‌ی آغاز برای طبیعت مادی، از یک نیروی الهی سرچشمه گرفته‌است و انسان نیز، در چنین بستری، حیات یافته‌است. این دیدگاه، بر این اصل تاکید دارد که تمام جهان مادی از منشا الهی برخوردار است.

نصر، با تاکید بر تمایز خلقت و تکامل، نقطه آغاز خلقت انسان را، متفاوت از آن چیزی می‌داند که در نظریه تکامل روایت می‌شود. او معتقد است که خلقت انسان، دارای مراحل است که این مراحل، متفاوت از فرآیند تکامل است. نصر بر این باور است که روایت سنت محور از خلقت انسان، تأثیر بسزایی بر درک کنش او در قبال طبیعت دارد. در این نگاه، انسان، نه تنها خلیفه‌ی خداوند در زمین است، بلکه امانتدار او نیز می‌باشد. بنابراین، انسان باید از طبیعت، به گونه‌ای استفاده کند که به حفظ و بقای آن کمک کند. این دیدگاه، بر مسئولیت و تعهد انسان در قبال طبیعت تاکید می‌کند.

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, p.۷۶

نصر، خلقت انسان، در نخستین مرتبه‌اش را، واجد یک جنبه‌ی الوهی غیرمخلوق می‌داند. او معتقد است که مبتنی بر همین جنبه‌ی عالی است که امکان اتحاد با بالاترین حد وجود، در اندیشه‌ی سنت، ممکن می‌شود. این جنبه الهی، به انسان ظرفیت دستیابی به کمال و وحدت با خداوند را می‌بخشد.^۱ نصر این جنبه‌ی الهی و نامیرای وجود انسانی را، در این مرحله، لوگوس می‌نامد. حقیقتی که در اصل، همان واقعیت امر نامیرا است و ساحتی است با این ویژگی برجسته که قابلیت اتحاد با پدید آورنده‌اش را دارد. نصر معتقد است که لوگوس، همان وجهی از انسان است که او را قادر می‌سازد به کمال و وحدت با خداوند برسد.

نصر، لوگوس را به عنوان جوهره‌ی الهی انسان می‌داند که از خداوند نشأت گرفته و به او تعلق دارد. این جنبه‌ی وجودی انسان، بر خلاف جسم او، فنا ناپذیر است و پس از مرگ نیز، باقی می‌ماند. از دیدگاه نصر، لوگوس، دریچه‌ای به سوی حقیقت مطلق و راهی برای اتصال انسان به خالق خود است. او معتقد است که لوگوس، وجهی از انسان است که او را به سوی معنویت هدایت می‌کند.

نصر، در ادامه، به مراحل نزول انسان در فرآیند خلقت اشاره می‌کند. در مرحله‌ی بعدی، انسان در ساحت کیهانی، هویت می‌یابد. در کتاب تورات، از این ساحت انسانی، این‌گونه تعبیر شده که بدن انسان، با لباسی نورانی پوشیده شده است. در مرحله‌ی بعد، باز یک نزول دیگر در مسیر خلقت انسان رخ می‌دهد و انسان، به بهشت زمینی فرود می‌آید. در این مرحله، انسان بدنی با طبیعت اثیری و البته فسادناپذیر می‌یابد. نصر، در آخرین مرحله، به فرود انسان به زمین مادی اشاره می‌کند. در این مرحله، انسان، واجد بدنی فسادپذیر می‌شود. این دیدگاه، بر تنزل تدریجی انسان از ساحت الهی تا ساحت مادی تاکید دارد. نصر، با وجود این مراحل تنزل، معتقد است که انسان در تمام این مراحل، حقیقتش بازتابی از بعد نامیرا، روحانی، و جاودان او است؛ همان که در مرحله‌ی اول خلقت، حقیقتش را ساخته‌است. نصر تاکید می‌کند که این بازتاب حقیقت انسانی، تنها منحصر به قوای روحی و ذهنی او نیست، بلکه در قوای بدن مادی او نیز، متجلی شده‌است. این دیدگاه، نشان می‌دهد که حتی در مادی‌ترین جنبه‌های وجود انسان، جنبه‌های معنوی و الهی نهفته‌است.^۲

نصر، با اشاره به نقش طبیعت برای انسان، معتقد است که طبیعت، نقشی تربیتی و تکاملی برای انسان ایفا می‌کند. او بر این باور است که با تعامل صحیح با طبیعت و درک رمز و رازهای آن، انسان می‌تواند در مسیری صعودی به سوی کمال و سعادت گام بردارد و به نقطه‌ی آغاز خود، که همان قرب الهی است، بازگردد. در این دیدگاه، طبیعت به عنوان یک معلم و راهنما برای انسان در نظر گرفته می‌شود. نصر، با تأکید بر جایگاه ویژه انسان، معتقد است که انسان، به مثابه امانت‌داری است که از سوی حقیقت مطلق، مأموریت حفظ و مراقبت از طبیعت را به عهده گرفته‌است. این مقام والا، به انسان هویتی متعالی می‌بخشد و او را به سفری پرمسئولیت در مسیر تعالی و تکامل، رهنمون می‌سازد. نصر معتقد است که انسان باید با این مسئولیت، به جهان بنگرد.

^۱Nasr, *Science and Civilization in Islam*, pp . ۱۱۵-۱۱۶

^۲Nasr, *The Essential Seyyed Hossein Nasr*, pp . ۲۱-۲۲

نصر، با استفاده از یک تعبیر دینی زیبا، بر این نکته تاکید می‌کند که انسان، حافظ و متولی زمین است، به شرطی که وفادار به عهدش با خدا باشد. نصر معتقد است که انسان باید وفادار به محوری بودن خلقتش در آفرینش و ماهیت از خدایی بودن خود باقی بماند. او بر این باور است که انسان، با این بدن، برای زندگی در عالم مادی آفریده شده، اما ابدیت در پیش دارد. این رویکرد، نشان می‌دهد که انسان هم دارای محدودیت‌های دنیوی و هم دارای ظرفیت‌های بی‌نهایت معنوی است.

۱-۳-۳ تحلیل قوای انسان

در میان قوای مختلف انسان، "شناخت" یا "دراکه" جایگاهی ویژه و ممتاز دارد. اهمیت ساحت ادراک و اختیار انسان تا بدانجا است که از آن به عنوان "قوای تثومورفیک" یا "قوایی الهی با تجسد مادی" یاد می‌شود. این تعبیر، به روشنی بیانگر جایگاه والا و نقش حیاتی این قوا در وجود انسان است.

در مقابل دیدگاه‌هایی که قدرت شناخت انسان را زیر سوال می‌برند، این گزاره که "انسان می‌تواند حقیقت را بشناسد" نقطه عطفی در نگاه سنت محور به شمار می‌آید. این گزاره، بر توانایی ذاتی انسان در درک حقایق و رمز و رازهای جهان هستی تأکید می‌کند و او را به سفری پرمسئولیت در مسیر معرفت الهی رهنمون می‌سازد.

در حالی که عقل نقشی اساسی در شناخت انسان ایفا می‌کند، دایره شناخت به قدرت عقلانی انسان محدود نمی‌شود. انسان از طریق احساساتی مانند عشق، رنج، فداکاری و حتی ترس، به درک عمیق‌تر و جامع‌تر از حقیقت دست می‌یابد. این احساسات، دریچه‌ای به سوی لایه‌های پنهان وجود انسان و جهان هستی می‌گشایند و به او در درک ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های حقیقت کمک می‌کنند.

شناخت، گرچه نیرویی محرک در وجود انسان است، اما تعیین‌کننده مطلق اعمال او نیست. انسان با اتکا به شناخت خود، چه درست و چه غلط، آزادانه مسیر زندگی‌اش را انتخاب می‌کند. در واقع، شناخت تنها یکی از عوامل دخیل در فرآیند انتخاب است و نه تمامی آن.

انسان به خاطر دور افتادن از منشا و مبدا عالیش در شناخت خطا می‌کند. دور افتادن یا همان هبوط باعث خطا در کارکرد قوای الهی انسان می‌شود و کارکرد قوای شناختی انسان را به بازی ذهنی^۱ فرو می‌کاهد. این خطا در ناحیه احساسات انسانی نیز رخ می‌دهد و به جای کارکرد اصلی آن در برقراری ارتباط با حقیقت بی‌نهایت او را به سمت موهومات نفسانی می‌برد.

نتیجه این اختلال شناختی، تاثیر مستقیم بر روی اراده انسان دارد. هرچند اراده هرگز در وجود انسان از بین نمی‌رود. اما جهت‌گیری کلی آن متاثر از شناخت‌های نادرست منجر به غفلت از حقیقت در انسان خواهد شد.

^۱ mental play

این در حالی است که سطوح مختلفی از وجود در انسان متجلی شده است. تفسیر سه گانه جسم، روح و ذهن نیز مبتنی بر همین نگاه به انسان در سنت‌های حکمی عنوان شده است. روح انسان در امتداد روح الهی در نظر گرفته می‌شود.

عقل انسان با این تفسیر نه یک بعد منفک از منشا قدسی، بلکه ناشی از همین امتداد روح الهی و تجلی آن در روح انسانی هویت یافته است. با این تعبیر جایگاه عقل انسانی در مرکز بعد معنوی حیات انسان در نظر گرفته می‌شود.^۱

در تفکر مدرن، عقل به عنوان عنصری مستقل از وحی تلقی می‌شود و به عنوان "راسیون" شناخته می‌شود. در این دیدگاه، کارکرد عقل با آنچه در سنت‌ها تعریف شده، تفاوت اساسی دارد.

در نگاه مدرن:

- عقل به عنوان ابزاری برای تسلط بر طبیعت و بهره‌برداری از آن تلقی می‌شود. انسان با تکیه بر قدرت عقل خود، به دنبال کشف قوانین حاکم بر طبیعت و استفاده از آنها برای رفع نیازها و خواسته‌های خود است.
- طبیعت به عنوان منبعی برای استثمار و بهره‌کشی در نظر گرفته می‌شود. انسان مدرن با اتکا به عقل خود، به دنبال یافتن راه‌هایی برای استخراج منابع طبیعی و تبدیل آنها به کالا و خدمات است.
- تعامل انسان با طبیعت مبتنی بر جدایی و دوگانگی است. انسان مدرن خود را جدا از طبیعت می‌داند و معتقد است که می‌تواند بدون توجه به پیامدهای اعمال خود، از آن بهره‌برداری کند.

در نگاه سنت محور:

- عقل به عنوان ابزاری برای فهم و هماهنگی با طبیعت تلقی می‌شود. انسان سنتی با تکیه بر عقل خود، به دنبال درک قوانین حاکم بر طبیعت و زندگی در هماهنگی با آنها است.
- طبیعت به عنوان موجودی زنده و مقدس در نظر گرفته می‌شود. انسان سنتی احترام عمیقی برای طبیعت قائل است و معتقد است که باید از آن به طور مسئولانه و پایدار استفاده کرد.
- تعامل انسان با طبیعت مبتنی بر احترام و همزیستی است. انسان سنتی خود را بخشی از طبیعت می‌داند و معتقد است که باید در حفظ و تعادل آن کوشا باشد.

عقل ریشه و منشا فهم، روشنایی درونی یا همان شهود عقلی در انسان است. علاوه بر این امکان درک مستقیم و بی‌واسطه از ماهیت امور را برای انسان فراهم می‌کند. رابطه انسان با حقیقت در این منطق

^۱ Nasr, *The Essential Seyyed Hossein Nasr*, p ۳۱

چندان محل ابهامی ندارد. رابطه عقل انسانی با حقیقت از طریق رابطه ذاتی انسان با منشا حقیقت کاملاً تبیین پذیر بوده و محل ابهام ندارد. نصر معتقد است در این تعبیر از عقل حتی دستیابی به مطلق حقیقت برای انسان مقدور است.

رابطه عقل و وحی منشا چنین تمایزی در ماهیت و کارکردهای عقل مدرن و سنت‌محور است. در تفکر سنتی، عقل و وحی دو عنصر جدایی‌ناپذیر و مکمل یکدیگر تلقی می‌شوند. وحی به عنوان منبعی از هدایت و معرفت، بستر لازم را برای به فعلیت رسیدن قوای عقلی انسان فراهم می‌کند. مناسک و عبادات مذهبی نیز در این نگاه، نقشی هدفمند در جهت پرورش عقلانیت و ارتقای سطح تفکر انسان ایفا می‌کنند. در مقابل، دیدگاه مدرن عقل را به عنوان عنصری مستقل و خودبسنده می‌داند که نیازی به وحی برای عملکرد خود ندارد. این دیدگاه، عقل را قادر به درک و تفسیر جهان بدون نیاز به اتکا به منابع فراطبیعی می‌داند. تفاوت در نگرش به رابطه عقل و وحی، پیامدهای متعددی در کارکرد عقل، نوع تعامل انسان با طبیعت و درک او از جهان هستی دارد.^۱

- در تفکر سنتی: عقل در چارچوبی اخلاقی و معنوی عمل می‌کند و به دنبال یافتن تعادل بین نیازهای مادی و معنوی انسان است. تعامل با طبیعت نیز در این نگاه با احترام و مسئولیت‌پذیری همراه است، چرا که طبیعت به عنوان مخلوقی الهی مورد احترام قرار می‌گیرد.
- در دیدگاه مدرن: عقل در مسیری عاری از قید و بندهای اخلاقی و معنوی حرکت می‌کند و به دنبال تسلط و بهره‌برداری از طبیعت برای رفع نیازهای مادی انسان است. این نگاه می‌تواند منجر به تخریب محیط زیست و بی‌توجهی به پیامدهای بلندمدت اعمال انسان شود.

تعبیر نصر در این خصوص بسیار دقیق و رساست. او می‌نویسد:

عقل انسان قطب ذهنی کلمه یا لوگوس است. همه چیز به وسیله همین کلمه یا لوگوس ساخته شده است. لوگوس منشا وحی یا همان دین رسمی است.

در معرفت سنتی، طبیعت به عنوان منبعی از نظم و هماهنگی تلقی می‌شود. این نظم در چرخه‌های فصل‌ها، نظم حرکت ستارگان و ساختار موجودات زنده قابل مشاهده است. واژه یونانی کاسموس (Cosmos) به معنای "جهان" یا "نظم" است و برای اشاره به این ایده به کار می‌رود که جهان هستی یک کل منظم و هماهنگ است که تحت قوانین طبیعی خاصی اداره می‌شود.

این مفهوم که فیلسوفان طبیعت به آن رجوع می‌کنند و دین‌ها و فلاسفه دینی آن را به معنای هر آنچه به جز اصل الهی است تلقی می‌کنند، در عربی با نام "ما سوی الله" یا به معنای "آنچه به جز خداوند است" شناخته می‌شود.

^۱Nasr, *Traditional Islam in the Modern World*, p. ۲۳

در کیهان‌شناسی‌های مقدس، خلقت به عنوان تحمیل ترتیب بر هرج و مرج یا تولید ترتیب به عنوان نقطه آغاز قرار داده می‌شود. همانطور که در آیات قرآن تعبیری همچون جدا کردن نور از تاریکی، آب‌ها از هوا، و زمین از دریا، ترتیب را از هرج و مرج برای توصیف خلقت به کار می‌رود. در علم کلام اسلامی، مفهوم "توحید" (یگانگی خدا) با ایده ترتیب مرتبط است، زیرا باور دارند که تمام خلقت مطابق با اراده و ترتیب خداوند است.

این ایده که تجربه ما از ترتیب، برای وجود ما بنیادی است، توسط فلاسفه و متفکران در طول تاریخ بررسی شده است.

مفهوم ترتیب در تحقیقات علمی نیز نقش مهمی ایفا کرده است. روش علمی بر اساس ایده این است که جهان مطابق با قوانین طبیعی عمل می‌کند که می‌توان آن‌ها را مشاهده و آزمایش کرد. با مطالعه این قوانین، دانشمندان سعی می‌کنند تا ترتیب پایه‌ای جهان را درک کنند.^۱

یکی از مشکلاتی که در چنین مطالعه‌ای بروز می‌کند، تعریف مفهوم "دین" است که نظریه‌ای راجع به ترتیب طبیعت در آن را می‌خواهیم مورد بررسی قرار دهیم. آیا منظور ما اسطوره‌ها و متون مذهبی هر مذهب است یا تفسیرات بعدی آن؟ و در مورد مذاهبی مانند مسیحیت، چگونه بین نگرش مذهبی و دیدگاه فلاسفه مذهبی آن تمایز قائل شویم؟ برای درک این منظور بهتر است نگاه به دین در این چارچوب توضیح داده شود.

۴. تفسیر دین از طبیعت در نگاه سنت محور

۴-۱ دین و طبیعت:

دین، به عنوان یک پدیده‌ی جهانی و متنوع، شامل گروهی از سنت‌های مذهبی است که به دلیل ریشه‌دار بودن در فرهنگ‌های قبل از مدرنیته، در قومیت‌های بومی در سراسر جهان، شناخته شده هستند. این مذاهب، اغلب، طبیعت‌پرستانه هستند، به این معنا که باور دارند همه‌چیز، شامل حیوانات، گیاهان، سنگ‌ها و حتی اشیاء بی‌جان، روح یا جان دارند. این مذاهب، به طور معمول، با فرهنگ بومیان و نحوه‌ی زندگی آن‌ها تعامل پیوسته داشته و از طریق شعائر، رسوم، و آیین‌های مختلف، به برقراری ارتباط با طبیعت و جهان پیرامون خود، می‌پردازند. این ارتباط، نه صرفاً یک ارتباط مادی، بلکه یک ارتباط معنوی و عمیق است که مبتنی بر تقدس و احترام به طبیعت است.

نصر با تأکید بر این نکته می‌گوید که صدها میلیون پیرو از مذاهب اصلی که شاخه‌هایی از مذاهب اولیه و بومی بشریت هستند، هنوز در آمریکا، آفریقا، جزایر پلینزی، استرالیا، هند، زلاند نو، و دیگر نقاط جهان وجود دارند، حتی پس از نابودی‌شان در قرن‌های اخیر، به ویژه به دلیل استعمار اروپایی بر بخشی از جهان. این مذاهب، در اسطوره‌ها و عملکردهایشان، تفاوت‌های بزرگی دارند، اما در ارتباط با طبیعت یا زمین، شباهت‌های شگفت‌انگیزی از خود نشان می‌دهند. این مذاهب، برای هزاران سال، نگهبان محیط

^۱Nasr, *An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines*, p. ۴۴

زیست طبیعی بوده‌اند و احساس عمیقی به پیام زمین دارند و دیدگاه‌هایی درباره‌ی ترتیب طبیعت دارند که در خصوص حفظ محیط زیست طبیعی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این شباهت‌ها نشان دهنده ریشه مشترک این مذاهب در ارتباط با طبیعت است.

نصر بر این باور است که بحران زیست‌محیطی، که در حال حاضر به وجود آمده و حتی برای بقای بشر تهدیدکننده است، باعث شده‌است تا بسیاری از افرادی که نسل پدران‌شان دیدگاه‌های مذاهب اصلی را به عنوان ساده‌لوحی رد می‌کردند، دوباره به بررسی آنچه نگهبانان زمین درباره‌ی معنای ترتیب طبیعت دارند، بپردازند. نصر معتقد است که دیدگاه‌های سنت محور به طبیعت، حاوی حکمتی است که می‌تواند راه گشای انسان معاصر در حل بحران زیست محیطی باشد.

نصر، با تاکید بر اهمیت این موضوع، بر این باور است که دیدگاه مذاهب اصلی، درباره‌ی ترتیب طبیعت، یک رشته‌ی مهم در بافت معاصر است که المان‌های مختلف از تقالید گوناگون را به هم تنیده و در تلاش برای زنده کردن یک دیدگاه معنوی از طبیعت است؛ قبل از اینکه مادی‌گرایی خام جهان مدرن، بافت زندگی را که برای یک لحظه در تاریخ بشر ممکن شده، نابود کند. این دیدگاه، بر ضرورت بازگشت به یک دیدگاه معنوی از طبیعت برای نجات بشر و جهان تاکید می‌کند.^۱

نصر با بررسی ساختار دین، تاکید می‌کند که هر دین یکپارچه، ضرورتاً دو بعد دارد: بعد خارجی یا بیرونی، که ظاهرترین جنبه‌ی دین است و احکام، مناسک، و عبادات در هر دینی، ذیل این لایه، جای می‌گیرند. بعد بیرونی و رسمی زندگی انسان، با در نظر گرفتن بعد ابدی حیات انسان، بر عهده‌ی این جنبه است. و بعد دوم، حیث درونی و باطنی دین است. این بعد، ناظر به حقیقت ذات متعالی است و بر ارتباط مستقیم انسان با خدا تاکید دارد.

نصر، در ادامه، به سلسله مراتب ساختار درست دین اشاره می‌کند. سلسله مراتبی که از ظاهری‌ترین ساحت دینی تا باطن دین که ناظر به یک حقیقت متعالی است، را در بر می‌گیرد. این سلسله مراتب، نشان می‌دهد که دین دارای سطوح مختلفی از فهم و تجربه است و برای رسیدن به حقیقت باید در این سطوح عمیق‌تر شد.

۱-۴-۱ روش بررسی ادیان برای بررسی و فهم بحران محیط زیست

سید حسین نصر، در بررسی رابطه‌ی بین دین و نظم طبیعت، بر این باور است که بحرانی که در رابطه‌ی بین انسان و محیط طبیعی در جهان امروزی وجود دارد، به دلیل شکل‌گیری مدرنیسم و غربی‌گرایی در ابتدا در غرب به وجود آمده‌است. اما این بحران، اکنون به صورت جهانی پخش شده‌است و باید بررسی آن را، خارج از مرزهای تاریخی و فرهنگی غرب، انجام داد. این دیدگاه، بر ضرورت فراوری از محدودیت‌های جغرافیایی و فرهنگی در بررسی بحران زیست محیطی تاکید دارد.

نصر، در ادامه، به این نکته اشاره می‌کند که بررسی رابطه‌ی بین دین و نظم طبیعت برای حل مشکلات مربوط به بحران محیطی، نیازمند کشف مفاهیم و اعتقادات مختلف مردم در سراسر جهان است. او

^۱Nasr, *Islamic Science: An Illustrated Study*, pp. ۸۱-۸۲

معتقد است که برای این منظور، باید به مفاهیم و اعتقادات مختلف مردم در سراسر جهان توجه کرده و به دنبال راه‌حلهایی باشیم که برای تمامی انسانیت مناسب باشند. برای رسیدن به این هدف، باید از مرزهای فرهنگی، مذهبی و جغرافیایی خارج شده و به سمت یک دیدگاه جهانی پیشرفت کنیم. نصر بر این باور است که رویکردهای محلی به تنهایی قادر به حل بحران‌های جهانی نیستند.

نصر، بر این اصل تأکید می‌کند که برای درک رابطه‌ی بین دین و نظم طبیعت به صورت جهانی، نباید فقط به دین یک منطقه و یا یک سنت معین توجه کرد؛ بلکه باید به تعداد زیادی از دین‌ها و آیین‌های مختلف در سراسر جهان توجه نمود. او معتقد است که برای این منظور، باید مفهوم نظم طبیعت و "زمین" در قالب هر یک از این دین‌ها را درک کرد. این رویکرد، بر تنوع و تکثر دیدگاه‌ها در خصوص رابطه انسان و طبیعت تأکید دارد.

نصر، با توجه به ارتباط بین زمین و آسمان در اکثر ادیان، بر این باور است که برای درک بهتر این ارتباط، باید به آموزه‌های حکمتی و متافیزیکی آن‌ها، در قالب کیهان‌شناسی سنتی توجه نمود. او معتقد است که این آموزه‌ها، به درک عمیق‌تر از رابطه زمین و آسمان کمک می‌کند.

همچنین، نصر برای درک مفهوم "آسمان" در قالب آیین‌های مختلف، به ضرورت توجه به فرهنگ و تاریخ هر یک از دین‌ها و آیین‌ها اشاره می‌کند و بر این نکته تأکید می‌کند که باید بررسی کرد چگونه بسیاری از "آسمان‌ها" کیهان‌های مختلف انسانیت را شامل می‌شوند. این رویکرد، نشان می‌دهد که برای فهم دقیق مفهوم آسمان، باید به تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی توجه کرد.

نصر، در نهایت، بر این باور است که برای بررسی رابطه‌ی بین دین و نظم طبیعت به صورت جهانی، باید به دین‌ها به عنوان یک بخش از فرهنگ و تاریخ جهان نگاه کرد و درک کرد که چگونه دین‌ها، در کنار زمین و آسمان انسانیت، مفهوم طبیعت و نظم آن را تعریف کرده و برای پیروان خود، تعبیر کرده‌اند. نصر با این تأکید، دین را به عنوان پدیده‌ای فرهنگی و تاریخی در نظر می‌گیرد که در شکل‌گیری درک انسان از طبیعت موثر بوده است.^۱

نصر، در ادامه، بر این نکته تأکید می‌کند که برای بررسی رابطه بین دین و نظم طبیعت به صورت جهانی، باید به مسئله‌ی حیات دین و دین‌ها در یک جهانی که واقعیت دین‌های دیگر، باید بدون هیچ‌گونه تعارضی، در نظر گرفته‌شود، توجه کرد. به این منظور، باید به تفاوت‌ها و ترکیب‌های مختلف دین و آیین‌ها در سراسر جهان توجه کرد و سعی کرد تا به یک دیدگاه جهانی در مورد رابطه بین دین و نظم طبیعت برسیم. این دیدگاه، بر لزوم گفتگو و تعامل بین ادیان مختلف در حل بحران محیط زیست تأکید می‌کند.

نصر، موضوع عبور از مرزهای دینی را، به معنای درک و تحقیق درباره‌ی دین‌های دیگر، به جز دین خود، موضوعی بسیار مهم در تعامل با دیگران و درک بهتر روابط بین فرهنگ‌ها و ادیان می‌داند. او معتقد است که این مسئله، امروزه، به چالشی برای بسیاری از افراد تبدیل شده‌است؛ زیرا افراد قرن بیست و یکم، تحت تأثیر نسبیت‌گرایی و روشن‌گری قرار گرفته‌اند و به همین دلیل، تعداد بی‌شماری از

^۱Nasr, *Islamic Art and Spirituality*, p. ۲۹۱

ادیان و باورهای مختلف در جهان وجود دارد. این واقعیت، نشان دهنده اهمیت گفتگو و تعامل بین ادیان مختلف در دنیای معاصر است.

نصر، در عین حال، به چالش های پیش روی این رویکرد اشاره می کند. او بر این باور است که در جامعه هایی که روشن گری، بشرگرایی، و نسبیت گرایی نوین مانند غرب مدرن رواج دارد، تفکر متعددی به وجود آمده است که تلاش می کند تا تعداد بی شماری از ادیان را به صورت نسبیتی برای همه قرار دهد. در واقع در این رویکرد، همه ادیان به یک اندازه معتبر شمرده شده و هیچ دیدگاه مطلق وجود ندارد. نصر با این رویکرد، مخالف است.

نصر، با طرح این موضوع، به این نکته اشاره می کند که تنها اندک نفراتی در غرب، تلاش کرده اند تا یک متافیزیک و الهیات دینی مقایسه ای را توسعه دهند که از دام فراروی از دین خود یا پذیرش تنها دین خود به عنوان حقیقت و تصدیق همه ی دین های دیگر به عنوان سیستم های تاریخی و اجتماعی ساده خالی از هرگونه حقیقت مطلق، بی خبر باشد. تیار تاکید می کند که این الهیات مقایسه ای، تلاش می کند تا با استفاده از منابع دینی، فلسفی، و روحانی، به دنبال یافتن مشترکات در میان ادیان مختلف باشد و به نحوی که هیچ کدام از ادیان را به عنوان تنها راه درک و جستجوی حقیقت نپذیرد. این دیدگاه، بر ضرورت گفتگو و تعامل بین ادیان بر اساس مشترکات آنها تاکید دارد.^۱

نصر، در نهایت، بر این باور است که برای عبور از مرزهای دینی، باید به دنبال یافتن مشترکات در میان ادیان مختلف بود و به دنبال درک بهتر یکدیگر بود. این رویکرد، تنها با استفاده از تفکر متکثر و باور به وجود راه های متعددی برای درک و جستجوی حقیقت، قابل دسترسی است. نصر تاکید می کند که برای فهم درست جهان و حل بحران های آن، باید از دیدگاه های محدود خود فراتر رفت و به تنوع دیدگاه ها احترام گذاشت.

سید حسین نصر، در بررسی چالش های جهان معاصر، بر این باور است که جامعه ی انسانی که به طور مشروط، هنجار انحصارگرایی دینی را پذیرفته و به آن عمل می کند، دچار مشکلاتی اساسی خواهد شد. او بر این نکته تاکید می کند که تفاوت های فرهنگی، نژادی، و قومی، لازمه ی ضروری جوامع مدرن هستند و در چنین جوامعی، تکیه بر انحصار دین، معنای خود را از دست داده و دین را از کارکرد اصلی اش، دور می کند. نصر معتقد است که انحصار گرایی، نه تنها با تنوع فرهنگی و مذهبی جهان امروز سازگار نیست، بلکه باعث ایجاد تعصب و درگیری نیز خواهد شد.

نصر، در ادامه، بر این نکته تاکید می کند که دین را نمی توان به تجسم زمینی آن تقلیل داد. او معتقد است که تنها یک حقیقت وجود دارد، و ضرورتاً این حقیقت، خود را آشکار می کند. نصر تاکید می کند که هر قدر بر بعد ظاهری دین تکیه شود، امکان وفاق بین ادیان مختلف کاهش می یابد. در نقطه مقابل، هر قدر بر بعد باطنی دین تکیه شود، همگرایی بین ادیان، بیشتر به چشم می آید. این دیدگاه، بر اهمیت توجه به ابعاد باطنی و معنوی دین تاکید دارد.

^۱ Nasr, *Islamic Art and Spirituality*, p. ۳۰۴

نصر، در سخنرانی خود در واتیکان نزد پاپ بندیکت شانزدهم، به نکته‌ی جالبی اشاره می‌کند. او می‌گوید: "مسیحیت، در سال‌های اخیر، از بعدِ باطنیِ خود فاصله گرفته است و همین امر، زودتر، اجازه ورودِ سکولاریسم را در بینِ پیروانِ آن فراهم کرد. در حالی که حفظِ میراثِ باطنی در بینِ مسلمانان، باعث شد مقاومتِ بیشتری در مقابلِ سکولاریسم شاهد باشیم". این مقایسه، نشان می‌دهد که توجه به بعدِ باطنی دین، در حفظِ معنویت و مقاومت در برابر سکولاریسم نقش مهمی دارد.

نصر معتقد است که نگاهِ وحدت‌گرایانه به ادیان، گفتگو را به یک ضرورت بین پیروان ادیان مختلف تبدیل می‌کند. این گفتگو، نه صرفاً یک تلاش برای یافتنِ حقیقت، بلکه یک مسئولیتِ معنوی است. نصر، با این دیدگاه، بر ضرورت گفتگو و تعامل بین ادیان مختلف تاکید می‌کند و آن را نه تنها یک وظیفه اخلاقی بلکه یک وظیفه معنوی می‌داند.^۱

نصر، با این رویکرد، نشان می‌دهد که برای حل بحران‌های جهان معاصر، باید از انحصارگرایی دینی فاصله گرفته و به دنبالِ فهمِ مشترکات بین ادیان بود. او معتقد است که تکیه بر بعدِ باطنیِ ادیان و گفتگو بین پیروانِ آن‌ها، می‌تواند به ایجاد جهانی صلح‌آمیز و هماهنگ کمک کند. نصر با این دیدگاه، به دنبال ارائه یک راه حل عملی برای مقابله با چالش‌های جهان معاصر بر اساس آموزه‌های دینی است.

۲-۱-۴ مهمترین اصول ادیان در ارتباط با طبیعت

در بررسی اصولِ نگاه به طبیعت در ابتدایی‌ترین ادیان، به ویژه ادیانِ بومی و طبیعت‌پرستانه، به این نکته‌ی قابل توجه برمی‌خوریم که نگاه لایه‌ای به جهانِ طبیعت، یک اصلِ اساسی و مشترک است. این رویکرد، بر این باور استوار است که جهان، از لایه‌ها یا مراتبِ مختلفی تشکیل شده است که هر کدام، ویژگی‌ها و کارکردهای خاص خود را دارند. این لایه‌ها، نه به صورت منفصل و جدا از یکدیگر، بلکه در ارتباط و تعاملِ پیوسته با هم، نظامِ هستی را شکل می‌دهند.

به عنوان مثال، ساختار اصلی جهان شامانی، بر پایه‌ی سه لایه‌ی جهان بالا، جهان میانه، و جهان پایین، یا آسمان، زمین و زیرزمین، ساخته شده است که این لایه‌ها، توسط یک محور مرکزی، محور موندی نیز، به یکدیگر مرتبط هستند. مغول‌ها، این محور را "ستون طلا" می‌نامند. این ستون، با کوه کیهانی که با نام‌های مختلفی، مانند کوه مرو در هندوستان، هرابرزایتی یا البرز در ایران باستان و هیمینگبیورگ در آلمان باستان در مذاهب مختلف ظاهر می‌شود، مطابقت دارد. ستاره‌ی قطبی، به بالای کوه کیهانی متصل است و در قدیم، تمامی انسان‌ها می‌توانستند با استفاده از این ستاره، به مناطق بالا صعود کنند. این نمادها، نشان می‌دهند که در ادیان شامانی، جهان به صورت لایه‌ای در نظر گرفته شده و امکان اتصال بین لایه‌ها از طریق نمادهای خاصی وجود دارد.

این تفکیک سه‌گانه، دقیقاً در آیین شینتو نیز به چشم می‌خورد و بین سه صفحه‌ی عمودی واقعیت تمایز قائل می‌شود: تاکامانوها را یا ("دشت بهشت بلند") که مسکن خدایان است؛ ناکاتسوکونی یا ("سرزمین میانی") که جهانِ انسانی را شامل می‌شود و محیطِ طبیعی اطرافِ انسان نیز، بخشی از آن

^۱Nasr, *Islamic Art and Spirituality*, p.۳۲۵

است؛ و یومی یا ("زیرزمین") که سرزمین مرگ است. این ساختار، نشان می‌دهد که در آیین شینتو نیز، جهان به صورت لایه‌ای و با سطوح مختلفی در نظر گرفته شده‌است.^۱

در دین بامبارا، که آموزه‌های اسطوره‌ای آن، مرزهای واضحی از یک کیهان‌شناسی اولیه دارد که در بسیاری از جوامع شامانی وجود دارد، یک درخت جهانی وجود دارد که بهشت و زمین را به یکدیگر متصل می‌کند، و در مراسم آغازین‌شان، بامبارا، ۲۴۰ نماد را یاد می‌گیرند که "از این درخت آویزان می‌شوند". این نمادها، نشان‌دهنده‌ی ارتباط لایه‌های مختلف هستی با یکدیگر است و این که جهان، همچون درختی است که از ریشه‌های معنوی در بهشت، تا شاخه‌های مادی در زمین گسترش یافته‌است. در دین بامبارا، جهان خود توسط کلمه ایجاد می‌شود که این آموزه در کیهان‌شناسی ابراهیمی و هندویی نیز دیده می‌شود. این دیدگاه، بر قدرت کلام در آفرینش جهان تاکید دارد.

نصر، با بررسی این مثال‌ها، بر این نکته تاکید می‌کند که نگاه لایه‌ای به جهان، یک اصل مشترک در بسیاری از ادیان بومی و طبیعت‌پرستانه است و از طریق این نگاه، درک عمیق‌تری از ارتباط بین مراتب مختلف هستی و ارتباط انسان با طبیعت به وجود می‌آید.

۲-عدم تفکیک حقیقت مقدس و طبیعت:

در میان سوئیو، تأکید به ویژه بر روح عظیم واکان‌تانکا^۲ قرار دارد که هم طبقه‌بندی و ترتیب مشاهده شده در طبیعت و هم عامل تمام تحولات است. در میان لاکوتا، حضور روح عظیم به نام تاکو اسکانسکان^۳ یا به طور ساده "اسکان" نامیده می‌شود. نقش آن در ترتیب طبیعت با گفتگویی بین یک کشیش لاکوتا پیر و یک دانشمند آمریکایی در مورد اسکان، واضح می‌شود. کشیش پیر می‌پرسد: "اسکان چه کسی است؟" و دانشمند پاسخ می‌دهد: "آیا او یک شخص، یا یک خدا، یا یک روح است؟" سپس کشیش پیر پاسخ می‌دهد: "اسکان همه چیز است. او هوایی است که تنفس می‌کنیم، آبی است که می‌نوشیم، زمینی است که روی آن قدم می‌گذاریم. او خورشید است،"

مرد داروساز سیوکس بزرگ قرن بیستم، بلک الک، خود این حقیقت را تأکید کرده و از طبیعت فوق‌العاده و همچنین داخلی روح عظیم یاد کرد. او به یک "آنیمیسیم چندواژه‌ای"^۴ اشاره کرد که در عین حال "تک‌خدایی" است و از آگاهی آن‌ها نسبت به اینکه موجودات طبیعی به عنوان یک اجتماع از ماده الهی هستند، نشأت می‌گیرد. این موجودات الهی، همزمان با تمام اجتماعات خود، فوق‌العاده هستند، به همین دلیل به آن‌ها "طبیعت‌گرایی معنوی" سرخپوستان و عدم تفکیک نظم انسانی از نظم طبیعی آن‌ها اشاره شده‌است. این "طبیعت‌گرایی معنوی" همچنین به این معنی است که هر چیزی در کیهان زنده است و توسط روح، ترتیب و هماهنگی داده شده‌است. این به معنی "اصولاً و متافیزیکاً، هر چه مورد بررسی و تصور قرار گیرد، پرتوی وجودی، شامل "وجود"، "آگاهی" و "زندگی" از مرکز وجودی

^۱Nasr, **Religion and the Order of Nature**, p.۵۴

^۲Wakan-tanka

^۳Taku Skanskan

^۴polysynthetic animism

آن، به سمت نمونه نورانی و آسمانی خود دارد؛ بنابراین اصولاً ممکن است با انتخاب هر چیزی به عنوان نقطه شروع، به ذات آسمانی دست یابیم.^۱

۴- طبیعت مقدمه سیر انسان و تکامل او :

آمریکاییان سابق باور داشتند که طبیعت بکر، کاتدرایل^۱ آن‌ها بوده و شکل‌های طبیعت به طور همزمان تجلیات و هم‌نیاز به قدرت‌ها و قابلیت‌های مختلف درون روح انسانی بودند. در این دیدگاه، طبیعت حامل انرژی مقدس بوده و همه چیز در آن به یکدیگر مرتبط و با یکدیگر هم‌آمیزی داشته‌اند.

به عنوان مثال، برای آمریکاییان سابق، درختان و حیوانات دوستان و همراهان انسان‌ها بودند و انسان‌ها باید با آن‌ها با احترام برخورد کنند. همچنین، برای آن‌ها، جاودانگی برای روح‌های انسانی در زمین بود و مرگ تنها یک گذر موقت بود که به مرحله بعدی از وجود منتقل می‌شد.^۲

در الهیات ممفی مصر هم تفسیر جالبی از این نکته وجود دارد. ترتیب طبیعت، بازتاب ترتیبی است که به حوزه اصول یا نترها تعلق دارد و انسان نیز به عنوان نتیجه موقعیت مرکزی خود در ترتیب کیهانی، آن را در وجود خود حمل می‌کند. "هر نوع طبیعی، فاش کننده یکی از طبایع و عملکردهای انتزاعی که بر جهان حکمرانی می‌کنند، یک فعل از زبان الهی است، به این معنی که انتیتی‌ها یا اصول کاملاً واقعی (نترها) هستند. آن‌ها به معنای کاملاً واقعی، نوعی هستند که در جهان شناختی انسان، مراحل مشخصی در زندگی جنینی کیهانی را نشان می‌دهند.

۳-۱-۴ تاثیر دین در نگاه قدسی به طبیعت

سید حسین نصر، در بررسی تأثیر دین در شکل‌گیری نگاه قدسی به طبیعت، بر این باور است که همه جنبه‌های زندگی، و همچنین همه‌ی درجات نمایش کیهانی، تحت یک اصل واحد حکمرانی می‌شوند و توسط یک مرکز مشترک اتحاد می‌یابند. این مرکز، همان حقیقت مطلق الهی است. نصر با این تأکید، بر وحدت بنیادین جهان و پیوند تمام پدیده‌ها با یکدیگر اشاره دارد.

نصر، با استناد به آموزه‌های دینی، بر این نکته تأکید می‌کند که هیچ چیز خارج از قدرت خدا و در معنای اسرارآمیزی، هیچ چیز "خارج" از وجود او وجود ندارد، چرا که دو نوع واقعیت وجود ندارد. در واقع، عبارت "لا اله الا الله"، در نهایت، به این معناست که هیچ وجود یا واقعیتی جز وجود یا واقعیت مطلق یا حقیقت مطلق وجود ندارد. این دیدگاه، بر وحدت وجودی خداوند و جهان تأکید دارد.

بنابراین، در اساس، همه چیز مقدس است و هیچ چیز دنیوی نیست، زیرا همه چیز، عطر الهی را در خود حمل می‌کند. این دیدگاه، بر تقدس ذاتی همه پدیده‌ها و رد دیدگاه دو گانه انگارانه بین مادی و

^۱ کاتدرایل (Cathedral) به معنی کلیسای بزرگ و پرشکوهی است که به عنوان مرکز عبادت و دینی بودن، برای بسیاری از مذاهب مهم است.

^۲ Nasr, *Religion and the Order of Nature*, p p. ۵۸-۵۹

معنوی تاکید دارد. به عبارت دیگر، از دیدگاه نصر، حضور خداوند در همه جا هست و همه چیز نمودی از اوست و از این رو، همه چیز مقدس است.

در ادامه، دین را به عنوان راهنمای الهی در کمک به انسان، برای پیشگیری از مانع وجودی که او را از مبدأ الهی خود جدا کرده است، در نظر می گیرد. با این وجود، او تاکید می کند که انسان در اساس، هرگز از آن جدا نشده است و پدیده جدایی صرفاً یک پدیده ظاهری است. این دیدگاه، بر امکان بازگشت به منشا الهی و رفع موانع در این مسیر تاکید دارد.

نصر، دین را نه تنها یک نمونه از هدایت الهی می داند، بلکه آن را شامل تمام وحی هایی می داند که از طریق ۱۲۴۰۰۰ پیامبر که در منابع اسلامی سنتی ذکر شده اند، برای مردمان تمام عصرها و ملت ها فرستاده شده است. او با اشاره به پیامبر اسلام، بر این نکته تاکید دارد که محمد صلی الله علیه و سلم، جدیدترین این پیامبران در دوره حال حاضر بشریت است. به همین دلیل، پیامبر اعلام کرد که هیچ چیز جدیدی نیاورده است، بلکه حقیقتی را که تمام پیامبران قبلی ادعا کرده اند، بازگو کرده است و سنت اولیه، که حقیقتی است که در طبیعت چیزها قرار دارد را بازسازی کرده است. نصر به این دین، "دین الحق" یا "سنت اولیه" نیز می گوید. این رویکرد، بر وحدت و همیشگی بودن پیام وحی تاکید دارد.^۱

بر اساس این مبانی، نصر، تأثیر و نقش دین در نگاه قدسی به طبیعت را، در سه محور کلیدی خلاصه می کند:

وحدت وجود: از منظر دین، همه چیز در جهان هستی، از کوچکترین ذره تا بزرگترین کهکشان، تجلی وجود خداوند است. در این دیدگاه، دوگانگی و جدایی بین خالق و مخلوق، یا بین روح و ماده وجود ندارد. به عبارت دیگر، تمام هستی، یکپارچه و به هم پیوسته است و همه چیز در آن، از یک سرچشمه ی واحد نشأت گرفته است. این دیدگاه، بر وحدت و یکپارچگی تمام هستی تاکید دارد.

قدسیت طبیعت: بر اساس اصل وحدت وجود، طبیعت به عنوان تجلی وجود خداوند، مقدس و محترم شمرده می شود. هر پدیده ای در طبیعت، از گیاهان و جانوران گرفته تا کوه ها و رودخانه ها، حامل انوار الهی و نشانه ای از عظمت خداوند است. این دیدگاه، بر تقدس ذاتی و نهادینه طبیعت تاکید دارد.

مسئولیت انسان: انسان در این دیدگاه، به عنوان خلیفه ی خداوند در زمین، موظف به حفظ و مراقبت از طبیعت است. این مسئولیت، نه تنها به معنای عدم آسیب رساندن به طبیعت است، بلکه به معنای استفاده ی صحیح و بهره مندی از مواهب آن به گونه ای است که به تعادل و هارمونی کلی جهان لطمه ای

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, p. ۵۴

وارد نشود. این دیدگاه، انسان را نه صرفاً یک بهره‌بردار بلکه یک امانت‌دار و مسئول در قبال طبیعت می‌داند.

نصر، با اشاره به دوران تسلط سنت دینی، بر این باور است که در این دوران، میراثی غنی از تعامل انسان با طبیعت وجود داشته‌است که بر پایه‌ی احترام و تقدس آن بنا شده‌بود. این تعامل، در قالب آداب و رسوم، قوانین و مقررات، و همچنین در قالب هنر و ادبیات نمود پیدا می‌کرد. نصر به عنوان مثال به احترام و تقدس درختان و حیوانات در فرهنگ‌های دینی اشاره می‌کند و می‌گوید که در بسیاری از فرهنگ‌های دینی، قطع درختان و شکار حیوانات، ممنوع بوده‌است. همچنین قوانینی برای حفظ منابع طبیعی و جلوگیری از آلودگی محیط زیست وضع می‌شد. این رویکرد، نشان می‌دهد که دین می‌تواند مبنایی برای حفاظت از محیط زیست باشد.^۱

نصر، در نهایت، بر این باور است که دین، با ارائه‌ی یک دیدگاه جامع و معنوی به طبیعت، نقشی اساسی در ارتقای اخلاق زیست محیطی و حفظ و مراقبت از کره‌ی زمین دارد. این دیدگاه، انسان را به عنوان عضوی از یک کل بزرگ در نظر می‌گیرد و مسئولیت او را در قبال حفظ و مراقبت از این کل، به او یادآوری می‌کند. نصر تأکید می‌کند که دین، نه تنها می‌تواند راهنمای انسان در مسیر معنویت باشد، بلکه می‌تواند در حل بحران‌های زیست محیطی نیز موثر واقع شود.

۲-۴ نگاه ادیان ابراهیمی به طبیعت

یهودیت، مسیحیت و اسلام، ادیان ابراهیمی، با اعتقاد به خدای واحد، جهان را بر اساس اراده و حکمت او خلق شده می‌دانند. با وجود این اشتراک بنیادی، درک و تفسیر نحوه سازماندهی جهان بر پایه این حکمت الهی در هر سه دین، تفاوت‌های قابل توجهی را نشان می‌دهد.

در ادیان ابراهیمی، درک طبیعت بر پایه حکمت الهی بنا شده‌است. با این وجود، تفسیر این نظم در هر دین با تفاوت‌ها و شباهت‌هایی همراه است. در طول تاریخ، تئوری‌ها و فلسفه‌های پیچیده‌ای در این زمینه شکل گرفته که تحت تأثیر سایر ادیان و مکاتب فلسفی نیز قرار گرفته‌اند. برای بررسی نگاه به طبیعت در ادیان ابراهیمی، لازم است هر دین به صورت جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد. در این بررسی، دقت در انتخاب دیدگاه‌ها حائز اهمیت است، چرا که تئوری‌ها و فلسفه‌های مرتبط با این موضوع در مکاتب فلسفی مختلف پراکنده هستند.

۱-۲-۴ یهودیت

در حالی که تورات و تلمود منابع اصلی درک یهودی از نظم طبیعت هستند، تفسیرهای مختلفی از تورات توسط مکاتب گوناگون وجود دارد و تلمود بیشتر بر قوانین و زندگی مذهبی تمرکز دارد. با این

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, p. ۲۱-۲۲

حال، یک منبع ارزشمند به نام "میدراش" وجود دارد که در قرن چهارم میلادی نوشته شده و به تفسیر کتاب پیدایش و داستان خلقت می‌پردازد. این متن که بخشی از متون خاخامی^۱ به حساب می‌آید، بینشی عمیق به دیدگاه یهودیان در مورد نظم طبیعت ارائه می‌دهد.

همچنین، برخی از محققان معتقدند که باید به فیلو و تعالیم او درباره لوگوس که حاوی الگوهای خلقت و منبع نظم طبیعت، مراجعه کرد. برخی از این دانشمندان، فلسفه یهودی را به عنوان یک میدراش در نظر می‌گیرند و مدعی می‌شوند که چنین میدراش‌هایی "حتی قبل از قدیمی‌ترین میدراش‌های یهودی وجود داشته‌اند". درباره آیات آغازین تورات که درباره خلقت و به وجود آمدن نظم هستند، بین دانشوران تلمودی و فیلسوفان یهودی در طول تاریخ تفاوت‌های عمیقی وجود دارد. حتی در باره معنای (خلقت از هیچ)^۲ نیز مدارس مختلف نظرات متفاوتی داشته‌اند. دانشوران درباره نظر فیلو^۳ و ابن میمون در خصوص *ex nihilo* بحث و گفتگو کرده‌اند، در حالی که فیلسوف یهودی گرسونیدس^۴ در کتاب "جنگ‌های خداوند"^۵ تئوری خلقت از ماده‌ای ابدی و بی‌شکل را بر اساس کتاب حکمت سلیمان به‌طور کامل توسعه داده و به نظر متداول در عصر و به نظر دانشوران تلمودی اعتراض کرد. برای درک ژرف‌ترین معنای نظم طبیعت هنوز باید در اسطوره‌شناسی یهودی، به‌ویژه در آثار کابالیستی مانند کتاب سفر یتزیرا^۶، جستجو شود که در آن این موضوع به صورت سیستماتیک شرح داده شده‌است.

به‌طور کلی، براساس فلسفه کابالا، واقعیت الهی در خلقت خدا حضور دارد و خلقت، وسیله‌ای برای شناخت اوست. ده سفیرات^۷، اصول مستقیم نظم کیهانی هستند. خلقت از درون خداوند رخ می‌دهد و این یک اصل مخفی است که در مسیحیت و اسلام نیز به آن اشاره شده‌است. در ابتدای پیدایش تورات، مفهوم *ex nihilo* با *ayin* (عدم) شناخته می‌شود که قدم اول در ظهور *Ein-Sof* است. خداوند به منظور ایجاد کیهان، از درون خود به خود برمی‌گردد.

کابالیست‌ها و پیروان حسیدیسم قرون وسطی به طور کامل آگاه بودند که تمام نظم این دنیا از واقعیت‌های اولیه (دموت) مشتق می‌شود، که همه چیز، هم جاندار و هم بی‌جان، در اختیار دارند. در واقع موسی توسط خدا این واقعیت‌های اولیه را درک کرده‌بود. فرایند خلق که در زوهار شرح داده شده است، این پیوند بین واقعیت‌های اولیه و جهان‌های بیرونی را شامل می‌شود.

زندگی الهی در خلقت ظاهر می‌شود و تمام نظم طبیعت از این خلاقیت همیشگی مشتق می‌شود. علاوه بر این، آثار این خلاقیت الهی درونی در سراسر کیهان ظاهر می‌شود: "در هر سطح، در جهان و فرشتگان

^۱rabbinic

^۲creatio ex nihilo

^۳Philo of Alexandria

^۴Gersonides

^۵The Wars of the Lord

^۶ کتاب سفر یتزیرا یکی از مهم‌ترین کتاب‌های کابالیستی یهودی است که به طور کامل به معنای کلمات، اعداد و نحوه خلق آفرینش می‌پردازد و متن اصلی آن شامل ۳۲ بخش است. این کتاب از زمان‌های باستان در یهودیت محبوبیت بسیاری داشته و برای درک عمیق‌تر خلقت و معنای آن، به‌طور گسترده‌ای مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفته است.

^۷ Sephiroth معادل عبری "ספירות" است که به معنای "تجلی‌ها" یا "شمارش‌ها" است.

که زیر سفیروت است، در آسمان‌های مختلف و در جهان چهار عنصر - مخلوق بودن حرکت درونی زندگی الهی را به تصویر می‌کشد.^۱ قوانین طبیعت از قوانین جهان اولیه و حکمت و اراده الهی که تمام خلقت را حاکم است جدا نیست.

۲-۲-۴ مسیحیت

با توجه به جایگاه مسیحیت به عنوان دین غالب در غرب و ارتباط عمیق آن با اندیشه غربی در طول تاریخ، انتخاب منابع مناسب برای ارائه دیدگاه جامع مسیحیت در مورد نظم طبیعت کار دشواری است. مطالعه تاریخ درگیری مسیحیان با بحران محیط زیست نشان می‌دهد که تنوع بزرگی از رویکردها در این زمینه وجود دارد که بیشتر بر اساس پاسخ‌ها به اتهاماتی است که افرادی مانند آرنولد توینبی^۱ و به خصوص لین وایت^۲ مطرح کرده‌اند.

این اندیشمندان مسیحیت را به طور اساسی مسئول نگرش استبدادی نسبت به طبیعت در انسان مدرن معرفی می‌کنند. نگرشی که به بحران محیط زیست منجر شده‌است. اندیشمندان مسیحی به عنوان واکنش این پاسخ را مطرح کرده‌اند که حضور بحران محیط زیست در جاهای دیگر نشان از بی اساس بودن اتهامات به مسیحیت است.

برخی از اندیشمندان مسیحی انتقادات مربوط به دیدگاه مسیحی درباره طبیعت را پذیرفته و اهمیت ادیان و فلسفه‌های طبیعی غیرغربی را برجسته کرده‌اند، در حالی که گروه دیگری سعی در یافتن راه حل در رویکرد غربی داشته‌اند. هدف ما در اینجا تعقیب علل بحران محیط زیست نیست، که در سطح عمیقتر نشان دهنده بیماری داخلی و بحران روحی انسان مدرن است، بلکه هدف ارائه دیدگاه‌های کنونی فکری مسیحی درباره اهمیت طبیعت در مشکل محیط زیست و درک آن است.

از دهه ۱۹۵۰، هنری ریچارد نیبور، الهیات‌دان پروتستان، درباره "وفاداری به محیط زیست" صحبت کرد، اما کمترین توجهی از دیگر الهیات‌دانان به این سوال در آن زمان شده بود. در دهه ۱۹۶۰، وضعیت به آرامی شروع به تغییر کرد. یوزف سیتلر^۳ درباره "الهیات برای زمین"، رستگاری کیهانی و شرکت طبیعت در نجات، صحبت کرد. او با رد پانتئیسم، تأکید کرد که جهان خدا نیست، بلکه جهان اوست و این صفت را کافی دانست تا الهیات و اکولوژی را در فیض یکپارچه سازد. در همین دوره، ریچارد بائر^۴، اندیشمند پروتستان، تلاش کرد تا با تأکید بر اینکه جهان خداست و خداوند عشق به جهان را خلق کرده و ارزش فرآیندها، سیستم‌ها و "زندگی" را دارد، الهیات جدید "اکوئولوژی" را صورت دهد. حتی قبل از نوشتن مقاله لین وایت، شورای جهانی کلیسا سعی کرده‌است تا الهیات‌دانان علاقه‌مند به اکولوژی را با اصول خلیفه الهی و حساسیت به این مسئله که شکل‌های طبیعی ارزش خود را دارند و نباید از زاویه عملی صرف به این مساله نگاه کرد، یکپارچه سازد.

^۱Arnold Toynbee

^۲Lynn White Jr

^۳Josef Seifert

^۴Richard Baer

تا قبل از دهه ۷۰، این گروه با نام "ایمان-انسان-طبیعت" آثار زیادی را نوشت. در همین حال، مقاله لین‌وایت، واکنش‌های زیادی را به دنبال داشت که در نهایت منجر به انتخاب سنت فرانسیس به عنوان محافظ محیط زیست توسط کلیسای کاتولیک و دفاع‌های بیشماری از مسیحیت در مقابل اتهامات وایت از طرف هر دو قطب کاتولیک و پروتستان شد. پل سانتمایر^۱، یکی از اعضای گروهی از نظریه‌پردازان پروتستان که از بین رفته بود، در دهه ۱۹۷۰ با نوشتن کتاب‌هایی درباره نظریه محیط زیست، به شدت تأثیرگذار بود. او در کتاب "برادر زمین: طبیعت، خدا و اکولوژی در زمان بحران"، سعی کرد تا یک نظریه مبتنی بر مسیحیت را در پاسخ به انتقادات لین وایت، تاریخدان معروف، ارائه دهد. لین وایت در مقاله‌ای با عنوان "طبیعت و انسان در مسیحیت شکست خورده" ادعا کرده بود که مسیحیت مسئول بحران محیط زیست است، به دلیل این که آن را به عنوان مرکز تمرکز خود قرار داده و طبیعت را در خدمت انسان قرار داده‌است. در پاسخ به این ادعا، سانتمایر تأکید کرد که پادشاهی خدا طبیعت را نیز در بر می‌گیرد، و عدالت اجتماعی باید شامل دنیای طبیعی نیز باشد. طبیعت، به نظر سانتمایر، حقوق خود را مستقل از انسان‌ها دارد، و وظیفه مذهبی مردم حفظ و محافظت از آن است.

در کتاب بعدی او به نام "درد سختی طبیعت: وعده اکولوژیکی مبهم نظریه مسیحی"، سانتمایر با توجه به تاریخچه مفصلی که بررسی می‌کند، به متون مسیحی پرداخته و آن‌ها را از زاویه نگاهشان به طبیعت مورد بررسی قرار داده‌است. این تاریخچه از سنت‌های مسیحی درباره طبیعت شامل باز متولد شدن طبیعت در رنسانس، زیر سلطه قرار دادن طبیعت توسط سنت توماس آکوئیناس، پذیرش طبیعت توسط سنت فرانسیس، چشم‌اندازهای کیهانی سنت بوناونتوره و دانته، تا روشنگری و دوران حقوق بشر، و به پایان رسیدن با پرسنلیسم کارل بارت و تیار دشاردن می‌رود.

آثار سانتمایر از طریق مطرح کردن سنت غنی آموزه‌های مسیحی درباره طبیعت، موفق شده‌اند تا توجه بسیاری از اندیشمندان مسیحی را به خود جلب کنند. این موضوع در دهه ۱۹۸۰ باعث رشد علاقه به این حوزه در بین اندیشمندان مسیحی افزایش یابد. اما پاسخ کلیساها به بحران محیط‌زیست هنوز فراگیر نیست.

رویکردهای مختلفی از جمله رویکردهای پروتستانی لیبرال تا رویکردهای سنتی کاتولیک و ارتدکس پذیرفته شده‌اند. یکی از رویکردهایی که سعی در ترکیب نگرش به محیط‌زیست با فمینیسم دارد، "اکو-فمینیسم" است که زیرسلطه‌گری غرب در برابر زمین را با سرکوب زنان مرتبط می‌داند و برخی از نمایندگان آن به ساختار مسیحیت در ۲ هزار سال پیش برده‌اند.^۲

بعضی دیگر از مسیحیان، به دنبال ترک مسیحیت رسمی به دین‌های زمین‌گرا، بازگشت به جادو و سحر و تصاویر از خدایان زمین و غیره هستند که در اینجا به آنها پرداخته نخواهد شد.

^۱Paul Santmire

^۲Nasr, *Religion and the Order of Nature*, pp. ۶۸-۶۹

سالی مک‌فیگ^۱، یکی از اندیشمندان مسیحی در مسائل فمینیسم، اولین بار تئولوژی "استعاری" را توسعه داد و آن را به مسئله محیط‌زیست اعمال کرد. برای مک‌فیگ، زبان وحی بالذات مقدس نیست، بلکه تنها استعاری است و باید بر اساس شرایط تغییر کند. توصیف خدا در کتاب مقدس در نهایت تنها یک "مدل" است که او آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد و در نهایت با یک "مدل" دیگر جایگزین می‌کند. او با حمله به "مدل سلطنتی"، انتقادات خود را آغاز می‌کند زیرا این مدل، خدا را از دنیا دور و تنها به انسان‌ها مربوط می‌داند و بر پایه ستم و تسلط از او تصویرگری می‌کند. او همچنین به این مدل انتقاد می‌کند زیرا سلسله مراتبی است که او با این ویژگی به شدت مخالف است.

مک‌فیگ توضیح می‌دهد که نماد خدا به عنوان پادشاه، از زمان‌های دور قبل از مسیحیت در دین‌های دیگر هم وجود داشته و مثلاً در هندوئیسم، خدا به عنوان سلطان و حاکم جهان شناخته شده و عظمت او در تمامی امور مربوط به مقامات دنیوی قابل دیدن است.

در کل، به نظر می‌رسد که در میان مسیحیان، آگاهی از اهمیت مسائل محیط‌زیست رو به افزایش است و تلاش برای ادغام این نگرش‌ها به تئولوژی مسیحی وجود دارد. رویکردهای مختلفی در این زمینه پذیرفته شده‌اند که همه به نحوی سعی در توجه به محیط‌زیست و حفاظت از آن دارند.

تاریخچه‌های کاتولیک و ارتدکس طولانی بوده و همچنین کلیساهای شرقی نیز واجد اهمیت هستند. همچنین پروتستانیسم، علی‌رغم الهیات بی‌جهتی معروف خود، به دلیل نقشش در بسیاری از فلسفه‌های طبیعی که از قرن شانزدهم به بعد توسعه یافته‌اند، اهمیت بسیاری دارد.

آیات اول انجیل یوحنا که می‌گوید "در ابتدا کلمه بود" (۱:۱) در واقع نشان دهنده چشم انداز عمیق مسیحی از نظم طبیعت است. باید به یاد داشت که کلمه "Logos" در اینجا به معنای "هماهنگی" هم استفاده می‌شود. این بدین معنی است که در ابتدا "Logos" و همچنین هماهنگی جاودانی وجود داشت و به دلیل همین هماهنگی که با معنای "Logos" همخوانی دارد، ترتیب و هماهنگی در سراسر جهان حاکم است. دیدگاه مسیحی درباره تجسم "Logos" نیز به معنای تجسم هماهنگی در تمام موجودات است زیرا "توسط کلمه همه‌چیز ساخته شد". این دیدگاه توسط بسیاری از عارفان و متفکران مسیحی در طول تاریخ پیروی شد. حتی برای کسانی که ایده "Logos" را با هماهنگی مرتبط نمی‌دانستند، در "Logos" یا مسیح، ترتیب و هماهنگی خلقت به عنوان مفهومی اساسی در نهایت باید جستجو شود که به عنوان محور جهان نیز شناخته می‌شود.

در اوایل مسیحیت، هنوز باور در وجود ارواح شیطانی در زمین وجود داشت، اما این ارواح توسط مسیح شکست خورده بودند و دیگر به عنوان واسطه بین خدا و انسان عمل نمی‌کردند. همچنین، مسیحیان اوایل به باور اینکه "pneuma"، به معنای "بوی خوش خدا"، که تمام جهان را پر می‌کند، اعتقاد داشتند. در کتاب مقدس آمده است که "روح خدا سراسر جهان را پر کرده است"^۲. این روح، "قدرت ترتیب دهنده و شکل دهنده" همه چیز است و همانطور که سنت آگوستین می‌گوید، "مانند اینکه اراده

^۱Sally McFague

^۲(حکمت سلیمان ۷: ۲۲-۲۳)

خلاق یک نجار بر روی یک تکه چوب حرکت می‌کند و یا مانند اینکه روح معنوی در تمام اعضای بدن شما حضور دارد، روح القدس هم بر روی همه چیز با قدرت خلق و شکل دهی حرکت می‌کند.^۱ این دیدگاه توسط بسیاری از پدران و متفکران اوایل مسیحیت پذیرفته شده بود و حتی سنت جروم که به گفتارهای شوریده شهرتی نداشت، از "pneuma" که در جهان و روحانیت نفوذ دارد، سخن می‌گفت.^۱ معنای ترتیب طبیعت توسط سنت آگوستین که به معنای عمیق به اهمیت دنیای طبیعت علاقه‌مند بود، با جزئیات بیشتری بررسی شد. او، با وجود اعتقاد به تأثیر سقوط انسان بر دنیای طبیعت، اعلام کرد: "کل دنیا در تنوع بی‌نهایت خود، خلقت الهی است." سنت آگوستین باور داشت که طبیعت به هیچ چیز دیگری اشاره ندارد به جز آنچه به عنوان خودش در نظر گرفته شود؛ طبیعت، در حدی که طبیعت است، خوب است." او این خوبی را با اندازه‌گیری، شکل و ترتیب در تمام چیزها، به ویژه در برخی از آنها ترکیب می‌کند. اما به دلیل اینکه تنها خدا خوب است، خوبی کامل فقط در خدا پیدا می‌شود و طبیعت در خوبی شریک است، که به معنای ترتیب نیز هست، به میزانی که وجود دارد. البته بدیهی است که آگوستین ناتورالیسم ارسطویی را رد کرد و پایان دنیا را خارج از دنیا می‌دانست و ترتیب در طبیعت را از خارج از طبیعت مشتق می‌دانست.

سنت آگوستین به ویژه در برابر اعتقادات مانوی حساس بود و بر خلقت آفریدن از هیچ اصرار داشت و ایده آفریدن در خدا را رد کرد. برای خدا، خلق دنیا به خاطر این است که خودش خوب است و خوب بودن طبیعت به دادن و تولید بیشتر از خودش مرتبط است. برای آگوستین، خداوند دنیا را بر اساس اعداد خلق کرده است و ترتیب خدا در خلقتش بر اساس دانش بی‌نهایت او است که می‌تواند اعداد بی‌نهایت را در بر بگیرد و خارج از فهم انسان است.

برای سنت آگوستین، تحول بی‌شکلی به دنیای شکل و مرتب طبیعت، از طریق "ایده‌های" خدا در مفهوم افلاطونی، که بر روی بی‌شکلی تحمیل شده‌اند، ایجاد شده است. او این ایده‌ها را به عنوان "افلاطونی" ترجمه می‌کند. برای سنت آگوستین، ایده‌ها "فرم‌های اصلی یا جوهره‌های پایدار و بی‌تغییر اشیا هستند. آنها خود به صورت شکل‌گیری نکرده‌اند و جاودانه و همیشه در حالت یکسان هستند زیرا در دانش خداوند موجودند. هر چیزی که ممکن است به وجود آید و از بین برود، بر اساس آنها شکل می‌گیرد.

آگوستین تفاوت بین موجوداتی که از ابتدا در شکلی ایجاد شده‌اند و موجوداتی که به صورت ریزه ایجاد شده‌اند و بعداً تکامل پیدا می‌کنند، مانند گیاهان، حیوانات و بدن آدم را تشریح می‌کند. او این ریزه‌های اولیه را «راتیونس کاوزالیس»^۲ و «راتیونس سمینالس»^۳ نام می‌برد. این «دلایل نهانی» اصل فعالیت و

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, p.۷۵

^۲ Causal reason: این معادل رایج و دقیق "Ratio causalis" در زبان انگلیسی است. به معنای "علت عقلانی" یا "دلیل عقلانی" است که به اصل یا مبدأ چیزی اشاره دارد

^۳ Seminal reason: این معادل نیز برای "Ratio causalis" استفاده می‌شود، اما دقیق‌تر نیست زیرا "Seminal" به معنای "مربوط به بذر" یا "بارور" است و معنای کامل "Ratio causalis" را منتقل نمی‌کند

فرمانبرداری از اعداد را دارا هستند و الزاماً اضافه شدن به آفرینش را شامل نمی‌شوند، زیرا از ابتدا، آفرینش کامل بوده «که در آن همه چیز همزمان ایجاد شد». خداوند نظم آفرینش را حفظ می‌کند و رشد این دانه‌ها یا ریزه‌هایی را که ایجاد کرده تا به مرحله کاملی که حکمت او می‌خواهد برسند، فرمان می‌دهد. بنابراین، هر چند که رشد در آفرینش وجود دارد اما بر اساس نظم است و راتیونس سمینالس وسایل ثبات و نه تغییر بی‌ترتیب هستند. تمام موجودات بر اساس قدرت آفریننده خدا رشد می‌کنند و کار می‌کنند. و همانطور که قبلاً گفته شد، طبیعت به افت آدم شرکت داشته است، «زیرا پس از اختلالاتی که به وجود آمد، چه جایی از طبیعتی که خدا آفرید باقی می‌ماند؟ شر فقط شر گناه در آدم بود اما در انتشار خود تا روزگار ما تبدیل به شر طبیعت شد. طبیعتی فاسد و پلید جای طبیعت خوب را گرفت.»

این عقیده موثرترین الهی‌دان اولیه کاتولیک تأثیر عمیقی بر بعضی از ایده‌ای مسیحی در غرب، هم کاتولیک و هم پروتستان نسبت به طبیعت گذاشت. پس از اینکه دکترین "بذر عقل"^۱ فراموش شد یا به‌طور اشتباهی به معنای تکامل تفسیر شد، فکر طبیعت تاریک شده به خاطر افت آدم یک پرده سنگین مابین ماورا طبیعی و طبیعی کشید و روحانیت نظم طبیعت و منشأ الهی این نظم را از چشم بسیاری پوشاند، هر چند صداهاى مخالف مسیحی در طول دوران ماهیت معنویت طبیعت و نظمی که بر روی متنوع بودنش حاکمه را قوی‌تر مطرح کردند.

این مفهوم در آثار یکی از بزرگترین نمایندگان خود، سنت ماکسیموس شهید، که در سال ۶۶۲ به قتل رسید، مشاهده می‌شود. برای سنت ماکسیموس و با پیروی از دیونیسوس، دسته‌بندی‌های نظم در طبیعت توسط خداوند بنیان گذاری شده‌اند و نشان‌دهنده مراقبت فعال خداوند برای خلقت او هستند. اصول خلقت در فرم‌های مختلف، از پیش در خداوند وجود دارند. به آن‌ها لوگویی گفته می‌شود که همچنین می‌توانند به عنوان اراده یا نیت الهی تفسیر شوند. لوگویی مختلف در لوگوس نگه داشته می‌شود که عامل اتحادی در خلقت است و هدف آن ارتباط زنده با خداوند است. علاوه بر این، سنت ماکسیموس تأکید می‌کند که خلقت نه تنها از طرف پدر بلکه توسط تمامی افراد تثلیث خلق شده است.^۲

اوریگن^۳ در قرن دوم مفهوم حضور مناطق عقلانی مثل ایده‌ها را در مسیح که حکمت است توسعه داد و ایده یونانی و به‌طور خاص ایده لوگوس اسپرماتیکوس^۴ را به کیهان‌شناسی مسیحی به گونه‌ای که اگوستین بعد از او انجام داد، وارد کرد. ماکسیموس هم این ایده را پذیرفت اما تأکید بیشتری بر این که مناطق عقلانی در لوگوس نگه داشته شده‌اند، گذاشت. برای او مناطق عقلانی تعریف کننده نه تنها ذات

^۱ Ratio seminalis: این عبارت لاتین به معنای "بذر عقل" یا "دلیل بذر" است و به ایده‌ای در فلسفه و الهیات مسیحی اشاره دارد که بر اساس آن، خدا در ابتدا بذرهایی از عقل یا نظم را در جهان کاشت که این بذرها بعداً به موجودات زنده و اشکال مختلف طبیعت تبدیل شدند.

^۲ Nasr, *Religion and the Order of Nature*, p. ۹۱

^۳ Origen

^۴ Spermatikos

بلکه وجود چیزها هستند. از یک طرف مناطق عقلانی ثابت و موجود پیش از خدا هستند. از طرف دیگر، حرکت و آزادی برای تغییر در دنیای آفریده شده وجود دارد. خدا اجازه داده تا موجودات با مناطق عقلانی‌شان هم خوانی داشته باشند و منظور خدا را تنها وقتی که با مناطق عقلانی همخوانی دارند، انجام دهند.

از آنجا که تمامی مناطق عقلانی در لوگوس وجود دارند و وحدت خود را در او دارند و لوگوس در مناطق عقلانی تجسم پیدا کرده‌است، مسیحیت می‌تواند لوگوس را در مناطق عقلانی متعادل کند. مناطق عقلانی موجودات قابل فهم به عنوان خون لوگوس و مناطق عقلانی اشیای حسی به عنوان گوشت لوگوس، از طریق آن کسانی که لیاقت دارند می‌توانند با خدا اجتماع روحی داشته‌باشند، درک می‌شوند. لوگوس نه تنها در گوشت در مسیح تجسم پیدا کرده‌است بلکه در مناطق عقلانی تمام اشیاء و همچنین در نامه‌های کتاب مقدس لوگوس آفرینش، آشکارسازی و نجات را وحدت می‌بخشد؛ و به عنوان نتیجه نظمی که از طریق تجسم لوگوس در مناطق عقلانی در طبیعت ایجاد شد قانون طبیعی، قانون نوشته شده و قانون فیض با هم مرتبط هستند. تمام آفرینش تلوسی را دارد که در نظم و هارمونی آن منعکس می‌شود و "مقصد نهایی کل آفرینش این است که برای آن چیزی که همه چیزها هستند و خودش را توسط هیچ چیزی به وجود نیاورده‌است، اینکه مقصد خودش است، یعنی خدا.

از طریق این دیدگاه تجسمی از طبیعت که مطابق آن لوگوس در همان ایده‌ها یا اشکال طبیعت، که توسط ماکسیموس مقدس مناطق عقلانی نامیده می‌شود، تجسم پیدا می‌کند، یک دیدگاه مسیحی از نظم و هارمونی طبیعت ارائه می‌شود که عمق متافیزیکی زیادی دارد و نمی‌توانست به آسانی بی‌ارزش سازی شود مانند نگرش‌های اصلی کاتولیک به طبیعت در پایان قرون وسطی. با این حال مسیحیت غربی خالی از دیدگاه‌ها و تفاسیر مشابه از ریشه‌های الهی طبیعت نبود.^۱

این نگرش به نظم طبیعت، هم به عنوان نظم طبیعی و هم به عنوان منشا نظم در طبیعت، بود که بعداً در تاریخ اندیشه غرب زیر سوال رفت و باعث ایجاد تغییری رادیکال در فهم معنای نظم طبیعت شد که حالا پیامدهایش در بحران حاضر محیط زیست قابل مشاهده هستند.

۳-۲-۴ اسلام

دیدگاه اسلام درباره ترتیب طبیعت بسیار جالب است و بخشی اساسی از مطالعه ماست. یکی از دلایلی که این موضوع جالب است، این است که اسلام یونان و روم باستان را شناخته و بر اساس آن‌ها، یک سنت علمی گسترده در زمینه علوم طبیعی توسعه داده که نقش حیاتی در تاریخ علم غربی داشته است. بدیهی است که اسلام، مانند یهودیت، مسیحیت، هندوئیسم و بسیاری از دیگر دین‌ها، تعداد زیادی از مکتب‌های فکری، فلسفی، علمی و تصوف را در خصوص نظم طبیعت توسعه داده است. این دیدگاه‌ها از دیدگاه‌های فیلسوفان ارسطویی مانند ابن سینا و ناصر خسرو، تا دیدگاه‌های فیلسوفان بعدی مانند

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, pp. ۵۲-۵۳

سهروردی و ملاصدرا، و متکلمانی مانند غزالی و خواجه نصیرالدین طوسی، و علمای بسیاری مانند بیرونی، و صوفیان مانند ابن عربی، همگی را شامل می‌شود.

علاوه بر این، برخی مانند اشعری هستند که تمام واقعیتِ نظمِ طبیعت را انکار می‌کنند و آن را به سادگی با تأثیر اراده الهی مساوی می‌دانند.

در دیدگاه اسلامی، نظم طبیعت از حکمت الهی براساس نمونه‌ای که در ترتیب الهی وجود دارد، به دست می‌آید. این نمونه، با زبان کیهان‌شناسی قرآنی، با "قلم" و "لوح محفوظ" شناخته می‌شود. خداوند با استفاده از قلم که نمایانگر اصل فعالیت خلقت است، واقعیت همه چیزها را بر روی لوح محفوظ نوشت و آن برای همیشه با او باقی ماند. از طریق عمل کیهان‌شناختی، واقعیت‌های روی لوح نوشته شده، به سطوح پایین‌تر وجود منتقل شدند و در نهایت به دنیای طبیعت رسیدند. بنابراین، نظم طبیعت، از نظمی که در عالم الهی وجود دارد، بازتاب یافته و با تکیه بر آن وجود میابد.^۱

در قرآن کریم، همه چیز بر اساس یک اندازه خاص خلق شده است، و این موضوع، تحت تأیید و تکرار قرار گرفته است. به عبارت دیگر، "هر چیزی دارای اندازه‌اش است" (سوره رعد، آیه ۸). باید توجه داشت که ریشه کلمه "اندازه" در زبان عربی، یعنی "مِقْدَار"، با قدرت یا "قُدْرَة" مرتبط است. خداوند به عنوان قادر بر همه چیز، "مقدار" هر چیز را تعیین کرده است.

قرآن کریم، که در زمره نمونه‌های خلقت قرار دارد و ساختار آن مشابه با ساختار نظام خلقت است، در شب قدر نازل شده است. به عبارت دیگر، همان قدرت خلاق در جهان طبیعی و قرآن، منشأ نظم و هماهنگی در سرتاسر خلقت است. نظم و اندازه‌گیری چیزها، تبعیت از قدرت الهی است که هیچ‌گاه به صورت خودسرانه، اعتباری و بی‌نظم و تصادفی عمل نمی‌کند.

قدرت الهی، همان حکمت الهی است و به عبارت دیگر، خدا به عنوان "القادر"، همان "الحکیم" است. عمل خلقت طبیعت، به منزله تحمیل نظمی است که از قدرت خلاق الهی نشأت گرفته و نمی‌توان آن را از خلقت جدا کرد.

قرآن می‌فرماید: "در دست او (خدا) حکومت همه چیز است" این آیه، نه تنها به حکومت خداوند بر همه چیز اشاره دارد، بلکه به وجود ریشه فراوانی از اشیاء در "دست" خداوند نیز اشاره می‌کند. عبارت "حکومت همه چیز" یعنی فراگیری قدرت خداوند بر همه اشیاء، اما به معنای دیگر، "دست" خداوند محل وجود اصل روحانی و معنوی تشکیل دهنده جهان طبیعی است.

بنابراین، این آیه قرآنی نشان می‌دهد که طبیعت، به عنوان یک دامنه مستقل از واقعیت با نظام مستقل خود، وجود ندارد؛ بلکه اصل طبیعت در یک حوزه دیگر از واقعیت، یعنی محدوده الهی قرار دارد. خداوند همزمان حاکم جهان طبیعت است که بر آن حکومت دارد و اصول جهان طبیعت را نیز در "دست" خود نگه می‌دارد. این اصول، سبب نظم و هماهنگی قابل مشاهده در سرتاسر خلقت می‌شوند. فلسفه اسلامی در دوران بعدی، آموزه‌های قرآنی درباره نام و صفات خدا را گسترش دادند تا پیوند بیشتری بین نظام طبیعی و الهی وجود شکل گیرد و در سطح باطنی، توسعه‌ای که اندازه‌گیری ناپذیری را داشته و در

^۱Nasr, *Knowledge and the Sacred*, pp ۱۲۷-۱۲۸

واقع، گسترش نظام الهی به آنچه در بیرون به صورت نظام طبیعی مشاهده می‌شود، می‌باشد. همه واقعیت‌های کیهانی شامل بازتاب‌هایی از ترکیبات تجلیات اسم‌ها و صفات الهی هستند که ریشه‌های همه واقعیت‌ها یا پدیده‌های این دنیا را تشکیل می‌دهند که به دلیل حمایت از نام‌های الهی وجود و کار می‌کنند. به گفته ابن عربی: "در کیهان هیچ ویژگی بدون حمایت الهی و ویژگی پروردگار وجود ندارد." نام‌های الهی، اصول ثابت هستند که "ایده‌هایی" از ظهور کیهانی بوده و در اساس الهی وجود دارند. خدا بر این نمونه‌ها "نفسی" می‌دهد و در نتیجه کیهان به وجود می‌آید. ماده کیهان خود "نفس رحمان" است در حالی که شکل‌های کیهانی و هر چیزی که نظام طبیعی را تشکیل می‌دهد، از واقعیت‌های جوهر الهی به وجود می‌آیند.

مفهوم "نفس رحمان" نیز به باور صوفیانه درباره تجدید خلق در هر لحظه (تجدید الخلق بالانفاس) مرتبط است. این عقیده بر این اساس است که در هر لحظه، جهان در مرکز الهی جذب می‌شود و سپس در یک ریتم انقباض و توسعه، که شبیه به ریتم تنفس انسان است، دوباره ظاهر می‌شود. این عقیده بر اهمیت کامل وابستگی همه چیز به اصل الهی تأکید می‌کند به همان شکل که عقیده وحدت فراطبیعی وجود (وحدت الوجود) که تنها به اصل الهی به عنوان واقعیت اعتقاد دارد و از نظر حقیقت الهی (الحق) واقعیت را از هر چیز دیگر منسوخ می‌کند. این عقیده با حذف هر گونه و هم از استقلال و دوام از دنیای طبیعت، ارتباط ژرفی را بین نظام طبیعی و نظام الهی برقرار می‌کند. نظام طبیعی بازتابی از نظام الهی است و ریشه در نظام الهی دارد و نظام در طبیعت بازتابی از نظام نمونه‌ها و در نهایت، امکانات در خود اله است.

در سطح عمیق‌تر، می‌توان ادعا کرد که نظم طبیعت تنها مظهر واقعیت الهی در سطح وجود پدیدارها است. این واقعیت اساسی به چهره خداوند اشاره دارد که در قرآن آمده "هر جا که بروید، روی خداست" (سوره بقره، آیه ۱۱۵) و این بیان در بسیاری از کتب صوفی تحت عنوان وحدت وجود شرح داده شده است.

کیهان‌شناسی اسلامی پُر از فرشتگان و جن است که در قرآن ذکر شده‌اند، همچنین ستارگان، کوه‌ها، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها. نظم این مجموعه گسترده از موجودات، البته بر اساس اراده الهی است و توسط یک ارتش بزرگ از فرشتگان حفظ و اجرا می‌شود. حضور این ارتش از موجودات غیرمادی که وظایف خود را بر اساس تکلیف‌های اختصاصی که به آنان سپرده شده، در کیهان اسلامی سنتی، وابستگی نظم را که در طبیعت مشاهده می‌شود به دنیای روحانی و در نهایت به اصل الهی بیشتر می‌کند.^۱

در اسلام قوانینی که بر طبیعت حاکمند، با قوانینی که بر جامعه انسانی حاکمند، جدایی‌پذیر نیستند. اصطلاح الشریعة یا قانون الهی، که در جامعه اسلامی حاکم است، به موجودات دیگر نیز اعمال می‌شود. پرندگان و گل‌ها نیز شرایع خود را دارند که به دلیل اطاعت کامل و تسلیم کاملشان به خداوند، بدون انحراف آن را دنبال می‌کنند. اطاعت آن‌ها از اراده الهی، برای ما قوانین طبیعت را تشکیل می‌دهد که

^۱Nasr, *Knowledge and the Sacred*, pp. ۱۳۲-۱۳۳

برخی از فکرواران اسلامی مانند اشعریها، با تکیه تنها بر اراده الهی، وجود قوانین طبیعی انکار کردند که این کار باعث حذف "طبیعت" از وجود موجودات می‌شود. در هر صورت، تفکیک کاملی بین قوانین حاکم بر جامعه انسانی که دارای یک شخصیت اخلاقی هستند و قوانین حاکم بر طبیعت وجود ندارد. هر دو بر اساس واقعیت الهی که حکمت و قدرت آن در نظم طبیعت و همچنین در نظم انسانی بازتاب می‌یابد، صادر می‌شوند. با این حال، برخلاف طبیعت، انسان‌ها آزادی رعایت یا نقض قانون الهی را دارند.

۱-۳-۲-۴ نگاه به طبیعت در سنت اسلامی مبتنی بر معرفت قدسی

در دوران تسلط سنت بر ساحت معرفتی بشر، نحوه نگاه به طبیعت در جوامع دینی مختلف، از جمله اسلام، موضوعی مهم و مورد توجه بود. این نگاه، که متأثر از آموزه‌ها و باورهای مذهبی بود، نقشی اساسی در شکل‌گیری دانش و معرفت بشری در آن دوران، ایفا می‌کرد. در این دیدگاه، دین، نه تنها به عنوان یک سیستم اعتقادی، بلکه به عنوان یک چارچوب معرفتی برای فهم جهان عمل می‌کرد.

در دین اسلام، مطالعه‌ی طبیعت، شامل تمامی موجودات و پدیده‌های طبیعی جهان بود. این امر، طیف وسیعی از علوم را شامل می‌شد، از جمله:

جغرافیا: مطالعه‌ی کره‌ی زمین، اقلیم‌ها و پدیده‌های جغرافیایی

زمین‌شناسی: مطالعه‌ی ساختار و تاریخ زمین

گیاه‌شناسی: مطالعه‌ی گیاهان و تنوع زیستی گیاهی

جانورشناسی: مطالعه‌ی جانوران و تنوع زیستی جانوری

انسان‌شناسی: مطالعه‌ی انسان و جایگاه او در جهان

تاریخ مقدس: مطالعه‌ی تاریخ انبیاء و اقوام گذشته

اسطوره‌شناسی: مطالعه‌ی اسطوره‌ها و باورهای سنتی

کیهان‌شناسی: مطالعه‌ی جهان و پیدایش آن

تاریخ‌نگاران مسلمان، مانند طبری و مسعودی، تاریخ بشر را از زمان شروع آفرینش آغاز کرده و وضعیت وجود اجتماعی انسان را در رابطه با محیط کیهانی او، مورد بررسی قرار می‌دادند. آن‌ها به دنبال شناخت

جهان بودند و به بررسی وضعیت جغرافیایی، اقلیمی، زیستی، و انسانی جهان و بررسی موضوعات مرتبط با طبیعت و محیط زیست، نظیر اقیانوس‌شناسی، هواشناسی، و نجوم، می‌پرداختند. این دیدگاه، تاریخ و جغرافیا را با درک دینی از خلقت و جهان پیوند می‌زند.

نصر، در بررسی این مطالعات، به این نکته اشاره می‌کند که تمرکز اصلی در این پژوهش‌ها، بر کشف و بررسی قوانین طبیعی و نظم جهان بوده است. به عنوان مثال، در مطالعات زمین‌شناسی، سنگ‌ها و کانی‌های مختلف، به عنوان نمونه‌هایی از آفریده‌های الهی، مورد بررسی قرار می‌گرفتند. در مطالعات جانورشناسی، تعداد زیادی از حیوانات و پرندگان و ویژگی‌ها و رفتار آن‌ها، مورد بررسی قرار می‌گرفت. این نوع مطالعات، بر درک نظم و حکمت الهی در پدیده‌های طبیعی تمرکز داشتند.

نصر، همچنین، به اهمیت علم تاریخ طبیعی یا طبیعت‌شناسی در جهان اسلام اشاره می‌کند. این علم، به مطالعه‌ی جهان طبیعی و آنچه در آن رخ می‌دهد، اختصاص داشت. توسعه‌ی این علم در جهان اسلام، با تأسیس دانشگاه‌ها و مدارس اسلامی به وجود آمد. در این دوران، علمای مسلمان، به کشف و بررسی قوانین طبیعت و نظم جهان، متمرکز شدند.

نصر، به فعالیت دانشمندان مسلمان در این زمینه اشاره می‌کند و می‌گوید که در قرن دوم هجری، دانشمندان و علمای اسلامی، شروع به بررسی علوم طبیعی کرده و به متون یونانی، هندی، و فارسی مرتبط با تاریخ طبیعی، دسترسی پیدا کردند. آثاری همچون کتاب‌های ارسطو و تئوفراستوس در زمینه‌های مختلفی از جمله زوولوژی، گیاه‌شناسی، فیزیولوژی، و غیره، برای این علمای اسلامی، مورد استفاده قرار گرفت. این رویکرد، بر اهمیت سنت‌های علمی پیشین در توسعه علم در جهان اسلام تأکید دارد.

نصر، با اشاره به امام جعفر صادق (ع)، به این نکته اشاره می‌کند که در اوایل قرن دوم هجری، به عنوان ششمین امام شیعیان، آموزه‌هایی در زمینه تاریخ طبیعی، به جمع شاگردان خود ارائه می‌دادند. این آموزه‌ها، شامل بسیاری از مباحث مربوط به حیوانات، گیاهان، سنگ‌ها، و مواد معدنی بود. این امر، نشان می‌دهد که آموزه‌های دینی، نقش مهمی در شکل‌گیری دانش مسلمانان در حوزه‌های مختلف داشت است.

نصر، جابر بن حیان را به عنوان یکی از دانشمندان برجسته علمی دوران اسلامی معرفی می‌کند که در زمینه شیمی و فیزیک فعالیت داشت و بسیاری از آثارش، شامل مقالات مربوط به تاریخ طبیعی بود. او همچنین، عطار را به عنوان یکی از دانشمندان اسلامی مورد توجه قرار می‌دهد که به مطالعه حیوانات پرداخته است. عطار، که در قرن دوم هجری به دنیا آمد، یکی از برجسته‌ترین شاعران و نویسندگان عرب بود و در زمینه حیوان‌شناسی، نوشته‌های زیادی درباره‌ی شتر، گوسفند، اسب، و بسیاری از حیوانات

دیگر، و همچنین درباره‌ی آناتومی انسان، داشت. عطار، به عنوان نخستین مرجع مسلمان در زمینه‌ی حیوان‌شناسی، به سنت نگارش در تاریخ طبیعی پیوست. در این سنت، توجه به ظرافت‌های ادبی و نگارش داستانی، به همان اندازه‌ی دقت در جزئیات علمی و زیست‌شناسی حیوانات، اهمیت داشت.

نصر، با اشاره به ابن سینا، به فعالیت او در زمینه پزشکی و طب اشاره می‌کند. او در آثار خود، به بررسی تشریحی بدن انسان و توصیف وظایف هر قسمت از بدن پرداخت. همچنین، در زمینه زوولوژی نیز، به مطالعاتی پرداخته و در آثار خود، به توصیف و بررسی حیات حیوانات و فرآیندهای زیستی آن‌ها، اشاراتی داشت.

نصر، در نهایت، الجاحظ را معرفی می‌کند که در نیمه‌ی دوم سده‌ی سوم هجری، کتاب حیوانات خود را نوشت. این کتاب، مشهورترین کتاب عربی در زمینه زیست‌شناسی تا آن زمان بود. الجاحظ، در این کتاب، زیست‌شناسی را با فیلولوژی ترکیب کرده و مطالعات خود را از سنت‌های یونانی و عربی در زمینه‌ی حیوانات، اقتباس کرد. کتاب حیوانات الجاحظ، تأثیر زیادی بر روی تمام نویسندگان بعدی در این زمینه داشت. کتاب حیوانات، یک اثر جامع است که به موضوعات مختلفی مربوط به حیوانات، از جمله ویژگی‌های فیزیکی، رفتار و محیط زیست آن‌ها، می‌پردازد. او همچنین، درباره‌ی رابطه‌ی حیوانات و انسان‌ها، و اهمیت حیوانات در فرهنگ و جامعه‌ی عرب، صحبت می‌کند. سبک نوشتاری منحصر به فرد الجاحظ، که شامل طنز، سروده، و داستان‌گویی است، کتاب را هم جذاب و هم قابل استفاده می‌کند. کتاب حیوانات، تأثیر عمیقی بر روی توسعه‌ی زیست‌شناسی در جهان اسلام داشت و توسط دانشمندان و علمای مسلمان، در طول دوران قرون وسطی، خوانده و مورد مطالعه قرار گرفت. این اثر الجاحظ، به برجسته شدن زبان عربی در علم و دانش کمک کرد و راه را برای اثرهای بعدی در زمینه‌ی تاریخ طبیعی و زیست‌شناسی باز نمود. کتاب حیوانات، هنوز هم یکی از اثرهای مهم در تاریخ ادبیات و علم عربی است که تأثیر آن، در مطالعات معاصر در زمینه‌ی حیوانات و جهان طبیعی، قابل مشاهده است.

در بررسی آثار مرتبط با تاریخ طبیعی در سنت اسلامی، "زراعت نبطی"، به عنوان یکی از مهم‌ترین آثار در این زمینه، جایگاه ویژه‌ای دارد. نویسنده‌ی این کتاب، ابن وحشیه، در این اثر، به بررسی ویژگی‌های پنهان موجودات می‌پردازد. ابن وحشیه، به عنوان یکی از نویسندگان برجسته در علوم ماورائی، در این کتاب، به آموزه‌های مخفی و پنهان باستانی بابلی‌ها پی برده و آن‌ها را به رشته تحریر درآورده است. "زراعت نبطی" همچنین، به عنوان یکی از منابع اساسی در زمینه علوم ماورائی شناخته می‌شود. این اثر، نشان دهنده تأثیر اندیشه‌های باستانی در سنت اسلامی است.

نصر، با اشاره به رسائل اخوان الصفا، این اثر را به عنوان یکی دیگر از آثار بزرگ علمی و فلسفی در عصر طلایی اسلامی معرفی می‌کند. این اثر، شامل ۵۲ نامه است که به تمامی علوم مورد نیاز برای زندگی انسان می‌پردازد، از جمله فلسفه، جبر، هندسه، طب، علوم طبیعی، علوم اجتماعی و نویسندگان

رسائل، با تأکید بر یک فلسفه‌ی فیثاغورسی از اعداد، تلاش می‌کنند تا علوم مختلف را با یکدیگر مرتبط کرده و آن را به صورت کامل، توضیح دهند. نصر معتقد است که این اثر، تلاش برای ایجاد یک دیدگاه جامع و یکپارچه از علوم مختلف است.

یکی از نامه‌های مهم این کتاب، نامه‌ی جانورشناسی است که در آن، به بررسی حیوانات و حیات وحش پرداخته می‌شود. در این نامه، نویسندگان، به بررسیِ خصایص و ویژگی‌های زیستی حیوانات پرداخته و در این میان، بخش جالبی از نامه، به بحث و جدل بین انسان و حیوانات اختصاص داده شده‌است، که به نام "مجادله انسان با حیوانات" شناخته می‌شود. این بخش از کتاب، نه تنها به بررسی علمی حیوانات می‌پردازد بلکه به بررسی ارتباط انسان با حیوانات و همچنین به جنبه‌های اخلاقی و فلسفی این ارتباط نیز توجه می‌کند.

نویسندگان رسائل، در این کتاب، به بررسی خواص و ویژگی‌های انواع مختلف حیوان، پرداخته و به شیوه‌ای که شباهت‌هایی با تأثیرات هندی و پارسی در تاریخ طبیعی داشته‌است، ویژگی‌ها و خصایص انواع حیوانات را مورد بررسی قرار داده‌اند. به عنوان مثال، در این بخش، گوسفند، به عنوان نماد صفا و پاکیزگی، و گربه، به عنوان نماد خطر و شیطنیت، در نظر گرفته شده‌اند. این نمادها، نشان می‌دهند که نویسندگان، تنها به جنبه‌های علمی حیوانات توجه نمی‌کردند بلکه به جنبه‌های نمادین و فرهنگی آنها نیز توجه داشتند.

نصر، در ادامه، به آثار کشاورزی و گیاه‌شناسی در قرن پنجم، در منطقه اندلس اشاره می‌کند. او می‌گوید که مجموعه‌ای از آثار در زمینه کشاورزی و گیاه‌شناسی، توسط نویسندگان محلی این منطقه، تألیف شدند. این نویسندگان، به زودی، به معتبرترین مراجع در زمینه‌ی کشاورزی و گیاه‌شناسی، تبدیل شدند. نصر، ارتباط بین این مجموعه آثار در زمینه کشاورزی و گیاه‌شناسی، با سامانه‌ی آبیاری پیشرفته ایجاد شده توسط مسلمانان در این منطقه را مورد توجه قرار می‌دهد. این ارتباط، نشان دهنده تأثیر پیشرفت‌های علمی بر توسعه کشاورزی است.

نصر، همچنین، به باغ‌های پارسی در ایران اشاره می‌کند که یکی از مهم‌ترین منابع زیبایی‌شناسی و طبیعت‌گرایی بوده‌اند. او می‌گوید که در اسپانیا، این باغ‌ها به شکلی جدید تغییر کرده و به عنوان باغ‌های اسپانیایی شناخته می‌شوند. این باغ‌ها، دارای طرح‌های هندسی و زیبایی‌شناسی خاص خود هستند و شامل انواع مختلف گیاهان و درختان می‌شوند. این باغ‌ها، به عنوان نمونه‌ای از تلفیق هنر و طبیعت در سنت اسلامی در نظر گرفته می‌شوند.

نصر، با اشاره به نویسندگان اسپانیایی، می‌گوید که آن‌ها، به خاطر تنوع گیاهی اندلس و مراکش که به وسیله‌ی سامانه‌ی آبیاری نوآورانه‌ای که تا به امروز در برخی مناطق باقی‌مانده است، امکان‌پذیر شده

بود، مشهور بودند. آن‌ها، نه تنها به بررسی گیاهان محلی می‌پرداختند، بلکه به بررسی گیاهان و درختانی هم، مانند نخل و بامیه، که از خراسان و عراق، وارد اندلس شده بودند نیز می‌پرداختند. به عنوان مثال، در قرن پنجم، ابوعبید البکری، کتابی در مورد گیاهان و درختان اندلس به رشته‌ی تحریر درآورد. این آثار، نشان دهنده تبادل علمی و فرهنگی بین مناطق مختلف جهان اسلام است.

نصر، در ادامه، به تألیف کتب در مورد طبیعت در قرن هشتم اشاره می‌کند. او می‌گوید که این کتاب‌ها، شامل "شگفتی‌های خلقت" اثر ابویحیی القزوی، "شرح حیوانات" از ابن البختیشوع، "کاربرد حیوانات" از ابن الدریهم، و "زندگی حیوانات" از کمال‌الدین الدمیری، بودند. او بر این باور است که این کتب مهم زیست‌شناسی، در فاصله‌ی تقریباً یک قرن، از نیمه‌ی دوم قرن هفتم، تا نیمه‌ی دوم قرن هشتم نوشته شده‌اند.

نصر، در این میان، به کتاب "زندگی حیوانات" الدمیری، به عنوان بهترین منبع دانش زیست‌شناسی در اسلام و یکی از بهترین منابع فرهنگ و اساطیر مردمی آن، اشاره می‌کند. او می‌گوید که این کتاب، یکی از تاثیرگذارترین کتب در زمینه زیست‌شناسی مدرن شناخته شده است و شامل شعری است که دانشمند مصری السویی، در مورد طبیعت نوشت. نصر می‌گوید که در قرن هفدهم، این شعر به لاتین ترجمه شد و در کتاب "Rjerowicon" که در سال ۱۶۶۳ نوشته شده بود، به عنوان مطالعه در مورد حیواناتی که در کتاب مقدس ذکر شده بود، گنجانده شد. در واقع، کتاب "زندگی حیوانات" الدمیری، شامل مطالعه‌ای در مورد حیواناتی است که در قرآن ذکر شده بودند، و به دلیل جامعیت و اهمیت آن، به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع دانش زیست‌شناسی در جهان، شناخته شده است. نصر با این توضیحات، بر گستره و عمق مطالعات اسلامی در زمینه زیست‌شناسی تاکید می‌کند.

نصر، در نهایت، به این نکته اشاره می‌کند که علمای مسلمان، به دلیل ارتباطات فرهنگی و تجاری بین مناطق مختلف جهان اسلام، به دانشی گسترده درباره‌ی بخش‌های مختلف طبیعت دست یافتند. به عنوان مثال، ابن جبیر و ابن بطوطه، توانستند از اقیانوس آتلانتیک تا قلب آسیا سفر کنند و در طول راه، مشاهدات خود را درباره‌ی گیاهان، جانوران، و ویژگی‌های طبیعی دیگر ثبت کنند. ترکیب این مشاهدات و تجربیات، با آثار فیلسوفان یونانی، مانند ارسطو و جالینوس، و همچنین دانشمندان فارسی و هندی، تأثیر بسزایی در توسعه‌ی سنت تاریخ طبیعی در جهان اسلام، داشت. این دیدگاه، بر اهمیت سفر، تجربه و تعامل فرهنگی در توسعه علم و دانش در جهان اسلام تاکید می‌کند.

در دوران تسلط سنت بر ساحت معرفتی بشر، بررسی جامع از موضوعات مختلفی، مانند جغرافیا، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، آناتومی انسان، تاریخ مقدس، اسطوره‌شناسی، و اخترشناسی، در جوامع دینی، از جمله اسلام، صورت می‌گرفت. در این دوره، تمرکز اصلی، بر کشف قوانین طبیعت و نظم جهان بود. به عنوان مثال، بسیاری از مسلمانان آن زمان، به بررسی رفتار جانوران و روش‌های بقا و

تکامل آن‌ها می‌پرداختند. همچنین، در زمینه زمین‌شناسی، بررسی‌هایی درباره‌ی تشکیل کوه‌ها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، و تشکیلات طبیعی دیگر، انجام شد. در گیاه‌شناسی نیز، بررسی‌هایی درباره‌ی خواص درمانی گیاهان و استفاده از آن‌ها در درمان بیماری‌ها، مورد توجه قرار گرفت. این رویکرد، نشان دهنده توجه به ابعاد گوناگون جهان طبیعی در سنت اسلامی است.

نصر با اشاره به این تلاش‌ها، بر این باور است که تلاش مسلمانان برای درک بهتر جهان طبیعی، ترکیب دانش و تجربیات مختلف فرهنگی و تجاری، و بررسی جامعی از موضوعات مختلف، یکی از پایه‌های اصلی توسعه‌ی علمی جهان مدرن بود. این سنت، تأثیر بسیاری در علم و فناوری جهان داشته است و به لحاظ تاریخی، به عنوان یکی از بزرگترین پیشرفت‌های فرهنگی و علمی جهان به یادگار مانده است. این دیدگاه، بر نقش سنت اسلامی در توسعه علم تأکید دارد.

نصر، در ادامه، کتب مربوط به تاریخ طبیعی در اسلام را، به چند دسته تقسیم می‌کند. اولین دسته، تاریخ‌های جهانی هستند که برخی از آن‌ها، مثل تاریخ طبری و ابن مسکویه، بیشتر به صورت تاریخی هستند و برخی مثل آثار بیرونی و سیوطی، ترکیبی از تاریخ و علوم طبیعی را ارائه می‌دهند. این دسته از آثار، نشان دهنده تلفیق تاریخ و علوم طبیعی در سنت اسلامی است.

دسته دیگر، متون جغرافیایی هستند که به سؤالات مربوط به تاریخ طبیعی پرداخته‌اند. نوع دیگر از متون این حوزه، کاوش‌های کیهان‌شناسی مثل "شگفتی‌های خلقت" اثر ابویحیی قزوینی هستند که اغلب با زبان اسطوره‌ای به مسائل کیهان‌شناسی پرداخته، ولی همچنین، شامل توصیفات بر اساس مشاهدات مستقیم پدیده‌ها و رویدادها هستند که به منظور برجسته‌سازی نشانه‌های خلقت نگاشته شده‌اند. این دسته از آثار، نشان دهنده تلفیق اسطوره و علم در رویکرد مسلمانان به جهان است.

نصر، علاوه بر این دسته‌بندی‌ها، به گونه‌های خاص دیگری از کتب تاریخ طبیعی اشاره می‌کند که به بررسی حیوان‌شناسی، گیاه‌شناسی، و معدن‌شناسی می‌پردازند. این کتب، اغلب، شامل توصیفات انواع مختلف، محل زیست، رفتار، و کاربردهای آن‌ها، و همچنین بحث در مورد طبقه‌بندی حیوانات و طبیعت‌شناسی آن‌ها است. به عنوان مثال، آثار الجاحظ، از جمله کتاب حیوانات، شرح‌ها و طبقه‌بندی جامعی از حیوانات را ارائه می‌دهند. در حالی که آثار ابن البیطار و ابن القیم الجوزیه، بحث‌هایی در مورد گیاهان دارویی و کاربردهای آن‌ها در درمان بیماری‌ها، ارائه می‌کنند. این آثار، نشان دهنده علاقه مسلمانان به مطالعه دقیق و علمی جهان طبیعی است.

نصر، در ادامه، به این نکته اشاره می‌کند که در مطالعات تاریخ طبیعی در دین اسلام، تفاوتی بین مقدس و دنیوی وجود نداشت. تمام موجودات در جهان، در نهایت، به عنوان مخلوقات الهی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال، در مطالعات زمین‌شناسی، به دنبال شناخت خداوند، در آفرینش

زمین و کانی‌های آن بودند. همچنین، در مطالعات جانورشناسی، به دنبال شناختِ خداوند در آفریدن حیوانات و ویژگی‌های آن‌ها، بودند. این دیدگاه، نشان می‌دهد که در سنت اسلامی، علم و دین، دو روی یک سکه بوده و با یکدیگر مرتبط در نظر گرفته می‌شدند. در این رویکرد، مطالعه طبیعت نه صرفاً یک کنش علمی، بلکه یک کنش الهی است.

در مطالعات تاریخ طبیعی در دین مسیحیت نیز، مانند دین اسلام، تمرکز بر بررسی طبیعت به عنوان آفریده‌ای از خداوند بود. در این مطالعات، علاوه بر بررسی موضوعاتی مانند جغرافیا، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی و جانورشناسی، به بررسی اساطیر و روایات مرتبط با آفریدگی جهان و تاریخ مقدس پرداخته می‌شد. به عنوان مثال، در مطالعات تاریخ مقدس، شخصیت‌هایی مانند آدم و حوا و نوح و موسی مورد بررسی قرار می‌گرفتند و موضوعاتی مانند آفریدگی جهان و قیامت به عنوان مسائل مهم در این مطالعات مطرح می‌شدند.

۳-۴ نگاه منسجم به دین: ضرورتی برای تعامل درست با طبیعت

سید حسین نصر، در بررسی نقش دین سنتی، بر این باور است که دین، به عنوان یک نظام جامع و منسجم، نقشی کلیدی در هدایت انسان به سوی سعادت و غایت حقیقی‌اش ایفا می‌کند. او معتقد است که انسجام درونی اجزای دین و عدم تخطی از شریعت، شرط لازم برای کارکرد صحیح دین در مسیر تعالی انسان است. این دیدگاه، بر اهمیت ساختار و چارچوب در دین برای رسیدن به کمال تأکید دارد.

نصر، با تأکید بر یکپارچگی دین، معتقد است که دین سنتی از مجموعه‌ای از آموزه‌ها، احکام، و مناسک به هم پیوسته تشکیل شده است که هر یک، نقشی خاص در مسیر تکامل و سعادت انسان ایفا می‌کنند. این اجزاء، به مثابه‌ی تار و پود یکپارچه‌ای هستند که در کنار یکدیگر، منظومه‌ی فکری و عملی دین را شکل می‌دهند. انسجام درونی دین، به معنای وجود ارتباطی منطقی و ناگسستنی میان این اجزاء است؛ به گونه‌ای که حذف یا تغییر هر یک از آن‌ها، به کل سیستم آسیب می‌رساند. از نظر نصر، تنها در صورتی انسان به تعامل درست با خود، جهان و خدا می‌رسد که این انسجام درونی حفظ شود. این دیدگاه، بر اهمیت حفظ یکپارچگی دین تأکید می‌کند.

نصر، در ادامه، رویکردهای متجددانه به دین را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او معتقد است که این رویکردها، با تکیه بر تفاسیر فردی و مبتنی بر عقلانیت مدرن و التقاطی، به دنبال ارائه‌ی خوانشی جدید از دین هستند. نصر بر این باور است که این رویکردها، در بسیاری از موارد، با التقاط آموزه‌های دینی با ایده‌ها و نظریه‌های سکولار، و همچنین تفسیر دین بر اساس سلاقی و خواسته‌های فردی، انسجام درونی دین را خدشه دار می‌کنند. او تأکید می‌کند که تفسیرهای فردی و التقاطی، منجر به از بین رفتن انسجام و یکپارچگی دین می‌شود.

نصر، با اشاره به رابطه‌ی انسان با طبیعت، معتقد است که در نگاه سنت‌محور، دین، تعاملِ درستِ انسان با طبیعت را تبیین می‌کند. این تعامل، مبتنی بر احترام به طبیعت، حفظ و صیانت از آن، و استفاده‌ی صحیح از منابع طبیعی است. از دیدگاه نصر، آموزه‌ها و احکام دینی، انسان را به بهره‌مندی عقلانی و مسئولانه از طبیعت، در جهت نیل به سعادت و کمال، رهنمون می‌کنند. این دیدگاه، بر مسئولیت اخلاقی و معنوی انسان در قبال طبیعت تأکید دارد.^۱

نصر، با تأکید بر اهمیت انسجام درونی دین، معتقد است که از بین رفتن این انسجام، تبعات منفی متعددی برای رابطه‌ی انسان با طبیعت به دنبال دارد. این امر، درک انسان از جایگاه خود در طبیعت و نحوه‌ی تعامل صحیح با آن را مخدوش می‌کند. از دیدگاه نصر، تفسیرهای التقاطی و فردمحورانه از دین، انسان را به سوی سوءاستفاده از طبیعت و بی‌اعتنایی به حفظ و صیانت از آن، سوق می‌دهد. او معتقد است که انسجام درونی دین، به انسان کمک می‌کند تا خود را جزئی از طبیعت و نه مسلط بر آن ببیند. از بین رفتن این انسجام، منجر به بروز دیدگاه‌های انسان‌محورانه می‌شود که طبیعت را صرفاً ابزاری برای تأمین نیازها و خواسته‌های انسان می‌داند.

نصر، با تأکید بر جایگاه معنوی انسان، بر این باور است که انسان، وجودی الهی است. هرچند در عالم ماده زندگی می‌کند، اما برای نابودی آفریده نشده‌است. انسان برای ابدیت آفریده شده‌است و رسیدن به این ابدیت، وظیفه‌ی نخستین او است. این مسیر، در نهایت، به سعادت منتهی می‌شود. تیار بر این باور است که دلبستگی به امور دنیوی و مادی، انسان را از هدف اصلی خود دور می‌کند.

نصر، با اشاره به رویکرد دین به ماهیت انسان، معتقد است که عواطف و احساسات مادی، روح انسان را از غایتش دور می‌کند. از این رو، دین، مسیری به سمت رهایی روح از آلودگی‌ها برای انسان معرفی می‌کند. نصر، از این منظر، تمام ادیان را واجد منشأ الهی دانسته و معتقد است که خداوند از طریق آن‌ها، مسیر سعادت روح را به انسان نشان داده است. این دیدگاه، بر وحدت ادیان در هدف اصلی یعنی هدایت انسان تأکید دارد.

نصر، پیامبران را، یا در اصطلاح سنت‌گرایان، نوابغ معنوی می‌داند که پلی برای انتقال دین (وحی) از جانب خالق، به سمت مخلوق هستند. او ویژگی ذاتی دین را نشاط و تازگی، منحصر به فرد بودن و مبتنی بودن اعمال و مناسک، بر لطف خالق به مخلوق، برمی‌شمرد. نصر بر این باور است که دین، نه یک سیستم خشک و ایستا، بلکه یک منبع پویا و خلاق است.

نصر، آموزه‌های دینی را مبتنی بر نگاه بهشت‌محور می‌داند. این نگاه، دو ویژگی اصلی دارد: نخست، پیوندی ذاتی با روح انسان دارد که سبب و ریشه‌ی هنر مقدس می‌شود؛ دوم، در بطن این نگاه، حکمت

^۱Nasr, *Traditional Islam in the Modern World*, pp. ۹۶

نهفته است؛ همان که رازِ سرزندگی و نشاط برای انسان است. این دیدگاه، بر ارتباط دین با هنر و حکمت و همچنین توانایی آن برای نشاط بخشی به زندگی انسان تاکید دارد.

در نهایت، بر این باور است که تنها در چنین مسیری و از طریق این ابزار است که می توان به واقعیتِ نهایی رسید. او با عبارتی دقیق می گوید: "در پسِ هر چیزی، واقعیتِ نهفته است. مأمن و مأوایِ اصلیِ آن، قلب و روحِ انسان است، اما شناختِ این واقعیت، بدونِ آموزه هایِ وحیانی، ممکن نیست". با این بیان، نصر بر ضرورت بازگشت به آموزه هایِ وحیانی برای رسیدن به حقیقت و همچنین نقش قلب و شهود در فهم آن، تاکید دارد.

نصر، با این مبنا، کارکردِ دیگری برای آموزه هایِ وحیانی شکل می دهد: جستجویِ خرد و دانش از طریقِ اعمال و مناسک و آموزه هایِ معنوی. بر این اساس، انسان از طریق آموزه هایِ وحیانی و آراسته شدن به فضایلِ معنوی، در کنارِ رسیدن به سعادتِ جاودان، به خرد و دانشی دست می یابد که حیاتِ مادی را بر اساس آن تدبیر کند. نصر بر این باور است که دین نه تنها انسان را به سوی کمال معنوی هدایت می کند، بلکه در ساختن زندگی مادی او نیز نقش دارد^۱.

نصر در پایان به این نکته اشاره می کند که رسیدن به خرد و دانش، مستلزمِ تمرینِ مداوم و منضبط در چارچوبِ یک دین است. او تاکید می کند که بدونِ تمرین، مداومت، و انضباط در چارچوبِ دین، طلبِ نتیجه ی معنوی و خرد و حکمت داشتن، چیزی جز ادعایی بی پایه نیست. به عبارتی دیگر، مسیرِ دستیابی به حکمت، نیازمند تلاش و مداومت است. نصر، تمایزِ اساسی بین جریانِ حقیقی معنویت و جریان هایِ انحرافی را، در همین نکته می داند. این جریان هایِ انحرافی که نصر، آن ها را شبه معنوی می خواند، با اهدافِ اقتصادی، از ظرفیتِ جریانِ معنویتِ حقیقی، برای رسیدن به منافعِ خود استفاده می کنند. این رویکرد، نشان می دهد که در نظر نصر، معنویت حقیقی با انضباط و تعهد همراه است و نه صرفاً ادعا و ظاهرسازی.

۱-۳-۴ مسیر تعامل انسان با دین برای حل بحران محیط زیست

در بررسی نقش دین سنتی، دین، به عنوان یک نظام جامع و منسجم، نقشی کلیدی در هدایتِ انسان به سوی سعادت و غایت حقیقی اش ایفا می کند. او معتقد است که انسجامِ درونیِ اجزای دین و عدمِ تخطی از شریعت، شرطِ لازم برای کارکردِ صحیحِ دین در مسیرِ تعالی انسان است. این دیدگاه، بر اهمیت ساختار و چارچوب در دین برای رسیدن به کمال تاکید دارد.

^۱Nasr, *Traditional Islam in the Modern World*, pp. ۱۰۲

نصر، با تاکید بر یکپارچگی دین، معتقد است که دین سنتی از مجموعه‌ای از آموزه‌ها، احکام، و مناسک به هم پیوسته تشکیل شده است که هر یک، نقشی خاص در مسیر تکامل و سعادت انسان ایفا می‌کنند. این اجزا، به مثابه‌ی تار و پود یکپارچه‌ای هستند که در کنار یکدیگر، منظومه‌ی فکری و عملی دین را شکل می‌دهند. انسجام درونی دین، به معنای وجود ارتباطی منطقی و ناگسستگی میان این اجزا است؛ به گونه‌ای که حذف یا تغییر هر یک از آن‌ها، به کل سیستم آسیب می‌رساند. از نظر نصر، تنها در صورتی انسان به تعامل درست با خود، جهان و خدا می‌رسد که این انسجام درونی حفظ شود. این دیدگاه، بر اهمیت حفظ یکپارچگی دین تاکید می‌کند.

نصر، در ادامه، رویکردهای متجددانه به دین را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او معتقد است که این رویکردها، با تکیه بر تفاسیر فردی و مبتنی بر عقلانیت مدرن و التقاطی، به دنبال ارائه‌ی خوانشی جدید از دین هستند. نصر بر این باور است که این رویکردها، در بسیاری از موارد، با التقاط آموزه‌های دینی با ایده‌ها و نظریه‌های سکولار، و همچنین تفسیر دین بر اساس سلاقی و خواسته‌های فردی، انسجام درونی دین را خدشه دار می‌کنند. او تاکید می‌کند که تفسیرهای فردی و التقاطی، منجر به از بین رفتن انسجام و یکپارچگی دین می‌شود.

نصر، با اشاره به رابطه‌ی انسان با طبیعت، معتقد است که در نگاه سنت‌محور، دین، تعامل درست انسان با طبیعت را تبیین می‌کند. این تعامل، مبتنی بر احترام به طبیعت، حفظ و صیانت از آن، و استفاده‌ی صحیح از منابع طبیعی است. از دیدگاه نصر، آموزه‌ها و احکام دینی، انسان را به بهره‌مندی عقلانی و مسئولانه از طبیعت، در جهت نیل به سعادت و کمال، رهنمون می‌شوند. این دیدگاه، بر مسئولیت اخلاقی و معنوی انسان در قبال طبیعت تاکید دارد.^۱

نصر، با تاکید بر اهمیت انسجام درونی دین، معتقد است که از بین رفتن این انسجام، تبعات منفی متعددی برای رابطه‌ی انسان با طبیعت به دنبال دارد. این امر، درک انسان از جایگاه خود در طبیعت و نحوه‌ی تعامل صحیح با آن را مخدوش می‌کند. از دیدگاه نصر، تفسیرهای التقاطی و فردمحورانه از دین، انسان را به سوی سوءاستفاده از طبیعت و بی‌اعتنایی به حفظ و صیانت از آن، سوق می‌دهد. او معتقد است که انسجام درونی دین، به انسان کمک می‌کند تا خود را جزئی از طبیعت و نه مسلط بر آن ببیند. از بین رفتن این انسجام، منجر به بروز دیدگاه‌های انسان‌محورانه می‌شود که طبیعت را صرفاً ابزاری برای تأمین نیازها و خواسته‌های انسان می‌کند.

نصر، با تاکید بر جایگاه معنوی انسان، بر این باور است که انسان، وجودی الهی است. هرچند در عالم ماده زندگی می‌کند، اما برای نابودی آفریده نشده‌است. انسان برای ابدیت آفریده شده است و رسیدن

^۱, Nasr, *Religion and the Order of Nature* .p. ۱۶

به این ابدیت، وظیفه‌ی نخستین او است. این مسیر، در نهایت، به سعادت منتهی می‌شود. تیار بر این باور است که دلبستگی به امور دنیوی و مادی، انسان را از هدف اصلی خود دور می‌کند.

نصر، با اشاره به رویکرد دین به ماهیت انسان، معتقد است که عواطف و احساسات مادی، روح انسان را از غایتش دور می‌کند. از این رو، دین، مسیری به سمت رهایی روح از آلودگی‌ها برای انسان معرفی می‌کند. نصر، از این منظر، تمام ادیان را واجد منشأ الهی دانسته و معتقد است که خداوند از طریق آن‌ها، مسیر سعادت روح را به انسان نشان داده است. این دیدگاه، بر وحدت ادیان در هدف اصلی یعنی هدایت انسان تأکید دارد.

نصر، پیامبران را، یا در اصطلاح سنت‌گرایان، نوابغ معنوی می‌داند که پلی برای انتقال دین (وحی) از جانب خالق، به سمت مخلوق هستند. او ویژگی ذاتی دین را نشاط و تازگی، منحصر به فرد بودن و مبتنی بودن اعمال و مناسک، بر لطف خالق به مخلوق، برمی‌شمرد. نصر بر این باور است که دین، نه یک سیستم خشک و ایستا، بلکه یک منبع پویا و خلاق است. آموزه‌های دینی را مبتنی بر نگاه بهشت‌محور می‌داند. این نگاه، دو ویژگی اصلی دارد: نخست، پیوندی ذاتی با روح انسان دارد که سبب و ریشه‌ی هنر مقدس می‌شود؛ و دوم، در بطن این نگاه، حکمت نهفته است؛ همان که راز سرزندگی و نشاط برای انسان است. این دیدگاه، بر ارتباط دین با هنر و حکمت و همچنین توانایی آن برای نشاط بخشی به زندگی انسان تأکید دارد.^۱

نصر، در نهایت، بر این باور است که تنها در چنین مسیری و از طریق این ابزار است که می‌توان به واقعیت نهایی رسید. او با عبارتی دقیق می‌گوید: "در پس هر چیزی، واقعیت نهفته است. مأمن و مأوی اصلی آن، قلب و روح انسان است، اما شناخت این واقعیت، بدون آموزه‌های وحیانی، ممکن نیست." با این بیان، نصر بر ضرورت بازگشت به آموزه‌های وحیانی برای رسیدن به حقیقت و همچنین نقش قلب و شهود در فهم آن، تأکید دارد.

نصر، با این مبنا، کارکرد دیگری برای آموزه‌های وحیانی شکل می‌دهد: جستجوی خرد و دانش از طریق اعمال و مناسک و آموزه‌های معنوی. بر این اساس، انسان از طریق آموزه‌های وحیانی و آراسته شدن به فضایل معنوی، در کنار رسیدن به سعادت جاودان، به خرد و دانشی دست می‌یابد که حیات مادی را بر اساس آن تدبیر کند. نصر بر این باور است که دین، نه تنها انسان را به سوی کمال معنوی هدایت می‌کند، بلکه در ساختن زندگی مادی او نیز نقش دارد.

نصر در پایان به این نکته اشاره می‌کند که رسیدن به خرد و دانش، مستلزم تمرین مداوم و منضبط در چارچوب یک دین است. او تأکید می‌کند که بدون تمرین، مداومت، و انضباط در چارچوب دین، طلب

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, p. ۱۹

نتیجه‌ی معنوی و خرد و حکمت داشتن، چیزی جز ادعایی بی‌پایه نیست. به عبارتی دیگر، مسیر دستیابی به حکمت، نیازمند تلاش و مداومت است. نصر، تمایز اساسی بین جریان حقیقی معنویت و جریان‌های انحرافی را، در همین نکته می‌داند. این جریان‌های انحرافی که نصر، آن‌ها را شبه‌معنوی می‌خواند، با اهداف اقتصادی، از ظرفیت جریان معنویت حقیقی، برای رسیدن به منافع خود استفاده می‌کنند. این رویکرد، نشان می‌دهد که در نظر نصر، معنویت حقیقی با انضباط و تعهد همراه است و نه صرفاً ادعا و ظاهرسازی.

۴-۴ مسئله شر در طبیعت

سید حسین نصر، در بررسی مسئله‌ی شر در طبیعت، به این نکته اشاره می‌کند که در کنار دو صفت مطلق و بی‌نهایت بودن خدا، صفت کمال، خیر و نیکی نیز در توصیف خداوند، حائز اهمیت است. او بر این باور است که خاص بودن نامتناهی بودن و در نقطه‌ی اوج خیر بودن، مستلزم این است که تجلی بیرونی پیدا کند. این دیدگاه، بر لزوم ظهور و تجلی ذات الهی در جهان تاکید دارد.

نصر، با طرح این گزاره که "یعنی یک کثرت از خیر مطلق متجلی شود"، معتقد است که تجلی ذات الهی، با وجود مطلق و بی‌نهایت خیرخواه بودن سرچشمه‌اش، ناقص است. به عبارت دیگر، نصر به دنبال پاسخی است که چرا جهان با وجود منشا خیر مطلق، در عین حال دارای نقص و کاستی است.

نصر، با تاکید بر دوگانگی تجربه انسان از جهان می‌گوید که از یک سو، خداوند به عنوان خیر مطلق و بی‌نهایت شناخته می‌شود. از سوی دیگر، شاهد وجود شر و تاریکی در جهان هستیم. این تناقض، چالشی را در فهم و تفسیر صفات خداوند ایجاد می‌کند. نصر با طرح این تناقض، چالش‌های الهیاتی در مورد وجود شر در جهان را به خوبی نشان می‌دهد.

نصر، با طرح این پرسش که "اگر خداوند خیر مطلق و بی‌نهایت است، باید این خیر در جهان هستی نیز تجلی پیدا کند"، بر این باور است که این تجلی، به صورت کثرت از خیر، یعنی موجودات مختلفی که هر کدام حامل نیکی و کمال هستند، نمود پیدا می‌کند. این دیدگاه، بر کثرت و تنوع در جهان به عنوان جلوه‌ای از خیر الهی تاکید می‌کند.

با این حال، نصر در کنار این تجلی خیر و کمال، به وجود شر و تاریکی در جهان نیز اشاره می‌کند و می‌گوید که بلایای طبیعی، بیماری‌ها، ظلم و ستم، و سایر پدیده‌های منفی، همگی مصداقی از شر هستند. از نظر نصر، وجود شر در جهان، تناقضی با صفت خیر مطلق و بی‌نهایت بودن خداوند ایجاد می‌کند. او از این رو، به دنبال یافتن راه حلی برای این معضل است.^۱

^۱Nasr, *Knowledge and the Sacred*, p. ۲۰۳

نصر، برای حل این تناقض، معتقد است که شر، ریشه در خدا ندارد، بلکه از دوری از خداوند و نقصان موجودات ناشی می‌شود. به عبارت دیگر، نصر بر این باور است که هر چه موجودی، از خداوند دورتر باشد، به شر نزدیک تر می‌شود و هر چه به خداوند نزدیک تر شود، از کمال بیشتری بهره مند می‌شود. این دیدگاه، بر رابطه نزدیکی و دوری از خداوند با وجود خیر و شر در جهان تاکید می‌کند.

نصر، با اشاره به جهان محسوس به عنوان تجلی حقیقت واحد، معتقد است که جهان محسوس، سلسله‌مراتبی از تجلی را تشکیل می‌دهد. در این سلسله مراتب، هر چه موجودی، به خداوند نزدیک‌تر باشد، از کمال و خیر بیشتری برخوردار است و هر چه دورتر باشد، نقصان و شر در آن، بیشتر نمود پیدا می‌کند. از این منظر، این دنیای ناقص، دنیای محسوس انسان، سلسله مراتبی از تجلی حقیقت را به حسب نزدیکی و دوری به خدا به عنوان حقیقت نهایی، تشکیل می‌دهد. این دیدگاه، بر نسبی بودن وجود و کمال و دوری و نزدیکی به خداوند، تاکید می‌کند.

وجود شر در جهان، به معنای نفی نگاه قدسی به طبیعت نیست. زیرا طبیعت، به عنوان تجلی حقیقت واحد، در سلسله مراتب تجلی قرار دارد و هر موجودی در آن، به تناسب نزدیکی و دوری از خداوند، از خیر و کمال برخوردار است. از نظر نصر، جهان با وجود شر، همچنان دارای تقدس است زیرا تجلی حقیقت الهی است.^۱

این دیدگاه، به معنای انکار شر نیست. شر، واقعیتهایی است که در جهان وجود دارد و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اما با این دیدگاه، می‌توان شر را در چارچوبی بزرگ‌تر و با نگاهی عمیق‌تر تفسیر کرد. این رویکرد، به دنبال ارائه یک دیدگاه جامع از مسئله شر است که هم واقعیت وجود شر در جهان را بپذیرد و هم با دیدگاهی قدسی آن را تفسیر کند.

۴-۵ حکمت خالده و حل بحران محیط زیست

حکمت جاودان یک تفسیر سنتی دینی است که از دیدگاه آن، واحد بودن واقعیت الهی، به عنوان منشأ تمام دین‌های هزاره‌ها و تمدن‌های سنتی، با قوانین مقدس، نظام‌های اجتماعی، هنر و علوم خود ایجاد شده است.

حکمت جاودان، این واقعیت الهی را فراتر از تمام مفاهیم و هر آنچه از آن می‌توان گفت، قرار می‌دهد و آن را با فرمول‌های مقدسی مانند "لا اله الا الله" اسلام، "نتی نتی" اوپانیشاد، "تاوی که می‌توان آن را نامید، تاو نیست" تائوته‌چینگ و همچنین "من همانم که هستم" از کتاب مقدس، اشاره می‌کند. این واقعیت الهی، بر اساس فلسفیا پرنیس، نه تنها عینی است، بلکه فراتر از هر چیزی که می‌توان از آن گفت، و بنابراین از هر گونه توصیف و تفسیر منعطف است.

^۱ Nasr, *Knowledge and the Sacred*, p. ۲۱۹

به عنوان مثال، "لا اله الا الله" در اسلام، به معنی عدم وجود هیچ خدایی جز خدای یگانه است. اما این فرمول مقدس، به تنهایی می‌تواند به معنی وجود یک خدایی باشد که عینی و محدود است. از این رو حکمت خالده بیان می‌کند که این فرمول، به طور حقیقی، به معنای عدم وجود هرگونه خدایی است که محدود و عینی باشد و فقط خدای بی‌نهایت و بی‌محدود را تأیید می‌کند.

مانند یک چشمه‌ی قوی که در قله‌ی کوه جاری است، آن باعث تشکیل آبشارهایی می‌شود که با گسترش هر چه بیشتر، از هر سمتی سرازیر می‌شوند. هر آبشار نشان دهنده‌ی تمام درجات و سطوح واقعیت و همچنین سطوح کیهانی و با فرض واقعیت بالاتر، متاکیهانی یک جهان دینی خاص است.

با این حال، همه‌ی آبشارها از یک چشمه‌ی تنها خارج می‌شوند و ماده‌ی تمامیت‌ها در نهایت چیزی جز آن آب نیست که از چشمه‌ی قله‌ی کوه جاری می‌شود، واقعیتی که منشأ تمامی جهان‌های مقدس است و همچنین پایانگاهی است که تمامیت‌های درون به آن باز می‌گردند.

برخلاف دیدگاه‌های دیگری که برای بررسی مذاهب و دین‌ها توسط محققان دانشگاهی ارائه شده‌اند، فلسفه جاودان در خود مذاهب و دین‌ها تعبیه شده‌است. به عبارت دیگر، فلسفه جاودانه به معنای وجود یک وحدت درونی در دین‌های مختلف است، در حالی که شکل و شمایل خارجی آنها متفاوت است.

فلسفه جاودانه برای درک بهتر وجود واقعیت بالاتر دین‌ها و مذاهب، به دلیل نیازهای فعلی بشریت برای درک مذاهب و دین‌ها در طول قرن‌ها به صورت مجدد ساختار بندی شده‌است. همچنین، برخلاف نگرش‌های دیگر، مطالعه کنندگان فلسفه جاودانه از زبان چندین دین و مذهب استفاده می‌کنند. آنها به مفاهیمی مانند جوهر و شکل، آرشتایپ و تجلی‌ها، آتمان و مایا، ظهور و حجاب و غیره اشاره می‌کنند. در این دیدگاه، جوهرها به عنوان مقصد اصلی دین‌ها در نظر گرفته می‌شوند، در حالی که اشیاء و موجودات این دنیا به عنوان شکل‌ها در نظر گرفته می‌شوند.^۱

آرشتایپ‌ها^۲ حاوی واقعیت‌هایی هستند که از طریق تجلی در این دنیا به صورت ظاهر می‌شوند و در واقع به عنوان آینه‌ای برای شکل‌هایی از جنس برآمده از آسمان هستند. تنها طرح‌واره‌ها^۳ به عنوان خود در واقعیت وجود دارد و هر چیزی که در سطح پایین‌تری از واقعیت وجود دارد، به عنوان حجاب و پنهانکاری برای آتمان در نظر گرفته می‌شود.

در این دیدگاه، خداوند از طریق نام و خصوصیات خودش به صورت تجلی می‌کند، اما هر چیزی که نام خدا را به خود بگیرد، به عنوان حجاب و پنهانکاری برای صفات خداوند در نظر گرفته می‌شود. به عنوان مثال، پیامبر گفته است که خداوند هفتاد هزار حجاب از نور و تاریکی دارد، و اگر این حجاب‌ها برداشته شوند، تابش رویایی از صفات خداوند باعث تباهی هر کسی می‌شود که بتواند این تابش را ببیند.

تمرکز فلسفه جاودانه سنتی بر این است که بتواند به عبور از حجاب چندگانگی - به ویژه در دامنه دین - آن یکایی را که منبع تمام اشکال مقدس است را درک کند و در عین حال معنای اشکال مقدس در

^۱Nasr, *Traditional Islam in the Modern World*, pp. ۱۲۰

^۲Archetype

^۳Atman

جهان مذهبی که به آنها تعلق دارند را درک کند. این وظایفی هستند که فلسفه جاودانه سنتی در پیش روی خود قرار داده است. این وظایف تنها با رجوع به فلسفه‌ای که دانش ساختار سلسله مراتبی وجود، سطوح واقعیت، بازتاب واقعیت‌های بالاتر بر سطوح پایین‌تر و نیز به‌درون در برون را فراهم می‌آورد، قابل دستیابی هستند. این وظایف تنها با رجوع به هرمنوتیکی که به ابعاد باطنی واقعیت‌های هدفمند عمل می‌کند، با آگاهی از واقعیت‌های موضوعی که پدیده‌ها پوشانده و پوشش می‌دهند، بدون درگیری با پیچیدگی‌های روان‌شناختی، تاریخی و زبانی که در سال‌های اخیر به نیروی هرمنوتیک گرفتار شده‌اند، قابل دستیابی هستند. هدف این وظایف کشف حقیقت است که در هر جهان مذهبی معتبر شعاع می‌زند و مطلق را در محدوده خود نمایش می‌دهد، بدون اینکه این واقعیت بدون آن معتبر نباشد.

حکمت جاودان با تأکید بر وحدت ذاتی هستی، دیدگاهی عمیق و تحول‌گرایانه از رابطه انسان با طبیعت ارائه می‌دهد. در پرتو این حکمت، می‌توان به این درک رسید که:

- انسان جزئی جدایی‌ناپذیر از طبیعت است: برخلاف دیدگاه‌های مادی‌گرایانه که انسان را موجودی جدا از طبیعت می‌دانند، حکمت جاودان انسان را عضوی از یک کل یگانه و به هم پیوسته می‌داند. این امر به معنای احترام عمیق به همه موجودات زنده و اکوسیستم‌های ظریف زمین است.
- مسئولیت ذاتی در قبال طبیعت: با درک اینکه انسان بخشی از طبیعت است، به طور ذاتی مسئول حفظ و مراقبت از آن می‌شود. این مسئولیت فراتر از منافع شخصی و نسل فعلی است و به نسل‌های آینده نیز تعلق دارد.
- زندگی در هماهنگی با طبیعت: حکمت جاودان، انسان را به زندگی در هماهنگی با قوانین طبیعی دعوت می‌کند. این امر به معنای احترام به چرخه‌های طبیعی، پرهیز از استثمار بی‌رویه منابع و حفظ تعادل ظریف موجود در اکوسیستم‌ها است.
- نگرش مقدس به طبیعت: طبیعت در دیدگاه حکمت جاودان، صرفاً مجموعه‌ای از منابع برای بهره‌برداری نیست، بلکه تجلی وجود الهی است. این امر به معنای احترام عمیق به زیبایی و شگفتی طبیعت و قدردانی از هدایای بی‌شماری است که به انسان ارزانی می‌دارد.

این دیدگاه‌ها می‌توانند تأثیر عمیقی بر نحوه تعامل انسان با طبیعت و حل بحران محیط زیست داشته باشند:

- ترویج شیوه‌های زندگی پایدار: با الهام از حکمت جاودان، می‌توان شیوه‌های زندگی پایدار را ترویج کرد که به حفظ منابع طبیعی و کاهش آلودگی کمک می‌کنند. این امر شامل استفاده مسئولانه از انرژی، کاهش ضایعات، و اتخاذ انتخاب‌های غذایی و حمل و نقل سازگار با محیط زیست می‌شود.

- حمایت از عدالت زیست‌محیطی: حکمت جاودان بر برابری و عدالت تأکید دارد. این امر به معنای حمایت از جوامع آسیب‌پذیری است که بیشتر تحت تأثیر بحران محیط زیست قرار می‌گیرند، و همچنین تلاش برای تضمین دسترسی عادلانه به منابع طبیعی برای همه.
- تغییر ارزش‌ها و باورها: برای حل بحران محیط زیست به طور پایدار، لازم است که ارزش‌ها و باورهای زیربنایی که منجر به تخریب محیط زیست شده‌اند، مورد بازنگری قرار گیرند. حکمت جاودان می‌تواند به پرورش ارزش‌هایی مانند احترام، فروتنی، و مسئولیت‌پذیری کمک کند که برای ایجاد یک رابطه سالم‌تر با طبیعت ضروری هستند.^۱

حکمت جاودان چارچوبی عمیق و معنوی برای درک رابطه انسان با طبیعت ارائه می‌دهد. با الهام از این حکمت، می‌توانیم به سمت آینده‌ای حرکت کنیم که در آن انسان و طبیعت در هماهنگی با یکدیگر زندگی می‌کنند و کره زمین به عنوان یک خانه پایدار و با شکوه برای نسل‌های کنونی و آینده حفظ می‌شود.

۵. مدرنیته و بحران محیط زیست

در سال ۱۹۶۶ برای نخستین بار بود که نصر در سخنرانی برای موسسه راکفلر دغدغه خود نسبت به محیط زیست را علنی کرد. نصر را می‌توان از نخستین فیلسوفانی دانست که به صراحت از بحران محیط زیست به عنوان یک مساله الهیاتی نام برده است. بسیاری نصر را بنیانگذار محیط زیست گرایی^۲ در جهان اسلام می‌نامند.

پرداختن به بحران محیط زیست، بیرونی کردن یک درد درونی است. علم مدرن به جنبه‌های مختلف زندگی انسان نفوذ کرده است. ماهیت این علم به نحوی بوده که جهان بینی قرون وسطی را تا حد زیادی تحت الشعاع قرار داده است. در چارچوب این علم حقیقت محصور در مادیات بوده و هر بعدی ورای آن انکار می‌شود.

پیامدهای رنسانس محدود در ساحت علم نماند. انسانگرایی سکولار شاید بیشترین تأثیر منفی را ایجاد اختلال در رابطه بین انسان و خدا داشت. مطلق‌سازی انسان زمینی عواقب منفی بی‌اندازه‌ای هم برای طبیعت و هم برای تمدن‌های سنتی داشت. به کمک تکنولوژی و علم انسان تمدن‌های سنتی و طبیعت را فتح شده می‌دانست. جاه‌طلبی مفرط انسان مدرن برای تسلط هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناخت.

طبیعت به مثابه یک توده بیجان در راستای این جاه‌طلبی نگریسته می‌شود. زمین یک ماشین است در دست انسان زمینی شده برای رساندن او به منافعش مورد بهره برداری قرار می‌گیرد.

^۱Nasr, *Traditional Islam in the Modern World*, p. ۱۰۸

^۲environmentalism

تخریب محیط زیست محصول پیش‌فرض‌های غلط انسان مدرن نسبت به خود و جهان است. پیش‌فرض‌هایی که عمیق‌ترین تاثیر را بر بهم خوردن رابطه انسان و خدا داشته‌است. علاوه بر تخریب محیط زیست از هم گسیختگی بافت اجتماعی از نتایج این پیش‌فرض‌های غلط است.^۱ الگوی رایج نگرشی و بینشی در برهه زمانی فعلی از تمدن غرب مدرن الهام می‌گیرد. نصر می‌گوید: از حکومت‌های سلطنتی، از کمونیست‌ها و حتی حکومت‌های انقلابی پس از رسیدن به قدرت مشتاقانه جذب اندیشه علمی و تکنولوژیک غربی می‌شوند. این کپی برداری بدون اندیشیدن به پیامدهای فکری، فرهنگی و زیست محیطی اندیشه و سبک زندگی غربی است.

۱-۵ تکامل مدرن و تاثیرش در نگاه به طبیعت

درست است که نظریه تکامل داروین، بر اساس یک درک مادی و فیزیکی از طبیعت بود، اما نمی‌توان آن را ریشه باور به مکانیسم در مورد جهان در نظر گرفت. بیشتر داروینی‌ها، به‌طور مادی‌گرا، زندگی را به عنوان یک پدیده فیزیکی تفسیر کردند و این نظریه مادی‌گرایی، به واسطه پیروانی از مکانیسم دکارتی و گالیله، در فلسفه انتشار یافت. با این حال، باید توجه داشت که داروین خود وجود هدف و نظم در طبیعت انکار نکرد، اما وجود اراده آگاه در طبیعت را رد کرد و هیچگونه هدف‌گرایی در معنای سنتی این عبارت را نپذیرفت.

در واقع، نظریه تکامل داروین، با تأکید بر نقش تصادف و انتخاب طبیعی در شکل‌گیری تنوع زیستی، درک جدیدی از طبیعت را معرفی کرد. همچنین، با پیشنهاد یک درک زمانی و افقی از نظم طبیعت، باور سلسله مراتبی عمودی از وجود را به چالش کشید.

در نتیجه، باید گفت که دیدگاه داروینی به عنوان یک تحول بزرگ در فهم ما از طبیعت، با استفاده از یک درک مادی و فیزیکی، همچنان موضوع بحث فلسفی است و ممکن است برخی از جنبه‌های آن، از جمله نقش هدف و نظم در طبیعت، هنوز به چالش کشیده شود.

این سخن به این معناست که داروینی‌ها، با رد کردن ذهن به عنوان یک ماده مستقل، تغییر اساسی را به وجود آوردند. آن‌ها به جای آن، ذهن را به نتیجه تکاملی تقلیل دادند - یعنی فرایندهای خالصاً مادی که به سمت سازماندهی بیشتر حرکت می‌کنند و در نهایت منجر به زندگی و آگاهی انسان می‌شوند. با این کار، مادی‌گرایی علم مدرن با کاهش نصف دیگر دوگانگی دکارتی به ماده، به یک مادی‌گرایی یک‌جانبه رسید که بسیاری از زمینه‌های زیست‌شناسی مدرن و دیدگاه‌هایی که سعی در استخراج نتیجه‌های فلسفی کلی از آن می‌کنند، را مشخص می‌کند.

داروینی‌ها در عین حال، یک نظم در طبیعت را به وجود آمده می‌دیدند که توسط اثر انتخاب طبیعی همواره به پیشرفت می‌رسید. اسپنسر این پیشرفت را قانونی تلقی می‌کرد که از زمینه زیست‌شناسی به جامعه گسترش می‌یافت. هاکسلی نیز در مورد یک نظم هارمونیک حاکم بر جهان صحبت کرد. با این

^۱Nasr, *Religion and the Order of Nature*, p. ۴۹

حال، برای دکارت و نیوتن، این نظم به واسطه خدا و برای کانت این نظم به مفهوم وجود خدا اثبات می‌شد، اما برای داروین، هاکسلی و داروینی‌های دیگر، این مفهوم از نظم کاملاً نابود شد و طبیعت نمی‌توانست به هیچ وجه به خدا منجر شود. در واقع، نظم در طبیعت از نوع آماری بود و به هیچ وجه با طراحی یا هماهنگی پیش‌تعیین‌شده مرتبط نبود. به همین علت، هاکسلی اولین شخصی بود که کلمه "آگنوستیک" را ابداع کرد که در دنیایی که تعدادی از گنوستیک‌ها واقعی وجود نداشتند، به سرعت گسترش یافت. داروینی‌گری باعث شد که مفاهیم پیشین مانند خدا، هدف و معنا در زندگی، به چالش کشیده‌شوند و به دنبال آن، فلسفه و دین نیز تحت تأثیر قرار گرفتند.^۱

داروینیست‌ها برای پاسخ به چالش‌هایی از این دست نظریه‌های جدیدی درباره ترتیب در طبیعت پیشنهاد کردند که با دیدگاه‌های قدیمی داروینی متفاوت بودند. یکی از این نظریه‌ها، تعادل نقطه‌ای نام دارد. این نظریه می‌گوید در طول زمان دوره‌هایی وجود دارند که در آن‌ها جدایی‌های محیطی سیستم را به شکل جدیدی تحول می‌دهند. این نظریه نشان می‌دهد که آشفتگی به ترتیب منجر شده و بعد به آشفتگی، و سپس به ترتیب می‌شود. همچنین، بسیاری از زیست‌شناسان برجسته در اروپا، به جای اینکه داروینیسم را به این شکل اصلاح کنند، آن را به صورت کامل رد کرده و به جای تکامل، از انقلابات زیستی صحبت می‌کنند که با تحولات ناگهانی فرم‌های جدیدی از حیات به وجود می‌آیند که با وجود داشتن قطعیت در مقایسه با چیزی که قبلاً وجود داشته‌اند، به شکلی ناپیوسته نشان داده می‌شوند. تئوری تکامل به دلیل چالش‌هایی که برای فهم سنتی از ترتیب در طبیعت مطرح شده است، به معنایی به عنوان "مذهب" جهان مدرن محسوب می‌شود و باعث شده که مطالعات بیشتری در حوزه فلسفه و دین به دنبال داشته‌شود. در طول قرن بیستم، این تئوری حتی وارد عرصه دین شده و باعث شده که تئوری "مذهب تکاملی" مانند تئوری دشاردن‌دیسیم مسیحیت و بسیاری از دین‌ها و روش‌های معاصر دیگر در حوزه‌ی اکولوژیکال وجود داشته‌باشد.

تمام یافته‌های علم مدرن در خصوص طبیعت دو ویژگی اصلی دارند. از طرفی بر اساس فراموشی عقل در معنای سنتی آن استوار است و از طرف دیگر هم جنبه الهی آن به فراموشی سپرده شده است. همین نکته در باب منشا خلقت جهان نیز صادق است. تحقیقات در خصوص منشا جهان طبیعی صرفاً از جنبه فیزیکی است. یک نگاه تقلیل‌گرایانه به منشا جهان و حذف جنبه الهی دو مولفه‌ای است که در خصوص این مساله نیز پررنگ است. از این زاویه نگاه غایت‌شناسانه^۲ به طبیعت و در نظر گرفتن هدف برای آن معنایی ندارد.^۳

با این توضیح بدیهی است که نصر تکامل را به عنوان نظریه علم مدرن در خصوص منشا خلقت رد می‌کند. نصر پس از بررسی تکامل چنین نتیجه می‌گیرد که تکامل یک باور ایدئولوژیک است نه یافته علمی و تعبیر شبه علم بیش از علم بودن به آن صادق است! علاوه بر این هم از نظر متافیزیکی و هم از

^۱Nasr, *Traditional Islam in the Modern World*, p. ۱۵۱

^۲teleology

^۳ Ibid, p. ۱۶۲

نظر منطقی تکامل محال است. در تکامل علل افقی و مادی برای توضیح حقیقتی ارائه می‌شوند که علل آن به سطوح دیگر واقعیت تعلق دارد و این یک امر محال است. نصر مبتنی بر فلسفه علم سنت‌محور تغییرات محدود بیولوژیک را می‌پذیرد. تغییرات محدودی که در بستر زمان رخ می‌دهد. اما این به معنای پذیرش این همانی خلقت و تکامل نیست. یعنی این تغییرات محدود نمی‌تواند منشا خلقت را توضیح دهد. پذیرش تکامل به عنوان محور جهان بینی مدرن نقش به سزایی در کنار نهادن سنت و حذف معنویت داشته است. از نظر نصر تکامل رابطه مستقیم با تقدس زدایی از طبیعت دارد.

۶. نتیجه‌گیری

در این فصل، به بررسی موضوع طبیعت به مثابه امر مقدس از منظر سید حسین نصر پرداخته شد. ابتدا اصول سنت‌محور نصر توضیح داده شد که بر اساس آن‌ها، امر قدسی به عنوان حقیقتی مطلق و ابدی در عالم ماده تجلی می‌یابد. نصر معتقد است که این حقیقت مطلق، ازلی و ابدی بوده و همه چیز در پرتو آن معنا و مفهوم پیدا می‌کند. او بر این باور است که توجه به جنبه قدسی امور در عالم ماده، از طریق سنت امکان‌پذیر است. سنت، رمز و راز جهان را آشکار کرده و نظم و انسجام به زندگی انسان می‌بخشد.

سپس به نقد مدرنیته و تأثیرات منفی آن بر محیط زیست پرداخته شد. نصر معتقد است که نگاه مدرنیته به جهان، باعث دوری انسان از حقیقت قدسی و منجر به بهره‌برداری نادرست و نابودی محیط زیست شده است. در این نگاه، طبیعت به عنوان منبعی برای استخراج منابع و بهره‌برداری مادی دیده می‌شود، نه به عنوان تجلی گاهی از امر قدسی. این رویکرد، نه تنها باعث آسیب به محیط زیست شده، بلکه انسان را نیز از حقیقت وجودی خود دور کرده است.

در نهایت، راهکاری برای مواجهه با این بحران ارائه شد. بازگشت به اصول سنت‌محور و توجه به جنبه قدسی طبیعت، به عنوان راهکاری برای حل بحران محیط زیست پیشنهاد شد. با پذیرش دیدگاه نصر مبنی بر ظهور حقیقت مطلق ابدی در عالم ماده، ضرورت بازخوانی جهان با نگاهی نو به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌شود. در این بازخوانی، جهان نه صرفاً مجموعه‌ای از اشیاء و پدیده‌های مادی، بلکه تجلی گاهی از امر قدسی و مملو از رمز و راز و معنا خواهد بود که با عبور از ظواهر مادی و توجه به وجه قدسی امور، می‌توان به لایه‌های عمیق‌تر واقعیت دست یافت و به درک عمیق‌تری از جهان و جایگاه انسان در آن رسید.

علاوه بر این، با در نظر گرفتن امر قدسی، تناسب‌های جدیدی در روابط انسان با خود، با دیگران و با طبیعت تعریف خواهد شد. این تناسب‌ها، بر اساس تعالیم و آموزه‌های سنت، به انسان در دستیابی به

سعادت و تعامل درست با طبیعت کمک می‌کند. به طور کلی، بازگشت به سنت و توجه به امر قدسی، نه تنها باعث حفظ و نگهداری محیط زیست می‌شود، بلکه انسان را نیز به سمت کمال و سعادت هدایت می‌کند.

یافته ها و نتایج

این پژوهش با هدف بررسی نگاه‌های تیار دشاردن و سید حسین نصر به طبیعت به مثابه امر مقدس انجام شده است. سوالات اصلی این تحقیق به چگونگی بازخوانی وجه قدسی طبیعت توسط این دو اندیشمند و همچنین راه‌حل‌های آنان برای حل بحران محیط زیست معطوف بوده است. در این بخش به جمع‌بندی یافته‌های تحقیق پرداخته و به سوالات اصلی پاسخ داده خواهد شد.

۱- جمع‌بندی دیدگاه‌های تیار

۱-۲ نگاه تیار دشاردن به طبیعت

تیار دشاردن دیرینه‌شناس، فیلسوف و کشیش یسوعی، از جمله افرادی است که تلاش کرده تا پیوندی بین علم و دین برقرار کند. دیدگاه‌های او درباره طبیعت، وجه قدسی آن و رابطه انسان با طبیعت، از جمله موضوعات مهمی است که تأثیر عمیقی بر تفکر فلسفی و دینی قرن بیستم گذاشته است. در این بخش، به بررسی جامع دیدگاه‌های تیار درباره طبیعت پرداخته و به سوال اصلی تحقیق پاسخ خواهیم داد که چگونه او به بازخوانی وجه قدسی طبیعت می‌پردازد.

۱-۲-۱ جهان‌بینی تکاملی و نگاه به طبیعت

در گام نخست تیار تلاش می‌کند برای موضع‌گیری منفی کلیسا در مقابل علم مدرن را نقد کند. در این مسیر او در نامه‌ای به رم، به تعارض میان خدای تکاملی که علم و فلسفه مطرح می‌کنند و خدای متعالی مسیحیت سنتی پرداخته است. او باور دارد که دلیل اصلی بی‌آرامی مذهبی مدرن این است که خدایی که در فلسفه و علم شکل گرفته، با خدای متعالی مسیحیت تعارض دارد. دو شاردن معتقد است که تا زمانی که کلیسا نتواند این تعارض را حل کند، بی‌آرامی و ناتوانی در هسته اعتقادی مسیحیت بیشتر خواهد شد. یکی از چالش‌های اساسی کلیسا در مواجهه با پیشرفت‌های مدرن، حفظ مفهوم تقدس طبیعت به عنوان یک اصل بنیادین در مسیحیت است. مبتنی بر همین رویکرد

کلیسای روم به تیار واکنش منفی نشان داد اما او از تلاش برای وفای میان علم و مسیحیت دست برداشت.

از نگاه تیار علم مدرن خود یک دریچه به سوی حکمت الهی است. پیشرفت علم، انسان به درک عمیق‌تری از جهان ماورای حسی دست خواهد یافت. او معتقد است که تکامل یک فرایند طبیعی است که با تفسیر مسیحی از خداوند و خلقت هماهنگ است و نشان‌دهنده عظمت و حکمت خداوند در خلقت جهان است. در دوران پیش از رنسانس، جهان به عنوان مکانی متمرکز و متعادل تصور می‌شد. اما با ظهور علم و فلسفه مدرن، این دیدگاه تغییر کرد و جهان به عنوان مکانی وسیع و پویا شناخته شد.

در گام دوم تیار بازخوانی مسیحیت با محوریت تکامل را به عنوان دغدغه اصلی خود معرفی می‌کند. در گذشته، تکامل به جهان مادی محدود می‌شد، اما دیدگاه‌های مدرن آن را به حالت‌های بالاتری از آگاهی و معنویت نیز تعمیم می‌دهند، که همسو با آموزه‌های مسیحی است. این تغییر دیدگاه نشان می‌دهد که سه رمز اساسی شخصیتی مسیحیت (آفرینش، بشریت‌پذیری و فداکاری) در واقع سه جنبه از یک فرایند واحد هستند که همان مسیح‌شناسی است. تیار بازگرداندن تقدس به طبیعت از طریق علم مدرن را در این مسیر جست و جو می‌کند. او معتقد است که همسویی مسیحیت با تکامل، دیدگاه جدیدی از رابطه طبیعت با خداوند و جایگاه او در جهان ارائه می‌دهد. او تأکید می‌کند که دو جریان روانی بزرگ (ساختن زمین و دستیابی به بهشت) باید در مسیحیت تلفیق شوند تا انرژی عظیمی در جهت اصلاح محیط زیست ایجاد شود. تیار تعیین جایگاه خدا در پرتو تکامل را چالشی جدی می‌داند و سعی دارد تفسیر جدیدی از آموزه‌های مسیحی ارائه دهد که با یافته‌های علمی جدید هماهنگ باشد. او خدا را به عنوان نیرویی درونی در فرایند تکامل می‌داند که جهان را به سوی کمال و سعادت هدایت می‌کند و بر ارتباط عمیق بین ماده و زندگی تأکید دارد.

او با تأثیرپذیری از نظریه تکامل داروین، معتقد بود که جهان در حال تکامل و پیشرفت به سوی یک غایت نهایی است که او آن را "نقطه امگا" می‌نامید. به باور او، طبیعت نه تنها عرصه‌ای برای بروز تکامل زیستی است، بلکه تجلی یک فرآیند الهی است که هدفی متعالی را دنبال می‌کند. او در کتاب‌های مختلف خود، از جمله پدیده انسان، تلاش کرده تا نشان دهد که فرآیند تکامل، حرکتی به سوی پیچیدگی و آگاهی بیشتر است که در نهایت به یک وحدت الهی می‌انجامد. از این منظر خدا به‌طور علمی قابل درک نیست و در زنجیره علل و معلولیت‌های علمی حضور بی‌واسطه دارد. او می‌گوید که فعالیت پیوسته یک موجود الهی جهان را از درون بالا می‌کشاند و پیشرفت در علوم، فناوری، و هنر نتیجه فعالیت این موجود الهی است که بشر را به سمت تعامل درست با طبیعت حرکت می‌دهد.

این جهان‌بینی تکاملی، نقش مهمی در نگاه تیار به طبیعت به عنوان یک موجود مقدس دارد. او معتقد بود که تکامل نه تنها یک فرآیند علمی است، بلکه یک واقعیت دینی نیز هست که باید در چارچوب باورهای دینی نیز مورد توجه قرار گیرد. این دیدگاه، به طبیعت یک بُعد قدسی می‌بخشد که در آن، هر جاندار و هر پدیده طبیعی به عنوان بخشی از یک طرح الهی تلقی می‌شود.

در گام سوم تیار این چالش را مطرح می‌کند که چگونه موجود مجرد در طبیعت مادی تاثیر می‌گذارد؟ و با استفاده از مدل‌های مفهومی مختلف، این رابطه را توضیح می‌دهد. در این مسیر از دو مدل مفهومی مکانیکی و تعاملی برای توضیح این چالش استفاده می‌کند.

۱. مدل مکانیکی با "فتر خدا":

○ فتر خدا: در این مدل، یک "فتر خدا" به سیستم جهان اضافه می‌شود که به عنوان یکی از فنرهای موجود در جهان عمل می‌کند، اما با ویژگی‌ها و تأثیرات ویژه‌ای که برای تطبیق با خواسته‌های خودش دارد.

○ عملکرد خدا: خدا به عنوان یک عامل مرکزی و قدرتمند عمل می‌کند و سایر فنرها را به سمت خود می‌کشد و آنها را مطابق خواسته‌های خود تنظیم می‌کند. این تصویر نشان‌دهنده تأثیر خدا به عنوان یک عامل مکانیکی با ویژگی‌های خاص در جهان است.

۲. مدل تعاملی بدون افزودن عنصر جدید:

○ رویکرد تعاملی: در این روش، به جای اضافه کردن یک عنصر جدید به سیستم، رویکرد تعاملی بین عوامل تغییر می‌کند. تأثیر خدا به عنوان یک نیروی تعاملی و هماهنگ با دیگر عوامل جهان، با تأکید بر تعاملات پیچیده و غیرخطی توضیح داده می‌شود.

○ مفاهیم علمی: از مفاهیمی مانند انرژی، اطلاعات، تعاملات پیچیده و معادلات ریاضی برای توضیح تأثیر خدا در جهان استفاده می‌شود. تأثیر خدا در این رویکرد به صورت هماهنگی بین عوامل مختلف جهان دیده می‌شود.

مثال چشمه‌های درون کره: دو شاردن جهان را به کره‌ای با چندین چشمه تشبیه می‌کند که همگی با هم در تعاملند. او پیشنهاد می‌دهد که برای نمایش تأثیر خدا، یک چشمه قدرتمندتر (چشمه خدا) به مجموعه چشمه‌ها اضافه شود که سایر چشمه‌ها را با اراده خود هماهنگ می‌کند. این چشمه خداوندی به عنوان یک نیروی بالادست و بزرگ‌تر از سایر نیروها تأثیر قابل توجهی بر رخدادهای دنیا دارد.

کنترل الهی از درون: د شاردن تأکید می‌کند که خدا باید توانایی عمل بر روی کل جهان و همچنین کنترل دقیق بر درونی‌ترین بخش هر عنصر را داشته باشد. خدا درون هر فردی حضور دارد و می‌تواند به طور دقیق آن را کنترل کند، اما این عملکرد درونی قابل درک واضح نیست.

تأثیر غیرمستقیم و هماهنگ: تأثیر خدا بر جهان به صورت غیرمستقیم و از طریق هماهنگی با زنجیره علل و معلولیت‌ها عمل می‌کند. این تأثیر به گونه‌ای است که شبکه آنتروپی‌ها سالم باقی می‌ماند و هیچ شکافی در آن به وجود نمی‌آید. خدا اجازه می‌دهد که پدیده‌ها به صورت خودکار به جلو حرکت کنند و در جریان کلی جهان تأثیر می‌گذارد.

تیار با استفاده از این مدل‌های مفهومی نشان می‌دهد که خدا چگونه به عنوان یک نیروی مرکزی و هماهنگ در تعامل با جهان مادی عمل می‌کند، در حالی که تأثیرات آن به وضوح قابل مشاهده نیست. در گام چهارم تیار به چالش شر با وجود خدا در طبیعت پرداخت و سعی در سازگاری وجود شر در طبیعت ضمن پذیرش وجود خدا دارد. تیار بر این باور است که وجود شر در جهان با توجه به قوانین عمومی تحول، ناگزیر و ضروری است. خداوند نمی‌تواند بدون رعایت این قوانین، جهانی بدون شر خلق کند. تیار تصورات عمومی درباره خدایی که جهانی بدون شر و بدی خلق می‌کند را رد کرده و تأکید می‌کند که وجود شر در جهان، ناگزیر است.

تیار برای اتحاد موجودات طبیعت با خدا وجود شر را یک ضرورت توصیف می‌کند. او برین باور است که خداوند به دنبال خلق موجوداتی است که با او متحد شوند و وجود شر برای رسیدن به این هدف، ضروری است. قوانین تحول که باعث وجود شر می‌شوند، لازمه خلق چنین موجوداتی هستند. داستان طبیعت شبیه به راه صلیب است؛ مسیری پر از رنج و مشقت که برای تکامل باید طی شود. رنج و مشقت بخشی از فرآیند تکامل هستند.

۲-۲-۱ بازخوانی وجه قدسی طبیعت

وجودشناسی تیار روشی نوین برای مطالعه طبیعت است که بر دو پایه اصلی استوار است: استفاده از روش علمی و توجه به پویایی جهان. این روش به ما کمک می‌کند تا جهان را به عنوان یک کل پیچیده و در حال تکامل بفهمیم. مفاهیمی مانند تکامل، خلاقیت، آزادی و معنویت در وجودشناسی پویای تیار نقشی محوری دارند.

تیار معتقد است که زمین در اثر یک رویداد ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی از خورشید جدا شده است. این رویداد نه در نتیجه یک فرآیند تکاملی ستاره‌ای منظم، بلکه به طور ناگهانی و انفجاری رخ داده است. توده ماده‌ای که از خورشید جدا شده، به دور آن در فاصله‌ای مناسب برای دریافت گرمای معتدل چرخیده و به مرور زمان شکل گرفته است. تعیین زمان دقیق پیدایش حیات بر روی زمین غیرممکن است. تیار از اصطلاح "رشد رحمی کیهانی" برای توصیف فرآیند تکامل زمین و حیات بر روی آن

استفاده می‌کند. این اصطلاح به این معناست که تمام وجود و تکامل زمین و موجودات زنده بر روی آن، به یک رشد پیوسته و مداوم در طول زمان باز می‌گردد.

سلول به عنوان واحدی پیچیده شیمیایی و ساختاری، نقشی اساسی در گذار از ماده بی‌جان به ماده زنده ایفا می‌کند. تیار سلول را به عنوان پلی بین دنیای فیزیک و دنیای زیست‌شناسی می‌داند. او معتقد است که درک کامل سلول و نحوه عملکرد آن، کلید درک منشأ حیات است. تیار در بحث خود از منشأ حیات، به اکتشافات جدید در زمینه بیوشیمی اشاره می‌کند که نشان‌دهنده وجود واسطه‌هایی بین دنیای زنده و دنیای غیر زنده است. او معتقد است که این واسطه‌ها، پلی بین دنیای فیزیک و شیمی ساده و دنیای پیچیده و پویای موجودات زنده هستند. این واسطه‌ها از مولکول‌های بسیار بزرگ و پیچیده به نام "ذرات پروتئینی بسیار بزرگ" تشکیل شده‌اند. این ذرات، ابعادی در حد میکروسکوپ دارند و به طور همزمان، ویژگی‌های دنیای غیر زنده و دنیای زنده را نشان می‌دهند. واسطه‌ها به عنوان پلی بین دنیای غیر زنده و دنیای زنده عمل می‌کنند و به درک بهتر چگونگی پیدایش حیات کمک می‌کنند. آنها نشان می‌دهند که گذار از ماده بی‌جان به ماده زنده، فرآیندی تدریجی و خطی نیست، بلکه شامل مراحل پیچیده و تعاملی متعددی است.

اکتشافات مربوط به واسطه‌ها، دیدگاه ما را از منشأ حیات به طور قابل توجهی تغییر می‌دهد. این اکتشافات نشان می‌دهند که حیات صرفاً نتیجه تصادف یا فرآیندهای فیزیکی و شیمیایی ساده نیست، بلکه ابعاد دیگری نیز در این فرآیند دخیل هستند.

تیار معتقد است که ابعاد دیگری فراتر از دنیای فیزیکی و شیمیایی در منشأ حیات نقش دارند. او از این ابعاد به عنوان "نیروهای تکاملی" یا "قانون خلقت" یاد می‌کند. این نیروها، جهت‌دهنده و هدایت‌کننده فرآیند تکامل هستند و به پیچیدگی و تنوع موجودات زنده در جهان کمک می‌کنند. اکتشافات مربوط به واسطه‌ها و ابعاد دیگر در منشأ حیات، پیامدهای مهمی برای الهیات دارد. این اکتشافات نشان می‌دهند که جهان صرفاً مجموعه‌ای از قوانین فیزیکی و شیمیایی نیست، بلکه ابعاد معنوی و الهی نیز در آن وجود دارد.

رشد و تکامل در جهان، فرآیندی شگفت‌انگیز و پیچیده است که بر پایه‌ی سنتز و ادغام مولکول‌ها در سطوح مختلف، از ذرات بنیادی تا سیاره‌ها، بنا شده است. این فرآیند، از طریق افزایش تدریجی پیچیدگی در ساختارها و روابط بین اجزای مختلف، مسیری را برای پیدایش حیات و تکامل آن در سراسر جهان هموار می‌کند.

در ابتدایی‌ترین مراحل، ذرات بنیادی جهان با یکدیگر ترکیب شده و مولکول‌های ساده‌ای را تشکیل می‌دهند. این مولکول‌ها، به مرور زمان و در شرایط مناسب، با یکدیگر واکنش نشان داده و مولکول‌های

پیچیده‌تر و بزرگ‌تر را به وجود می‌آورند. این فرآیند سنتز و ادغام، در سطوح مختلف ادامه می‌یابد و در نهایت منجر به تشکیل ساختارهای پیچیده‌ای مانند سلول‌ها، ارگانیسم‌ها و حتی سیاره‌ها می‌شود. با پیدایش اولین سلول‌های زنده، فرآیند تکامل آغاز شد. سلول‌ها با تکثیر و تقسیم، تنوع ژنتیکی خود را افزایش داده و به تدریج به موجودات پیچیده‌تر مانند ارگانیسم‌های تک‌سلولی و چندسلولی تکامل یافتند. در طول این فرآیند، تنوع زیستی به طور چشمگیری افزایش یافت و موجودات زنده با قابلیت‌های جدید و سازگاری‌های مختلف با محیط‌های گوناگون پدیدار شدند.

در فلسفه حیات‌شناسی تیار، تمایز ذاتی بین موجودات زنده و مصنوعی نقشی کلیدی ایفا می‌کند. تیار معتقد است که این تمایز صرفاً به پیچیدگی ساختاری یا عملکردی موجودات زنده محدود نمی‌شود، بلکه ریشه در وجود "نیروی حیاتی" یا "جرقه حیات" در موجودات زنده دارد. "نیروی حیاتی" یا "جرقه حیات" مفهومی است که تیار برای توصیف اصل یا نیرویی درونی در موجودات زنده به کار می‌برد. این نیرو، موجودات زنده را از موجودات مصنوعی، که فاقد آن هستند، متمایز می‌کند. تیار معتقد است که این نیرو، هدایت‌کننده‌ی فعالیت‌های موجودات زنده، از جمله رشد، تولید مثل، تکامل و تعامل با محیط است.

ویژگی‌های "نیروی حیاتی" عبارتند از:

- درونی بودن: این نیرو، در ذات و ماهیت موجودات زنده وجود دارد و از عوامل خارجی مجزا است.
- هدایت‌کننده: این نیرو، فعالیت‌های حیاتی موجودات زنده را هدایت و تنظیم می‌کند.
- غیرمادی: این نیرو، ماهیت فیزیکی یا شیمیایی ندارد و در قلمرو معنوی یا روحانی قرار می‌گیرد.
- تکاملی: این نیرو، محرک تکامل و پیچیده‌تر شدن موجودات زنده است.

تیار بر این باور است که ذرات بنیادی جهان، ذاتی آگاهانه دارند. این آگاهی درونی، در سطوح مختلف جهان هستی، از ذرات بنیادی تا انسان، وجود دارد و با تکامل، به سطوح بالاتری می‌رسد. تیار این آگاهی درونی را به عنوان "روح جهان" یا "نیروی حیاتی" توصیف می‌کند.

با تکامل جهان و پیدایش ساختارهای پیچیده‌تر، آگاهی درونی نیز به سطوح بالاتری ارتقا می‌یابد. در موجودات زنده، آگاهی درونی با فعالیت‌های حیاتی مانند رشد، تولید مثل، تکامل و تعامل با محیط همراه است. تیار معتقد است که آگاهی درونی، محرک تکامل و پیچیده‌تر شدن جهان است.

وی در آثار خود به غایت‌مندی جهان و حرکت طبیعت به سوی "آستانه بازتاب جمعی" می‌پردازد. او معتقد بود که جهان به سوی یک نقطه نهایی تکامل در حال حرکت است که در آن تمامی موجودات و اشیاء به یکدیگر متصل و در وحدت کاملی با یکدیگر خواهند بود. این نقطه نهایی را "امگا" می‌نامید.

که همان اصل متعالی جهان هستی است. در این نقطه، انسان ها به طور فزاینده ای به یکدیگر و به جهان اطراف خود متصل خواهند شد و درک عمیق تری از طبیعت هستی به دست خواهند آورد. انسان ها نقش کلیدی در رسیدن به امگا دارند. او انسان ها را موجوداتی خلاق و با اراده می دانست که می توانند مسیر تکامل خود را انتخاب کنند. تیار معتقد بود که انسان ها باید برای رسیدن به امگا تلاش کنند و برای ایجاد جهانی عادلانه تر، صلح آمیزتر و پایدارتر با یکدیگر همکاری کنند.

تیار برای اثبات نظریه خود مبنی بر وجود نقطه امگا، چهار گزاره کلیدی ارائه می دهد:

۱. رهایی انسان از مرگ گرمایی کهکشان:

بر اساس نظریه مرگ گرمایی کهکشان، جهان در نهایت به وضعیتی از تعادل ترمودینامیکی خواهد رسید که در آن هیچ انرژی آزاد و هیچ فرایندی وجود نخواهد داشت. این امر منجر به مرگ تمام موجودات زنده و فروپاشی ساختار جهان خواهد شد.

تیار با این نظریه مخالف بود و معتقد بود که انسان از این مرگ اجتناب ناپذیر رهایی خواهد یافت. او استدلال می کرد که انسان ها دارای نوعی "انرژی شعاعی" هستند که از قوانین ترمودینامیکی پیروی نمی کند. این انرژی شعاعی به انسان ها اجازه می دهد تا به تکامل خود ادامه دهند و حتی پس از مرگ گرمایی کهکشان به حیات خود ادامه دهند.

۲. وجود نقطه امگا در خارج از محدوده زمانی:

تیار معتقد بود که نقطه امگا در محدوده زمانی جهان وجود ندارد. به عبارت دیگر، نقطه امگا نقطه ای در زمان نیست، بلکه نقطه ای در "فراتر از زمان" است.

تیار این موضوع را با تشبیه به یک مخروط توضیح می دهد. قاعده مخروط نمایانگر زمان حال است و نوک مخروط نمایانگر نقطه امگا است. از دیدگاه ما، نقطه امگا در انتهای زمان قرار دارد، اما از دیدگاه نقطه امگا، تمام زمان در آن واحد وجود دارد.

۳. شکل حجم دار نقطه امگا:

تیار معتقد بود که می توان نقطه امگا را به عنوان یک شکل حجم دار فرض کرد. او اغلب از مخروط برای نشان دادن این شکل استفاده می کرد. قاعده مخروط نمایانگر دنیای مادی است و نوک مخروط نمایانگر قلمرو معنوی است.

تیار معتقد بود که در نقطه امگا، دنیای مادی و قلمرو معنوی به طور کامل با یکدیگر متحد خواهند شد.

۴. محدود بودن مرزهای نقطه امگا:

تیار با وجود اینکه نقطه امگا را نقطه ای در "فراتر از زمان" می دانست، معتقد بود که مرزهای آن محدود است. به عبارت دیگر، نقطه امگا نقطه ای بی نهایت نیست، بلکه نقطه ای با ابعاد مشخص است.

دلیل تیار برای محدود بودن مرزهای نقطه امگا این بود که او معتقد بود که جهان در نهایت به یک نقطه نهایی تکامل خواهد رسید. این نقطه نهایی همان نقطه امگا است که در آن تمام موجودات و اشیاء به یکدیگر متصل خواهند شد.

۲- جمع‌بندی دیدگاه‌های سید حسین نصر

سید حسین نصر، فیلسوف و متکلم ایرانی، در دورانی که تعارض شدیدی میان سنت و مدرنیته، دین و علم، و معنویت و مادی‌گرایی وجود داشت، تلاش کرد تا با ارائه دیدگاهی سنت‌گرایانه، راهی برای حل این تناقضات و یافتن تعادلی میان این دو ساحت بیابد. او با نقد مدرنیته و بازگشت به آموزه‌های سنت‌های معنوی، کوشید تا خوانشی نو از دین و معنویت ارائه دهد که در آن، انسان جایگاه خود را در جهان هستی و در نسبت با طبیعت به‌خوبی درک کند.

۱-۲ نگاه سنت محور به طبیعت

امر قدسی در اندیشه سید حسین نصر، فیلسوف و متفکر مسلمان، مفهومی کلیدی است که به ظهور حقیقت مطلق ابدی در عالم ماده اشاره دارد. این حقیقت، که ورای هرگونه محدودیت زمانی و مکانی است، بنیان و اساس هستی را تشکیل می‌دهد و به تمام موجودات معنا و مفهوم می‌بخشد. امر قدسی از دیدگاه نصر، واجد سه ویژگی اساسی است که آن را از سایر امور متمایز می‌کند: ۱. مطلق بودن:

حقیقت مطلق، ورای هرگونه قید و شرطی است و از هرگونه نسبیت و محدودیتی مبرا است. این حقیقت، ازلی و ابدی است و در گذر زمان و مکان دستخوش تغییر نمی‌شود. ۲. مقدس بودن:

قدسیت، به معنای جدایی از عالم ماده و تعلق به عالم معنا است. امر قدسی، به واسطه‌ی اتصال به حقیقت مطلق، از هرگونه نقص و آلاشی مبرا است و در مرتبه‌ای بالاتر از عالم خاکی قرار دارد. ۳. تجلی در عالم ماده:

با وجود مطلق بودن حقیقت، امر قدسی در عالم ماده نیز ظهور و تجلی پیدا می‌کند. این تجلی، به اشکال مختلفی از جمله در پدیده‌های طبیعی، آثار هنری، و تجارب عرفانی رخ می‌دهد. امر قدسی به طرق مختلف در عالم ماده تجلی می‌کند. برخی از این تجلیات عبارتند از:

- پدیده‌های طبیعی:

زیبایی و نظم حاکم بر جهان هستی، گواه بر وجود امر قدسی است. عظمت کوه‌ها، پهنای دریاها، و ظرافت گل‌ها، همگی تجلی‌هایی از حقیقت مطلق هستند.

- آثار هنری:

هنرمندان واقعی در آثار خود، امر قدسی را به تصویر می‌کشند. موسیقی، نقاشی، معماری و سایر هنرها، زمانی که در خدمت حقیقت باشند، می‌توانند تجلی‌گاه امر قدسی باشند.

- تجربیات عرفانی:

عارفان در حالات معنوی خود، به حقیقت مطلق دست می‌یابند و امر قدسی را تجربه می‌کنند. این تجربیات، که از طریق عقل و استدلال قابل درک نیستند، عمیق‌ترین نوع تجلی امر قدسی در انسان هستند.

نصر معتقد است که در دنیای مدرن، انسان به طور فزاینده‌ای از امر قدسی غافل شده است. این غفلت، پیامدهای منفی بسیاری برای انسان و جامعه به دنبال دارد.

- بی‌معنایی:

انسان مدرن که از امر قدسی غافل شده است، در زندگی خود دچار بی‌معنایی و پوچی می‌شود. او هدف و جهتی در زندگی خود نمی‌بیند و در جستجوی یافتن معنا در لذت‌های زودگذر مادی است.

- خودخواهی:

غفلت از امر قدسی، انسان را به سوی خودخواهی و انزواطلبی سوق می‌دهد. انسان مدرن که خود را مرکز عالم می‌داند، به حقوق و نیازهای دیگران بی‌تفاوت می‌شود و در پی ارضای تمایلات نفسانی خود است.

- تخریب محیط زیست:

انسان مدرن که از امر قدسی غفلت کرده است، طبیعت را صرفاً ابزاری برای بهره‌برداری می‌داند و به تخریب محیط زیست می‌پردازد.

سید حسین نصر سنت را به عنوان واسطه‌ی اتصال انسان به امر قدسی معرفی می‌کند. از دیدگاه او، سنت نقشی کلیدی در زندگی انسان ایفا می‌کند و به او در مواجهه درست با حقیقت و پاسخگویی به نیازهای معنوی‌اش یاری می‌رساند.

نصر سنت را به مجموعه‌ای از حقایق و اصولی با سرچشمه الهی تعریف می‌کند که از طریق پیامبران برای بشر نازل شده است. این حقایق و اصول، دربردارنده‌ی معرفت صحیح از عالم هستی و جایگاه انسان در آن هستند و چارچوبی برای زندگی فاضله ارائه می‌دهند.

سنت در نگاه نصر، ابعاد مختلفی را شامل می‌شود که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- معارف دینی:

آموزه‌های دینی، هسته‌ی مرکزی سنت را تشکیل می‌دهند. این آموزه‌ها، حقایق بنیادین هستی را به انسان می‌آموزند و او را به سوی کمال رهنمون می‌کنند.

- اخلاق:

سنت، شامل قواعد و اصولی برای رفتار درست و اخلاقی انسان در زندگی فردی و اجتماعی است. این قواعد، بر پایه ی فطرت الهی انسان بنا شده‌اند و او را به سوی خیر و سعادت هدایت می‌کنند.

- هنر و معماری:

هنر و معماری سنتی، تجلی‌گاه امر قدسی در عالم ماده هستند. هنرمندان و معماران سنتی، با الهام از آموزه‌های دینی و اخلاقی، آثار زیبایی خلق می‌کنند که روح انسان را به سوی حقیقت متعالی رهنمون می‌کنند.

- علوم:

علوم سنتی، که بر پایه ی وحی و عقل بنا شده‌اند، به دنبال کشف حقایق هستی و تبیین آنها به زبانی ساده و قابل فهم برای انسان هستند. سنت کارکردهای متعددی دارد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- کشف رمز و راز جهان:

سنت، با ارائه ی تفسیری از جهان، به انسان کمک می‌کند تا به لایه‌های عمیق‌تر واقعیت دست یابد و رمز و راز جهان را کشف کند.

- ایجاد نظم و انسجام در زندگی:

سنت، با ارائه ی چارچوبی برای زندگی، به انسان کمک می‌کند تا نظم و انسجام را در زندگی خود برقرار کند و به آرامش و سکون دست یابد.

- هدایت انسان به سوی کمال:

سنت، با ارائه ی الگوهای رفتاری و اخلاقی، به انسان کمک می‌کند تا در مسیر کمال گام بردارد و به سعادت حقیقی دست یابد.

- حفظ تعادل بین انسان و طبیعت:

سنت، با ترویج احترام به طبیعت و پرهیز از بهره‌برداری بی‌رویه از آن، به حفظ تعادل بین انسان و طبیعت کمک می‌کند.

سنت در اندیشه نصر، دارای دو کارکرد اصلی است:

- کارکرد ایجابی:

سنت، چارچوبی برای زندگی فاضله ارائه می‌دهد و به انسان در کسب فضایل اخلاقی و دست یافتن به کمال یاری می‌رساند. سنت، با ترویج ارزش‌هایی مانند عدالت، احسان، صداقت، و تقوا، به انسان کمک می‌کند تا زندگی معناداری داشته باشد.

- کارکرد سلبی:

سنت، با نقد و بررسی جهان‌بینی مدرن، به انسان کمک می‌کند تا ضعف‌ها و کاستی‌های آن را تشخیص دهد. مدرنیته با تاکید بر عقل ابزاری و ماده‌گرایی، امر قدسی و ارزش‌های معنوی

را به حاشیه رانده است. سنت، با نقد این رویکرد، به انسان یادآوری می‌کند که زندگی صرفاً در مادیات خلاصه نمی‌شود و او در جستجوی معنای حقیقی زندگی است.

نصر معتقد است که برای حل مشکلات دنیای مدرن، باید به سنت بازگشت. این بازگشت، به معنای نفی مطلق مدرنیته نیست، بلکه به معنای استفاده از آموزه‌های سنت برای حل چالش‌های دنیای مدرن است. بازگشت به سنت، نیازمند تلاش جمعی است. نهادهای مختلف مانند خانواده، مدرسه، و نهادهای دینی باید در این زمینه نقش‌آفرینی کنند.

بازخوانی جهان با نگاهی نو به امر قدسی، به معنای تغییر نگرش انسان به جهان و معنا بخشیدن به آن است. در این بازخوانی، جهان به صرف مجموعه‌ای از اشیاء و پدیده‌های مادی تبدیل نمی‌شود، بلکه به تجلی‌گاهی از امر قدسی تبدیل می‌شود که مملو از رمز و راز و معنا است. با توجه به امر قدسی، انسان می‌تواند به لایه‌های عمیق‌تر واقعیت دست یابد و درک عمیق‌تری از جهان و جایگاه خود در آن پیدا کند.

بازخوانی جهان با نگاهی نو به امر قدسی، با موانع متعددی روبرو است از جمله:

- غفلت از امر قدسی:

انسان مدرن به طور فزاینده‌ای از امر قدسی غافل شده است و توجهی به معنویت و ارزش‌های اخلاقی ندارد.

- سلطه مدرنیته:

مدرنیته با تاکید بر عقل ابزاری و ماده‌گرایی، امر قدسی را به حاشیه رانده است.

- سکولاریسم:

سکولاریسم، دین و معنویت را از عرصه‌های مختلف زندگی عمومی حذف کرده است.

- جهانی شدن:

جهانی شدن فرهنگی، به ترویج ارزش‌های غربی و مادی‌گرایی در سراسر جهان منجر شده است

نصر معتقد است که درک عمیق و جامع جهان، نیازمند روش‌شناسی‌ای فراتر از چارچوب محدود مدرنیته است. روش‌شناسی نصر، بر پایه سنت و آموزه‌های وحیانی استوار است و به دنبال کشف حقیقت متافیزیکی و معنای زندگی است. علم مدرن، با تمرکز صرف بر دنیای مادی و فیزیکی، از درک حقیقت متافیزیکی و معنای زندگی عاجز است. علم مدرن، به دلیل روش‌شناسی تجربی خود، به ابعاد غیرمادی و معنوی جهان توجهی ندارد و در نتیجه، تصویری ناقص و تحریف‌شده از جهان ارائه می‌دهد. روش‌شناسی نصر، بر پایه اصول زیر استوار است:

- معرفت شهودی: نصر معتقد است که شهود، در کنار عقل، منبع مهمی برای شناخت حقیقت است. شهود، به انسان امکان می‌دهد تا به حقایق غایی و معنوی جهان دست یابد که از طریق عقل و تجربه حسی قابل درک نیستند.
- وحی: نصر معتقد است که آموزه‌های وحیانی، منبعی ارزشمند برای شناخت حقیقت هستند. وحی، به انسان در مورد ماهیت خداوند، جهان و جایگاه انسان در آن، معرفت صحیحی ارائه می‌دهد.
- سنت: نصر معتقد است که سنت، حامل آموزه‌ها و تجارب معنوی نسل‌های گذشته است و می‌تواند راهنمای انسان در فهم جهان باشد.

در نگاه سنت محور، معرفت صرفاً تطابق تصورات ذهنی با واقعیت خارجی نیست، بلکه به دو قید اساسی محدود می‌شود: استعداد معرفتی و الهیات معرفتی. این دو قید، درک عمیق‌تر و کامل‌تری از ماهیت معرفت و نقش آن در زندگی انسان ارائه می‌دهند. استعداد معرفتی، به قابلیت ذاتی انسان برای درک واقعیت و کسب معرفت اشاره دارد. این قابلیت، فطری و ذاتی انسان است و در وجود هر انسانی به طور بالقوه وجود دارد. اما شکوفایی و فعلیت یافتن این استعداد، نیازمند شرایط و زمینه‌های مناسب است. الهیات معرفتی، به ارتباط ناگسستنی بین معرفت و خداوند اشاره دارد. در این نگاه، خداوند به عنوان منبع و مبدأ هرگونه معرفتی شناخته می‌شود. برای مثال، فرض کنید دانشمندی در حال مطالعه ی نظم و پیچیدگی جهان هستی است. این دانشمند، از استعداد معرفتی خود برای درک این نظم و پیچیدگی استفاده می‌کند. اما در عین حال، او به این نکته نیز واقف است که این نظم و پیچیدگی، آفرینش خداوند متعال است.

برای رسیدن به درکی عمیق و جامع از امر قدسی و عبور پیامدهای منفی مدرنیته، باید دو عنصر محوری را مورد توجه قرار داد: حقیقت متافیزیکی و گرایش و تحقق معنوی. حقیقت متافیزیکی، بنیان و اساس همه موجودات و پدیده‌ها است و به عالمی از معانی و حقایق مجرد و مطلق اشاره دارد. این حقیقت، فراتر از دنیای مادی و فیزیکی است و به سرشت غایی هستی و رابطه آن با خداوند می‌پردازد. نصر معتقد است که انسان از طریق عقل و شهود می‌تواند به این حقیقت دست یابد، اما درک کامل آن تنها از طریق تجربه معنوی و اتصال به خداوند امکان‌پذیر است. درک حقیقت متافیزیکی، کلید فهم جهان است. با درک این حقیقت، انسان می‌تواند جایگاه خود را در جهان و رابطه خود با خداوند و سایر موجودات درک کند. همچنین، این درک به انسان کمک می‌کند تا معنای زندگی و هدف خلقت را دریابد. گرایش و تحقق معنوی، انسان را به سوی حقیقت متافیزیکی رهنمون می‌کند و به او در درک عمیق‌تر جهان کمک می‌کند. با تجربه‌های معنوی، انسان می‌تواند به لایه‌های عمیق‌تر وجود خود و جهان پی ببرد و به شهود حقایق غایی دست یابد. مناسک، نمادها و سایر معانی که از طریق وحی در اختیار انسان قرار گرفته، نقشی اساسی در گرایش و تحقق معنوی و درک حقیقت متافیزیکی ایفا می‌کنند. این عناصر، دریچه‌ای به سوی عالم معنا و حقیقت هستند و به انسان کمک می‌کنند تا با حقیقت متافیزیکی ارتباط برقرار کند.

سید حسین نصر، در کیهان‌شناسی خود، مراتب مختلف وجود را از عالم هویت مطلق تا جهان مادی و محسوس شرح می‌دهد. او معتقد است که هر مرتبه از وجود، از مرتبه‌ی بالاتر خود نشأت می‌گیرد و خداوند به عنوان مبدأ وجود، در تعامل با هر مرتبه وجودی نقش‌آفرین است. وجود، یکپارچه و یگانه است، اما در مراتب مختلفی تجلی پیدا می‌کند. این مراتب، مانند پله‌های یک نردبان، از عالم هویت مطلق در بالاترین سطح تا جهان مادی و محسوس در پایین‌ترین سطح امتداد دارند. هر مرتبه از وجود، از مرتبه‌ی بالاتر خود نشأت می‌گیرد و در آن ذوب می‌شود.

در بالاترین مرتبه، جهان هویت قرار دارد که محل تجلی وحدت ذات الهی است. در این مرتبه، هیچ وجودی جز خداوند وجود ندارد و همه چیز در او فانی است. خداوند در این مرتبه، مطلق، یگانه و بی‌شریک است. س از جهان هویت، جهان لاهوت قرار دارد که محل تجلی صفات الهی و نام‌های الهی است. در این مرتبه، خداوند با صفات و نام‌های خود شناخته می‌شود. صفات الهی، مانند علم، قدرت، رحمت و عدالت، در این مرتبه به طور کامل تجلی پیدا می‌کنند.

جهان جبروت، محل تجلی فرشتگان و ملائکه است. فرشتگان، موجوداتی مجرد و نورانی هستند که در خدمت خداوند و اطاعت از اوامر او هستند. آنها وظایف مختلفی در عالم هستی دارند، مانند تدبیر امور، وحی رساندن و یاری رساندن به انسان‌ها. جهان ملکوت، محل تجلی وجودهای غیرمادی و روحانی است. این عالم، عالم غیب و اسرار الهی است که برای انسان‌های عادی قابل مشاهده نیست. در این عالم، انبیاء، اولیاء و بزرگان معنوی با حقایق الهی و اسرار هستی آشنا می‌شوند. پایین‌ترین مرتبه در کیهان‌شناسی نصر، جهان ناسوت یا جهان مادی و محسوس است. این جهان، محل زندگی انسان و سایر موجودات مادی است. جهان خداوند به عنوان مبدأ وجود، در تعامل با هر مرتبه وجودی نقش‌آفرین است. او وجود هر مرتبه را از مرتبه‌ی بالاتر به آن عطا می‌کند و آن را در مسیر کمال هدایت می‌کند. خداوند همچنین، از طریق تجلیات خود در هر مرتبه، با انسان و جهان ارتباط برقرار می‌کند. ناسوت، در مقایسه با مراتب بالاتر وجودی، ناقص و ظاهری است، اما باز هم تجلی از تجلیات خداوند است.

در کیهان‌شناسی سید حسین نصر، جهان مادی و محسوس، پایین‌ترین مرتبه از وجود است. این جهان، محل زندگی انسان و سایر موجودات مادی است و از طریق حواس ظاهری قابل درک است. اما نصر معتقد است که این جهان، تنها وجهه از هستی نیست و حقیقت مطلق در ورای آن نهفته است. جهان مادی و محسوس، به دلیل ماهیت مادی خود، دارای محدودیت‌های ذاتی است. این محدودیت‌ها عبارتند از:

- تغییر و تحول: موجودات مادی در معرض تغییر و تحول هستند و دائماً در حال پیدایش و زوال هستند.
- عدم ثبات: هیچ چیز در جهان مادی ثابت و دائمی نیست. همه چیز در حال گذر و دگرگونی است.

• ناقص بودن: جهان مادی، ناقص و محدود است و تمام حقیقت را در خود جای نداده است.

با وجود این محدودیت‌ها، نصر معتقد است که جهان مادی و محسوس، انعکاسی از عالمی ورای ماده و حس است. این عالم، عالمی معنوی و غیبی است که حقیقت مطلق در آن نهفته است. جهان مادی، مانند آینه‌ای است که نور عالم معنوی را به ما نشان می‌دهد. فرض کنید که در تاریکی شب به آسمان نگاه می‌کنیم و ستارگان را می‌بینیم. ستارگان، انعکاسی از نور خورشید هستند. با دیدن ستارگان، می‌توانیم درک کنیم که خورشیدی در آسمان وجود دارد، حتی اگر خود خورشید را نبینیم.

حقیقت مطلق، در ورای عالم مادی و محسوس قرار دارد. این حقیقت، یگانه، ابدی و غیرقابل تغییر است. خداوند، به عنوان حقیقت مطلق، در همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز در او فانی است. درک حقیقت مطلق، از طریق شناخت مراتب وجودی و سیر و سلوک معنوی امکان‌پذیر است. انسان با مطالعه و تفکر در مراتب وجودی، به تدریج به حقیقت مطلق نزدیک‌تر می‌شود. همچنین، با سیر و سلوک معنوی و تزکیه نفس، می‌تواند قلب خود را برای دریافت نور الهی آماده کند.

در میراث سنت محور نگاه به طبیعت با خوانش‌های مختلف اما اصولی مشخص با همین رویکرد به طبیعت نگاه و آن را تفسیر کرده‌اند. دین‌های اصلی، که به عنوان شاخه‌هایی از مذاهب اولیه و بومی بشریت شناخته می‌شوند، در سراسر جهان وجود داشتند. این مذاهب، که اغلب طبیعت‌پرستانه بودند، صرفاً مجموعه‌ای از عقاید و باورها نیستند، بلکه شیوه‌ای از زندگی هستند که به ارتباط عمیق با طبیعت و جهان پیرامون خود می‌پردازند. پیروان این مذاهب از طریق شعائر، رسوم و آیین‌های مختلف، به تعامل با نیروهای طبیعی، احترام به موجودات زنده و درک جایگاه خود در نظم کیهانی می‌پردازند.

در بسیاری از دین‌های اصلی، طبیعت به عنوان منبع قدرت، حکمت و معنویت تلقی می‌شود. کوه‌ها، رودخانه‌ها، درختان، حیوانات و دیگر عناصر طبیعی، تجلیات روحی یا خدایان مختلف در نظر گرفته می‌شوند. پیروان این مذاهب با احترام به طبیعت و حفظ تعادل آن، به دنبال هماهنگی با نیروهای طبیعی و دستیابی به آرامش معنوی هستند. شعائر و رسوم مذهبی در دین‌های اصلی، غالباً حول محور تعامل با طبیعت شکل می‌گیرند. مراسمی مانند قربانی کردن حیوانات، رقص در زیر درختان مقدس، یا دعا در کنار رودخانه، نمادی از ارتباط عمیق انسان با جهان طبیعی هستند. این رسوم، نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به حفظ هویت فرهنگی و معنوی جوامع کمک می‌کنند. ر بسیاری از دین‌های اصلی، آیین‌ها و جشن‌هایی وجود دارند که به چرخه‌های طبیعی مانند تغییر فصل، برداشت محصول یا تولد دوباره طبیعت اختصاص دارند. این آیین‌ها، فرصتی برای پیروان این مذاهب هستند تا از طبیعت سپاسگزاری کنند، برای حاصلخیزی دعا کنند و با نیروهای کیهانی هماهنگ شوند.

برخی از مفاهیم کلیدی در دین‌های اصلی، ارتباط عمیقی با طبیعت دارند. به عنوان مثال، مفهوم "روح" یا "جان" در بسیاری از این مذاهب، به معنای نیرویی حیاتی است که در تمام موجودات زنده، اعم از انسان، حیوان، گیاه و حتی اشیاء بی‌جان وجود دارد. این مفهوم، به پیروان این مذاهب کمک می‌کند تا به طبیعت به عنوان یک موجود زنده و باارزش نگاه کنند.

نمونه‌هایی از دین‌های اصلی و ارتباط آنها با طبیعت:

- شامان: در شمنیسم، شفاده‌گران و رهبران مذهبی با دنیای ارواح و نیروهای طبیعی ارتباط برقرار می‌کنند. آنها از طریق آیین‌های مختلف، به شفای بیماران، حل مشکلات و حفظ تعادل در جامعه کمک می‌کنند.
 - بودیسم: در بودیسم، مفهوم "چرخه تولد دوباره" (سامسارا) ارتباط عمیقی با طبیعت دارد. پیروان بودا معتقدند که تمام موجودات زنده در چرخه‌ای از تولد، مرگ و تولد دوباره گرفتار شده‌اند و این چرخه تا زمانی که به روشنگری دست پیدا نکنند، ادامه خواهد داشت.
 - هندوئیسم: در هندوئیسم، خدایان و الهه‌های مختلف با عناصر طبیعی مانند آب، آتش، زمین و هوا مرتبط هستند. پیروان هندوئیسم به این خدایان احترام می‌گذارند و از آنها برای حفظ تعادل در جهان و برآورده شدن آرزوهای خود دعا می‌کنند.
- مذاهب اصلی با وجود تفاوت‌هایشان، شباهت‌های شگفت‌انگیزی در ارتباط با طبیعت دارند. آنها برای هزاران سال، نگهبان محیط زیست طبیعی بوده‌اند و دیدگاه‌هایی درباره ترتیب طبیعت دارند که در خصوص حفظ محیط زیست طبیعی، اهمیت عمیقی دارند. پیروان دین‌های اصلی، از طریق شعائر، رسوم و آیین‌های مختلف، با دنیای طبیعی ارتباط برقرار می‌کنند. آنها در طبیعت به دنبال آرامش معنوی، الهام و راهنمایی هستند. مراقبه در زیر درختان مقدس، دعا در کنار رودخانه‌ها، یا شرکت در مراسمی که به تغییر فصل‌ها یا چرخه‌های طبیعی اختصاص دارند، از جمله این آیین‌ها هستند.
- دین‌های اصلی جهان، دارای اصول مشترکی در ارتباط با طبیعت هستند. این اصول، بر اساس نگاهی عمیق به جهان و جایگاه انسان در آن شکل گرفته‌اند و می‌توانند راهنمای ارزشمندی برای حفظ محیط زیست و زندگی در هماهنگی با طبیعت باشند.
- لایه ای دانستن جهان و ارتباط لایه ها با یکدیگر:
- بسیاری از دین‌های اصلی، جهان را به صورت لایه‌های مختلف و به هم پیوسته می‌دانند. در این دیدگاه، هر لایه از جهان، دارای ظرافت‌ها و قوانین خاص خود است، اما در عین حال، با لایه‌های دیگر ارتباط عمیقی دارد.
- طبیعت، به عنوان یکی از لایه‌های جهان، نقشی اساسی در این نظام به هم پیوسته ایفا می‌کند. طبیعت، منبع حیات، زیبایی و حکمت است و انسان به عنوان بخشی از طبیعت، باید با آن در تعامل و احترام متقابل زندگی کند.
- نمونه‌هایی از این اصل در دین‌های مختلف:
- در اسلام: آیه ۱ از سوره بقره به وحدت و یگانگی خداوند در خلقت تمام هستی، از جمله طبیعت، اشاره می‌کند.
 - در بودیسم: مفهوم "سامسارا" یا چرخه تولد دوباره، بر ارتباط عمیق بین انسان و طبیعت تأکید دارد.
 - در هندوئیسم: الهه‌های مختلف، مانند "پارواتی" و "لاکشمی"، نمادی از نیروهای طبیعی مانند کوه‌ها و ثروت هستند.

عدم تفکیک حقیقت مقدس و طبیعت:

در بسیاری از دین‌های اصلی، بین حقیقت مقدس و طبیعت، هیچ گونه تفکیکی وجود ندارد. طبیعت، تجلی قدرت و حکمت الهی در نظر گرفته می‌شود و هر چیزی که در طبیعت وجود دارد، مقدس و محترم است.

این دیدگاه، انسان را از تخریب و سوء استفاده از طبیعت منع می‌کند و به او یاد می‌دهد که با طبیعت به عنوان یک منبع مقدس و باارزش رفتار کند.

نمونه‌هایی از این اصل در دین‌های مختلف:

- در شمنیسم: شفاده‌گران و رهبران مذهبی، از طریق ارتباط با دنیای ارواح و نیروهای طبیعی، به شفای بیماران و حل مشکلات جامعه کمک می‌کنند.
- در بودیسم: مراقبه در طبیعت، به عنوان راهی برای رسیدن به روشنگری و رهایی از چرخه تولد دوباره، مورد تأکید قرار می‌گیرد.
- در هندوئیسم: رودخانه‌ها، کوه‌ها و درختان، به عنوان مکان‌های مقدس و محل عبادت مورد احترام هستند.

طبیعت به عنوان مقدمه سیر انسان و تکامل او:

در بسیاری از دین‌های اصلی، طبیعت به عنوان مقدمه سیر انسان و تکامل او در نظر گرفته می‌شود. انسان با تعامل با طبیعت، می‌تواند به درک عمیق‌تر از خود، جایگاه خود در جهان و معنای زندگی دست پیدا کند.

طبیعت، فرصتی برای انسان فراهم می‌کند تا از زیبایی‌ها و شگفتی‌های جهان لذت ببرد، به قدرت الهی ایمان بیاورد و در مسیر کمال و سعادت گام بردارد. نمونه‌هایی از این اصل در دین‌های مختلف:

- در اسلام: حضرت آدم و حضرت حوا در باغ بهشت زندگی می‌کردند و از طبیعت لذت می‌بردند.
 - در بودیسم: حضرت بودا در زیر درخت بودی به روشنگری رسیدند.
 - در تائوئیسم: مفهوم "تائو" یا نظم طبیعی جهان، نقشی اساسی در فلسفه این دین دارد.
- اصول فوق، می‌توانند به عنوان راهنمایی برای زندگی در هماهنگی با طبیعت و حفظ محیط زیست باشند. با درک این اصول، می‌توانیم به طبیعت به عنوان یک منبع مقدس و باارزش نگاه کنیم، به آن احترام بگذاریم و از آن به درستی استفاده کنیم.

با توجه به جایگاه انسان در مراتب وجود، او وظایف و تکالیف متعددی دارد. مهم‌ترین وظیفه انسان، "خلیفه الله" بودن و جانشینی خداوند در زمین است. انسان باید با پیروی از دستورات الهی و تلاش برای کمال معنوی، زمین را به مکانی برای تجلی صفات الهی تبدیل کند.

۳ مقایسه دیدگاه‌های تیار و نصر

۳-۱ باور به امر قدسی وجه شباهت تیار و نصر

دیدگاه‌های تیار و سید حسین نصر درباره امر قدسی در طبیعت، هرچند از مبانی فلسفی و دینی متفاوتی نشأت می‌گیرد، شباهت‌هایی دارند که به درک مشترک آنها از قدسیت طبیعت اشاره می‌کند. در ادامه، دیدگاه هر یک از این دو متفکر در خصوص امر قدسی در طبیعت به تفصیل آمده است:

تیار معتقد بود که جهان و فرآیندهای طبیعی آن، از جمله تکامل، تجلی خلاقیت الهی و حضور خداوند هستند. او دیدگاه تکاملی خود را با یک بعد متافیزیکی پیوند داد و بر این باور بود که جهان به سوی نقطه‌ای به نام "نقطه امگا" پیش می‌رود، که تجلی نهایی قدسیت و یگانگی با خداوند است. در نظر او، تکامل نه تنها یک فرآیند علمی بلکه یک حرکت معنوی و مقدس به سوی کمال و تحقق الهی است. او طبیعت را به عنوان یک کتاب مقدس می‌دید که در آن می‌توان رد پای خداوند را مشاهده کرد و به درک عمیق‌تری از خالق و آفرینش رسید.

سید حسین نصر، با تأکید بر اهمیت بازگشت به سنت‌های دینی و الهیاتی، بر این باور است که طبیعت تجلی امر قدسی و آیات الهی است. او معتقد است که از طریق نگاه قدسی به طبیعت می‌توان به شناخت عمیق‌تری از خداوند و خلقت دست یافت.

نصر تأکید دارد که تنها با درک قدسیت طبیعت می‌توان به حفاظت واقعی از آن پرداخت. او بر این باور است که بحران‌های زیست‌محیطی ناشی از فقدان این نگاه قدسی به طبیعت است و برای حل این بحران‌ها باید به شناخت و احترام به امر قدسی در طبیعت بازگشت.

امر قدسی در طبیعت در دیدگاه‌های تیار و سید حسین نصر، به رغم تفاوت‌های اساسی در مبانی فلسفی و دینی، به یک نقطه مشترک می‌رسد: هر دو بر این باورند که طبیعت تجلی امر قدسی و نشانه‌های حضور الهی است. این نگاه قدسی به طبیعت، نه تنها به درک عمیق‌تر از جهان و جایگاه انسان در آن کمک می‌کند، بلکه به حفاظت و احترام به طبیعت نیز منجر می‌شود. این دیدگاه مشترک می‌تواند به عنوان یک بنیان نظری قوی برای رساله شما در بررسی پیوندهای بین امر قدسی و طبیعت و تأثیرات آن در حفاظت از محیط زیست به کار رود.

۳-۲ وجوه اختلاف تیار و نصر

۳-۲-۱ رویکرد به طبیعت: وجه اختلاف بین تیار و سید حسین نصر

در این بخش، دیدگاه‌های متفاوت تیار و سید حسین نصر در مورد طبیعت و قدسیت آن را بررسی می‌کنیم:

تیار یک زیست‌شناس و فیلسوف بود که دیدگاه‌های خود را بر اساس تکامل و علم بنا کرد. او به طبیعت از منظر تکامل نگریست و باور داشت که فرآیندهای طبیعی و علمی تکامل، جلوه‌ای از خلاقیت الهی هستند. دیدگاه او به طبیعت یک دیدگاه دینامیک و در حال تحول است که در آن، طبیعت به سوی یک نقطه نهایی و تکاملی در حرکت است. در این دیدگاه، طبیعت نه تنها به عنوان یک پدیده فیزیکی بلکه به عنوان یک فرآیند معنوی و قدسی دیده می‌شود.

طبیعت و فرآیند تکامل آن، تجلی خلاقیت و قدرت الهی است. او تکامل را به عنوان یک فرآیند مقدس و معنوی می‌دانست که جهان را به سوی کمال و اتحاد نهایی با خداوند هدایت می‌کند. در این دیدگاه، طبیعت و تکامل آن بخشی از یک پروژه الهی بزرگتر هستند.

سید حسین نصر اما با تأکید بر اهمیت بازگشت به سنت‌های دینی و فلسفی اسلامی و دیگر سنت‌های معنوی، به طبیعت نگریسته است. او معتقد است که طبیعت تجلی امر قدسی و آیات الهی است و باید به آن با احترام و تقدس نگریست. نصر بر این باور است که نگاه مدرن و علمی به طبیعت باعث از دست رفتن قدسیت آن شده و بحران‌های زیست‌محیطی نتیجه همین نگاه سودانگارانه و غیر قدسی به طبیعت است.

او تأکید دارد که برای حفاظت واقعی از طبیعت باید به نگاه قدسی و معنوی به آن بازگشت. او طبیعت را به عنوان یک موجود زنده و مقدس می‌بیند که باید با آن با احترام و مسئولیت برخورد کرد. این دیدگاه بر این اساس است که طبیعت حامل نشانه‌ها و آیات الهی است و هرگونه تخریب آن به منزله تخریب امر قدسی است.

اختلافات کلیدی:

پایه‌های نظری:

- تیار دیدگاه‌های خود را بر اساس نظریه تکامل و علم بنا کرده و به طبیعت به عنوان یک فرآیند تکاملی و در حال تحول نگریسته است.

- سید حسین نصر بر پایه سنت‌های دینی و فلسفی و با تأکید بر قدسیت و معنویت طبیعت، به آن نگریسته است.

نگاه به تکامل:

- در دیدگاه تیار، تکامل یک فرآیند مقدس و معنوی است که جهان را به سوی کمال و اتحاد نهایی با خداوند هدایت می‌کند.

- نصر به تکامل به عنوان بخشی از نگاه کلی به طبیعت و قدسیت آن توجه ندارد و بیشتر بر حفاظت از طبیعت از طریق بازگشت به سنت‌های معنوی و قدسی تأکید دارد.

تعامل علم و دین

- تیار با ترکیب علم و دین، به یک دیدگاه جامع و تکاملی از طبیعت دست یافته است.
- سید حسین نصر با نقد نگاه مدرن و علمی به طبیعت، بر اهمیت بازگشت به نگاه قدسی و سنت‌گرایانه به طبیعت تأکید دارد.

۲-۳ نقد مدرنیته: وجه اختلاف بین تیار و سید حسین نصر

در بررسی نقد مدرنیته، تیار و سید حسین نصر هر دو نگرش‌های متمایزی دارند که درک آن‌ها از طبیعت، علم، و دین را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این وجه اختلاف یکی از بنیادی‌ترین تفاوت‌ها در فلسفه آن‌هاست.

تیار رویکردی مبتنی بر پذیرش مدرنیته و تکامل درون آن دارد. او معتقد است که مدرنیته و علم مدرن ابزارهایی هستند که می‌توانند درک عمیق‌تری از طبیعت و خداوند به ما بدهند. برای تیار، علم و دین نه تنها با هم در تضاد نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند و می‌توانند در کنار هم به کشف حقیقت و معنویت کمک کنند. او باور دارد که تکامل علمی و فناوری، بخشی از تکامل کلی و خلاقانه‌ی جهان است.

تکامل نه تنها یک فرآیند علمی بلکه یک فرآیند مقدس و پویاست. او معتقد است که مدرنیته با تمام تحولاتش، فرصتی برای فهم بهتر و عمیق‌تر از جایگاه انسان در جهان و ارتباط او با خداوند فراهم می‌کند. این رویکرد مثبت به مدرنیته و علم، تیار را از منتقدین سختگیر مدرنیته جدا می‌کند.

در مقابل، سید حسین نصر یکی از بزرگ‌ترین منتقدین مدرنیته است. او مدرنیته را به دلیل نگاه سودانگارانه و غیرقدسی به طبیعت و جهان نقد می‌کند. نصر معتقد است که مدرنیته با جداسازی علم از دین و معنویت، باعث بحران‌های زیست‌محیطی، معنوی و اخلاقی شده است. او بر این باور است که علم مدرن با کاهش طبیعت به مواد بی‌روح و مکانیکی، قدسیت آن را از بین برده و انسان‌ها را از ارتباط عمیق و معنوی با جهان محروم کرده است.

نصر راه‌حل این بحران را در بازگشت به سنت‌های دینی و فلسفی می‌بیند. او بر این باور است که باید به نگاه قدسی و معنوی به طبیعت بازگشت و طبیعت را به عنوان تجلی آیات الهی و امر قدسی محترم شمرد. این دیدگاه نصر را به یکی از پیشروان تفکر سنت‌گرایانه و منتقد سرسخت مدرنیته تبدیل کرده است.

اختلافات کلیدی:

رویکرد به علم و مدرنیته:

- تیار مدرنیته و علم مدرن را ابزارهایی برای درک بهتر و تکامل معنوی می‌بیند و معتقد است که این دو می‌توانند به کشف حقیقت و اتحاد نهایی با خداوند کمک کنند.

- سید حسین نصر مدرنیته را به دلیل نگاه غیرقدسی و سودانگاران‌اش به طبیعت نقد می‌کند و معتقد است که این نگاه باعث بحران‌های زیست‌محیطی و معنوی شده است.

نقش سنت و معنویت:

- تیار به تکامل درون مدرنیته و استفاده از علم مدرن برای کشف حقیقت و معنویت اعتقاد دارد.

- سید حسین نصر به بازگشت به سنت‌های دینی و فلسفی و نگاه قدسی به طبیعت تأکید دارد و معتقد است که علم مدرن نمی‌تواند به تنهایی بحران‌های موجود را حل کند.

این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که هرچند هر دو متفکر به امر قدسی در طبیعت توجه دارند، رویکردهای آنان به طبیعت و نحوه برخورد با آن تفاوت‌های اساسی دارد.

تیار دشاردن و سید حسین نصر هر دو از متفکرانی هستند که به بازخوانی رابطه انسان با طبیعت پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند تا از منظر الهیاتی، جایگاهی مقدس برای طبیعت قائل شوند. با این حال، تفاوت‌های بنیادینی در رویکرد آن‌ها وجود دارد که بر قابلیت اجرایی و پذیرش دیدگاه‌هایشان تأثیرگذار است. در مقایسه این دو اندیشمند، باید توجه داشت که دشاردن، برخلاف نصر، به دنبال تلفیق علم و دین است و درک او از طبیعت بر پایه نظریه تکامل و پیشرفت آگاهی انسان شکل گرفته است. او بر این باور است که جهان در مسیری تکاملی به سمت نقطه‌ای غایی، که آن را "امگا" می‌نامد، در حال حرکت است و طبیعت، نه تنها مانعی بر سر راه شناخت خداوند نیست، بلکه بستری پویا برای رشد آگاهی و اتصال به امر قدسی محسوب می‌شود. در مقابل، نصر با نگاهی سنت‌گرایانه، بحران زیست‌محیطی را ناشی از گسست انسان مدرن از سنت‌های الهیاتی می‌داند و راه حل او، بازگشت به حکمت خالده و احیای نگرش قدسی به طبیعت در چارچوب سنت‌های دینی است.

نصر بر این باور است که طبیعت در نظام فکری اسلامی، امری قدسی است که با ظهور مدرنیته، این قداست فراموش شده و انسان، به موجودی خودبنیاد تبدیل شده که طبیعت را صرفاً به مثابه یک منبع بی‌پایان برای بهره‌برداری در نظر گرفته است. از دیدگاه نصر، تنها از طریق احیای سنت‌های دینی و حکمت خالده می‌توان بحران محیط‌زیست را حل کرد. این در حالی است که دشاردن، نه از طریق بازگشت به سنت، بلکه از طریق هم‌افزایی میان علم و دین به دنبال حل این بحران است. او بر این باور است که علم مدرن، علی‌رغم انتقادهایی که به آن وارد است، می‌تواند ابزاری برای کشف و درک قداست طبیعت باشد، به شرطی که نگاه انسان به آن صرفاً ابزاری و مادی‌گرایانه نباشد.

تفاوت مهم دیگر میان این دو اندیشمند در نگاه آن‌ها به رابطه انسان و طبیعت است. نصر بر یک نگاه ثابت و سنت‌محور تأکید دارد که در آن، انسان به واسطه تعلیم دینی و عرفانی، باید به طبیعت احترام بگذارد و جایگاه قدسی آن را درک کند. اما دشاردن دیدگاهی پویا دارد و معتقد است که آگاهی انسان نسبت به طبیعت در طول زمان در حال تکامل است و می‌توان از طریق آموزش، تجربه علمی و رشد آگاهی زیست‌محیطی، ارتباط جدید و معناداری میان انسان و طبیعت ایجاد کرد. از این منظر، نگاه دشاردن به طبیعت عمل‌گرایانه‌تر و قابل‌اجراتر است، زیرا بر پایه تحول و یادگیری مستمر استوار شده است، در حالی که پیشنهاد نصر برای حل بحران محیط‌زیست نیازمند احیای یک ساختار سنتی است که تحقق آن در دنیای مدرن دشوار به نظر می‌رسد.

یکی از وجوه برجسته دیدگاه تیار دشاردن این است که او با پذیرش یافته‌های علمی، از جمله نظریه تکامل، به دنبال پیوند میان الهیات و علم است. او اعتقاد دارد که طبیعت یک نظام زنده و در حال رشد است که خداوند درون آن حضور دارد و از طریق تکامل، جهان را به سوی یک هدف غایی هدایت می‌کند. این رویکرد، برخلاف نصر، نه‌تنها تضادی با فهم علمی معاصر ندارد، بلکه می‌تواند از دل آن راهکارهای عملی برای تعامل بهتر با طبیعت استخراج کند. در مقابل، نصر با انتقاد از علم مدرن، راه‌حل بحران محیط‌زیست را در بازگشت به معرفت سنتی و حکمت خالده می‌داند که این امر در جهان معاصر، که علم و فناوری نقش محوری دارند، اجرایی به نظر نمی‌رسد.

با توجه به این مقایسه، می‌توان نتیجه گرفت که راهکار تیار دشاردن به دلیل رویکرد تکاملی و هم‌گرایی آن با علم مدرن، قابلیت اجرایی بیشتری دارد. او طبیعت را به عنوان یک مسیر پویا برای رسیدن به آگاهی قدسی در نظر می‌گیرد و معتقد است که می‌توان از ابزارهای علمی برای درک و حفظ قداست طبیعت استفاده کرد. در حالی که نصر، علی‌رغم ارائه خوانشی قدسی از طبیعت، بر بازگشت به سنت‌ها تأکید دارد که این امر، در دنیای امروز که جوامع علمی و فناوری به عنوان محورهای اصلی شناخت و تصمیم‌گیری عمل می‌کنند، چندان عملی به نظر نمی‌رسد. از این رو، دیدگاه دشاردن به دلیل رویکرد عمل‌گرایانه و انطباق بیشتر با ذهنیت علمی معاصر، از قابلیت اجرایی بالاتری برخوردار است و می‌تواند مبنای بهتری برای ارائه راه‌حل‌های زیست‌محیطی باشد.

۴. راه‌حل‌های پیشنهادی برای حل بحران محیط زیست

۴-۱ تکامل آگاهی زیست‌محیطی

بشر باید آگاهی خود را نسبت به محیط زیست افزایش دهد و این آگاهی باید بخشی از تکامل انسانی باشد. او معتقد بود که انسان‌ها باید به یک سطح جدید از آگاهی برسند که در آن فهم عمیق‌تری از

تعاملات بین انسان و طبیعت حاصل شود. برای تیار، این آگاهی زیست‌محیطی یک فرایند پویا و در حال تکامل است که باید شامل درک علمی و معنوی از جهان طبیعی باشد. تکامل آگاهی زیست‌محیطی از دیدگاه تیار شامل آموزش و پرورش زیست‌محیطی در سطوح مختلف جامعه، از کودکان تا بزرگسالان، و در تمام زمینه‌های آموزشی است. این آموزش‌ها باید بر پایه‌ی ارزش‌گذاری بر طبیعت، احترام به تنوع زیستی و شناخت اهمیت حفظ محیط زیست برای بقای نسل‌های آینده بنا شود. همچنین، ایجاد برنامه‌های آگاهی‌بخشی و ترویج فرهنگ زیست‌محیطی در جامعه از جمله ابزارهای مهم در این مسیر هستند.

۲-۱-۴ پویایی و تکامل خلاق در طبیعت

تیار مفهوم "تکامل خلاق" را به عنوان یک اصل اساسی درک کرد که در آن جهان طبیعی به صورت یک سیستم پویا و در حال تکامل دیده می‌شود. او بر این باور بود که طبیعت خود یک نیرو و هوش خلاق است که همواره در حال تحول و نوآوری است. این نگاه پویا به طبیعت به انسان‌ها کمک می‌کند تا بهتر بفهمند که چگونه می‌توانند با طبیعت هم‌زیستی داشته باشند و به جای تخریب آن، از روندهای طبیعی آن حمایت کنند.

در این راستا، تیار به اهمیت حمایت از تنوع زیستی و اکوسیستم‌های طبیعی تاکید می‌کرد. او معتقد بود که هر گونه‌ی زیستی و هر اکوسیستمی یک نقش مهم و غیرقابل جایگزینی در شبکه‌ی زندگی دارد. حفظ و تقویت این پویایی طبیعی، نیازمند رویکردهای علمی و فنی نوین، استفاده از فناوری‌های دوستدار محیط زیست، و همچنین تغییر در شیوه‌های بهره‌برداری از منابع طبیعی به سمت شیوه‌های پایدارتر است.

۳-۱-۴ اتحاد معنویت و علم در حفاظت از محیط زیست

یکی از نکات برجسته در فلسفه‌ی تیار، تلفیق معنویت و علم است. او معتقد بود که برای حل بحران محیط زیست، نیاز است که علم و معنویت دست به دست هم دهند و یک رویکرد جامع و کل‌نگر به حفاظت از محیط زیست ایجاد کنند. تیار دیدگاهش بر این بود که علم باید در خدمت انسانیت و معنویت باشد و نه فقط در جهت منافع اقتصادی و تکنولوژیک.

اتحاد معنویت و علم در حفاظت از محیط زیست به معنای استفاده از دانش علمی برای درک عمیق‌تر از قوانین طبیعی و چگونگی حفظ آنها، در کنار ارزش‌گذاری بر طبیعت به عنوان یک موجود زنده و

مقدس است. این اتحاد می‌تواند از طریق ایجاد رویکردهای جدیدی در پژوهش‌های علمی که به جای تمرکز بر بهره‌برداری از طبیعت، بر حفظ و احیای آن تأکید دارند، تحقق یابد. همچنین، ترویج فرهنگ زیست‌محیطی که در آن احترام به طبیعت و مسئولیت‌پذیری اخلاقی نسبت به محیط زیست برجسته شود، از جنبه‌های دیگر این اتحاد است.

تیار بر این باور بود که انسان‌ها باید به یک درک عمیق‌تر و معنوی از جایگاه خود در جهان برسند و این درک را در جهت حفاظت و حمایت از محیط زیست به کار بگیرند. این نگاه نه تنها به حفظ محیط زیست کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به تقویت روحیه‌ی انسانی و ایجاد یک جامعه‌ی پایدارتر و هماهنگ‌تر با طبیعت منجر شود.

۴-۲ راه‌حل‌های ارائه شده توسط نصر

۴-۲-۱ بازگشت به حکمت خالده و سنت‌های دینی

سید حسین نصر بر این باور است که بحران محیط زیست در ریشه‌های عمیق‌تری نهفته است که به فقدان ارتباط انسان با حکمت خالده و سنت‌های دینی بازمی‌گردد. او معتقد است که این حکمت، که در قلب همه سنت‌های دینی بزرگ جهان قرار دارد، شامل آموزه‌هایی است که انسان را به احترام و حفاظت از طبیعت فرا می‌خوانند. به عقیده نصر، بازگشت به این حکمت و پیروی از آموزه‌های آن می‌تواند انسان را دوباره با طبیعت آشتی دهد و رویکردی پایدارتر به محیط زیست را ایجاد کند.

۴-۲-۲ احیای معنویت و اخلاق در محیط زیست

نصر تأکید دارد که بحران محیط زیست در نهایت یک بحران معنوی و اخلاقی است. او بر این باور است که جدا شدن انسان از ارزش‌های معنوی و اخلاقی منجر به بهره‌برداری بی‌رویه و مخرب از منابع طبیعی شده است. برای حل این بحران، نصر پیشنهاد می‌دهد که جوامع باید به بازگشت به اصول معنوی و اخلاقی در تعامل با طبیعت روی بیاورند. این امر شامل پذیرش مسئولیت اخلاقی نسبت به محیط زیست و ترویج سبک زندگی ساده و پایدار است.

۴-۲-۳ انتقاد از مدرنیته و علم تک‌بعدی

نصر به شدت از مدرنیته و علم تک‌بعدی که بر پایه‌ی ماتریالیسم و تکنوکراسی بنا شده است، انتقاد می‌کند. او معتقد است که این رویکرد به علم و فناوری، طبیعت را به عنوان یک منبع بی‌پایان برای

بهره‌برداری می‌بیند و ارزش‌های قدسی و معنوی آن را نادیده می‌گیرد. نصر پیشنهاد می‌دهد که برای حل بحران محیط زیست، باید از این رویکرد فاصله بگیریم و به سوی دیدگاهی جامع‌تر و چندبعدی‌تر که به هم‌افزایی بین علم و معنویت می‌پردازد، حرکت کنیم.

۴-۲-۴ ترویج نگاه قدسی به طبیعت

نصر باور دارد که طبیعت دارای ارزش قدسی است و این نگاه باید در فرهنگ و زندگی روزمره انسان‌ها احیا شود. او تأکید می‌کند که دیدن طبیعت به عنوان تجلی‌ای از خلاقیت الهی و ارزشمند، انسان‌ها را به احترام و حفاظت از آن ترغیب می‌کند. نصر پیشنهاد می‌دهد که این نگاه قدسی به طبیعت باید از طریق آموزش و فرهنگ‌سازی در جامعه گسترش یابد تا بتواند تأثیری پایدار بر رفتار انسان‌ها نسبت به محیط زیست داشته باشد.

۴-۲-۵ تعامل بین علم سنتی و مدرن

نصر به ضرورت تعامل و همگرایی بین علم سنتی و مدرن برای حل بحران محیط زیست معتقد است. او بر این باور است که علم سنتی، که اغلب مبتنی بر فهمی عمیق‌تر از طبیعت و احترام به آن است، می‌تواند مکمل علم مدرن باشد. این تعامل می‌تواند به توسعه رویکردهای جامع‌تر و پایدارتری در مدیریت منابع طبیعی و حفاظت از محیط زیست منجر شود. نصر پیشنهاد می‌دهد که باید به دانش بومی و سنتی جوامع احترام گذاشته و آن‌ها را در کنار دستاوردهای علمی مدرن به کار گرفت.

۴-۳ پیشنهاد برای پژوهش‌های آتی

با توجه به موضوع و محتوای بررسی شده در این رساله، پیشنهادات زیر برای پژوهش‌های آینده ارائه می‌شوند. این موضوعات می‌توانند به عمق بیشتری در فهم روابط پیچیده بین علم، دین، و محیط زیست کمک کنند و راه‌حل‌های عملی و نظری بیشتری برای بحران‌های زیست‌محیطی ارائه دهند.

۱. تحلیل مقایسه‌ای بین آموزه‌های زیست‌محیطی ادیان مختلف

- پیشنهاد پژوهش: بررسی و مقایسه آموزه‌های زیست‌محیطی در ادیان مختلف (اسلام، مسیحیت، بودیسم، هندویسم و...) و تحلیل تأثیرات آن‌ها بر رفتارهای زیست‌محیطی پیروان.

- هدف: کشف نقاط اشتراک و افتراق در آموزه‌های دینی و شناسایی راه‌های ترویج همگرایی و همکاری بین‌دینی در زمینه حفاظت از محیط زیست.

۲. نقش معنویت در مقابله با تغییرات اقلیمی

- پیشنهاد پژوهش: بررسی نقش و تأثیر معنویت و آموزه‌های معنوی بر رفتارهای زیست‌محیطی افراد و جوامع در مقابله با تغییرات اقلیمی.

- هدف: تحلیل این که چگونه تقویت جنبه‌های معنوی می‌تواند به ارتقای مسئولیت‌پذیری و رفتارهای پایدارتر منجر شود.

۳. تطبیق رویکردهای علمی و سنتی در مدیریت منابع طبیعی

- پیشنهاد پژوهش: بررسی امکان تلفیق رویکردهای علمی مدرن با دانش بومی و سنتی در مدیریت منابع طبیعی.

- هدف: ارائه راهکارهایی برای مدیریت پایدار منابع طبیعی با بهره‌گیری از دانش‌های سنتی و علمی.

۴. تأثیر آموزش‌های دینی بر آگاهی زیست‌محیطی

- پیشنهاد پژوهش: مطالعه تأثیر برنامه‌های آموزشی دینی بر افزایش آگاهی و مسئولیت‌پذیری زیست‌محیطی در مدارس و دانشگاه‌ها.

- هدف: ارزیابی کارایی این نوع آموزش‌ها و پیشنهاد بهبود و گسترش آن‌ها در نظام‌های آموزشی.

۵. تبیین دیدگاه‌های زیست‌محیطی سید حسین نصر و تطبیق آن با سایر متفکران اسلامی

- پیشنهاد پژوهش: تحلیل عمیق دیدگاه‌های زیست‌محیطی سید حسین نصر و مقایسه آن‌ها با سایر متفکران و علمای اسلامی.

- هدف: شناسایی نقاط قوت و ضعف این دیدگاه‌ها و ارائه راهکارهایی برای ارتقای نگاه زیست‌محیطی در جهان اسلام.

۶. بررسی تاریخی تطور دیدگاه‌های زیست‌محیطی در سنت اسلامی

- پیشنهاد پژوهش: بررسی تطور و تحول دیدگاه‌های زیست‌محیطی در تاریخ اسلام از دوران اولیه تا دوران معاصر.

- هدف: شناسایی تغییرات و تحولات در فهم و تفسیر آموزه‌های اسلامی در ارتباط با محیط زیست و کشف علل و عوامل مؤثر بر این تغییرات.
 - ۷. ارزیابی نقش فلسفه تکاملی تیار در ترویج حفاظت از محیط زیست
 - پیشنهاد پژوهش: بررسی کاربردهای عملی فلسفه تکاملی پیر دشاردن در ترویج و تقویت اقدامات حفاظتی محیط زیست.
 - هدف: تحلیل تأثیرات این فلسفه بر رویکردهای عملی در حوزه‌های مختلف زیست‌محیطی و ارائه پیشنهادات برای استفاده مؤثر از آن.
 - ۸. بررسی رویکردهای علمی و فلسفی در تعامل با بحران‌های زیست‌محیطی معاصر
 - پیشنهاد پژوهش: مطالعه و مقایسه رویکردهای علمی و فلسفی در مواجهه با بحران‌های زیست‌محیطی معاصر و شناسایی نقاط تقاطع و تعارض آن‌ها.
 - هدف: ارائه یک چارچوب جامع برای تحلیل و حل بحران‌های زیست‌محیطی با بهره‌گیری از رویکردهای بین‌رشته‌ای.
 - ۹. نقش ادبیات و هنر در ارتقای آگاهی زیست‌محیطی
 - پیشنهاد پژوهش: بررسی تأثیر ادبیات و هنر در افزایش آگاهی و حساسیت‌های زیست‌محیطی در جوامع مختلف.
 - هدف: تحلیل نقش رسانه‌های هنری در ترویج فرهنگ حفاظت از محیط زیست و ارائه راهکارهایی برای استفاده از این ابزارها در آموزش و تبلیغ.
 - ۱۰. تحلیل انتقادی از توسعه پایدار بر اساس آموزه‌های دینی و فلسفی
 - پیشنهاد پژوهش: بررسی و تحلیل انتقادی مفهوم توسعه پایدار از منظر آموزه‌های دینی و فلسفی نصر و تیار.
 - هدف: شناسایی نقاط قوت و ضعف این مفهوم و ارائه یک چارچوب جامع‌تر و پایدارتر برای توسعه با توجه به ارزش‌های معنوی و اخلاقی.
- پژوهش‌های پیشنهادی فوق می‌توانند به تعمیق فهم ما از روابط پیچیده بین دین، علم و محیط زیست کمک کرده و راه‌حل‌های نوآورانه و مؤثرتری برای بحران‌های زیست‌محیطی ارائه دهند.

فهرست منابع

قرآن کریم

- ۱- اخوان الصفا، «*رسائل اخوان الصفا*»، تهران، ترجمه: حسن میرباقری، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- ۲- ملاصدرا، «*اسفار اربعه*»، تهران، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی. انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- ۳- ابن سینا، حسین بن عبدالله، «*دانشنامه علایی طبیعیات*»، همدان، انتشارات دانشگاه بوعلی سینا، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- ۴- جان مک کویری، «*تفکر دینی در قرن بیستم*»، قم، موسسه بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۵- رابرت ویکس، «*فلسفه مدرن فرانسه*»، تهران، نشر ثالث، چاپ چهارم، ۱۴۰۱.
- ۶- محمد ابن محمود شهرزوری، «*شرح حکمه الاشراق*»، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۵- لئو الدرز، «*الهیات فلسفی توماس آکوئیناس*»، تهران، شهاب الدین عباسی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- ۷- دیوید ری گریفین، «*تبیین و ارزیابی دیدگاه ها در الهیات پسامدرن*»، تهران، حمید رضا آیت‌اللهی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۹۳.

۸. Nasr, S. H, «*An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines*», Cambridge, Harvard University Press, First published, ۱۹۶۴.

-----, «*Islamic Art and Spirituality*», New York, SUNY Press, First published ۱۹۸۷.

۹. -----, «*Islamic Science: An Illustrated Study*», London, World of Islam Festival Publishing Company, First published, ۱۹۷۳.

۱۰. -----, «*Islam: Religion, History, and Civilization*», New York City, HarperOne, First published, ۲۰۰۲.

۱۱. ----, «**Knowledge and the Sacred**», New York City, SUNY Press, First Published, ۱۹۸۱.
۱۲. ----, «**Religion and the Order of Nature**», Oxford University Press, First Published, ۱۹۹۶.
۱۳. ----, «**Science and Civilization in Islam**», Cambridge, Harvard University Press, First Published, ۱۹۶۸.
۱۴. ----, «**The Essential Seyyed Hossein Nasr**», Bloomington, edited by William C. Chittick, World Wisdom, First Published, ۲۰۰۷.
۱۵. ----, «**The Garden of Truth: The Vision and Promise of Sufism**», New York City, HarperOne, First Published, ۲۰۰۷.
۱۶. ----, «**The Heart of Islam: Enduring Values for Humanity**», New York City, HarperOne, First Published, ۲۰۰۳.
۱۷. ----, «**Traditional Islam in the Modern World**», London, Kegan Paul International, First Published, ۱۹۸۷.
۱۸. Teilhard de Chardin, P, «**The Activation of Energy**», New York City, Harcourt, Brace & World, First Published, ۱۹۶۳.
۱۹. ----, «**The Appearance of Man**», New York City, Harper & Row, First Published, ۱۹۵۶.
۲۰. ----, «**The Divine Milieu**», New York City, Harper & Row, First Published, ۱۹۷۵.
۲۱. ----, «**The Future of Man**», New York City, Harper & Row, First Published, ۱۹۵۹.
۲۲. ----, «**The Heart of Matter**», New York City, Harcourt, Brace & World, First Published, ۱۹۵۰.
۲۳. ----, «**Hymn of the Universe**». New York City, Harper Collins College, First Published ۱۹۶۱.
۲۴. ----, «**Human Energy. Harcourt**», New York City, Harcourt Brace Jovanovich, First Published, ۱۹۷۱.
۲۵. ----, «**How I Believe**», New York City, Harper & Row, First Published, ۱۹۶۹.
۲۶. ----, «**Man's Place in Nature**», New York City, Harper & Row, First Published, ۱۹۶۳.
۲۷. ----, «**Science and Christ**», New York City, Harper & Row, First Published, ۱۹۶۵.
۲۸. ----, «**The Phenomenon of Man**», New York City, Harper & Row, First Published, ۱۹۵۵.

٢٩. ----, «**Wartime Writings**», New York City, Harper & Row, First Published, ١٩٧٦.
٣٠. Thomas, K, «**Man and the Natural World**», Oxford, Oxford University Press, First Published, ١٩٨٣.
٣١. King.U ,« **Teilhard de Chardin and Eastern Religions: Exploring ,the Christian Encounter with Buddhism and Hinduism**«. Paulist Press ,٢٠١١
٣٢. King.U ,« **The Spirit of Fire: The Life and Vision of Teilhard de ,Chardin**« Orbis Books, First Publiashed, ٢٠٠٥
٣٣. King, U » **The Teilhard de Chardin Reader**« Orbis Books, ١٩٩٩
 ,Thomas, K» **Man and the Natural World**« Allen Lane, ١٩٨٣

Abstract

The view of religious leaders on nature and their participation and contribution to environmental crises is one of the fundamental challenges posed in contemporary interreligious dialogues, prompting theologians to seek a re-reading of religions' views on nature and its relationship with God and humanity, and to offer new interpretations such as "Theology of Nature" in critique of "Natural Theology."

Based on the findings of this research, some interpretations of the Abrahamic religions regarding nature are generally formed with a discriminatory and dismissive view of Greek philosophy (especially Plato and Aristotle) in the relationship of the material world to the abstract world, leading to the validation of human domination and ownership over nature throughout the centuries by diminishing its value.

Furthermore, anything material and natural has been considered a form of deficiency and evil, and humanity's happiness has been deemed dependent on distancing and rejecting nature (the world). Meanwhile, Tillich and Nasr, while emphasizing the necessity of respecting nature and maintaining balance among God, humanity, and the environment, have guided us towards two non-natural theological approaches: the Theology of Nature and the sacredness of nature. In this research, while examining the views of Pierre Teilhard de Chardin, a French theologian and paleontologist, and Seyyed Hossein Nasr, an Iranian philosopher and theologian, we will address the similarities and differences in their perspectives in response to the challenge posed in the relationship of God, humanity, and nature, and clarify their viewpoints with natural theology.

Keywords:

God and Nature, Theology of Nature, Sacred Nature, Religious View of Nature, Teilhard de Chardin, Seyyed Hossein Nasr



Shahid Motahari University

Ph.D Thesis in Islamic Theology

Title:

Nature as a Sacred Entity:

Exploring the Views of Teilhard de Chardin and

Seyyed Hossein Nasr

Thesis Advisor

Dr. Rasoul Rasoulipour

Consulting Advisor

Dr. Mohammad Saeedimehr

Ph.D. Candidate

Saeed Enamee Nasab

Academic Year

۲۰۲۴-۲۰۲۵